مجموعه

طلسم اسکندر ذوالقرنین

کشف الصناعة

زبدة الالواح محمود دبدار

علوم غریبه مشتمل بر:

جفر جامع ـ طلسمات ـ احضار ـ اسم اعظم

تسخیر ـ خواص حروف ـ تعبیر خواب

طب روحانی: معالجه امراض بدون شرب دوا بوسیله حرکات جوارح و تصرفات نظریه

اقسام شعبده بازی صنعت زرگری و مرکب سازی قدیم و شناخت جواهرات

کیمیا ـ سیمیا ـ لیمیا ـ ریمیا



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد صانع مصنوعات و نعت شافع مخلوقات صلوات الله علیه و آله و اصحابه و سلم میگوید سراپا عصیان
محمد عثمان عفی عنه که بهنگامیکه هوای تدوین این کتاب در سرم افتاد باذخار کتب جمله علوم و فنون و ترجمه
آن از لسانی به لسانی می پرداختم اگرچه اتمام هر کار باعانت پروردگار مسلم روزگار ست الا در تفاوت
درجات آن احدی را سابقت مجال انکار برین قیاس از جناب احدیت معونت بر وقت مناسب
اشتیاق این بیچاران بهم میرسد مصداقش اینکه درین ایام بمطالعه نسخهٔ موسوم به ذخیرهٔ اسکندر یانیون
موفق گردیدم نسخهٔ دیدم از عجائب فنون غریبه مملو و از غرائب رموز عجیبه محشو که تا امروز خازن روزگار از نظر
اخیار مستور داشته و چرخ ازرق فام نقوش کنوز و خزائن خود صفحاوراق آن نگاشته و دیدهٔ خرد در دهر چنین
مثالش ندیده و گوش اصحاب یقین مانندش نشنیده و در مطاوی اوراقش نکات لطیفه و مسائل عجیبه
مندرج بود و الفاظ مغلق و لغات اوق سبب خمول و باعث استتار معانی آن نادرهٔ روزگار گردیده
ازین باعث اکثر طلبه از فوائد آن بی بهره مانده بودند خواستم که ناظورهٔ دلفریب را از نقاب حجاب
بیرون گردانم تا سائر اصحاب دانش و بینش از پرتو انوار جمال با کمالش مستفید و کامیاب شوند
الحمد لله که بیامن الطاف الهی باندک فرصتی کوکب مقصود از افق مراد طالع گشت و جمال ترتیبش عروس
رعنائی تبان عجائبات شکست بشنو معتصم بالله بعد از فتح عموریه استماع نمود که در آن نواحی دیریست

قدیم و حصنی است عظیم منسوب با نطیوخوس که تلمیذ اسکندر ذو القرنین فیلقوس یونانی ست و جمعی
در آن دیر ساکن شده بمحافظت آن مشغول اند و بظن ایشان آن بنا مشتمل بر چیزی از آلات و آثار
انبیاست علیهم السلام و انطیوخوس جهت سکان آن دهر ضیاع و عقار بسیار وقف نموده عهود و مواثیق
از ملوک روم و ایران گرفته و سجلات نوشته که هیچ یک از ملوک متعرض سکنهٔ آن دیر نشده بعزم تسخیر و تخریب
آن نهضت نماید و آن دیر را موسوم به بیت الآثار نموده و چون عقیدهٔ مردم آن بود که بعض آثار انبیا
مخزون آن بیت است لهذا هیچکس متوجه فتح باب آن نمیشد فقط معتصم بالله بعد از استماع این اخبار
رسولی باصحاب دیر فرستاده اخبار نموده که مرا اراده فتح باب آن دیر است تا مشاهده کنم که سبب محافظت
آن چیست زیرا که اگر مال یا کتب حکمت در آنجا مخزونست فائده در معطل گذاشتن آن نباشد بلکه وصول
آن بارباب استحقاق و اصحاب انفاس انسب باشد و حالا مستحق آن منم اصحاب دیر مهلت
خواستند تا بعرض ملک روم رسانیده جواب نویسند چون از آنطرف جواب شافی نیافتند روزی
چند به لیت و لعل داشتند معتصم بتکرار رسل کار بر ایشان تنگ کرد ایشان التماس عهود و وثیقه نمودند
که از تغیر دین و قتل نفس ما را معصون دارد تا فتح دیر نمایم معتصم بالله بعد از عهود عبد الملک بن حاجب و
علی ابن احمد المنجم و محمد بن خالد مهندس را فرستاده و امر بتفتیش حال آن دیر و تفحص اشیایی که در آنجاست
نمود ایشان بدیر در آمدند چندانکه جستجو نمودند چیزی در ان دیر نیافتند استعجاب غریب نموده گفتند
که اگر اثقال ملوک روم و یونان بر در این بیت می یافتیم گمان می بردیم که اهل دیر در اخفای ما
فی الدیر حیله انگیخته اند چون عزم انصراف و ارادهٔ مراجعت بامیر خود نمودند تا آنچه به مشاهده
در آمده بود بعرض رسانند محمد بن خالد مهندس گفت ای قوم این خانه را انطیوخوس عبث بنا
نکرده و صاحب ما بمحض اینکه بگوییم درین خانه چیزی نبود راضی نخواهد شد فکری تمام و اندیشهٔ
تمام درین امر باید کرد پس بعد از تامل بسیار گفت آنچه بخاطر من خطور میکند آنست که سطح اعلای
این بنا واسع باشد از سطح اسفل و این رمزیست مخفی و سریست پنهان بعضی گفتند سبب استحکام
این بناست محمد بن خالد گفت اگر این بسبب استحکام بنا بودی بایستی که تمام حائط دیر چنین بودی
زیرا که ما مشاهده میکنیم که بانی دیر اهتمام در تشیید و استحکام جمیع حائط نموده گفتند ترا درین مقدمه
رائی قوی تر است پس چون صحن دیر را مساحت کردند سطح اسفل او را ۸ ذرع یافتند و

اهل را ده‌ واز ده ذرع چون حائط را باین هیئت یافتند از انجا معاودت نمود حقیقت آنرا بامیر خود
عرض نمودند امیر گفت میترسم که چنین بنای را خراب کنم و دران چیزی نیابم و این چنین بنا را
بی سود منهدم ساختن خالی از قبحی نیست زیراکه از ملوک نیکو نباشد که بنای سلف را خراب
کنند باعث عداوت بتخصیص وقتیکه موسوم بآثار انبیا باشد بعد از توقف این امر گویند معتصم بالله در
خواب دید که مامون بالله میگوید که یا اخاه منهدم گردان این را که ذخیرهٔ اسکندر ذوالقرنین که علم
ارسطو و علم هرمس اکبر دران ست درین دیر ست معتصم از خواب بیدار شد محمد بن خالد مهندس را طلبیده
حکم بر هدم آن کرده مبالغه بسیار در سرعت تخریب آن نمود محمد بن خالد با چهار صد کس بقصد هدم
آن بنا متوجه شده مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند تا وقت نماز عصر آنروز حائط دیوار بینداختند چیزی از
هدم حائط ظاهر نشد محمد بن خالد فی الجمله مایوس شده خواست که دست از کار باز دارد معتصم کس فرستاد
که اساس آن حائط را از بیخ و بن برکن چون شروع به حفر نمودند آثار صندوق ظاهر شد از مس و قفل آهنی
بر و مستحکم کرده صندوق برآورده در نظر معتصم در آوردند حکم کرد تا قفل آنرا بشکنند صندوق دیگر از اندرون
او ظاهر شد از طلای احمر و قفل از طلای مستحکم کرده و کلیدے در و آویخته با زنجیرے طلا و در کنار آن صندوق
کتابه نوشته پس معتصم حکم کرد بفتح صندوق چون مفتوح گردانیدند در آن کتابی یافتند که اوراق و صفحات او
تمام از ذهب احمر بوده هر ورقی بغلظت و ثخونت نصف اصبع و طول کتاب یک ذرع و عرض آن ثلث
ذرع و غلظت و ثخونت حروف بمقدار شعیره و عدد اوراق آن سه صد و شصت بوده در هر ورقی دوازده
سطر و کتابت او بعضی بخط یونانی و برخی بخط رومی معتصم بعد از مشاهدهٔ اینحال مترجمین را امر فرمود که
حاضر شده ترجمه کنند اول کتابه که در کنارهٔ صندوق بود اینست

	هذه ذخیرة الاسکندر الملک بن فیلقوس ذوالقرنین یونانی	

این عزیزترین و بزرگترین چیزے بود که مالک و صاحب او اسکندر مدام از انظار اغیار مصون و محفوظ
داشتی و هیچکس از خلائق را قابل رویت آن ندانستی تا وقتیکه انامل قضا رقم تمامی بر صحیفهٔ حیات
او تحریر نمود و ایادی تقدیر سررشتهٔ اختیار و زمام اقتدار از کف کفایت او در ربود خواست
که جوهر شریف لطیف نورانی خود را از سجن تن و بند عالم استحاله و فنا نجات داده بحضرت آباد
عالم نور و بقا رساند و از جرعهٔ حیات ابدی و شربت بقاے سرمدی که حاضر مقربان

ذروهٔ جبروت و جمهور طالبان خلوت خانهٔ لاهوت ورآرزوی ادراک قطرهٔ ازان سراپا حیران
مستمندان ریان و سیراب گرداند و انقضای مدت عالم سفلی را وسیلهٔ ارتفاع عالم علوی گردانید بهرۀ
از نعیم جاودانی آن جهانی بردارد بآخر حیات خودش خواست که درر فاخره و لآلی باهره در دست جمله
ارباب غفلت و اصحاب بطالت نیفتد که لعب لاعبان را شایسته نیست چه علم بهترین دریست
تابنده و نیکوترین گوهریست از زنده که امتعهٔ دنیا و عقبی بازای او بوزن جوی نمی نماید بنابرین صیانت
علوم از اجنبی طبعان واجب و صیانت او از بی مایگان قلیل البضاعت اوجب است از ینجهت دران
دیر مخزونی ساخته کتاب را دران موضع مدفون نموده تا در نظر اغیار نیاید و از جملهٔ نامحرم مصئون ماند وقت
ودیعت این ودیعت ای کتاب درین صندوق و اخفای این گنج و بران دیر طالع سنبله بوده که عطارد
در برج سنبله مقیم و قمر متصل بعطارد در برج جوزا و زحل در جدی بوده و شکل فلک مستوی بوده و اختیار
اینوقت جهت ودیعت این کتاب از برای صعوبت اخراج آن بوده و اگر احیاناً اخراج دست دهد بادشاهی را
میسر شود که محب حکمت و مستحق این عطیه و ارزندهٔ این کرامت باشد و وضع این کتاب دران صندوق
بر هیئت لوحی بوده و حروف آن بخط یونانی و رومی منقوش انطیوخوس که ملک یونان و از تلامذهٔ ملک الملوک
اسکندر ذوالقرنین یونانی ست گفته که چون اسکندر را احساس نمود که وقت رحلت و زمان ارتفاع عالم
علوی از عالم سفلی رسیده و هنگام ارتفاع از مراتب دنی بمعارج علوی در آمده مرا امر فرمود که این صندوق
را اخفا کنم تا دست تعرض نااهلان بآن نرسد زیراکه چیزے از علوم انبیا علیهم السلام درین کتاب مسطور بوده
مبادا که او را تغیری و تبدیلی شود انطیوخوس گوید زنهار شبه نکنم و گمان نبرم برای آنکه درین کتاب بجهت
منافع دنیوی ملک الملوک نخواسته که دیگری برو مطلع شود زیراکه اسکندر یونانی چنان نبود که بچیزی از
نفائس دنیوی تعلقی داشته باشد تا از افنا و انعدام و وجود و ثبوت زخارف دنیا انقباضی و انبساطی
برو طارے شود بلکه تعلق او بعلوم حکمت بوده و حذر میکرد که این علم بنا مستحق رسد و موجب تضییع آن شود
و چون از انقیاد امر ملک الملوک چاره نبود آنچه فرموده بود بر خود فرض عین دانستم و تکلف او را بر خود
دشوار عظیم پنداشتم پس این صندوق را ساختم چنانچه مامور بودم و درین موضع ودیعت نهادم و طوبی صاحب
دولتی را که طغرای این سعادت عظمی بنام او نویسند تا این کتاب را دریابد و از رشحات او آثار فیوض اخذ
کند و از قطرات غمام او باران عنایت حق دریابد و از نتائج آثار آن بمراتب و مقامات علیا رسد بالجمله

معتصم بالله او را از زبان یونانی و رومی بعربی نقل فرمود و بکرات و مرات با علماء مهرجات مقابله کنانید تا یقین همه شد که در کمال صحت نقل شده و از سهو و زلل خالی بوده و از نظم ترتیب خود اصلا تغیرے و تبدیلی نیافته معتصم بغایت تبسج شد محمد بن خالد را با نعام و اکرام بسیار سرفراز ساخت

انیست اول کتاب مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم

باسم واجب الوجودی ابتدا میکنم که انتهای کار همه موجودات باو ست و از و بظهور آمده عالم نور و تاثیر و عالم استحاله و تغیر و علة کل ممکنات و مدبر عوالم عناصر افلاک او ست و از جلائل قدرت او ست که نفوس خاشعه و عقول لامعه از ادراک صفات و فهم ذات او عاجز و قاصر اند بل ایجاد جمیع کونات و احداث کل موجودات جلوهٔ از ذرات نور وجود او ست و لمعان انوار او منزه از الوان و مبرا از آلایش اکوان ست چنانچه احتواے شعاعیه از کائنات جسمانیه مصون و محفوظ اند و کل صفات کمال از اشعه تجلیات او ناشی شده و هر کمالی نسبت باو نقصان ست و ذات او بری از صفات و مستغنی از القاب ست زیرا که اطلاق القاب و صفات بر ذات وحدانیت نزد ارباب تحقیق جائز نیست و قوت بشریه در تحمید قادر بر زیاده ازین نیست که گوید هو و لا هو الا هو

سبب تالیف این کتاب

ارسطا طالیس با اسکندر ذوالقرنین فیلقوس گویدا ایها الملک بعزة الله و سوقع تو و بجلال مقامی که نفس ارفع ترا محلی بحلل کمالات دران مقام متمکن ے بینم و با ستکمال فضائل و کمال اشتمال جمله صفات ملوکیه که ترا ارزندهٔ و زیبندهٔ آن بوراثت علم حکمت سماویه بهتی که ودیعت نموده است آن حکمت را هرمس کبیر در سرب بحری وقتی که دانسته انچه خواهد شد از حال خلائق و مال حضرت ادریس
ایشان بطوفان و غرق و بعد از طوفان بر استخراج آن از سرب بحری احدی قادر نبوده الا بلنیاس و من از و اخذ کردم و استفادهٔ آن نمودم و در محفل گرامی بذکر آن رطب اللسان شدم و بسمع عالی ملک رسانیدم وقت اول خروج ملک از مقدونیه ملک مکرر از من طلب آن نمود و به تشریح و تالیف آن امر فرمود چون فلک را بر شکل که صلاحیت ظهور و قابلیت تحریر این کتاب باشد نیافتم به لعل و عسی تاخیر می نمودم تا وقتیکه بر آن مطلب ظفر یافته فلک را در اسعد اشکال مشاهده نمودم چنانچه انتهای مقصد ملک بود بتقدیم رسانیدم تا تمتع از فوائد آن برداشته معزز و مکرم دارد و اما وصیت

در حفظ و صیانت این کتاب و مبالغه در استتار آن از رویت نامحرمان چه تکرار کنم که بشاقهٔ مکرر بعرض ملک رسانیده معاهدات جلیله مستوثق گرفته ام چه این کتاب مستودع اشرف علوم و سبب وصول بمطالب علیا و مقامات رفیعه و مراتب ارجمند و منازل بلند ست و مشتمل ست بر عشره فنون بترتیب نهجا

فن اول در اصول مقدمات این علم۔

فن دوم بذکر اصول صنعت و تدبیر اکسیرات۔

فن سوم در ترکیبات سیمیات و آداب و قواعد آن۔

فن چهارم در تریاقات غریبه کثیر النافع که از مضرات سموم خلاصی دهد۔

فن پنجم در صنعت حرزهٔ طلسمیه که اکثر امراض مزمنه را نافع باشد۔

فن ششم در صور خواتیم کواکب سبعه۔

فن هفتم بذکر فنون متفرقه از طلسمات وغیره۔

فن هشتم در بخورات کواکب ابواب عطف قلوب و فوائد متفرقه۔

فن نهم بذکر خواص نباتات۔

فن دهم بذکر خواص اعضاے حیوان و ما یتعلق بها۔

بشنو فقیر محمد عثمان قیس مغاربیم اصل کتاب را باختلاف ترتیب فنون مذکور تمامه مندرج ساخته الا در بعض بعض مواقع از دیگر کتب چیزی مستزاد نموده برای امتیاز ناظر با تبدا لفظ مستزاد و بانتها لفظ فقط مندرج گردانیده و چون این کتاب بر علوم خمسه کیمیا و لیمیا و سیمیا و ریمیا و هیمیا مشتمل ست و هر پنج علوم را نظر بتساوی حروف اسمیه مناسبتی تامه و مقارنتے کامله حاصل است لهذا این رساله را موسوم به حواس خمسه گردانیده مشتمل بر یک مقدمه ای فن اول از اصل کتاب و پنج حواس و یک خاتمه ساختم

مقدمه ے فن اول

در اصول مقدمات این علم۔

بشنو مراد از علم درینجا علوم کلیه است که هیچکس از و مستغنی نیست و این کلیه در خواص و اسرار موضوع است در موجودات عالم ارضیه موجودهٔ عالم سفلی که تابع عالم علوی ست زیرا که اشخاص عالم

سفل همیشه منفعل از اشخاص عالم علوی ست بلکه هردو عالم واحد اند متصل باتصال واحد چه هوا
متصل ست بظواهر بعضے اجسام و به بواطن بعضے بدینصورت که هوا متصل ست بنار و آن متصل
است بفلک قمر و آن متصل ست با فلاک علیا تا که متصل شود بفلک تاسع که فلک الافلاک ست منش چون
ثابت شد که اجسام ارضیه جمیعاً متصل بعالم افلاک اند پس باید که عجب نماید و غریب در نظر نیاید انفعال
عالم عناصر از عالم افلاک بتخصیص عنصر هوا که خالی از شعاعات کواکب نیست و اصل ست بقوام اجسام
ارضیه بشنو نیر اعظم را جلالت قدر و عظم شان زیاده ازان ست که محتاج شویم باثبات تاثیرات وے
در عالم کون و فساد زیراکه فاعل ظاهر الفعل ست در عالم علوی و سفلی خلقش در عالم علوی آنست که
هرگاه یکے از زحل و مشتری و مریخ مقدار ثلث دائره از و دور شود هبوط کنند از اعلای نطاق فلک
تدویر بسوی نطاق ادنی در ینوقت لامع و راجع و نمودار شوند از جهت ضعیف الحال باشند اما
زهره و عطارد را بشمس ربطی ست عجیب که زهره دور نشود از شمس زیاده از ثمن فلک و عطارد دور
نگردد از شمس بیشتر از نصف سبع دائره هرگاه میان شمس و یکے از عطارد یا زهره بقدر مذکور بعد
گردد اگر پس شمس ست سریع تر شود در سیر خود تا نزدیک به شمس و ملحق گردد یا و محترق شود و هر یک ازین
دو کواکب مقارن شمس شوند یکبار راجع و یکبار مستقیم دائماً بدین ترتیب پس مرکز فلک تدویر هر یک
از زهره و عطارد و مقارن شمس ابداً و متوک بحرکت شمس بے زیادت و نقصان باشد این از خواص
ظاهری کواکب خمسه است اما قمر تاثیر کند قرب او بشمس در نقصان نور و بعد او تاثیر کند در زیادت
نور قمر لهذا نور قمر مطلقاً از شمس باشد و ازینجا است که ظهور اشعهٔ شمس سبب حیلولت ست مابین
بصر و سائر کواکب و رونق انوار سائر کواکب را باطل گرداند و شمس بجهت ظهور تاثیر خود در
جمیع عوالم علوی و سفلی و برقرار ماندن نور خود همیشه بریک حال موسوم به نیر اعظم شده و تاثیر او
در عالم سفلی متحقق گشته چنانکه در بعضے مواضع که شمس در سمت الراس اقرب باشد نسبت باسکان
آن بلد موجب احتراق سواد جلود ایشان شود بحیثیتی که محل تعیش حیوان نتواند شد و آن
مواضع مثل براری جنوبیه است که از کثرت حرارت اشعهٔ شمس تعیش محال ست و در حوالی آن
براری که تعیش شود الوان سکنهٔ آن اکثر اسود ست زیراکه حرارت شمس سبب احتراق امزجهٔ ایشان
شده و سوداویت در مزاج ایشان غالب گردیده سیاه شوند اما سکان اقلیم اول را سواد اقل است

انخط

انخط استوا چه تاثیر اشعهٔ شمس در خط استوا اکثر ست و برین قیاس سواد سکنهٔ اقلیم ثانی اقل از اول
باشد بنابرآن لون اهل اقلیم دوم اسمر و احمر باشد و اقلیم ثالث و رابع باعتدال اقرب بود پس
اعدل امزجه مزاج سکان اقلیم رابع باشد که تاثیر اشعه درین اقلیم بغایت اعتدال ست ای شمس از
سمت الراس سکان اقلیم رابع نه بسیار دور ست و نه بسیار نزدیک بنابرین اقلیم رابع معدن تولید
اشخاص فاضله و صور جمیله و حکما و ذوی العقول و علما ر مستنبط دقائق شده اقلیم خامس تاثیر شمس
در و اقل ست از اقلیم رابع بنابراین تولید برف و یخ درین اقلیم شود و طبائع سکان از قلیل النضج باشند
از رابع اقلیم سادس و سابع امزجهٔ سکان این هردو در کمال فجاجت است و لیل برآن غلبهٔ
برودت و رطوبت امزجه و بیاض الوان و زرقهٔ عیون و عدم سطبری شعر و جعد ایشان ست و از
روی استدلال باعتدال ابعد الناس اند سبب این آنست که چون شمس در بروج جنوبیه باشد بغایت
بعد است از ایشان و اثر اشعه دران اراضی در نهایت ضعف است و چون در بروج شمالیه شود ایضاً بسیار
دور ست از سمت الراس سکان ایشان پس هیچ وقت شمس را با سکنهٔ سادس و سابع اثر معتدبه نباشد تا
تبدیل هوا و تغیر مزاج ایشان بظهور آید بلکه معظم اوقات ایشان شتا است بشنو اختلاف اشکال و
صور خلائق باعتبار افاعیل شمس ست و این اعظم اسباب اوست اما اختلاف اخلاق خلائق تابع اختلاف
امزجه ایشانست مثلاً علو همت هنود و قتل و حرق نفس خود بدست خود از اهل اقالیم شمالیه و ثالث و
رابع نیاید و همچنین قلت غیرت و بخل که در اهل اقلیم سادس ست در اهل اقلیم جنوبیه که مائل بوسط اند
اسلامی باشد و ازینجاست که ذکا و صحت ادراک و اعتدال اخلاق مختص اهل اقلیم رابع اهل اقلیم
شمالیه و جنوبیه را نباشد اما تاثیر در نباتات و بودن او علت وجود نباتات امریست ظاهرے زیراکه
سائر نباتات مطلقاً در کمال خود محتاج بتاثیر شمس اند اما وجود بعضے نباتات در بعضی بلد دون بعضے
از جهت قرب و بعد تاثیر اشعهٔ شمس ست مثلاً نخل در اراضی حاره روید و اترج و لیمون و مویز و انچه
امثال اینها باشد در بلاد بارده نروید و براین قیاس در اقلیم اول ادویهٔ هندیه میروید و در غیر
این نروید و در بلاد جنوبیه که ورای خط استوا است اشجار فواکه و حشائش روید که کسی نشناسد پس معلوم
شد که تمامی این اختلاف از جریان مواقع شمس ست باعتبار طلوع و غروب و ارتفاع و انخفاض و
صعود و هبوط او و این اختلاف سبب تنوع اختلافات کثیره شود در اراضی و بحار و اهویه و معادن

اما سبب تولد باران از بخارات اصلاح حال انسان و حیوان است و حدوث این از شمس امر لیست
ظاهر و همچنین هر روز تاثیرات نیر اعظم موجب عروض موت و حدوث حیات است چه شمس را باعتبار
طلوع و غروب تاثیرات مناسبه پیدا باشد اما حیوانات را مختلف شود باختلاف حرارت و برودت که
بسبب قرب و بعد شمسی حاصل است چنانچه فیل و نیلم و غزال مشک دگرگون در زمین هند پیدا شود
و در غیر این اقلیم پیدا نشود غیر غزال مشک و فیل چه غزال مشک در بلاد ترک باشد و فیل در جنوب
اقلیم هند که بلاد سودانست تولد یابد که عظیم الجثه و طویل العمر اغلب باشد این همه که شمردیم بلا اشتباه از افعال و آثار
شمس باشد یقین که حضرت عزت جل شانه شمس را در کل عالم افاعیل عظیم القدرت قاهر القوت گردانیده
در عالم علوی که عالم بقا و دوام گویند و در عالم سفلی که عالم استحاله و تغیر نامند اما قمر در مد و جزر تاثیر او
محسوس است که عاقل انکار آن نکند بدانکه بلاد بحری که بحار آن مد کند چون قمر از افق آن طالع شود آب بحر
ابتدا بزیادتی و مد کند و لا یزال آب در جزر و نقصان باشد تا قمر غروب کند پس راجع شود تا آنکه قمر بسمت
قدم برسد و مسامت شود بمرکز عالم بمر تحت الارض اگر چه فی الحقیقت نسبت بما فوق الارض است پس باز
جزر کند تا وقت رکوب قمر بافق شرقی پس اعاده کند چنانچه یاد کردیم اینست حال قمر ابدا و ایضا از حالات قمر
آنست که هر کس که ترصد علم باحوال برضه و تفقد اوقات علاجات کند و مراعات امور نباتات کند باید که
نظر کند بمثل کدو و خیار و خربزه ببیند که نموی ایشان از نور قمر است خصوصا وقت زیادت نور قمر که وقت
تکامل نور و منتها آن باشد بدرستی که درین لیالی نموی ظاهر کند چنانچه در شب واحد بهمه کس ظاهر گردد
که بغایت الغایت تفاوت کرده است و این از انجهت تفاوت کرده است که موثر آن نبود مگر قمر
پس اینهمه آثارات دالست بر عظم حال قمر و بر انکه قمر در حقیقت ناقل آثار عالم علوی بسوی عالم
استحاله و تغیر است فاما بیان نموده ایم که فاعل اعظم که افاعیل آن معقول و محسوس باشد شمس و قمر است
که درین عالم آثار موثر عظیم اند کواکب خمسه ذکر آثار و شرح حالات ایشان اگر چه در عالم استحاله
دشوار نیست اما بنظر تطویل اقتصار بیان آثار کواکب نموده ایراد مثالی نمایم و گویم که از جمله تاثیر زهره
در عالم آنست که هر که نکاح کند و زهره در برج حوت باشد و قمر در تسدیس ای در برج ثور یا قمر در
سرطان باشد و زهره در تثلیث ای در برج حوت یا زهره در برج ثور و قمر در حوت یا در سرطان یا
مقارن زهره باشد در بعض مواضع مذکوره بشرطیکه به یکی از نحسین ناظر نباشد زوجه متمتع

شود از منافع زوج و میان ایشان اتفاق الفتی و محبتی افتد که جمیع خلائق در تعجب افتند و اگر برخلاف
این زهره محترق باشد یا بسنبله یا بحمل یا بعقرب و مریخ مقابل او باشد یا در تربیع او و زحل مقارن زهره بود
یا مقابل او از بعضی مواضع مذکوره و مشتری ساقط باشد بالتحقیق نحس شود آن تزویج و این وصلت
در کمال نحوست بود چنانچه ضرر عظیم بایشان برسد و میان زوج و زوجه دشمنی بجائی رسد که احوال ایشان
اقبح حالات مردم باشد باید که کسی که شبهه کند در این که قوای طبیعت قوی میشود بقوت قمر و ضعیف میگردد
بضعف او نظر بحال قمر کند وقتیکه مقارن بزهره باشد در برج ثور مثلا نوره که عادت آن جاریست بستردن
مو استعمال کند اصلا آن نوره مو نسترد و ازاله آن از بدن نکند یعنی اثر در مو نماید و از موضع برنیارد و
اگر اثر کند اثر معتدبه نباشد همچنین اگر عادت جاری باشد بر کندن مو ممکن نباشد کندن در نیوقت الا بالم
شدید و تعب کثیر و محنت عظیم و برین قیاس اگر اراده شرب دوا کند که عادة برای دفع مواد بتعجیل و بت
دفعه مفید باشد در بدن اثر نکند و اگر کند قلیل بصعوبت تمام بدینوجه که در آن وقت طبیعت قوی است
بوجه غایت میل قوت قمر در شرف یا بودن قمر با زهره و چه ادویه مسهله وقتی دافع اخلاط فاسده باشد که
قوت طبیعت در کمال ضعف بود و قادر بر امساک مواد نبود زیرا که طبیعت اخلاط را میخواهد بوجه قوت
خود از تحلیل و ذوبان و اخراج مواد در نیوقت مانع آید و دوا ضعیف شود در عمل و عاجز گردد از اخراج
ماده ها بطریق عادت و همچنین وقتیکه مشتری در برج سرطان باشد و قمر مقارنه کند با مشتری طبیعت عجیب
قوی باشد بر دفع مسهل قوی العمل مثلا اگر عادت جاری باشد که آن دوا بست مجلس عمل کند بیش از
پنج یا چار دافع نشود دگاه باشد که مطلقا تاثیر نکند و معهذا مزدی که عادة جاریست بر تاخیر تاثیر دوا از
احداث حرارت و یبوست و انبعاث قلق و اضطراب اصلا بظهور نیاید و برین قیاس اگر کسی زراعت یا
غرس اشجار نماید و قمر در برج جدی یا دلو یا عقرب باشد یا مقارنه زحل و ناظر بمشتری نباشد آن درخت نمو نکند و
آن تخم سبز نشود و ایضا اگر طبیبی بر سر بیماری بمعالجه رود و قمر مقارن باشد با زحل یا متصل بزحل [illegible]
نحسین و ناظر بزهره نباشد و زهره قوی نبود در آنجه طبیبه آن طبیب بمشام بیمار نرسد و اثر شفا از معالجه او
بمریض عائد نشود و اگر بعضد این باشد مثلا نگاه قمر متصل بزهره باشد اتصال مقبول و زهره بمیزان باشد
مریض را از ان طبیب راحت و قوت و شفا حاصل آید باذن الله تعالی بشنو این آثار و امثال
بظهور نیاید مگر از تاثیر کواکب منسوب بعض از نجاست کسی که سزاوار عمل باشد و اراده کاری کند انتفاع

ازین کتاب می توانند برداشت وازین علوم شریفه زمانی بهره مند توانند شد که در جمیع اوقات هر عملی را بنگه
افعال وتأثیرات کواکب در وجاریست محافظت کنند اگر چنین کنند بتحقیق که غایت حفظ مواد اصلیه کرده وتعیین
که قوای شعاعیه از آثار کواکب متصله بعین او شده در تحصیل مقصود او سرعت کنند وزود آن مدعا بالفعل آید
اگر از محافظت اصول مواد مذکوره اهمال جائز دارد عمل او باطل ومقصود او مفقود شده هیچ مدعا بفعل نیاید

خواص اول در بیان علم کیمیا مستزاد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد ثنای کبریا ونعت سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم میگوید گم کردهٔ راه این وآن محمد عثمان عفی عنه
که این اوراق چند را از کتب معتبرهٔ این فن مانند سبعه وسبعین ونخست جابری ومیزان واشعار خالدی وفقرای
حضر موتوی وغیر آن منتخب نموده مسمی باکسیر اعظم گردانیده مشتمل بر یکمقدمه وپانزده فصل ساختم مقدمه در
تعریف علم کیمیا وذکر خواص واصطلاحات آن بدانکه علم صناعت اکسیر را کیمیا نامند ودران تبدیل قوای اجرام
معدنی بعضی به بعضی نمایند تا حاصل شود ذهب وفضه از باقی فلزات فقط بشنو ذهب اشرف اجساد است بدلایل
اول ابقائی او اطول است از سائر اجساد ثانی قبول آفات بدیر کند زیرا که قبول غش در و کمتر است از غیر او
بنابرین این جسد را علو مرتبت وتمیزی هست از سائر اجساد ومختص شده به نیر اعظم زیرا که لون ذهب
مشابهت تمام بلون شمس دارد وبعدش فضیلت فضه از سائر معدنیات است ویکی از فضائل او اینست که قبول
مزاجیت ذهب کند بی آنکه ضرری ونقصانی یکی ازین دو برسد بنابرین فضه مختص به قمر گردید دیگر آنکه فضه را
نورانیت واشراق عظیم است وهرچه استحقاق ملاقات اشرف داشته باشد در شرافت آن سخنی نباشد خاصه
وقتیکه بعد از ملاقات تغیرے وتبدیلی بحال اشرف راه نیابد چون انسان اشرف انواع حیوان وحیوان اشرف اجسام
مرکب است لهذا حیوان مناسب انسان بخصوص آن گردید همچنین ادویه که اخذ کرده شود از بدن واخلاط ورطوبات
واعضای حیوان وقتیکه حکما تدبیر سزاوار آن نمایند بیرون آید از ان افضل ادویه وابلغ سموم اے اعظم مرکبات که
تاثیر کنند در اجسام وغیر این را بر این قیاس باید کرد مستزاد ارواح وآن عبارتست از زیبق ونوشادر واقسام
کوگرد وانواع زرنیخ واین چیزها معدنی اند وبر آتش قیام ندارند اجساد مراد از فلزات سبعه است یعنی
ذهب وفضه وارزیز وسرب وحدید ونحاس وشبه یعنی جسد انفاس مراد از اجزائے روابط است که
میان ارواح واجساد التباط دهد حجر اسود مراد از موی سیاه سر جوانان صحیح المزاج است که

در اعمال اکسیر اکثر جا بکار می آید اصل بارد ومذکر وفرار مراد از زیبق یعنی سیماب است اصل
حار ومونث عبارت است از کبریت یعنی گوگرد وقمر واول عبارت است از فضه یعنی نقره وعطارد
وروے توتیا وثانی عبارت است از شبه یعنی جسد زهره وثالث مراد از نحاس یعنی مس
است شمس ورابع مراد از ذهب یعنی زرست مریخ وخامس مراد از اقسام حدید است
مشتری وسادس اشاره بارزیز یعنی قلعی ست زحل وسابع ایما از سرب است عقاب
عبارت از نوشادر است علم اصفر زرنیخ زرد ورقی است عروس گوگرد صراف نمک تلخ است
شوره تقطیر عبارت از انست که اجزا را بآب حل کرده محلول را بواسطهٔ علقه بطرف دیگر گیرند تا
صاف ولطیف بچکد سحق آنست که اجزا را با آب وارسنگ بدسته بسایند تا یکذات شود تصعید
آنست که اجزا را در ظرفی کرده ظرف دیگر را بالای آن نصب نمود ولبهای هردو ظرف از گل حکمت
بند کرده ظرف را بر سر آتش گذارند تا جوهر اجزا پریده بسطح ظرف بالا چسپند تشویه آنست که اجزا را
در بوته یا در قدحے یا بوتهٔ دیگر سرپوش کرده ولبهای هردو بند نموده در آتش نرم گذارند تشمیع آنست
که اجزاے مرکبه بحالتی در رسد که باندک حرارت آتش یا بآب آفتاب مثل موم گداخته شود وچون آن اجزا
شمع را بهوائے سرد گذارند باز مثل موم منجمد شود حل آنست که اجزا را در شیشه کرده زیر زبل اسپ یا
جای نمناک دفن کنند تا مثل آب محلول شود عقد آنست که محلول را در ظرف زجاجی کرده بر سر خاکستر
گرم گذارند تا منعقد شود ودرین فن حل وعقد از جملهٔ اسرار عظیمه است که جملهٔ مشتعلیات وفرارات بدین
تدبیر بحالت تکرار عمل بر سر آتش قیام پذیر شوند وانتهاے حل وعقد بهفت مرتبه است وهر گاه از سحق و
تصعید اجزا فارغ شوند نوبت بحل وعقد میرسد تعفین آنست که اجزا در ظرفیکه مناسب آن باشد جاے
گذارند که عفونت دران پیدا شود وکرم ها بوجود آیند فقط وچاه تعفین که درین کتاب ذکر آن اکثر جا
خواهد آمد چنین موقتی است که ذکر آن کرده میشود

بشنو اولاً موضع مستوی بزمین پیدا کرده حفر کنند در وچاهی مدور که وسعت سر آن دو ذرع وعمق آن
سه ذرع باشد بعدش دو روز آنرا نیک بآهک اندوده مستحکم نمایند که نشت اجزاے ثانیه مطلقا دران
واقع نشود هر گاه اراده کنند که جهت تعفین چیزے درین بیر نهند باید که آن چیز را در قدحی کرده
در قعر آن چاه گذارند وسر بالای آن قدح طشت بزرگ که وسعت آن برابر وسعت قعر چاه باشد سرنگون

بگذارند و بالاے آن طشت زبل اسپ و خر بالناصفه ریزند چندانکه بر سر چاه آید و هموار باشد و در هر پانزده روز این زبل را تغیر دهند و هر روز بالاے آن زبل هفت بار بول کنند هر نوبت مقدار رطل و هر روز دو بار آب سرد بر بالای آن ریزند و صورت چاه اینست



وقتیکه متعفن شود اخلاط مذکوره بعد از مدت چهل روز بیرون آورند قدح را و هرچه در و باشند در هاون کرده سحق تام نموده نگاه دارند خواه کرم افتاده باشد خواه نه و بعد تخم مورچه هرچه ممکن باشد اضافه آن کنند و برابر وزن مجموع پیاز عنصل کوفته مضاعف بیامیزند آمیزش خوب پس همه را در قدح کرده سر قدح را پوشنده در چاه تعفین گذارند مدت بست و یک روز بعد ازان سر او را باز کرده در طبق کنند تا وقتیکه خشک شود در قاروره کرده محافظت نهند

	فصل اول در بیان استخراج آب	

اول از آبهای مخرجه تنقیه اجساد و تطهیر او ساغ ایشان ست و این آب موسوم به مالیخوس است
ترکیب بگیرند صدف مفاوج نهری و بسوزانند و اضافه کنند بر و آهک آب ندیده و برابر وزن مجموع اشخار اسی بجی بر و افزانید و اولا هریک را جدا جدا کوفته بیخته تیار کرده بهم آمیزند و بعد ازان در حوض انداخته چندان آب بر و ریزند که چهار انگشت بر بالای آن باشد و کاه گندم ای بهو سه در میان آن آب کنند و شاخهای درختان بر بالای آن چندان گذارند که بپوشد و تا هفت روز بحال خود گذارند بعد ازان سر او را برداشته راهی که بحوض دیگر متصل ست باز کنند تا خلاصه آن ازان راه بحوض دیگر رود و آنرا نگاه داشته بوقت حاجت بکار آرند

	فصل دوم در استخراج آب ثانی مسمی بقوربال	

ترکیب بگیرند صدف سوخته جزوے و آهک آب نادیده و نوشادر یک جزو و بورق و زاج هریک سدس سدس جزو جدا جدا نرم صلایه نموده باهم مخلوط کرده در حوض بزرگی اندازند و چندان آب بو و ریزند که بر بالاے او ایستد و کاه برنج ای پر الل بالایش افگنند چندانکه بپوشد و هفت روز

گذارند بعدش بشاخهاے درخت سر او را باز پوشند و پس از هفت روز راه حوض دیگر بگشایند تا خلاصه آن تمام و کمال بحوض دیگر برود

	فصل سوم در استخراج آب ثالث مسمے بزنغراسیوس	

ترکیب بگیرند نمک سفید بست درم نوشادر یک رطل و یا یک سد و بست رطل آب به پزند تا چهل رطل اند بهمین قاعده هفت نوبت تکرار کنند تا از طبخ هفتم چهل رطل ماند از آتش برآورده صدف محرق سائیده چندان برو ریزند که مانند خمیر غلیظ گردد بعدش برابر وزن او آهک و سدس وزن آن نوشادر و سدس وزن آن زرنیخ زرد و برابر ثلث وزن آن گوگرد زرد و برابر ثلث وزن آن اشخار همه را جدا جدا صلایه نموده بهم آمیزند و از آب ثانی چندان برو ریزند که هفت بار مغمور شود بعدش سر او را پوشیده مدت بست و یک روز گذارند

	فصل چهارم در استخراج آب رابع مسمی بطوراس	

ترکیب بگیرند برادهٔ نحاس و برادهٔ حدید و برادهٔ رصاص اسود هموزن و با سرکهٔ شراب که مصعد باشد سحق بلیغ کنند پس سدس جزو نوشادر و سدس جزو زاج به نرمی سوده اضافه نموده بآفتاب خشک کرده برابر جمیع اجزا نوشادر و سدس وزن مجموع زرنیخ احمر و ثلث وزن آن گوگرد زرد و شش حصه برابر جمیع اجزا آهک و برابر مجموع صدف سوخته همه اجزا را صلایه تمام نموده آب زنغراسیوس بر و ریزند هفت بار مقداریکه بالاے او ایستد بس حشایش بتوجیه بابسه برابر سه حصه آن اضافه نموده در حوض گذارند مدت هشت روز بشنو این آب بغایت قویت مهلک قتال کل حیوان بوجود لمس و رائحه آن در دماغ ضرر عظیم کند بنابرین هرمس علیه السلام میفرمایند که مباشر عمل طوراس را باید که اول پنبه تر کرده کافور و گلاب در گوش و بینی گذارد تا دماغ او از آفات بخارات این آب مصئون و محفوظ ماند
خواص در کوزه ریزند و سر کوزه بسته بهر عضوی که گذارند آن عضو بیک ساعت منحل گردد ایضاً هر حیوانیکه در و فرو رود مقدار نصف ساعت آن منحل و گداخته گرداند ایضاً اگر در چشم خفته بچکانند حدقهٔ او گداخته شود بحیثیتے که ندانند که از کجاست ایضاً اگر در گوش بچکانند مورث تشنج دماغی گردد

جهات را منقطع گرداند **ایضاً** اگر کوزهٔ آهن یا مس درو فرو برند و یک شب گذارند سوخته گردد بشابه که گویا در آتش سوخته اند باطن و ظاهر کوزه را و فوائد این آب بعد ازین ذکر خواهد شد

فصل پنجم
در بیان اخراج جوهر مستود عقوت ربح

ترکیب بگیرند خون آدمی در حین خروج از رگ که گرم باشد پنج رطل و اضافه کنند بر و خون بز که گرم باشد بعدش در قرع انبیق کرده برسم مشهور تقطیر کنند و نگاه دارند ازین یکصد درم و خون حمار و فرس که لبعضدا خراج کرده باشند خمیر کنند این ادویه را انتخار و نوشادر ده جزو وزاج سه جزو و نمک دو جزو و بعد ازان زهرهٔ بزیک جزو با پوست تخم مرغ نرم صلایه کنند و باهم آمیخته در موضعی گذارند که آفتاب در و نیفتد و ازان خون ناب چندان ریزند که بالای آن بایستد و مدت سه روز گذارند و بعدش ناج قبرسی نیکو بقدر خواهش کوفته نرم نرم صلایه کنند و برابر آن نوشادر بگیرند و بول حمار آن مقدار که هفت بار معمور کنند بگیرند و یک شبانه روز در آفتاب گذارند تا از و آبی جدا شود مانند خون احمر اللون و برابر وزن آن خون ناب بر و اضافه کنند و در محفوظ اول مخلوط نموده هفت روز گذارند بعدش یک جزو نمک و یک جزو نوشادر و نیم جزو گوگرد سفید را باهم آمیخته سحق بلیغ نموده بست بار چندان که معمور شود آب ریزند و بپزند تا دو درم بماند و بر محفوظ ثانی اضافه نموده هفت روز دیگر حفظ کنند پس بگیرند زرنیخ احمر و زرنیخ اصفر از هر یک جزوی در مغرفهٔ حدید کرده در آتش نرم گذارند تا بگداز د بعدش کبریت سوده جزوی و زجاج سحوق نصف جزو گرفته در و ریخته یک ساعت در آتش حرکت دهند تا نیک مخلوط شود و گذارند تا سرد شود بعدش با سرکهٔ کهنه در سنگ صلایه کرده یک ساعت خوب بسایند و پس ازان داخل محفوظ ثالث کنند و سه جزو نوره اضافه آن نموده در حوض مدت بست و چهار روز گذارند بعد از انقضای این مدت راه حوض کشایند تا خلاصه آن بحوض دیگر رود که جوهر مستود عقوت ربح است

منافع و افعال این جوهر جمیع اوساخ معدنیات را پاک گرداند چنانچه مطلقاً کثافت در و نماند و بسهولت قبول اکسیر کند چنانچه اگر نحاس یا حدید را هفت بار سرخ کرده درین آب اندازند وسخ و کثافت او را پاک کرده بپوست او را بسرو تخمیص حدید که بعد از ذهاب وسخ ذوبان و گداخت

او در کمال سهولت شود و نرم گردد زود بصلاح آید و اکثر افعالیکه از طریراس آید ازین جوهر نیز بظهور آید و اگر درین زرنیخ داخل کرده یک شبانه روز گذارند زرنیخ را بنوعی پاک کند که از غیر این آب اینچنین پاک نشود

فصل ششم
در تطهیر زرنیخ

باید که زرنیخ را در مغرفهٔ حدید نهاده با آتش نرم گذارند تا بگدازد و آب شود پس زجاجه سوده در و ریزند و حرکت دهند تا نیک مختلط شود و بعضی ارباب عمل اول زجاج را گداخته بعدش زرنیخ گداخته را به زجاج خورانند و پس انان به بول آدمی یک شبانه روز سحق کنند و از آب طرپراس چند انکه اجزا را معمور کنند هفت بار بر و ریزند و یک شبانه روز گذارند بعدش آب را ریخته سرکه بقدر معموری اجزا بر او اضافه کنند و ثلث وزن مجموع آن آب گندنا و برابر این سرکه و آب شیرین برابر مجموع ایشان و با آتش نرم بپزند تا تمام این آبها نشف شود پس بشویند زرنیخ را اول بسرکه و بعدش بآب شیرین و خشک کرده نگاه دارند **نوع دیگر** اسهل از اول باید که زرنیخ را مقدار نخود ریزه ریزه کرده در مغرفهٔ آهنی با آتش نرم گذارند و بعد ازان برابر وزن آن کندر سحوق بخورانند **ایضاً** سدس وزن آن نوشادر بخورانند اما عامل این صنعت را احتراز از رائحهٔ واجب است **چنانکه** در سوراخ بینی خود پنبه بقطران آلوده گذارد پس ازان از آتش برآورده مقدار ثمن وزن او شب و ربع وزن آن زیبق اضافه کرده سحق کند بسرکه تنها و این سحق در سنگ باشد یک روز تمام بعدش شیر گاو ده بار چندانکه معمور کند بر و ریخته در چاه تعفین گذارد یک روز و از چاه برآورده اول بسرکه و بعدش هفت نوبت بآب خالص بشوید تا صاف شود پس خشک کرده نگاهدارد

فصل هفتم
در تصعید زرنیخ مطهر

باید که اولاً برابر دو وزن زرنیخ را زیبق بخورانند زیرا که این احسن ست در فعل او را واسرع از جهت تصعید آن و ابلغ ست در عمل که اراده شده زرنیخ را در اثال چنان تصعید کند که بیاض از و ظاهر گردد پس مطلب تمام ست ورنه باید که انچه صعود کند بردارد و با سدس وزن آن نوشادر بسرکه صلایه کند بعدش بسرکه بشوید بعده با برادهٔ نحاس آمیخته بشوید و باید که براده برابر نصف عشر وزن زرنیخ

معصد باشد و زجاج مسحوق برابر سدس وزن او پس این مجموع را باهم مخلوط نموده با نصف وزن زیبق تصعید کنند در اثال که این تصعید احسن از تصعید اول است بحسب لون و برق و اگر اتفاق نیفتد که لون و براقت در مرتبهٔ اعلیٰ باشد یقینی خلل در عمل راه یافته تکرار عمل دوم کنند تا لون و برق زیاده شود اما در مرتبهٔ ثانی از تندی آتش حذر کنند که بسیاری آتش موجب احراق زرنیخ است زیراکه زرنیخ طبیعت کبریت دارد

فصل هشتم

در تطهیر نحاس

بگیرند پاره‌های نحاس احمر و چندان آب شیرین برو ریزند که مغمور شود و بپزند چو آب نشف کند آب کند نا برو ریزند چند انکه نخ بار مغمور کنند و با سدس عشر وزن آن مردار سنگ و عشر عشیر وزن آن حلتیت آمیخته بپزند تا آب تمام نشف گردد بعدش از دیگ برآورده بجزقهٔ صوف آبها می او را چیده بست و یکبار در آتش سرخ کرده بروغن زیتون انداز ند این ست تطهیر نحاس و ازالهٔ چرک و کثافت آن

فصل نهم

در تبییض نحاس و تشبیه او به فضه

این عمل از جملهٔ اعمالیست که او لابرس اکبر افاده فرموده و بلیناس تجربه کرده او را ترکیب نحاس مطهر یکرطل بگیرند و بآتش نرم گذارند بعد ازان اندک نوره ابیض و ده درم زرنیخ مطهر معصد ملفوف بورق نقرهٔ خالص اضافه کرده مقدار یک ساعت بدهند بعدش برآرند نقره سپید صاف برآید باید که درین عمل املاح نمک نکنند اما در وقت استعمال این نقره را با نقرهٔ دیگر آمیخته بکار برند تا نرم و ثابت ماند

نوع دیگر

در تبییض نحاس

ترکیب بگیرند زیبق نصف رطل و صلایه کرده نوشادر مقدار ثلث وزن و اسفیداج رصاص مقدار ربع وزن آن و سحق بلیغ یک شبانه روز باب طرطراس نماید اما وقت سحق چندان طرطراس بریزند که او را از قوام تیندازد و بعدش تمام این اجزا را در کوزه محکم ریخته و گل حکمت کرده در سایه

خشک

خشک کنند بعدش در تنور تافته گذارد و بعد مدت هفت ساعت برآورده کوزه را بشکنند درون کوزه چیزی بتجربه یابد مانند زنجفر اما لون آن مانند لون زنجفر نبود پس باید که او را یک او زکامل با بیاض بیضه سحق کنند بعدش خشک کرده با سرکه یکروز بسایند پس ازان هفت بار بسرکهٔ بسیار ترش شسته هفت بار دیگر بآب صاف بشویند و در سایه خشک کرده یک وزن زیبق اضافه نموده سحق کنند بعدش با اثال نهاده تصعید کنند جرمی بلون نقره برآید اما بیاض آن از بیاض نقره اندک کمتر بود یکدرم او را در بست درم نحاس مطهر اضافه کنند فضهٔ خالص گردد

فصل دهم

در تکلیس نحاس

بدانکه بنابر اختلاف اشکال افلاک نتایج اعمال سلوک واحده گاهی مختلف هم میشود لهذا در ارتکاب هر عمل متعرض ظهور آثار تحسین باید شد زیراکه اثر تحسین در فضهٔ مصنوعه زیاده تر اثر پذیر است چنانکه در وقت مباشرت منافع جهت آلات اطاعت نکنند و اکثر مانع آید مگر وقتیکه او را با فضهٔ خالص ممزوج کنند سائر علل او زائل و آفات و در اهم از و حاصل شود اما وقتیکه منفرد باشد اولاً باید که او را در آتش سرخ کرده بآب ملین فرو برند تا رفع بیوست او شود و در عیار کامل گردد صفت آب ملین بگیرند برگ درخت زردآلو و شفتالو و برگ درخت امرود از هر یک جزوی و مجموع این اوراق را در حوض کرده سه جزو شیر خر و سدس جزو آب شیرین در آن حوض ریخته سر او را چنانچه گذشت بزبل مستحکم کنند چارده روز پس بیرون آورده نیم کوفته همان شیر خر و آب کنند تا و آب عذب اضافهٔ آن نموده چارده روز دیگر در چاه تعفین دفن کنند پس بیرون آورده اوراق را نیک فشرده یک جزو زیت که یک سال بیشتر برو گذشته باشد ریخته در چاه تعفین بست و یکروز دفن کنند بعد ازان خونابه که مقطر از قرع انبیق شده باشد برو اضافه کنند و در چاه تعفین چارده روز دیگر گذارند و مدفون کنند در ان زبل بعدش بیرون آورند اینست آب ملین و این اسرار کبیر ست حفظ کن این را و نگاهدار صفت ماء الملین الاکبر که هرمس کاملیاس خوانده بتازی یعنی آبی که بجوشت ازو میگریزد بگیرند ریزهای سم اسب و ریزهای سم خر نصف جزو و برادهٔ شاخ گاومیش ثلث اجزا و برادهٔ شاخ بز ربع جزو و

بریزند بر و خون بز نر بوزن مجموع و دفن کنند در سرگین یکشبانه روز و بریزند روز دیگر برابر جمیع خون و
برابر آن روغن زیتون پس در کوزه کرده در زبل دفن کنند یک شبانه روز و در روز ثالث مقدار
وزن مجموع آن خون و زیت ریزند و مقدار عشر وزن آن زاج و برابر نصف عشر آن نوشادر اگر
زاج و نوشادر در آب حل کنند و بریزند ابلغ و اولی باشد بعد از آن این مجموع را در قرع انبیق تقطیر کنند
بدرستی که برآید ازو آب ذهبی اللون مشرق که در تلیین نحاس ابیض سازد

فصل یازدهم
در بیان نقل نحاس از هیات نحاسی بهیات ذهبی

بشنو سزاوارترین اجسام بانتقال از هیئت به هیئت ذهب و فضه است بدینوجه که نقره ممزوج
طلا و هم بالعکس میشود بی آنکه حادث گرداند احدی بران کیفیت رویه دیگر و بی آنکه نقصی در فضیلت
احدها پیدا شود بلکه هر یک ازین کثیر الوزن غالب اللون باشد حالانکه در وقت تمازج هر دو
مساوی باشد و دیگر موافقت طبعی بینهما ای زمانهٔ گداختن هر دو مساوی است اما نحاس اشبه
اجساد سبعه است با ذهب بعد از نقره بحسب لون و باعتبار تساوی زمانهٔ گداخت و ایضا قابل
ممازجت ذهبی است امانه چنانکه فضه است زیراکه یبس در مزاج او غالب است و در نحاس فضیلتی است
که در نقره نیست و آن تشبیه لون نحاس بلون ذهب باشد بدینوجه نحاس قبول لون ذهب بیشتر کند
دیگر نحاس بعد تطهیر ازاو سازح حسن اللون و ذهب النظر گردد و بمجرد القای توتیا طلا گردد چنانچه
هرمس کبیر گوید که توتیا را چون بآن تدبیر صالح کنند و بموجب حکمت القا نمایند بر نحاس مطهر طلا گردد

فصل دوازدهم
در تطهیر توتیا

بشنو که تطهیر اجسام معدنیات ازوزن و وسخ اهم مطالب ست باید که هنگام ارادهٔ تطهیر زهره
درخانهٔ خود و قمر متصل زهره باتصال مقبول باشد و زحل در خانهٔ خود یا در شرف بود
ترکیب توتیا سه رطل بگیرند و یک شبانه روز در آب ثالث که آنرا اغزاسیوس نامند بگذارند
بعدش آب را اولا بسر که ترکنند پس نوبت دیگر بآب شیرین بشویند آنگاه برابر نصف توتیا
زیبق و برابر ثلث او زنجفر و برابر نصف عشر او نوشادر باو جمع کرده بسایند بار و غن بیضه و

بآتش معتدله بجوشانند مدت هفت ساعت بعدش برابر عشر وزن آن مردار سنگ و برابر
عشر او زیبق و مقدار نصف عشر او روسختج اضافه کرده و بآب ثانی ای فوربال بسیار نرم صلایه
کنند و بعد از سحق ازین آب چندان برو ریزند که مغمور شود و یکشب گذاشته صباح آب را ریخته باسرکه
مصعد بشویند و متعاقب آن اولاً با نکاب بعدش بآب شیرین بشویند و خشک کنند و سدس
وزن او زیبق و ثلث وزن او زنجفر اضافه نموده مجموع را ابار تلین لی کالبیناس سحق کنند بعدش
بجوشانند بآتش معتدل القوت یک شبانروز پس ازان سحق تام نموده اولا بآب اول ای صابوس
ثانیا بسرکه ثالثا بآب صاف بشویند و بدانکه توتیای مطهر اکسیر اعظم ست بمنزله که منقلب گرداند
هیات نحاس را بهیات ذهب بحسب لون و رونق و قوت و لینت بدین ترکیب که یکجدرم
توتیای مطهر را بر بست درم نحاس مطهر القا کنند ذهب خالص گردد باید که اصلا درین شک
نموده خطا این طریق نمایند زیراکه این افضل علوم و اشرف ابواب است

فصل سیزدهم
در تطهیر فضه و تخلیص او با نک و رصاص

که قلعی ست چون این در غایت شهرت است بجمیع بلاد که از انداختن بآتش ملتهبه بر عمل
معروف صاف گردد لهذا احتیاج باظهار ترتیب آن ندید

فصل چهاردهم
در اکسیر فضه

ای جوهر فضه را منقلب بذهب کند و این منوط بر چهار قاعده است

قاعدهٔ اول

بگیرند برادهٔ ذهب دو مثقال و برادهٔ فضه دو مثقال و نوشادر یک مثقال و کبریت اصفر
یک مثقال این مجموع را بسرکه شراب صلایه نموده سحق تام کنند پس ازان یکجدرم زیبق ملحق
نموده سحق نمایند مدت یک شبانه روز بعد ازان در کوزهٔ گل یا قاروره زجاجی کرده بگل حکمت
گرفته در تنور تافته نهند وقتیکه قمر در تثلیث مشتری بود و باحدی از نحسین ناظر نباشد
بعد از هفت ساعت بیرون آورند

قاعدۂ ثانیہ

بگیرند برادۂ نحاس احمر جید پنج مثقال و روسختج کہ عبارت از نحاس محرق است دو مثقال اوّل روسختج را سحق نموده برادۂ را در وی اضافہ کرده نوشادر دو درم بآن ملحق نموده بآب ترنج ترش یک شبانروز بسایند تا در کمال نرمی شود و بعد ازان دو درم نوشادر اضافہ آن نموده با سرکہ مصعد یک شبانروز بسایند و در سایہ خشک کرده نگاه دارند

قاعدۂ ثالثہ

بگیرند کبریت زرد پنج مثقال و پنج مثقال فضۂ خالصہ بگدازند بعد از ذوبان فضہ بمنزلۂ احتراق و اگر بعد احتراق نرسیده باشد اعاده کنند در نار تا محرق شود و سوده گردد و کبریت زرد محرق القا کنند و ازان بآبی کہ مسلے بہ ستو و ح قوۃ مریخ است یک شبانروز بسانیده بعده نحاس محرق اضافہ آن نموده برادۂ فضہ و برادۂ نحاس از ہر یک دو مثقال و چیزے از جواہر مستوده مریخ بر وافزوده یک شبانروز سحق کنند پس در سایہ خشک کرده نگاه دارند

قاعدۂ رابعہ

بگیرند برادۂ فضہ دو مثقال و برادۂ نحاس دو مثقال ہر یک از ینہا را علحده بجو ناب مصعد سحق بلیغ کنند بعدش نوشادر و زیبق پنج مثقال بر وافزوده سحق تام نموده نوشادر یک مثقال نو و یک مثقال زنجفر یک مثقال اضافہ کرده یک شبانروز سحق کنند و بعد ازان بآتش معتدلہ ہفت ساعت بجوشانند انگاه بآب رابع سحق نمایند پس در سایہ خشک کرده ایضاً بآب رابع بسایند و سہ بار تکرار این عمل کنند اما بعد ابتداے این عمل وقتی باید کہ قمر متصل بمشتری باشد یا اتصال مقبول و مشتری مستقیم باشد و مقارن خانہ خود بود یا در شرف بود درین وقت جمع کنند اجزای قواعد اربعہ را و بجوشانند با روغن بیضہ کہ با قرع انبیق استخراج آن نموده باشند بانار لینہ و بعد ازان جملہ را در قاروره کرده در گل حکمت گیرند و در سایہ خشک کنند باز بہ گل حکمت گرفتہ خشک کرده تا سہ نوبت بعد ازان در نار معتدلہ ہفت ساعت گذارند چون بیرون آرند حجرے احمر اللون کہ منظور بود او قبل باشد بر آید اینست اکسیر کیمیا باید کہ نیک حفظ آن کنند و وقت حاجت استعمال آن نمایند صفت العقار این اکسیر بر فضہ بگیرند فضہ

خالصۂ جیده پنجاه مثقال و سبکہ کنند و سہ نوبت در بوتہ ریزند با آب لیمن و بعد ازان ایضاً سبکہ کرده بورۂ ارمنی بر وا القا نموده ازین اکسیر وزن مثقال واحد در میان ورق طلا پیچیده در بوتہ انداختہ بگذارند از آنجا ذہب پاک خالصی بر آید کہ کسی را در وشک نباشد

فصل پانزدہم مستزاد

بشنو اکسیر بر دو قسم است یکے اکسیر معدنیات دوم اکسیر نباتات اکسیر معدنیات بر دو قسم ست یکے اکسیر ابیض کہ آن فلزات ناقصہ مثل ارزیز و سرب و جسد و زیبق را از مرتبۂ نقصان بدرجۂ کمال فضہ رساند چہ درین اجساد مادۂ فضہ بالقوۃ موجود است اما بسبب عوارض چند مثل رطوبت زائد و غلبۂ ارضیت کہ در معدن بایشان لاحق شده بمرتبہ کمال نرسیده اند پس چیزے باید کہ آن عوارض را از اجساد این فلزات پاک سازد و ہرگاه آن کثافت و رطوبت زائل شود لامحالہ بمرتبۂ کمال رسند و فضۂ خالص شوند کہ ہیچ فرق در میان آن و معدنی نباشد و مثال معدن با پزاوه خشت پزان مصادق می آید کہ چون حرارت آتش باعتدال بخشتہا رسد خشتہا سرخ و مستحکم و کامل شود و این بمنزلہ فضہ و ذہب است کہ در معدن بحرارت معتدل آفتاب قیام پذیرفتہ و جائیکہ حرارت آتش کمتر رسد خشتہا سست و مختل و بدرنگ باشند و این بمنزلہ رصاص و سرب و جسد و زیبق اند و بعضا سیکہ حدت وگرمی آتش زیاده تر اثر کند و احتراق بسیار در اجزاے خشتہا راه یابد تشنہ شود کہ آنرا بزبان ہندے جہانوان گویند و این بمنزلۂ مس و آہن ست و اصل ہمہ فلزات زیبق و کبریت است پس عالمان این فن براے عمل اکسیر ابیض زیبق و زرنیخ و نوشادر و فضہ و بجہت عمل اکسیر احمر زیبق و گوگرد و نوشادر و ذہب مقرر کرده اند و این ہرچہار اجزا را ارکان اربعہ و عناصر گویند گوگرد و زرنیخ بمنزلۂ آتش اند و نوشادر بمنزلۂ باد و زیبق بمنزلۂ آب و فضہ و ذہب بمنزلۂ خاک و زیبق و زرنیخ و نوشادر بمنزلۂ ارواح اند و فضہ و ذہب بمنزلۂ اجساد و چیزہائیکہ بحالت ترکیب و امتزاج دران داخل کنند از قسم سیاه و غیر آن بمنزلہ نفس ست و نفس رابطہ است در میان روح و جسد پس بناے اکسیر بر روح و نفس و جسد ست و بغیر این عمل تمام نشود و این سریت از اسرار و رمزیست از رموز و چون چہار چیزہا براے عمل اکسیر اختصاص یافتہ پس

تدبیر امتزاج آن نیز چهارست اول سحق دوم تصعید سوم حل چهارم عقد وطریق این
اعمال در مقدمه مذکور شد وهرگاه این اعمال باتمام رسد پس چهار قوت دران اجزای مرکبه
حاصل شود اول قوت سیلان که باندک حرارت آن چیز مثل موم گداخته شود دوم قوت نفوذ
که برهر جسدی از اجساد که انداز ند بقوت خود در بطون آن نفوذ کند سوم قوت صبغ یعنی اجساد
ناقصة اللون را بالوان واوزان مخصوصه فضه وذهب درآرد چهارم قوت ثبات یعنی اجساد
متحلل وکثیر الجرم را بجرم وعیار فضه وذهب واصل گرداند اینست باجمال آنچه بتفصیل از زبان کاملان
شنیده ام ویک ترکیب عجیب وغریب که از کاملترین دودمان این فن بکار رسیده بے کم وکاست
درین اوراق درج میکنم هرکه از بزرگان فرخنده بخت بدین عمل نادر برسد وباصل مطلب کامیاب
شود باید که مارا بدعاے خیر یاد کند وآن را بمصارف بیجا صرف نکند وبعبادت وریاضت کوشد
وهرکه نیت خیر نداشته باشد هرگز از وی این عمل ددست نیاید وباتمام نرسد بیارند چند ماکیان سیاه
یکرنگ مع چند نر که همه استخوان ها وگوشت وپوست آن سیاه باشد وبجهت آن
قفس مشبک عریض وطویل باوسعت وفسحت از تخته چوب طیار کنند که آن مرغان اوقات
تمام در آن قفس باشند وشب وروز از قفس بیرون نکنند تا منقار بخاک وچیزهاے
دیگر نزنند از ند وآب ودانه اندر قفس میداده باشند وشرط اعظم درین احتیاط از خاک ست هرگاه
ماکیان بیضه دهند ماکیان بیضه دار را در قفس دیگر بالای بیضه ها بنشانند چون بچه ها برآیند هفت روز
صبر کنند تا بچه ها اندکی بزرگ شوند پس بگیرند کهرباے بهتر دوازده توله کبریت احمر یک توله زرنیخ
ورقی یک توله زرنیخ سرخ یک توله زاج کرمانی یک توله زعفران الحدید یک توله سندروس
یک توله زعفران نحاس یک توله جسد یک توله عقاب محمر یک توله نمک طعام یک توله این جمله ادویه
را با آب لیمون تر کرده دو روز سحق نمایند تا خشک شود پس باریک سائیده باحتیاط از گرد وغبار
محفوظ دارند بعدش بگیرند یک ماشه ازین دوا ویابست وچهار ماشه آرد گندم یا نخود بچربی گوسفند
خمیر کرده ودانه ها نموده بچوزه ها بخورانند بچند روز نه بیکروز هرگاه آن دارو تمام شود باز یک ماشه ازان
دارو وبست وسه ماشه آرد گندم یا نخود بگیرند وبدستور اولین خمیر کرده بچند روز بخورانند وبعد تمام
شدن باز یک ماشه دوا وبابست ودو ماشه آرد گندم یا نخود بدستور اولین چوزه ها را بخورانند

همچنین در هر مرتبه یک ماشه از آرد گندم کم مینموده باشند تا آرد بوزن دوا رسد آنگاه هر روز یکحبه از دوا
زیاده مینموده باشند تا وزن دوا بچهار ماشه وآرد همان یک ماشه باشد درینوقت دو ماشه ازو بگیرند ودو
ماشه خون وچهار ماشه دوا بخورانیده باشند وگاهی جوزه ها را از قفس رها نکنند تا منقار بزمین نزنند و
چیزهاے دیگر نخورند که منشاء عمل ست فی الجمله بطریق مذکور دوا بجوزه ها دهند تا بزرگ شده بتخم درآیند
پس پوست تخمهاے این ماکیان دوا خورده سرخ رنگ وسفیدی وزردی هر دو زرد رنگ مائل بسرخی
باشد پس بگیر آن بیضه ها را وبشکن وزردی وسفیدی آنرا در ظرف چینی کن واندکی بحرارت آتش بگذار
که همه دهن گردد پس بگیر هزار مثقال سیماب ودر ظرف حدید کن وبر سر آتش نرم بگذار ویک مثقال
ازین دهن مبارک بر آن طرح کن که سیماب مثل شنجرف سرخ شود ومنعقد وقائم النار گردد وازان
شنجرف مثقالے بر هزار مثقال سیماب دیگر طرح کن که آن نیز شنگرف شود همچنین تا هفت مرتبه کن بعد ازان
یکمثقال ازان شنگرف بار هفتم بر هزار مثقال نقره طرح کن که طلاے کامل عیار شود واگر خواهی که
ازین هم بهتر ونیکوتر شود باید که آن بیضه ها را که جوزهای دوا خورده بار اول داده اند بزیر مرغے
بگذار تا بار دیگر بچه ها ازان برآیند وآن بچه ها را بطریق معروف دوا استعمال کن تا وقتیکه بزرگ شوند و
بیضه برآرند دهن آن بیضه ها یکی بر ده هزار طلای خالص کند واگر پیخال جوزه ها را جمع کنی ویک مثقال
ازان بر شصت مثقال از هر جسدے که طرح کنی شمس خالص گردد باید که دوا داده ونزهر دو را بخورانیده
باشند وخوراک آن جانوران فقط گندم یا آرد گندم یا آرد نخود باشد سواے آن بجز آب دیگر هیچ چیز ندهند
اگرچه این ترکیب را بکمال تفصیل نوشته ام که هیچ سر آن انچه که استاد فن بما تعلیم کرده فرو نگذاشته ام
اما کسی را که قسام ازل این نعمت غیر مترقبه قسمت کرده باشد ازو این امر سرانجام خواهد یافت و اگر
مقدار ازل تقدیر او نکرده غلطے درین کار واقع شود که آن بکمال نرسد وسرانجام نیابد

قسم دوم عمل اکسیر که از نباتات باشد واین طریق اکثر معمول هندیان ست از انجا که خواص اشیاء
برحق ست ایزد تقدس وتعالی بعضی نباتات را چنان خواص بخشیده که قطرهٔ چند از عرق آن اگر
بر فلزات سرخ کرده یا ذوب نموده بیند ازند نقره یا طلاے خالص شود وبعضی ازان انچه که بتحقیقات
راقم الحروف رسیده نوشته میشود اکّ بفتح الف وتشدید کاف عجمی وکسر آن وسکون یاے تحتانی
معروف گیاهی ست که در زمین ریگستان یافته میشود برگ او مشابه برگ اگ ست مگر فرق همین ست

که آگ خاخا دارد و اگر برگ یا شاخش را بشکنند شیر سفید بر آید و آن یک شاخ ست که بقدر
دو وجب یا چیزے زائد یا کم ازان از زمین بلند باشد و بهمان یک شاخ برگ ها متصل باشند
مثل برگ های آگ اما چون بشکنند شیر ازان بر نه آید اگر این قسم گیاه در ریگستان یافته شود
باید که آنرا از بیخ برکنده و بسایه خشک کرده باریک سفوف ساخته نگاه داری و بوقت ضرورت
بحاجت یک توله قلعی را گداخته بقدر یک ماشه ازان سفوف بران طرح کنے
بقدرت الٰهی نقره خالص شود

دیگر تلیا کند بکسر تاء فوقانی و سکون یاے تحتانی مجهول گیاهی ست که اکثر در زمین چرب و سیاه
رنگ در موسم برشگال پیدا شود و بموسم تابستان خشک گردد و بلندی آن زیاده از یک ذراع
نباشد و برگهایش بصورت برگ درخت انبه اما خردتر ازان اند که مائل به تیرگی و گلش زرد و
در جائیکه این گیاه باشد قریب آن دیگر هیچ گیاه نروید و در بیخ آن گرہ مثل قند بر آید و
چندانکه سالخورده باشد کلان تر گردد که زیاده از پنج شش آثار شود و آن گره را از بیل و
کلند و دیگر آلات آهنی بر آوردن محال ست چه آن از تاثیر آن چنان نرم شود که هرگز قوتے
دران نباشد که زمین را برکند پس هرگاه که این گیاه یافته شود باید که از شاخ آهو زمین را
کنده بیخش را که مثل زمین قند باشد بر آرند و نگاه دارند و شاخ و برگ آنرا کوفته عرق بکشند
و در شیشه ها احتیاط تمام نگاه دارند و گل آن مقام که با بیخ متصل و پیوسته باشد تا یک وجب
از هر جانب بردارند که آنهم بکار آید از خواص بیخ مذکور آنست که اگر بقدر یک حبه سرخ بر یک
آثار قلعی گداخته اندازند بقدرت الٰهی نقرهٔ خالص شود و اگر ازان گل بوته سازند و بعد
خشک شدن در آن قلعی نهاده بآتش سرخ کنند از اثر آن گل نقرهٔ خالص شود و اگر
بعرق برگ و شاخ آن گوگرد را یک روز سحق کنند گوگرد قائم شود و احتراق آن زائل گردد
و اگر یک توله ازان گوگرد قائم برد و صد توله سیماب که در بوته کرده بر سر آتش زغال
گذاشته باشند طرح کنند تمام سیماب منعقد و قائم النار شود و اگر یک توله آن سیماب
منعقد را بر دو صد توله نقره گداخته طرح کنند تمام نقره خاکستر شود و اگر یک حبه ازان خاکستر نقره
بر صد توله مس یا قلعی گداخته طرح کنند نقرهٔ خالص شود بعون الله تعالیٰ

خواص دوم دربیان علم ریمیا متزاد

بعد حمد الٰهی و نعت سرور پناهی صلی الله علیه و آله وسلم میگوید فقیر محمد عثمان قیس که
این چند اجزارا از رسائل خسرو شاه سماوی و حیل و کوک بن عراقی و بحر العیون ابی عبد الله
مغربی مشهور بکتاب ابن الحلاج و عین الحقائق و ایضاح الطریق نتیجه طبع ابو القاسم احمد السماوی
منتخب نموده مسمیٰ به بجل حیرت ساخته مشتمل بر یک مقدمه و سه فصل گردانیدم

مقدمه

در تعریف علم ریمیا

بشنو که این علم را علم نیرنجات و علم شعبدات نیز نامند و اهل این فن قواعد جواهر ارضی را باهم
ممتزج سازند که ازان اثرے عجیب و غریب رو نماید بعضی اعمال خاصیت کملیات و
بعضی تریاقات و بعضے عجائبات پیدا کند

فصل اول

در سمیات

اول این تراکیب سمی اُمت به جلتا هرمس فرماید که وقت نزول مریخ از عقرب بگیرند خون آدمی
حین خروج از رگ خواه بطریق فصد خواه بطریق دیگر که گرم باشد و شیر خرنیز از پستان خر
گرم بر آرند و از هر یک مقدار یک رطل گرم گرم آمیزند و برابر وزن مجموع تخم ماهی کوفته
در و آمیخته با هفت بیضه مدت چهل و هفت روز در چاه تعفین گذارند یکدرم ازین براے
اهلاک شارب کافی ست طالیوس حسب هدایت هرمس بگیرند زرنیخ اصفر و نوشادر و
کبریت اصفر مساوی الوزن و هر یک را جدا جدا نیک صلایه نموده در سرکه مصعد سه وزن
برابر آن به خیسانده یک جزو زیبق و ربع جزو برادهٔ سرب را بسرکه کنه خیسانیده اجزاے
اول را باو ملحق نموده دو روز سحق کنند بعدش با زهرهٔ گاو سالهٔ خوب بمالند و مدت چهل روز
در میان مزبل دفن کنند بعدش از آنجا بر آورده در قاروره کرده بهر وسط خانهٔ تاریک معلق آویزانند

دو دانگ وزن این برای اهلاک شارب و آکل بیکروز کافی ست اما باید که با بتدای عمل
ترکیب قمر در قران مریخ یا راس الغول بوده باشد نمیش برنیش وقت نزول مریخ برج اسد
حسب ہدایت ہرمس پنجدرم فرفیون تازه را سحق تام نموده نگاهدارند و راس و ذنب افعی جبلی بسیار
دراز لب را قطع نموده ہمان روز در ہاون نرم نرم بکوبند تا چو مرہم شود و بسر که معصد بسایند
یک ساعت و پنجدرم زیبق با و مخلوط کرده در قدح زجاجی ریخته فرفیون سوده در وافشانند و آنرا
در وسط قدح دیگر که از حدید باشد گذارند و طبق از آبگینه نهاده بعد گل حکمت در زبل تازه دفن
کنند مقدار دورهٔ فلک بعدش این ہمہا برداشته در حقهٔ آہنی نگاهدارند برای اہلاک بمدت
چہار ساعت دو دانگ وزن آن کافی ست اناليموس ایجاد مشره دیطوس حکیم ست حسب حکم
ہرمس وقت انصراف قمر از اتصال زحل بگیرند وزبج دودرم شاپ ہالک و سام ابرص دودرم
وتخم مورچه یکدانگ مجموع را در ہاون بقوت تمام بکوبند و بآب با درنج چند انکه آورا بپوشد چلپاسه
خیسانیده بترتیب مذکور در زبل دفن کنند و ہر روز سه مرتبه بالای آن تا مدت چہل روز
بول کنند بعدش برآورده در حقهٔ سی نگاهدارند و اگر وجود تخم مورچه متعذر باشد باید که در
سوراخهای مور سرکه بریزند که موران از ان موضع تخم ہای خود را بیرون آرند بعد ازان
بیوض آنرا بدست آرد ہرگاه انسان بطعام و شراب مثقالی یا ثلث مثقالی ازان بخورد دران
روز او را تپ گرم یا مرض حار حادث شود که تا روز چہارم فنا نماید و ظاہر نشود آثار شرب سم
بر شارب آن و نه بر کسی دیگر جعزاییاس بگیرند برادهٔ نحاس و برادهٔ حدید و برادهٔ رصاص
اسود مساوی الوزن با نصف جزو نوشادر یک شبانروز سحق بلیغ نمایند بعد ازان زرنیخ اصفر
ربع جزو و زرنیخ احمر ثلث جزو و قلعی یک جزو اضافه نموده یک شبانروز دیگر سحق کنند و چہارجزو
زیبق و یک جزو کبریت اضافه نموده یک شبانروز دیگر سحق کنند و در قاروره نهاده گل حکمت
کرده در اثال تصعید کنند از انجا جسمی متحجر برآید نصف درم ازان در دو روز کشنده است و
علاج پذیر نیست قینان بن انوش این اسم باسم او جد معروف ست
ترکیب بگیرند قلعی و نوره مساوی زرنیخ و کبریت زرد از ہریک سدس جزو نوشادر ثلث جزو
و بول اسپ چندانکه مغمور گردد اجزا را سه بار برو ریزند و مدت بست و یک روز در حوض

موقوعه گوشه که آفتاب کم افتد و سرد بود بنهند و ہر روز سه نوبت حرکت دہند و بعد مدت
ازراه حوض تمام آب بحوض دیگر برند و بآتش نرم بجوشانند تا بقوام عسل آید نگاهدارند بعدش
بگیرند حرحر و عقرب و جعل و نمل چندانکه میسر شود و اگر تنها عقرب بدست آید بهترست پس مجموع
یا عقارب تنها را کوفته با سه چلپاسه زنده و یک منفدع جمع نموده بسرکهٔ معصد چندانکه دو بار بر سر
آید برو ریخته بجوشانند تا منفدع و وزغ ہا مرده شود بعدهٔ صاف کرده جزو سقمونیا ــــــ
انطاکیه اضافه نموده بآتش نرم بجوشانند تا مانند عسل غلیظ گردد و محفوظ اول را برو اضافه
نموده خوب آمیخته یک جزو نوشادر شریک آن کرده بآتش نرم بجوشانند تا غلیظ گردد
پس ازان در آفتاب گذارند تا خشک شود یکدرم برای اہلاک کافی ست ایلاؤس
بگیرند پیاز عنصل دو رطل اوراق و اغصان لاغیه سه رطل و بصل الموف نصف رطل مجموع را
کوفته آمیخته بول اسپ چندان برو ریزند که از روی آن بگذرد و یک روز و شب بگذارند
و بهوعی بفشرند که دست باو نرسد و آبش را صاف کرده بآتش لینه بشکل قوام عسل آنند و
در قدحی ریخته قدح دیگر برو پوشانیده در چاه تعفین دفن کنند و فوق آن طشتی از شبه گذارند
و بطریق مذکور بالای ہمه طشت دیگر پوشیده زبل اسپ و خر چندان برو ریزند که ہموار شود و مدت
چہارده روز گذارند و ہر روز سه نوبت بول کنند و بعد از مدت مذکور تغیر زبل داده چہارده روز
دیگر در ان زبل مدفون کنند ہمچنین نوبت بنوبت تغیر زبل داده مدفون کنند بعدش برآورده مدت
چہل روز بآفتاب گذارند تا خشک شود یا بآتش نرم گذارند تا آب او تمام خشک شود مثقالی ازان
بکشد در دو روز قیاناتار بگیرند افاعی سرپهن کوہی دو را از آب دو عدد قطع کنند سر و ذنب
آنرا و برآرند آنچه در جوف آنهاست مگر زہره را نگاهدارند که مقدار بست رطل باشد و قطع
قطع کنند ہر یک را مقدار ده ده درم و در بست رطل شراب نوشادر انداخته بپزند تا مهرا شود
بعدش از آتش برداشته آب او را جدا کرده روغن او را محفوظ دارند یک مثقال ازان
بیک روز بکشد باوراس اہلاک آن بدو طریق یکی شرباً دوم اگر بر نیزه یا کارد
یا پیکانی بمالند مجروح شده بمیرد
ترکیب ده رطل اشنان اخضر را سحق کرده در بست رطل بول اسپ بخیسانند و در آفتاب غیر ان

ای اسازہ خشک نمایند بعدش آب صاف مقدار بست رطل در و ریختہ باچوب انجیر حرکت
دہند تا خشک شود و بعدش بست رطل آب در و ریختہ با آفتاب گذارند تا دہ رطل بماند آنگاہ صاف
کردہ در حقہ نگاہدارند بعدش بستانند برادۂ نحاس و نوشادر و زرنیخ مساوی وحدید و کبریت احمر
نصف جزو و مجموع اجزا را بہ بول حمار یک شبانروز سحق کنند بعدش محفوظ اول را برو اضافہ کردہ
خوب بسایند تا یک جزو شود و بعدش کندش و اغصان لافیہ گیاہ حشیش شیر مست ہر یک نصف
رطل کوفتہ در ان افگنند و مجموع را در ظرفے کردہ در چاہ تعفین دفن کنند مدت چاردہ روز و بطریق معہود
بالای آن بول کنند بعدش برآوردہ چنان فشارند کہ دست بآن نرسد و در ظرفے کردہ نگاہدارند تا تانا
سیاوس زہرۂ افعی سہ عدد زہرۂ گرگ و زہرۂ کفتار ہر یک ہفت عدد و مرارۂ کلاب مرارہ مثانہ
کہ در مقابر جلے دارد بگیرند و آن سہ افعی را کہ زہرہ ازو گرفتہ شدہ با غصانہ پارہ پارہ کردہ در بست رطل
آب بپزند تا پنج رطل ماند آنگاہ صاف کردہ آب ایشان را بوزن مرارہ ہفت بار بر دارند و در مرار آب
ریزند و بپارچہ حرکت دہند و مقدار دو درم عرق آدمی و شش درم نوشادر با و مخلوط نمودہ بچاہ تعفین
نہند بدستور مذکور و بعد از چہل روز برآوردہ در ظرفے نگاہدارند مقدار چار شعیر از ان میکشد
در یک ساعت **شیشالاس** بگیرند بیش بوزن درم و سنبل رومی دو درم عقرب ہفت عدد
مشک نصف درم ہمہ اجزا را جدا جدا سحق نمودہ بہم آمیزند و مرارۂ افعی و مرارۂ اسود سالخ
و مرارۂ کلب و زہرۂ کفتار و زہرۂ یوز و زہرۂ شیر گرفتہ با محفوظ اول مخلوط کردہ در قدحی ریخت
چہل روز در چاہ تعفین گذارند بعدش برآوردہ در ظرفے نگاہدارند دو شعیر از ان در ہمان روز ہلاک
کند و اگر بکارد یا شمشیر بالند مجروح ہلاک شود و اگر شخصے بہ سایہ لمس آن کند و نگاہدارد دستش
سرخ شود و بعد ساعتے ہلاک گردد **سیاطوس** دہ رطل اسقیل را نرم کوفتہ و لبن وغیرہ
چندانکہ میسر آید برو اضافہ کنند و مازریون یک رطل سقمونیا نصف رطل تلخی تہدے ربع
رطل جمیع ادویہ را کوفتہ باہم مخلوط نمایند و بگیرند آب اشنان اخضر دہ رطل و آب کرفس رطلے
و آب فودنج دو رطل و آب سداب یک رطل و آب نعناع یک رطل و آب پیاز دو رطل و
آب سیر دو رطل باہم آمیختہ چاردہ روز در حوض گذارند و ہر روز باچوب انجیر حرکت دہند پس
از ان بچاہ تعفین دفن نمودہ چاردہ روز دیگر گذارند بعدش برآوردہ صاف کردہ آب او را در ظرفے

انداختہ در تحت زبل مدت بست و یک روز دفن کنند بعدش برآوردہ در کوزہ نگاہدارند میکشد
بطریق اسہال کبد باسہال یک مثقال **مسہل مہلک** مازریون نصف رطل خربق ابیض و
خربق اسود و شحم حنظل و فرفیون از ہر یک ربع رطل چوب نیل نصف رطل ہمہ را کوفتہ در آب جوشانیدہ
نوشادر دہ درم اضافہ نمودہ یک شبانروز گذارند بعدش بدست فشردہ آب او را در ظرف چینی
کردہ با آفتاب ضعیف نہند یا آتش نرم بجوشانند تا نشف رطوبات شود و جوہر ادویہ باقی ماند
پس لبن یتوعیہ بقدر معمورے او ویہ برو ریزند و بگذارند تا خشک شود بعدش بگیرند برادۂ نحاس
و برادۂ حدید از ہر یک پنجدرم و بسر کہ مصعد سحق بلیغ نمودہ با پنجدرم نوشادر در یک شبانروز با محفوظ
اول بسایند و خشک نمایند **ضحاک قتال** زعفران ربع رطل و سحق بلیغ نمایند و در پنج رطل
آب پنجاہ درم زنجبیل و پنجاہ درم فلفل دو درم قاقلہ و بست درم دارچینی جوشانیدہ
بدست خوب مالیدہ صاف کنند و درین آب ربع رطل زعفران آمیختہ یک شب دیگر گذاشتہ
در آفتاب نہند تا خشک شود دو درم ازان بیک روز بجندہ میکشد **اناروس** افیون مصری
خالص دو درم کافور قیصوری دو درم ہر دو را باہم سحق بلیغ نمودہ نگاہدارند ہر کس کہ بجورد
ازان ساقط گرداند قوت او را و انطفاے حرارت غریزے او کند و اگر جاہل خلاف امور مقررۂ
مقدمہ نظر بحال ضعف و قوت کواکب نکردہ با وقات خلاف استعمال نماید اثری ازین نہبیند
زیراکہ قوت سمیات ہرچند کہ قوی باشد طاقت مقاومت تاثیرات کواکب ندارد

فصل دوم

در تریاقات ای دافع مضرت جمیع سموم

بیانوس موجد آن صلایل بن قینان است

ترکیب حب الغار دہ درم سنبل الطیب چہار مثقال جنطیانا رومی پنج مثقال عروق کبر و
عروق کرفس و بیخ صعتر بری و پوست بیخ درخت انار و پوست بیخ درخت رازیانہ و بیخ سوسن
کبو دو زراوند طویل از ہر یک سہ مثقال و دارچینی و سلیخہ و قرنفل و قاقلہ و قردمانا و زنجبیل
و مومیای و مصطگی و زعفران از ہر یک دو مثقال این ہمہ را کوفتہ بیختہ با دو وزن عسل گرفتہ
معجون سازند یک نیم درم جان بخش است **تریاق ہرمس الکبیر**

دافع اقسام سموم و اصلاح مضرت همه اینها نماید

ترکیب اصل الغافت و پنجدرم جنطیانائے رومی و حب الغار و اسارون و شیطرج و بادرنجبویه و عود هندی از هریک ده درم و صندل سفید و مروارید بکر و بسد و بهمن سرخ و بهمن سفید و مرجان و قسط و میعهٔ سائله و لاون و کندر و قرفه و ساذج هندی و قرنفل و زنجبیل از هریک شش درم و بیخ مستر فارسی و بیخ سوسن کبود از هریک چهار درم همه ادویه را کوفته بیخته بدو وزن عسل کف گرفته خمیر نموده نگاه دارند و بوقت حاجت بکار آرند **تریاق هرمس** مسمے باشیر سالیوس جوز هندی دو رطل دارچینی نصف رطل قاقله ربع رطل قرنفل و ساذج هندی و مصطگی و زنجبیل و فلفل ازرق و کهربا از هریک یک اوقیه و زعفران نصف اوقیه و مامیران چینی و زراج و عاقرقرحا و فلفل و دارفلفل و تخم گزر و حب الرشاد و شونیز و تخم ریحان از هریک سه اوقیه میعهٔ سائله و کندر از هریک یک اوقیه حلتیت دو اوقیه اشنه و فراسیون و جعده از هریک یک اوقیه غیر ممزوج همه اجزا را کوفته بیخته و صمغ را حل کرده باد و وزن عسل کف گرفته معجون نموده در ظرف چینی نگاه دارند یکمثقال دافع سموم ست **تریاق هرمس** وقت نزول مشتری بدرجهٔ اوج خود فادزهر خالص و مروارید ناسفته یک یک جزو بسد ثلث جزو درونج عقربی سه جزو مجموع را کوفته بیخته بآب بادرنجبویه بخیسانند و سدس جزو زعفران اضافه نموده هنگام طلوع مشتری زیر آسمان تا وقت غروب او گذارند و بعد غروب مشتری برداشته بدماغ ابن العرس سرشته بندقها بوللکا
به مقدار یک درم سازند و هنگام گزیدگی حیوان ذی سم یا خورانیدن بزهر باید که اول روغن گاو خورانیده قی کنانند بعد از ان یک بندق خورند و پیالهٔ آب شیر گرم عقب آن بنوشند و ابن العرس را کشته آنچه در شکم اوست تمام برآرند الا زهرهٔ او بریان کرده تناول کنند از هر قسم سموم موجب نجات است

تریاق ایلونیوس

باید که وقت نزول مشتری بدرجهٔ پانزدهم از برج سرطان بگیرند طلونیا ده درم کهربا دو درم زعفران دو درم حشیشه یا بادرنجبویه یکنیم درم فادزهر برابر نصف جمیع اجزا هر یک ازین اجزا را جدا جدا

کوفته بیخته مجموع آنها را خلط کرده بروغن بادام چرب نموده بعسل معجون سازند و بوقت قران قمر با مشتری در موضع مذکور ریخته طلا یا بلور در مکان کثیر البرودت نگاه دارند آکل سموم قاتله یکدرم خورد نجات یابد و اکثر اجزای سم بطریق عرق دفع شود

تریاق درد یلیوس

افعی کوهی کبیر الراس سریع الحرکت را سر و ذنب قطع کنند و شکم را پاک کرده احشاء او را برآرند بآب یک هفت نوبت بشویند بعدش در هاون بکوبند که نرم هموار شود پس بآتش معتدله بپزند تا مهرا گردد بعده برآورده باز بکوبند و قرنفل و جوز بویه و قاقله از هریک پنجدرم زعفران ده درم ساذج هندی پنجدرم نانخواه دو درم تخم کرفس و فلفل اسود از هریک سه درم قردمانا چهار درم حب الغار سه درم قاشره و جنطیانائے رومی از هریک پنجدرم مجموع را در هاون کوفته بادویه باقیه آمیخته باد و وزن عسل سرشته معجون ساخته در دیگ گذارند بعدش افیون دو درم میعهٔ سائله و لاون دو درم کندر شش درم زعفران دو درم همه را سحق بلیغ نموده بمحفوظ اول مخلوط نمایند بعدش خرزهٔ حمار و خرزهٔ یوزنیک آله تناسل سلایه نموده داخل کنند و عسل بقدر حاجت بیامیزند این تریاق عجیب الفعل و غریب الاثر برائے مضرت سموم ست که جمیع سموم سابق دفع کند و مسموم را صحت کامل و شفائے عاجل بفضل خدای تعالی حاصل گردد و بارها تجربه شده است گاهی خطا نکرده بسیار عظیم النفع ست

فصل سوم

در عجائبات متزاد

برادهٔ سفیدهٔ رومی در پنبهٔ کهنه ریخته فتیله سازد که تمام براده در آن پیچیده شود بعدش روغن لادن بچراغ نو انداخته آن فتیله را روشن کند هر که بروشنی آن چراغ نشیند رنگ رویش زرد و دندان سیاه نماید **ایضاً** خون گنجشک سبز بر پوست گردن خروس الد و پارهٔ زنگار در آن بپاشد و بجائے کهنه پیچیده فتیله سازد و در چراغدان سبز نهاده بروغن کنجد پر کند و روشن سازد چنان نماید که مرغان زنگار رنگ در هوای آن خانه پرواز میکنند **ایضاً** بگیرد پیه خوک و پیه گرگ و بر یکے را جدا جدا در دو چراغ کند و از پنبه دو فتیله طیار کرده در هر دو چراغ نهد و هر دو را روشن

کرده اندک دور بر بعد یک وجب هر دو چراغ را بگذارد شعله‌های هر دو چراغ بجنبد و گویند که
از پیه ببر و خرگوش نیز همین اثر مشاهده شود ایضاً فتیله از پوست مار سیاه ساخته با روغن نفط
در چراغ سبز یا سیاه روشن کند تمام خانه پر از ماران سیاه معلوم شود ایضاً بیارد سرگین گرگ و سگ و
پوک گوش سگ و پیه گرگ و خرقه کتان را بدان آلوده فتیله سازد و در چراغ نو نهد و روغن زیبق
دران ریزد و روشن کند اهل آن مجلس همدیگر را بصورت سگ مشاهده کنند ایضاً بگیرد خون
خرگوش با روغن گل بیامیزد و در چراغ نو کرده فتیله از پنبه سرخ دران نهد و روشن کند اهل مجلس
چنان بینند که دران خانه خرگوش می آیند پنبهٔ سرخ قسمی از پنبه است که بذاته سرخ میباشد
ایضاً بیارد پیه کفشف و بورهٔ ارمنی دران ممزوج کند و فتیله از خرقه کتان ساخته دران
بیالاید و در چراغ نو نهاده با روغن زیبق روشن کند مردمان آنخانه چنان پندارند که کشتی نشسته
گویا سیر دریا میکنند ایضاً بیارد نیل سوده در خرقهٔ نو پیچیده در چراغ نو با روغن بید انجیر
روشن کند چنان نماید که مردمان آنخانه تمام سبزپوش شده اند ایضاً بیارد شیشهٔ
صافی و قدری شراب تیز دران ریزد و قدری کبریت نیز اندازد و بخانه تاریک نهد
چنان نماید که گویا آتش درمیان شیشه داشته اند ایضاً کبریت را با نفط سفید بیامیزد و
بر تخته یا دیواری ازان خطوط بکشد بهر نوع که خواهد و آتش بر یکجانب خطوط بزند در حال تمام
آن خطوط روشن شوند ایضاً صورت هر جانوری که خواسته باشد از گل طیار کند مجوف
و در شکم آن سوراخی کند و از بینی آن نیز بدرون سوراخ بگذارد و غوکی ازان سوراخ
بشکم آن صورت اندازد و سوراخ شکم را محکم بند کند و کبریت را با آتش انداخته مقابل بینی
آن صورت دود کند چون اثر دود بغوک رسد آواز عجیب کند مردمان پندارند که صورت گل صدا
میکند ایضاً بیضهٔ ماکیان یا کبوتر که تازه باشد چند روز در سرکه تیز و تند تر دارند تا پوست
بیضه نرم شود هرگاه اینقدر نرم شود که اندیشهٔ شکستن نباشد اندرون شیشهٔ دهن تنگ
بیندازند و آب سرد بران ریزند که بحالت اصلی خود سخت شود مردمان حیران شوند که چگونه بیضه
بدهن تنگ شیشه سلامت فرو رفته تماشای عجیب ست ایضاً قدری نوشادر و عاقرقرحا
سوده در دهن گیرد و بخاید و بهمان آب مضمضه و غرغره کند بعد ازان اگر پرکالهٔ آتش در دهن

گیرد هرگز دهن نسوزد ایضاً افیون و کتیرا و شب یمانی و نمک طعام و پوست تخم مرغ و زیبق
با یکدیگر سحق کرده با سرکه در دست بمالد و آتش بدست بردارد و دست نسوزد و اگر بکف پا بمالد
و بر سر آتش رود پای نسوزد و گل سرخ و زاج و خطمی و شراب و کافور و سرکه باهم مخلوط کرده بر دست
و پا بمالند از آزار آتش محفوظ باشند ایضاً بگیرد طلق محلول و با زیبق مخلوط کرده با سفیدهٔ
تخم مرغ و لعاب خطمی بر بدن برهنه مالد اگر در تنور سوزان برود نسوزد ایضاً زبد البحر
و پوست تخم مرغ هر یک قدری کوفته بیخته با سرکه آمیخته در بدن بمالد و با آتش برود اثر آتش
بر بدن نه رسد ایضاً اگر قدری گوگرد ریزه کرده در لته بپیچد و اندک آب بران
ریزند بعد از لمحه لته روشن شود و از آنکه آب نارسیده نیز همین عمل بظهور آید ایضاً
بگیرد فندقی یا بیضهٔ مرغ و مغز آنرا خالی کرده قدری سیماب دران اندازد و سوراخ
خوب محکم بند کرده بگرمی آفتاب تابستان یا بگرمی آتش بدارد که برهوا پران شود۔
ایضاً اگر در آب شیر گرم قدری سریشم ماهی سوده بریزد فی الحال آب منجمد شود و بیچ
نماید ایضاً بیارد قدری کتیرای سفید خوب باریک بساید و بوزن آن نبات سفید
بادی بیامیزد و قدری زعفران سوده دران اجزای خشک سائیده مخلوط کند و پنهان
از نظرهای اهل انجمن نزد خود نگاه دارد و بروی حاضران مجلس قدحی پر آب بهم رساند
و مخفی از نظرهای مردمان آن اجزای سوده را در آن آب اندازد و خوب مخلوط کند و سرپوش
کرده ساعتی بدارد و بخواندن لب را بجنباند تا اهل مجلس بدانند که چیزی میخواند بعد
از ساعتی سرپوش قدح بردارد و کتیرای سوده مخلوط با آب مثل فالوده منجمد خواهد شد اهل مجلس
را بخوراند بسیار لذیذ باشد و همه دانند که بتاثیر عزیمت آب قدح فالوده شده ایضاً حب الزر شاهتره
هندی بزیر زبان نگاه دارد و کاسهٔ پر آب طلبیده از نظرهای اهل مجلس مخفی قدری
لعاب دهن دران آب ریزد همه آب مثل خون سرخ شود۔ ایضاً بیضه را سوراخ کرده
همه مواد آنرا فرو ریزد و از شبنم پر کرده سوراخ بند نموده بآفتاب گذارد که بهنگام اثر گرمی آفتاب
بیضه رو بهوا کند۔ ایضاً کاغذی را به شبنم پر کرده بآفتاب گذارد بعد ساعت آن کاغذ رو بهوا
کند۔ ایضاً مرغی از موم ساخته شکمش شبنم پر کرده بآفتاب دارند بعد چند لحظه آن مرغ راه هوا گیرد

ایضاً بر بیضهٔ گرم و تازه بآب زاج هندی هرچه خواهند بنویسند و چند بار بجای واحد تکرار تحریر نمایند و یکساعت توقف کنند تا آب تحریر خشک شود بعدش بیضه را بشکنند آن الفاظ در سفیدی عیان باشند **ایضاً** سنگ را اندک گرم کرده از موم چیزے بران نویسند و آن سنگ را بسرکه تند انداز ند بعدش برآورده به بینند انچه در و نوشته باشد ظاهر و عیان گردد **ایضاً** زغن ماهی را سه روز در آفتاب نهند بعدش هرچه ازان روغن نویسند نهان شود **ایضاً** خردل و خرما را باهم کوفته قدرے آب دران ریزد هرچه ازان نویسد سرخ معلوم شود **ایضاً** آب زاج و مازو که چند ساعت در آب تر داشته باشد انچه بنویسد سبز شود **ایضاً** در شیر قدرے نوشادر آمیخته بر کاغذ سفید نویسند دیگری آتش خشک کنند خط سیاه ظاهر شود و اگر بآب پیاز نویسند و بآتش گرم کنند خطی سبز و اگر بآب نارنج نویسند و بآتش گرم کنند خط سرخ و اگر بشیر خالص نویسند و بآتش برند خط زرد نماید و اگر زهرهٔ پلنگ و زهرهٔ سگ سیاه و زهرهٔ باز جمله را باهم آمیخته بر کاغذی نویسند بر شخص روز هیچ معلوم نشود و بتاریکی شب همان عبارت خوانده شود **ایضاً** خون کبوتر بآب آمیخته قدری سیاهی دران ریخته بنویسد در روز هیچ معلوم نشود و بشب خوانده شود **ایضاً** بورهٔ سرخ و سیاه با روغن زیت یا روغن کنجد خوب بساید و ازان روشنائی بر سطح آب که بتغاری ریخته باشد بنویسد حروف نمایان و بخوبی خوانده شوند **ایضاً** زاک سفید را با قلیاب سرکه سحق کند و بعد از خشک شدن بسرکه بیامیزد و بروے حروف نوشته بکشد همه اثر حروف زائل و کاغذ سفید گردد و اگر سوم گرم کرده بروی نوشته بگذارند همین عمل کند و اگر نوشادر و سهاگه و سنبل فار مساوے الوزن بآب سائیده بر حروف مکتوبه ریزند و بآفتاب نگاه دارند اثر حروف زائل و کاغذ سفید گردد **ایضاً** مرکی وزرنیخ هر یکے را باریک سائیده با خمیر مخلوط کند هر مرغے که ازان خورد بیهوش شود و اگر آن مرغ بیهوش را بآب سرد بشوید باز بهوش آید **ایضاً** گندم یا دیگر حبوب را با زرنیخ و گوگرد و بزر البنج جوشانیده خشک کرده نگاه دارند هر مرغے از خورش چند دانهٔ آن بیهوش شود **ایضاً** برگ عنب الثعلب کوفته بیخته بخون خرگوش آمیخته گولے سازد و رشته دران بسته بآب انداز د ماهیان بسیار گرد آن گرے فراهم شوند و دام انداخته بگیرد **ایضاً** اگر سنگ مقناطیس را چند روز در عرق سیر تر دارند قوت جاذبه او بالکل زائل

شود چون باز بسرکه تر دارند بحالت اصلی باز آید. **ایضاً** اگر قاشهاے پیاز در چراغ اندازند پروانه ها گرد چراغ هرگز هجوم نساز ند و از بوے پیاز بگریزند **ایضاً** سیر و کنجد مقشر و بزر البنج و پوست کندر مساوی الوزن کوفته بآرد گندم آمیخته خمیر کرده برشته بسته بآب اندازد ماهیان گرد آن هجوم آرند چنانکه بدست توان گرفت **ایضاً** جاو شیر و آرد باقلا با پنیر آمیخته حب ها بندد و بقلابهٔ دام آلوده بآب انداز د ماهیان بسیار گرد آن بیایند **ایضاً** اگر در چراغ قدری آب شامل روغن کنند روغن کم سوزد و در روشنی چراغ کمی باشد **ایضاً** شیشه را از پرهای کبوتر پر کنند بحیثیکه ذره اندرونش خالی و متخلخل نباشد پس سر شیشه را محکم بند کرده از جای بلند که احتمال شکستن داشته باشد بیند از ند هرگز شکسته نشود **ایضاً** انگشتری نقره یک دانگ وزن که نگینش از کهربا یا سندروس باشد هرگز بآب فرو نرود **ایضاً** قدرے افیون بنجاه عدد جوز در آب آهک جوشانند هر که ازان آب قدرے خورد فی الحال بیمار شود و چون قدرے روغن خورد فی الفور صحت یابد **ایضاً** آهک و زرنیخ و مردار سنگ و سنا و حنا و گل خیری مساوی الوزن کوفته بیخته در کاسهٔ پر آب ریخته یک شب گزارد و بعدش صاف نموده بجلد حیوان سفید مو بمالد همه موهاے سفید سیاه شوند و اگر جسته جسته بمالد ابلق شود **ایضاً** شب یمانی و کافور باهم آمیخته بآب سائیده در کاغذ بمالد در زیر آن کاغذ آتش کرده حلوا توان پخت **ایضاً** دارچینی سائیده در خمیر کرده نان پخته سگ را خوراند فی الفور برقص در آید **ایضاً** بادام را در کرباسے بسته چند بار بر سنگ زنند پوست بادام نشکند مغز اندرونش خرد خرد باریک شود پوست را شکسته برای العین مشاهده کند **ایضاً** از شیر درخت مدار بدست چیزے نویسند و بعد خشکی اندک خاکستر بران مالند حروف سیاه نمودار شوند **ایضاً** اگر انگوزه در کوزه کنند و آب دران کوزه ریزد کوزه بشکند **ایضاً** شیطرج هندی و علک و انگوزه را سائیده در میان گل بیا شند که بوید عطسه دهد و گوز زند **ایضاً** خروس از چرب کردن سر و خر از چرب کردن کون بانگ نزند و اسب بچربی کون از دوش باز ماند **ایضاً** قدرے خاک جائے غلطید خر را زیر دستار خوان نهند اهل سفره بخنده در آیند حتی که طعام خوردن نتوانند **ایضاً** گمرا گرفته

موی سرآدمی برپاے او ببندند و در زیرد ستارخوان نهند اهل سفره بجنده در آمده از خورش طعام باز آیند **ایضاً** دانهٔ خشخاش سه روز بشیر تر دارند چندان بزرگ شود که سوراخ توان کرد **ایضاً** از اقسام حبوب چند روز به شیر آگ تر دارند بعدش بسایه خشک نمایند هر طائر بخورش چند دانه آن بیهوش شود و بغسل آب گرم بهوش آید **ایضاً** بتاسه دست مابروغن چرب کرده بآب اندازند حل نشود **ایضاً** هر که به هلیله خوردن عادت کند هرگز ریش او سفید نشود **ایضاً** منع عربی بآب حل کرده بدست مالد آتش بدست بردارد دست نسوزاند **ایضاً** دندان آدمی مرده و زبان هدهد بزیر بالین کسی نهند هرگز از خواب بیدار نشود تا وقتیکه بر ندارند **ایضاً** از پوست گرگ زه کمان ساخته ازان تیر اندازی کند هر کمانیکه نزدیک آن کمان آید چله اش بشکند و از نجو پوست گرگ ده نقارخانه پوست های نقاره پاره پاره شود و اگر نقاره از پوست گرگ بنوازند پوست های دیگر نقاره پاره پاره شوند و اگر از پوست گرگ فوطه ساخته بمیان بندند وقت شب ترسند **ایضاً** پوست انار سه شبانه روز در آب تر کرده آن آب بدور کشت زار ریزند و اگر پوست انار بر درخت میوه دار بندند هر دو صورت از ملخ ایمن باشد **ایضاً** حروف بر کاغذ از سیاهی بنویسند و هر رنگ سرخ یا زرد یا سیاه بروغن آمیخته بر آن حروف بلکه بتمام کاغذ طلا کنند و بعد از لحظه آن کاغذ را بالای سنگی گذاشته بزور آب بران بپاشند از زور آب رنگ از سر حروف زائل شود و حروف سفید بر آیند **ایضاً** نوشادر و نیلا تهوتهه برابر بعرق نعناع یا عرق لیمون کاغذی سائیده بر کارد یا شمشیر یا دیگر چیزے آهنی از موم گداخته چیزے بقلم بنویسند و بعد ازان ادویهٔ سائیده بران نوشته ریزند و بآفتاب گذارند تا خشک شود بعد لحظه بشویند حروف مکتوبه بر صفحهٔ آهن صاف و روشن نمودار شوند و اگر بر صفحهٔ نقره از موم نویسند املک گوگرد بالاے اجزاے مذکوره اضافه نمایند و اگر بر سنگ نویسند صرف ثمار سرخ را بعرق نعناع حل کرده بالای نوشته ریخته بآفتاب داشته بعد ساعتی بشویند حروف نمودار شوند **ایضاً** نیش زده کژدم را قدرے نوشادر با آهک سائیده ببویانند فی الفور زهر کژدم دور شود و اگر بیخ اونگه که گیاهی است معروف بآب سائیده بجای نیش عقرب گذارند فی الفور زهر دفع شود **ایضاً** آهک سرخ نیلا تهوتهه باریک سائیده بداغ مارگزیده بدمند اثر زهر دفع شود فی الفور بهوش

در آید **ایضاً** طلا و آهن را به توتیای سائیده در آب چند بار غوطه دهند برنگ مس گردد **ایضاً** اگر خیار بزرگے نصف کرده مغز درمیان آنرا خالی کرده و خرماے خشک دران نهاده بسته کنند و بخرقه بپیچیده اول بدیگ آب اندازند و بدهن دیگ خرقه بسته بالاے خرقه خیار را بگذارند و بالاے آن سرپوش نهاده چندان آتش کنند که خیار از بخار پخته شود خرماے خشک درمیان خیار رخرماے رطب شده باشد **ایضاً** آب شور از کشیدن قرع انبیق شیرین و لطیف گردد

خواص سوم دربیان علم کیمیا مستزاد

بعد ستایش حق و نعت نبی مطلق صلے الله علیه وسلم بشناس مفهوم التماس اضعف الناس **محمد عثمان** عفی عنه که این رساله مسمے به **جلتاس** را از کتب کاملین فن هذا مثل مصحف هرمس الهرامسه و طلسمات طمطم هندی و انیس اسکندرانی و تماثیل ابوبکر بن وحشیه وغیره اخذ نموده مشتمل بر یک مقدمه و پنج فصل ساختم

مقدمه
در تعریف علم کیمیا

بشنو علم کیمیا امتزاج قواے فاعله علویات ست با قوای منفعله سفلیات ای عبارت از اسما و طلسمات ست که بعمل آن افعال عجیب و آثار غریب ظاهر گردد فقط

فصل اول

حرزهٔ طلسمیه که جمیع امراض حلق را شفا دهد در گردن افعی کوهی خیطی از ابریشم بسته معلق گرداند تا خفه شود آن خیط را و گردن صاحب خناق و خنازیر و غیره بندند بقدرت الله تعالی فوراً شروع در انحطاط گردیده مواد آن مرض به تحلیل رود و مریض شفا یابد **طلسم ایلاوس** باید که در وقت شروع مشتری بخانهٔ حوت بگیرند رصاص چهل و هفت مثقال و زنجیرے بطریق فوطه ترتیب دهند و در وسط زنجیر صفحه مقدار کف دست آدمے که وزن

خواص سوم در بیان علم کیمیا مستزاد

آن مقدار شش دانگ باشد قرار دهند و این صورت در آن صفحه نقش کنند و بوقت اتصال قمر بمشتری یعنی نظر او با حوت یا بسرطان باشد صاحب مرض در کمر خود بندد تا زوال الم از کمر گشاید و صفحهٔ زنجبیه برابر دمغ درد باشد :



طلسم عسر البول را دفع کند وقت نزول مشتری بدرجهٔ پانزدهم سرطان بگیرند قطعه کبیر بلور از بلور سه مثقال و اگر غیر بلور باشد از احجار ابیض اللون و شفاف باشد و این شکل اعدور یا مستطیلة التربیع در و بکشند و در بازوی مریض معلق آویزند

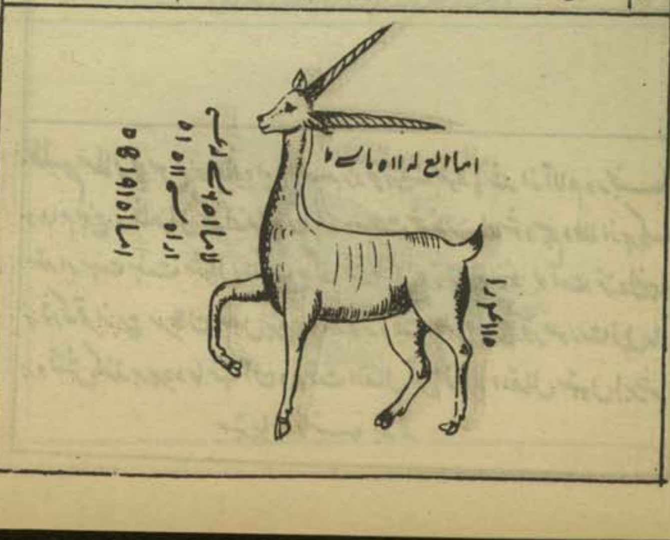


طلسم ببلیوس اگر کسی این را نزد خود داشته پیش غضبناک رود غضبش زائل دخلت این حدوثش پیدا گردد و اگر در سر دیگ جوشان بندند از غلیان باز ایستد

ترکیب وقت نزول مشتری بدرجهٔ پانزدهم سرطان و تسدیس زحل با مشتری و تثلیث و تربیع ساقط باشد از مشتری و متصل باشد باتصال مقبول بگیرند خرع احمر اللون و قطع سازند بر ہیأت قطعهٔ عسر البول و این صورت را در و نقش کنند



طلسم دافع وجع کبد وقت نزول مریخ به بست و هشتم درجهٔ جدی بگیرند حجر احمر مستطیل و اگر بشکل جگر گردانند بهتر باشد و صورت جدی در و نقش کنند و بر حوالی آن این کتابت تحریر سازند و دوالی اویم در سوراخ آن گذرانیده در گردن صاحب وجع آویزند بسرعت تمام شدت آن وجع برطرف گردد



طلسم مسکن وجع کلیه وقت نزول زہرہ بہ برج میزان یا ثور و قمر با زہرہ مقارن یا اتصال مقبول داشته باشد بگیرند جر احمر اللون بوزن ہفت مثقال و آنرا بصورت گرده تراشیده این صورت بریک جانب آن نقش کنند و سوراخ کنند نوعیکه تا آنجانب نرسد و با بریشم زرد ببازوے مریض به بندند بفضله دفعه صحیح گردد



طلسم سلارلوس دارنده این طلسم نزد خود ہمیشه محفوظ باشد از آلام و رنجها و ہموم و غم و خادمانی بگذراند یجان باه و سرعت خوشحال بسیار شود سیم و طلا از ہر یک مقدار ہفت ہفت مثقال را یک جا گداخته بشکل حرز تیار سازند بوقت نزول زہرہ به ثور که قمر از برج سرطان متصل بزہرہ باشد و در وقت طلوع برج ثور صورت ذیل را برو نقش کنند بر ہر دو جانب آن و بوقت اتصال قمر با زہرہ اتصال مقبول با بریشم سبز ببازو وغیرہ بندند



طلسم مسکن ضربان عین وقت قران قمر با مشتری در برج سرطان اینصورت را بر یک جانب نوع ابیض حرزه ساخته نقش کنند و سوراخ کرده در گردن آویزند با قمر از منه درد ساکن گردد بعون الله تعالی



طلسم آتالبوسس نافع وجع دندان ست نحاس اصفر ده مثقال شبکه کرده بر هیئات حرزه تیار سازند و در وقت استقامت مشتری در برج سرطان و قمر متصل بسرطان باشد این صورت در و نقش کنند



و بر جانب مقابل آن این صورتها نقش کنند



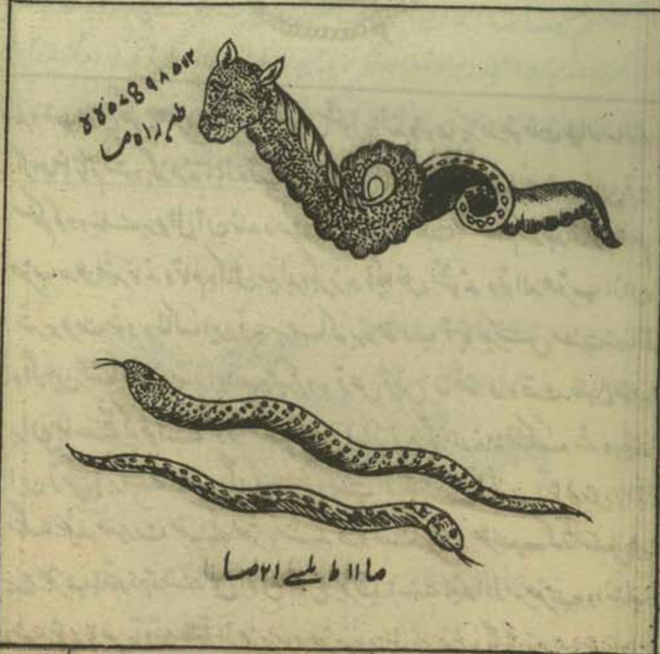
وخیطی از اطلس زرد و بسوراخ حرز انداخته در گردن آویزند فی الحال وجع

دندان پامال گردد

فصل دوم

در فنون مختلفه طلسمات وقت نزول مریخ از برج سرطان

بگیرند فولاد چهل مثقال و از آن لوحی مدور بسازند که مقطوع باشد اعالی و اسافل طلمین و اسطوانتین و بر ظاهر لوح صورت دو ثعبان که دُم هر کدام مائل بسوی هم باشد بکشند و مابین هر دو این کتابت نقش کنند ۱۱۱ طسه ۲ ۵ او در بطن آن لوح که دیگی جسم اولا دبس است ثعبانی که سر او بچو سر شیر باشد بکشند و از بینی راس او کتابت ذیل تا دم آن نقش کنند برای قطع جوشش خون که از مرض یا از جراحت عظیمه باشد انفع است و آن اینست



طلسم عقارب وقت نزول زحل در برج عقرب و طلوع برج عقرب اما چنانکه آخر

جروی اول طالع باشد ابتدا کنند و وقت کمال طلوع برج از عمل فارغ شده تمامه صورت
باین طریق کشند که نصف اعلے انسان و نصف اسفل عقرب باشد و این شال را بر عمود
آہنے راکب نموده بسمار قوی مستحکم کنند



در وقت اول طلوع عقرب تا آخر او باین عمل مشغول باشند و عمود را نیز در ہمو وقت طیار سازند
اگر ابھی بتمام نشود بگذارند تا باز وقت طلوع عقرب تمام کنند و آن عمود را نصف بزمین قریه
مستحکم کرده بناے بر حوالی آن نہند و سر او را بپوشند تا محافظت طلسم کند بعد از اتمام طلسم
عقرب در این شہر نماند و تمام و کمال بمیرند و بگریزند و دیگر داخل نشوند و توالد عقرب از ان
شہر بر طرف شود و خاک این قریه ہر جا که برند عقارب آنجا ہر کس مضرت نه رسانند
و اگر این خاک مدینه را به آب خمیر کرده قرص قرص ساخته در وقت طلوع عقرب
بران جانبے که حوالے عمود است ملصق سازند و بگذارند تا خشک شده بیفتد
این قرص ہا براے عقرب گزیده نافع است **ایضاً** بر خاتم بلوری یا از
سنگ سفید صورت عقربے نقش کنند در وقت طلوع عقرب که زحل در
برج عقرب باشد ابتداے عمل اول طلوع عقرب اے ابتدا از سر عقرب و انتہاء
ذنب نماید لابس آن مطلقاً از ضرر سموم عقرب متاذے نشود و اگر آن خاتم را در
قدحے انداخته آبش به عقرب گزیده دہند ضرر سم باو نرسد و از صاحب این خاتم

عقارب

عقارب بگریزند باید که در دُم عقرب این حروف نقش کنند ۱۵۱ اسے ۱۲۱۸



طلسم حیات ابجادلیناس ست صورت حیات بر مس یا فولاد یا حدید نقش
کرده در میان احجار دیوار قلعه مستحکم نماید جمیع مارہا از ان شہر بگریزند و مار گزیده بمجض
رویت این صورت از سم نجات یابد که وقت نزول قمر به نصف آخر قوس و طلوع
قوس در نصف درجه این صورت را کشد



و اگر این صورت را به شکل خاتم تیار ساخته به گلی یا ادویه مُهر کنند آن ادویه مضعف دل نباشد و مارگزیده ازین گل یا ادویه بخورد فی الحال اثر سم از و زائل گردد باذن الله تعالی

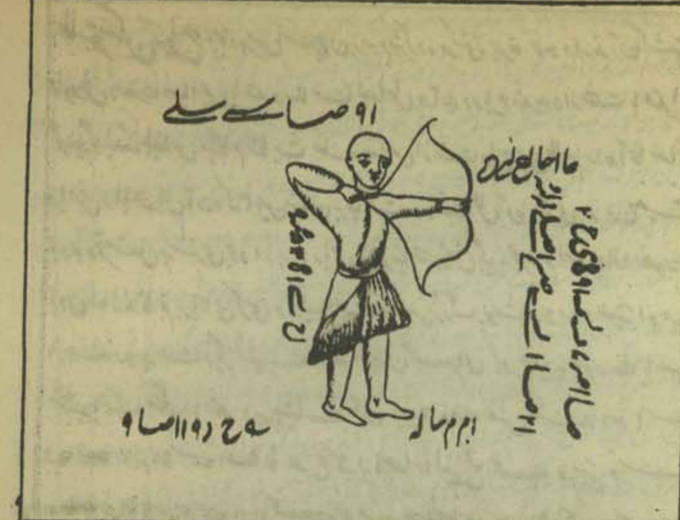
طلسم جراد از بست مثقال حدید چینی مرغی طویل المنقار صغیر الجثه طویل الرجلین ساخته در پشت آن این حروف نقش کنند ۱۱ ۵ ۱۱ لسے ۹ م ح ۱۱۰ ۲ لیسے ۹ و بزیر شکم آن صورت ملخی نمایند و تحت آن صورت این حروف نقش کنند سه منز ۱۹ ۵ او در فوق جراد این شکل نقش کنند للـ۲۱ـکل ابتدای عمل وقتی باشد که مشتری مستقیم السیر بود و قمر در برج ثور یا سرطان یا حوت و طالع بدرجه مشتری باشد بعد اتمام بر عمودی از حدید هر دو پای آن مرغ را ملصق یا بسمار محکم گرداند بعد از ان در وسط آن ناحیه بنای عالی و منع کند هیئت منار بلند و در بلندی و ارتفاع آن چندان که تواند سعی نماید و این عمود را در ان بلندی نصب کند و حوالی آن بنا را به سنگ بر آورده چنان محیط آن صورت نماید که اثری از باد و باران بآن صورت نرسد بفضله تعالی جراد مطلقاً در ان ناحیه نماند و اگر شخصی بالای منار رود چندانکه چشم او کار کند ملخ در ان جا نگذرد غریب تر آنکه هر جا که آن منار مرئی شود منار دیگر بسازند و بر بالای آن منار بر آمده به بیند که تا کجا دیده میشود ملخ تا آنجا نرسد و هیچ مضرت بآن ناحیه نرسد همچنین اگر منارهای متعدد سازند هر یک از آن منارها حوالی خود را از دخول ملخ محفوظ دارد صورت طائر اینست



طلسم مسکن ریاح ایجاد هرمس است چون بر موم مُهر کرده در کشتی همراه خود دارند آن کشتی از شورش و مضرت دریا ایمن باشد و بسلامت بساحل در آید و ریاح شدیده از شدت باعتدال گراید گویند که بلیناس بهنگام شکایت سکنهٔ مدینه حمص از شدت ریاح این طلسم را در آنجا ساخته ریاح را باعتدال آورد که تا این زمان برجاست و وقت عمل آن مشتری در برج میزان یا دلو و قمر متصل به مشتری بود از برج ریاحی و ناظر نباشد بزحل بگیرند جرا اسم اصفر و انا نصورت آدمی سازند قائم بر بالای کرسی و در یک دست او سپر بزرگ پوشند و رو و سینهٔ او جدا از صدر و بدست دیگر شمشیری باشد از پنهان مجرای مجموع این صورت با سپر و شمشیر از یک سنگ باشد و بر پیشانی آن این حروف نقش کنند ۴۱ ماسے ۵ لیسے ۱۱ اله اط سے اعه لا نعه ع کله له احسا ۱۱ للنی مح نخمه ۵ منه ۵ سے ۱۱ حاحاے ۱۱ ا اس حرسے ۱۱ ۱۱ محسے طم ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۵ ۱۵ ۱۶ مہ ۹۱ یح ۶ سے ۷ حالدحا و بر صدر صورت این حروف نقش کنند ۱۱ له ۵ قلبے ام و لے له ۹۱ مح ۱۶ محه ۸۲ اله محه ۱۶ ۱۱ قلبی اه صاسه ۱۶ للے و صورت اینست



و بر پشت آن این صورت رابع حروف نقش کنند



بعد اتمام در وسط شهر با ناحیه بنای عالی وضع کرده تمثال را در اعلای آن مستحکم گردانند که از مطر و ریاح و برد آسیبی نه بیند و اگر آن صورت صغیر بود گردش بنا کرده به پوشند تا از آسیب ریاح وغیره مصون ماند باذن الله تعالیٰ ریاح آن بلد بغایت اعتدال باشد

طلسم دافع تپ مثلثه و تپ ربع باید که در وقت اجتماع مشتری و قمر بدرجهٔ پانزدهم یا چاردهم از برج سرطان از فضهٔ خالصه خاتمی ساخته صورت سرطان در و نقش کنند و این حروف را بر دور آن ثبت کنند باذن الله تعالے تپ ہائی مذکوره برطرف شود



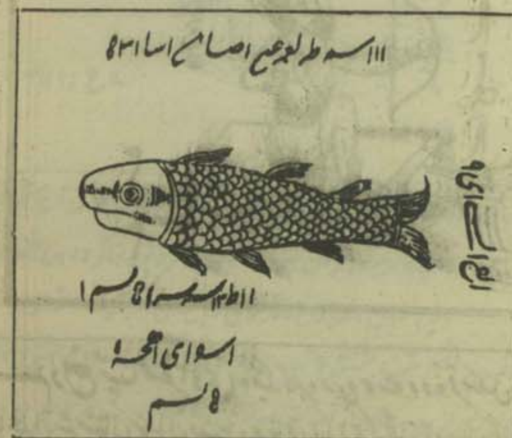
طلسم دافع تپ بلغمی وقتیکه مشتری بیش از بجدرجه قوس سیر نکرده باشد و قمر متصل مشتری باشد بنظر مقارنه و تسدیس در میزان و زحل ناظر نباشد بقمر خاتمی از قلعی و فضه مربع ساخته این صورت را مع حروف در آن نقش کنند



طلسم دافع تپ صفراوی وقتیکه زهره در برج حوت بود و قمر متصل زهره ساقط از مریخ باشد از سه مثقال نحاس و فضه ممزوج خاتمی سازند که نگینهٔ آن از سنگ یشب باشد و این صورت گربه را با حروف در آن نگین نقش کنند



طلسم دافع حمی دقیه موثرهٔ اعضای اصلیه وقت نزول مشتری بحوت واتصال او بقمر از برج سرطان از فضهٔ خالص خاتمی ساخته این صورت را در ان نقش کند و بعد اتمام این خاتم را استقبال نماید باید که ابتدای عمل از وقت طلوع مشتری و انتها تا وقت طلوع برج حوت باشد و همچنین در اکثر اعمال این فن ضبطی بانظار و آثار کواکب واجب ولازم شناسد تا عمل موثر و تمام باشد



طلسم مخرب بلاد و باعث فتنه و فساد نامش انسطیوس که بتازی معنی آن مصیبت العقل است باید که وقت نزول زحل بدرجهٔ عاشرهٔ دلو که مستقیم السیر باشد و قمر در تثلیث زحل از برج میزان و مشتری ساقط باشد از نظر زحل بگیرند حدید اسود و تمثالی قائم یکپا بر پای خود نهاده و یکدست او بر سینه و دیگر دست او بر سر باشد بسازند و این کتابت بر و نقش کنند [illegible] و بر شکمش این حروف کنند [illegible] عامل این طلسم را سزاوار است که مشغول نشود در عملی این الا وقت طلوع برج دلو و اتصال قمر بزحل و هنگام اتمام آن خود را از ان دیار دور کند

و این طلسم را در وسط آن ناحیه یا سرای یا شهر دفن کنند صورت اینست



وصیت

بشنو عامل با ایمان را که کحل الجواهر حقیقت در چشم او رسانیده اند و از عالم علوی خبر دارد و از نعیم عمیم رب کریم تمتع آرزو میکند و بموت و بعثت استقرار نموده و از دوزخ و بهشت حکایت شنیده و آلام و راحات روحانی و جسمانی را باخبار مخبر صادق تصدیق کرده زیرا که ارتکاب امثال این اعمال ناستوده بمحض خواهش دنیا و رضای نفس و هوا نکند و حذر لازم داند و اگر بنا بر مقتضیات وقت و مصالح امور ضروریه مرتکب آن شود مطلب دینی و رضای خالق را مقدم داشته محض برای رفاهیت خلق این عمل کند و رنه زیانکاری که هوای نفسانی را مطمح نظر داشته تخریب بلاد و انقطاع حیات جمع کثیر نماید خسر الدنیا والآخرة گردد

فصل سوم

بذکر خواتیم کواکب سبعه

خاتم شمس هرمس گوید که لابس او در انظار ملوک و عیون خلائق کثیر السطوت و همه جا
معزز و مکرم باشد و هیبتش در دل همه‌ها تاثیر کند بوقت نزول شمس باول درجه
نوزدهم از برج حمل از ذهب خالص احمر نوزده مثقال گرفته خاتم سازند و نگین آن
علحده ترتیب دهند بوزن چهار مثقال و این صورت را بر آن خاتم نقش کنند و بوقت
اتصال قمر به آفتاب از برج اسد این خاتم را بپوشند. الا بعد از فراغ عمل آن خاتم مع
نگینه از نوزده مثقال کم و زیاده نباشد



خاتم قمر لابس او در فلاحت و زراعت قوی طالع باشد و هرچه مزروع کند
ازان مثمر گردد و در رکوب سفائن دریا و صدمت امواج عظیمه انخطور ایمن باشد
الا باید که بوقت هیجان دریا آن خاتم را در خیطی بسته بآب اندازد فی الحال
شورش تسکین یابد بوقت نزول قمر در اول درجه ثالثه ثور و اتصال زهره
و بودن فاصله ابین شمس و قمر زیاده شصت درجه از نقره بیضاء خالصه
بوزن شش مثقال که نگینش ازو بزرگ تر نبود باشد خاتمی بسازند

و در و این صورت نقش کنند



الا باید که فراغ از عمل و ترکیب و نقش آن پیش از خروج قمر باشد از اول درجه ثالثه
برج ثور و وقتیکه قمر متصل به سعود باشد و غیر ناظر به نحوس بپوشد اما از قرب قمر براس و ذنب
اجتناب کند و میان ایشان دوری زیاده از دوازده درجه باشد اگر مومی ازین خاتم
مهر کرده نزد خود دارند جمیع خواص آن خاتم بآن موم اعاده کند

خاتم زحل شهوت مفرط مهیج جماع را با صلاح آرد و تسکین ماده مشتعله و مویه و
تب دموی و تپ محرق و طاعون کند و باعتدال مقرون گرداند اگر شخصی کثیر التکلم طویل
الکلام حامل و لابس این شود این صفات مذمومه ازو مرتفع گردد و بسر حد توسط درآید
و از خواص این خاتم تقویهٔ اعصاب ست معاون بیخوابی و بدن را فربه دارد و لبس دوام
او مورث منفعت قوة باه است. و این طلسم را عقرب نامند که از حامل آن عقرب بگریزد
باید که وقت نزول کیوان به بست و یکم درجهٔ میزان یا دهم درجهٔ دلو که متصل قمر یا به دلو باشد
و مریخ ساقط از زحل بود از هفت مثقال رصاص اسود خاتمی ترتیب داده و نگینه اش را
مربع داشته صورت ذیل در و نقش کنند و وقت اتصال قمر بزحل این خاتم را بپوشند الا هنگام

لبس پشت او را بخون میش اسود عظیم الجثه لس کنند اعدا از و خائف و در نظر خلائق معظم گردد



خاتم مشتری ازالهٔ خفقان و ضعف دل و قولنج و غشی کند و در نظرها بهیبت باشد و عامهٔ خلائق بر و مهربان بود و هر حاجتی که از کسی خواهد بزود وے بر آید باید که بهنگام بودن مشتری بدرجهٔ پانزدهم برج سرطان و اتصال قمر با و از برج حوت از شش مثقال رصاص قلعی خاتمی نگینه مربع ساخته صورت زحل در و نقش کنند و بوقت قران مشتری بسرطان بدرجهٔ مذکور یا قرب آن درجه مشروط بطهارت او را بپوشند و پشت خاتم بخون سرطان نهرے و خون سمک بیالایند



خاتم مریخ لابس او قوی دل و شجاع و در معرکهٔ جنگ بر اعدا غالب و از شر و زوال محفوظ و بر اعدا فتح مند باشد و در صفوف قتال از سهام و سنان اندیشه مند نشود و آلات حرب در و کارگر نباشد و اقسام افاعی و زنبورها و انواع درنده و گزنده بحامل خاتم آسیبی نرساند باید که وقت نزول مریخ در جدی که متصل بقمر باشد از برج عقرب از پنج مثقال فولاد بهتر خاتمی مربع طیار ساخته این صورت را برو نقش کنند و پشت خاتم را بخون شیر نر یا یوز آلوده کرده بخاتم وصل کرده بپوشند و حامل خاتم از امراض لقوه و قولنج و خدر و رعشه و سائر امراض بلغمیه و احتلامات احلام محفوظ ماند

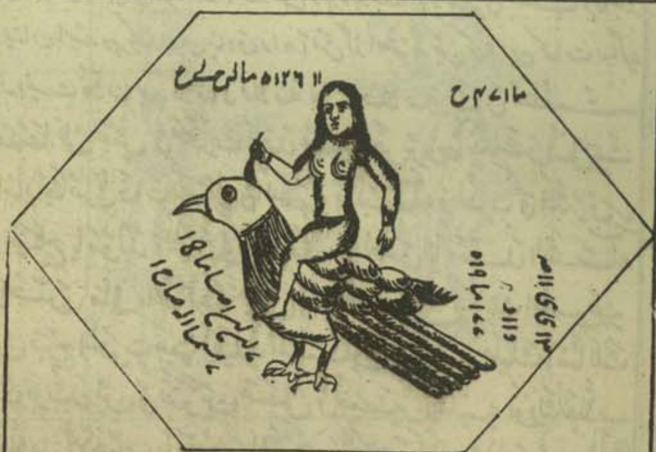


خاتم زهره برای عطف قلوب و قوت باه بی نظیر است و لابس او همیشه مسرور و فرخناک باشد و زنان حامل این خاتم از اختناق رحم و سائر امراض ارحام و عسرت ولادت و قطع برآمدن خون محفوظ مانند باید که وقت نزول زهره به بست و دوم درجه حوت و تسدیس زهره بقمر در برج ثور و مریخ و برج عقرب از سه مثقال نحاس اصفر خاتمی ساخته و نگین او را از سنگ لاجورد و یا از حجر ابیض ساطع الزرقه مربع ساخته این شکل را در ان نقش کنند و وقت ابتدای نقش زهره در اول بست و هشتم درجهٔ حوت باشد و وقت اختتام زهره تا آخر درجه مذکور باشد و وقت بودن قمر در برج سرطان و متصل بزهره بپوشند و در جمیع اوقات اعمال و نقش و لبس قمر ساقط از نظر زحل باشد و تثلیث و تسدیس مریخ و نظر زهره برای این کار افضل است



خاتم عطارد برای تسخیر ارباب اقلام و حکما بغایت خوب است لابس این خاتم

قوی الحافظه و ذکی و در مباحثهٔ علمیه بر همه فائق باشد و هر مقدمه منسوب بعطارد از علوم حکمیه و غیره بر و آسان و رای او صحیح و ظن او احسن و اکثر چیزها را بحسب وقوع در خواب بیند و دفع مالیخولیا کند و گریهٔ اطفال بخواب و بیداری و صرع را نافع است نحاس طالیقون و حدید چینی ممزوج به فضه و ذهب مساوی الوزن بگیرند و بعد امتزاج سکه نمایند که هر دو جسم واحد شود و از ان خاتم سازند بوزن یک مثقال مع نگینه و ابتدای عمل وقت نزول عطارد باول درجه پانزدهم برج سنبله باشد و وقتی نقش کنند که عطارد مستقیم و ساقط از تحسین و متصل نباشد قمر به عطارد از برج جوزا یا مقارن عطارد باشد در برج سنبله و وقت لبس آنست که قمر در یکی از دو خانه عطارد باشد با قمر و عطارد باهم در مناظره مقبول باشند هذا صورته



فصل چهارم
دربیان اتحاد قلوب

بشنو اصل مقصود در قضای حوائج اصلاح کوکبی باید که بران حاجت دلیل باشد مثلا حب و عشق و عطف قلوب که مختص ست به زهره پس باید که وقت

نزول زهره از برج حوت و تسدیس زهره با قمر از برج حوت یا سرطان بگیرند شمع عروسی که
نزد عروس نصف سوخته باشد و نصف باقی مانده و از آن موم دو صورت مرد و عورت باهم
طالب و مطلوب بسازند و ذکرے چند برای مذکر قائم کرده باشند مثلا بر پیشانی و بر کف هر دو دو
و بر شکم و بر هر دو زانو و بر ساقها و پاے باشد و مجمع اینها بروز کرده متوجه معقوله باشند همچنین
جهت مونث در همین مواضع بازای هر ذکرے تجویفی ترتیب دهند بر هیئت فرجے بحیثیتے که بهنگام معانقه
صورتین بر یکدیگر داخل و منطبق شوند و وقت انطباق تمثالین در دهن هر یک از صورتین
پارچه شکرے گزارند و زعفران و مشک و عنبر اشهب از هر یک جزوی نوشادر نصف
جزو عود هندی سه جزو لوبان یک جزو همه را کوفته بیخته بشراب عطر معجون نموده
بندق ها سازند بوزن یکدرم و بعد از انطباق تمثالین در حریر اخضر پیچیده زن
جمیله جوان یا صبیه یا امردے وقت طلوع زهره بدست خود در کرسی نصب کرده مقابل
ایشان بایستد و هر یک ازین بنادق را در آتش گذاشته تدخین کرده این کلمات را گوید
که انیست فلان بن فلانة و فلانة بنت فلانة قال عطفت
بَعْضَهَا عَلٰى بَعْضٍ وَ تَسَخَّرَتْ اَحَدَ هُمَا لِلْاٰخَرِ بِرُوحَانِيَّتِكَ وَقُوَّتِكَ
يَا مَادِيطَاسُ يَا ذَاتَ الْجَمَالِ وَالْبَهْجَةِ وَالْبَهَاءِ وَالطَّرَبِ وَالسُّرُورِ
وَالنِّكَاحِ يَا مُوَلِّدَةَ الْمَحَبَّةِ وَالشَّغَفِ وَالْعِشْقِ يَا سَعْدَ السَّمَاءِ
وَاَحْسَنَ مَا فِي الْعَالَمِ اِلَّا عَلٰى اَسْاَلُكَ بِحَقِّ مَكَانِكَ الشَّرِيفِ
مِنْ بُرْجِ الْحُوتِ بَيْتِ اَبِيكِ الْمُشْتَرِي وَبِحَقِّهِ عَلَيْكِ اَسْاَلُكَ
اَنْ تُرِيدِينَ وَتُقَوِّينَ عَمَلِي وَتُفِيضِينَ عَلَيْهِ نُورَكِ الْجَلَّابِ
الْقُلُوبِ الْاَحْبَابِ يَا مُفِيضَ السُّرُورِ وَالْفَرَحِ وَيَا طَارِدَ الْهُمُومِ
وَالطَّرَحِ وَ اَسْاَلُكَ بِحَقِّ الْاَعْظَمِ الَّذِي اَفَاضَ عَلَيْكِ النُّورَ الْبَهِيجِ
الَّتِي لَا تَسْتَعِينُ وَالَّتِي عَلَّ عَنْهُ الْكَثْرَ مِنْ تَحْتِ الْفَلَكِ وَبِحَقِّ فَلَكِهِ
الْمُجَاوِرِ بِمَدَارِكِ حَرَكَتَهُ قَوِّي بِرُوحَانِيَّتِكَ الْكَائِنَةِ فِي طَبَائِعِ
فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ وَفُلَانَةَ بِنْتَ فُلَانَةَ وَ يُهَيِّجُهَا حَتّٰى تَحَرَّكَ

ساکنهما

سَاكِنَهُمَا وَيَظْهَرُ كَاَنَّهُمَا حَتّٰى يَتَّصِلَ رُوحَانِيَّتُهُمَا الْمَحَبَّةَ فِيهِمَا اِلَيْهِمَا لِلَّا دَائِمًا بَاقِيًا
بَقَاءَ فَلَكِ تَدْوِيرِكَ بَلْ بَقَاءَ فَلَكِ خَارِجِ الْمَرْكَزِ بَلْ بَقَاءَ فَلَكِ الْمَائِلِ بَلْ بَقَاءَ مُحَوِّرِ حَرَكَ
بَلْ بَقَاءَ فَلَكِ الْبُرُوجِ آمِينَ باید که این کلمات را سه مرتبه تکرار کند و در خلال این کلمات
تدخین کند بآن بنادق در پیش صورتین و هر دو صورت را در پیش هم آورده مداخله عضوین
مخصوصین نموده در حریر اخضر پیچیده با بریشم اخضر مستحکم بسته در کوزهٔ تجاری گلاشته در وسط
قبرستان کهنه دفن کند و کنار آنرا بسنگ برآورده زمان طویل بحال خود گذارند که یکدوره سفال پخته
کامل قمر بر و بگذرد افعال عجیب و آثار غریب بظهور آید اینست صورتین



اعمال تسکین ملوک و تسخیر سلاطین کامگار هرمس گوید وقت نزول بهرام بخانه
عقرب و مستقیم در سیر و غیر ناظر بزحل و زحل باو ناظر نباشد و غارب مجود از شمس
بگیر نمونج عدد عقرب جوان اشقر اللون ازرق العین را سرتاپا لباس سرخ پوشانیده
و بر قامت آن زرد و بر سر خود فولادے که در کمال جلا و درخشندگی باشد بتهنه
و شمشیرے بدست راست او دهند و دامن هاے او را بر میان زنند بعد ازش
از زهره افعی و کبریت اصفر و زرنیخ معدنی از هر یک جزوی و نوشادر برابر جمیع مجموع را در کوزه

آهنی کرده بآلهٔ آهنی حرکت دهند تا هم نیک مخلوط شوند و وقت ظهور مریخ از مشرق باین طریق تدخین کنند که مجمرهٔ حدید بر آتش کرده روی مجمر بسوی مشرق نهاده خود رو بروی مریخ ایستاده این کلمات را بخوانند یا شُجَاعَ السَّمَاءِ وَ سَيَّافَ الْفَلَكِ الْاَعْلٰى يَا ذَا الْبَطْشِ وَ الْجَلَادَةِ وَ الْقُوَّةِ الْقَاهِرَةِ الْقَاصِمَةِ وَ الْجُرْاَةِ وَ الْاِقْدَامِ يَا ذَا الْقُوَّةِ الْغَالِبَةِ وَ الصَّرَامَةِ الشَّدِيْدَةِ الْمُبَرَّأِ مِنَ الْفُتُوْرِ وَ الْهُوِيِّ يَا ذَا الرُّوْحَانِيَّةِ الْحَارَّةِ يَا صَاحِبَ الزَّلَازِلِ وَ الرُّعُوْدِ يَا مُضْرِمَ النِّيْرَانِ النَّاجِجَةِ وَ مُرْسِلَ الصَّوَاعِقِ الْمُهْلِكَةِ وَ الرَّجَفَاتِ الْمُسَيَّرَاتِ اَسْأَلُكَ بِحَقِّ فَلَكِكَ تَدْوِيْرِكَ الَّذِيْ لَا يَتَعَدّٰى مُحِيْطَهٗ فِيْ مَسِيْرِكَ الْمَشْحُوْنِ بِقُوَاكَ وَ جُنُوْدِكَ وَ رُوْحَانِيَّتِكَ بِفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ خَاشِعَةً وَ اِلٰى قَضَاءِ حَاجَتِهٖ سَارِعَةً بِالْعَزْمِ الْاَكْبَرِ يَا سَاطِيْوس يَا نَارِيُوس يَا ذَا الْقَهْرِ بِصَوْلَتِهِ الْبَاهِرَةِ وَ قُوَّتِهِ السَّاعَةَ السَّاعَةَ اَزْعِجْ فُلَانَ بْنَ فُلَانَةَ وَ هَيِّجْ رُوْحَانِيَّتَكَ الْكَائِنَةَ فِيْ طِبَاعِهٖ وَ حُلَّ بَيْنَهٗ وَ بَيْنَ رُقَادِهٖ حَتّٰى تَقْضِيَ حَاجَةَ فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ بِحَقِّ مَهْلَكِكَ مِنْ بُرْجِ الْعَقْرَبِ وَ بِحَقِّ شَرَفِكَ مِنْ بَيْتِكَ كَيْوَانَ وَ بِحَقِّهٖ عَلَيْكَ سَاطِيُوس يَا فَارِيُوس بالوعلوعوس السَّاعَةَ السَّاعَةَ اٰمِيْنَ اٰمِيْنَ و وقت گفتن این کلمات بخور در نار اندازند

بعد اتمام این کلمات یکے ازان عقارب خمسه را زنده در مجمر اندازند و مجمر را در زمین نگذارند بلکه در دست گرفته معلق دارند و بعد اتمام کلمات مذکور عقرب ثانی ازان عقارب در آتش اندازند الا استمال بخور بدستور دارند تا عقارب خمسه بدستور سوخته شوند همچنین مجمره را در زیر آسمان گذاشته دهند بعد اتمام روحانیه در خواب آن شخص آید بحالیکه در دست از حربه باشد و حربه در گلوی آن شخص نهاده گوید حاجت فلان بن فلانه برآرد الا ترا هلاک میکنم و آن شخص هرگاه به خواب رود این حال مشاهده نماید تا آنکه بقضای حاجت لم کند مشرف دبحالت تیم تمک بغضب بادشاه این عدد را ۹۳۴۲۴ در

مربع طلا در ساعت سعد که قمر خالی از نحوست باشد پر کند و اندک شیرینی تصدق کند فی الفور غضب بادشاه تسکین یابد الا از ظالمان و نا اهلان و جاهلان مخفی دارد **ایضاً** عدد ۱۳۰۲۹ را با عدد اسم خود در لوح کاغذ مربع نقش کند غضب بتسکین مبدل گردد **ایضاً** بروز یکشنبه اول ساعت وقت سعد که قمر خالی از نحوست باشد عدد این آیت معظم سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ تعداد ۲۲۵۶ را در مربع کاغذ یا نقره بنویسد بعد اتمام لوح اندک بوی خوش سوخته این لوح را بران دود داشته در بازوی چپ بندد از غضب بادشاه ایمن گردد فقط **ایضاً برای مفارقت و عداوت** وقتی که عطارد مقابل زحل باشد و قمر منصرف بود از مریخ بزحل و عطارد بگیرد شمع نیم سوخته مقابر انسان دو صورت ترتیب داده روهای صورتین را سیاه کند و هردو را پشت به پشت هم ملصق گردانیده پارچهٔ چرم که موی سیاه داشته باشد به پیچد و بعدش وقت طلوع عطارد مابین صورتین مدخنه در دست استاده تدخین کند محبت و خلوص بعداوت و مفارقت مبدل گردد **صفت تدخین** زهرهٔ روباه و زهرهٔ شیوط ای ماهی که در دجله بغداد باشد و او را به یونانی فلولویوس نامند و زهرهٔ خروس و زهرهٔ زاغ و زهرهٔ خنزیر محرقه و کعب خنزیر محرقه این مجموع را باهم جمع نموده خشک ساخته مقابل عطارد ایستاده بخور کند و این کلمات برزبان راند بلیطوس منبطیس یَا ذَا الْفَهْمِ وَ الْحِكْمَةِ وَ الْعُلُوْمِ يَا مَنْ اَحْصٰى عَدَدَ النُّجُوْمِ وَ الرَّمْلِ الرَّجُوْمِ يَا عَالِمًا بِعَدَدِ الْحَصٰى وَ مَا فَوْقَ الْبَنِيَّةِ الْعَالِيَةِ وَ مَا تَحْتَ الْبَنِيَّةِ السُّفْلٰى يَا مُفِيْضَ الْعَطِيَّةِ عَلٰى ذَوِي الْاَلْبَابِ وَ الْاٰدَابِ يَا ذَا الْمَكْرِ وَ الْخَدِيْعَةِ يَا ذَا الْحِيَلِ وَ الْحِيَلِ يا منذ ریطوس یا حولا نیس یا حجالیس یا کیکوالیس بحق مَهْلَكِكَ مِنْ فَلَكِ التَّدْوِيْرِ وَ مَحَلِّ الْفَلَكِ الْمُدِيْرِ وَ اَبِيْكَ كَيْوَانَ الَّذِيْ اَفَادَكَ

الحَنکَةَ وَالتَّجارُبَ وَالعَنُودَةَ فِي المَدِّ اهِب اَبْدُلُ وَ شَبْتَل عَمَلِي هٰذا وَاَنزِع بِرُوحانِیَةِ الاِ تِفاقِ مِن قَلبِ فُلانِ بنِ فُلانَةَ وَفُلانِ بنِ فُلانَةَ وَهَیِّج بَینَهُما بِحَقِّ رُوحانِیَّتِکَ الغَدَّ ارِ المَکّارَةِ وَرُوحانِیَةِ اِبلِیسَ بَدِّل اُنسَهُما بِالوَحشَةِ وَحُبَّهُما بِالبُغضَةِ وَلا تَزالُ رُوحِیَّتُهُما مُتَبایِنَةً غَیرَ مُنفَعِیَةٍ مُتَفاوِیَةٍ غَیرَ مُتَجانِسَةٍ مُتَضادَّةٍ غَیرَ مُتَشاکِلَةٍ مادامَت فِي فَلَکِ التَّدویرِ وَدَوامِ فَلَکِ المُدیرِ

فصل پنجم مستزاد

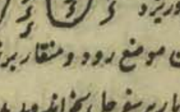
در اعمال حروف

بشنو اعمال حروف مفردات بلا اولے زکوة بست و هشت حروف به بست و هشت روز راست نیاید و قاعدهٔ زکوة اینست که هر حرف را هر روز بحساب عدد ملفوظی آن بوقت معین با طهارت در حجره با خلوت خوانده به بست و هشت روز از زکوة فارغ شود آنگه که عملش راست آید **الف** هر کس که بامداد از بستر خواب پیش از حرف زدن هزار بار حرف الف را بر زبان راند صاحب ثروت شود و اگر هزار بار الف بساعت مشتری بکاغذ نوشته با خود دارد همان تاثیر بخشد و اگر بوقت سختی وضع حمل حرف الف را بر ناخن های دست و پاے حامله رقم کند وضع حمل بآسانی شود و در وقتے که ماه در وبال یا هبوط یا منحوس باشد بنظر نحس بلوح سرب دائره به کشد و در ان دائره نام دشمن و مادرش انقش کند و یک صد و یازده الف بر دور دائره بموجب نقشه که بذیل مندرج است نوشته در قبر کهنه مدفون سازد بزودے دفع آن دشمن شود



الباء اگر هزار و یک بار بر پوست شغال دباغت کرده بنام دشمن و مادرش نوشته بخانهٔ دشمن دفن کنند بزودی دشمن دفع شود و اگر محبوسے هزار و یک بار بخواند از حبس خلاصی شود و اگر نوشته با خود دارد هیچ آسیبے بوی نرسد و اگر هزار بار بر پوست دباغت کرده گربه نویسد و صاحب تپ دق با خود دارد شفا یابد **التاء** اگر مثلثی بر پوست دباغت کردهٔ شیر روز شنبه وقت طلوع مریخ بکشند و در هر ضلع آن مثلث پنجاه نه حرف تا بنویسد و به محبوس دهد که با خود دارد فی الحال خلاص شود و اگر چارصد تا بر کاغذ حریر بنویسد و با خود دارد در چشم مردم عزیز و مکرم شود و اگر هر روز چارصد بار بخواند در فتوحات بر روے او کشاده شود **الثاء** اگر پانصد و هفتاد و نه حرف ثاء بر صدفے نقش کند و با خود دارد از غرق شدن محفوظ باشد و اگر بست و یکبار بر جوز سته پهلو نویسد بهر طرفے هفت باره در گذرگاه مفسدان دفن کند در جمعیت مفسدان پراگندگی رو دهد و اگر پانصد و هفت شمار بنویسد و در زیر بالین اطفال نهد در خواب نترسند و اگر بر لوحے از موم کافوری پانصد و هفتاد و نه بار با نام خود و نام مادر خود نقش کند و در کاریزے که از ملک او باشد بنیداند هرگز آب از ان کاریز کم نشود **الجیم** اگر بدین صورت ج بست و چار بار بر نبات مصری نویسد و بخورش صاحب قولنج دهد شفا یابد و اگر زنے مردی را لبسته باشد هزار و یکبار بر طشت نویسد و بآب بشوید و بخورد فی الحال کشاده شود اگر سی و پنج بار بر قدحے نویسد و آنرا شسته بخورش مریض دهد از مرض شفا یابد **الحاء** اگر بساعت اول یا هشتم روز دوشنبه یا جمعه که قمر خالی از نحوست باشد هشت مرتبه بیک قطار در نگین انگشتری نقش کند و بانگشت کند قوت باه بخشد و اگر صاحب تپ در انگشت کند یا در آب انداز دو از ان بخورد یا غسل کند شفا یابد **الخاء** اگر بر دوازده پارچه هاے خشت نقش کند و در راه آبے که بباغ یا مزرع برود دفن کند از آفات ارضی و سماوی محفوظ ماند و اگر بساعت قمر شصت بار نوشته بنام غائب در زیر سر نهد و بخوابد بر احوال غائب مطلع شود و معلوم شود که غائب کجاست **الدال** اگر عدد ملفوظے آنرا که سی و پنجست در مربع چارد چار بوضع رفتار اسپ وقتیکه قمر در سرطان و ناظر بمشترے بود بر حریر سفید نقش

کنند و در زیر نگین انگشتری سنند خدای تعالی بوی نعمتی ارزانی دارد که هرگز کم نشود و اگر
بر ورق آهو بنگارند و با خود دارند حفظ و فهم و دانش زیاده شود **الذال** اگر کسی بخواندن
آن مداومت کند دولت او روی زوال نه بیند و اگر هفت صد بار بخواند و بر شیرینی بدمد
که از ان بخورد محبوب القلوب گردد **الراء** در روز چهار شنبه آخر ماه پنج بار براطراف پیشانی
نویسند صاحب درد شقیقه را سود بخشد و اگر روز یکشنبه یکصد حرف راء نوشته در زیر بنای
عمارتی که نو میسازند بگذارند از شکستن و خراب شدن محفوظ ماند و اگر هفتاد حرف را بنویسند
و در گوش خروس سفید نهند و سر دهند که برود در جائیکه دفینه باشد و اگر بخور اندود برد بدمند و
سر دهند همین عمل کند و اگر همین عدد نوشته در گوش خر نهند و باز بر آورده در ظرف قلعی نشند
و چندان نمک بریزند که پنهان شود پس ازان در زیر سر خود نشند و هفتاد بار بخوانند و بخواب
روند دفینه هرجائیکه باشد بخواب ببیند **الزاء** دقیکه قمر در جدی و مریخ تحت الارض باشد
هفتاد و پنج بار بر ورق آهو نوشته با خود دارند از آفات محفوظ مانند و اگر همیشه بخواندن آن
عادت کنند از هیچکس نترسند **السین** اگر بست و یکبار بر برگ نوشته بنام هرکس که خواهد در آب
روان اندازد آنکس بزودی بیاید و هر که همیشه بعد نماز ظهر شصت بار بخواند صاحب کرامات شود و
همین عدد نوشته گلوی اطفال ببندد زود دندان بر آید **الشین** اگر چهل و دو حرف بر پره قفل
بنویسند و بر هر عدد چهل و سه خرما چهل و دو بار نوشته آن بر قفل و خرما بدامن زن ناکتخدا بسته
در گذرگاه عام بنهد از انکه هرگاه کسی آن قفل را گشاده ازان خرما بخورد بخت آن زن
ناکتخدا گشاده شود و شوهرش پیدا گردد و اگر بچهل پاره کاغذ نوشته در چهل لقمه نان
گذاشته بنام هرکس که خواهد هر یک لقمه نان را بیک یک سگ بخوراند زبان آنکس
بسته شود و اگر بوقت خواب سه صد بار بنام زن حامله بخواند در خواب بیند که زن دختر
زاید یا پسر و اگر بطعام و شراب همین عدد بخواند و بخوردن زن حامله دهد زود بار بنهد
الصاد اگر در وقت پیاده رفتن بخواندن این حرف مداومت کند در راه مانده نشود و
زود بمنزل مقصود برسد **الضاد** اگر هشت صد بار بطعام بخواند و بخورش مصروع دهد
شفا یابد و صاحب خفقان دل را نیز همین عدد نفع بخشد **الطاء** هرکه خواهد که از میان

دشمنان نجات یابد یکبار بناخن خود بنویسد و ده بار بخواند بیک نفس و بیرون آید و با کسی
سخن نگوید بسلامت برود **الظاء** اگر هر بامداد وقت پیشین نه صد بار بخواند و بجانب خانه
کسی که ازو در آزار باشد بدمد بزودی دفع شود همین عدد نوشته بر مصروع بندد
صحت یابد **العین** اگر ده بار به پنج قطار یا خون کبوتر بر برگ ترنج نوشته با گلاب شوید
و بخورش صاحب قولنج بدهد شفا یابد و اگر در تسدیس زهره و مشتری بمشک و زعفران
و گلاب بنام هرکه خواهد نوشته با خود دارد زود بمطلب خود برسد و اگر بهمین ساعت
نوشته بخورش مطلوب بدهد هر چیزیکه باشد زود بمطلوب خود برسد **الغین** اگر هزار حرف
غین بر برگ حنظل نوشته در هبوط مریخ در خانه خصم دفن کند زود آواره شود و اگر بهمین عدد
بطرف خانه او بخواند و بدمد همین فائده بخشد **الفاء** اگر هشتاد بار یا قاح در قدح زجاجی
نویسند و آب بشویند و بخورش زن حامله دهند فی الحال بار بنهد و اگر کسی هشتاد بار هشتاد
روز بخواند و بسوی خانه دشمن بدمد زود هلاک شود اگر بنام غائبی هزار بار هرکرو پاس
پاک نوشته بسوزاند زود بیاید **القاف** اگر روزی چهل بار بخواند مطلب او
زود ساخته شود و اگر صد بار بر برگ جوز نوشته بخانه دشمن دفن کند زود آواره شود و
اگر ده صد بار بر کاغذی بنام هرکه خواهد بنویسد در زیر سنگ گران نهد خواب آنکس بسته
شود تا بیرون نیارد و محو نکند آنکس را خواب نبرد **الکاف** اگر کسی در ساعت زهره
یا مشتری یا قمر بنویسد و با خود دارد یا هر روز و هر شب دو صد بار بخواند و بر خود بدمد در چشم
مردم عزیز گردد و اگر بست بار باین طریق بنویسد  و بر گردن
خروس سفید بسته قدری سیماب در گوش او ریزد و در موضعی
که گمان دفینه باشد سر دهد خروس بدان موضع رود و منقار بر زمین زند **اللام** هفتاد
و یک حرف بر کارد نویسد و هفتاد و یک بار بر سفرجل بخواند و بدمد و ازان کارد آن سفرجل
را ببرا شد و بخورش زن و شوهر که باهم الفت نداشته باشد بدهد در میان ایشان مصالحت
و التیام پدید آید و اگر هر روز ده صد بار بخوانده باشد از کید دشمن نجات یابد **المیم** اگر
یکصد و پنجاه و یک حرف میم بشرطیکه چشم آن مفتوح باشد بدینصورت ... بر سیب سرخ

یا آبی بنویسند و بخورش مطلوب دهند یا باستشمام او رسانند محبت عظیم هم رسانند و اگر کسی
چیزے طلب دارد و آنکس آنچیز ندهد نود یار بخوانند و بسوی آنکس بدمد بزودی آنرا بدهد و اگر
چهل بار بر ظرفی بنویسند و بشویند و بخورند حافظه و فهم زیاده کند النون اگر بست و یکبار بر نعل
اسپ وقتیکه زهره به تسدیس آفتاب باشد بنام هر که خواهد بنویسند و در آتش اندازد آنکس
بعشق او بیقرار شود و اگر یکصد و شش حرف مذکور بر کارد فولاد بنام هر که خواهد بنویسد و آنرا درون
دیوار رو بقبله فرو برد مادامیکه آن کارد بدیوار باشد خواب آنکس بسته شود و اگر پنجاه حرف نون نویسد و با خود
دارد هیچ جانور گزنده او را نگزد الواو اگر نود و نه بار بنام شخصی بر ورق آهو نوشته وقتیکه قمر
تحت الشعاع باشد در هوا بیاویزد خواب آنکس بسته شود و اگر خواهد بطرفی رود که هیچگونه فتح
آنطرف میسر نشود اگر هر صباح شصت بار بخواند و بآنطرف بدمد بزودی سفر آنطرف میسر گردد
الیاء اگر فقر و فاقه بر کسی مستولی شود باید که از زینا و دان چهل و چهل سنگریزه بردارد و
وقتیکه قمر زائد النور و مسعود بود بهر یک یک حرف بنویسد و در زیر بالین خود نهند بلکه دفن کند
البته جمعیت بهم رساند و اگر بقصد دفع دشمن بر خاک گورستان بخواند و بخانهٔ دشمن بپاشد بزودی
دفع دشمن شود الیا - اگر صد بار بر حریر سفید بنویسد و با خود دارد زبان بدگویان از و کوتاه شود
اگر بهمین عدد بر آلات ذرع نقش کند زراعت بسیار شود و از آفت ایمن باشد اگر کسی از
چیزے ترسان باشد و بحالت ترس بگوید کٓهٰیٰعٓصٓ حٰمٓعٓسٓقٓ لَا حَوْلَ وَلَا
قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ از آنچه که ترسان بود ایمن گردد و اگر این اسم
را بر سفال آب نارسیده بنام گریخته بنویسد و در آتش اندازد البته باز آید اسم اینست یا
دعیوس و اسم گریخته را برروے دیگر سفال بنویسد و اگر این اسماء را بر انگشتان
و کف دست کسی که گمان دزدی برو باشد بدین ترتیب بنویسد بانگشت ابهام این شکل
طلیلیلج و بر انگشت سبابه این شکل لسیج و بانگشت وسطی این شکل طلیسه و بر انگشت
بنصر این شکل ملطح و بر خنصر این شکل طمطح و در کف دست نویسد مَعَاذَ اللّٰهِ اَنْ نَاخُذَ اِلَّا
مَنْ وَّجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهٗۤ اِنَّاۤ اِذًا لَّظٰلِمُوْنَ اگر او دزدیده باشد انگشتان او بهم
نشوند و اگر نام کسی که اشتباه دزدی برو باشد بر کاغذ بنویسند و این اسما یا افصیح یا الجیح

یا اقطیح لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ بر آن بخوانند و بسوزانند و خاکستر آنرا
بر دست آنکس بمالد اگر او دزدیده باشد در خاکستر نقش نام او مشاهده شود و اگر این شکل را
۱۱۱ ۲ ۲ ۱۱۱ ۱۱ کے خا ور سفر میان بار خود گذارد از حرق و غرق و سرق ایمن باشد اگر بزرگی از
کسے رنجیده باشد و بیم آزار از و باشد باید که این طلسم را اگر مرد باشد بخون کبوتر نر و اگر زن باشد
بخون کبوتر ماده بزعفران و گلاب بر برگ نارنج بنویسد و بمقل ازرق و از روت بخور کند و در خرقهٔ
زرد بپیچد و در موم عروسی گرفته در گردن یا بازوی راست خود بندد و نزد آن شخص برود عنایت
محبت از و بیند طلسم اینست ۱۳۳۱ لما ام ۲ ۱۱۱ ن هو مکا مکا دوے ۱۱ سط طلطنا ے بالعجل بالعجل

مع المحبت فلان بن فلان

خواص چهارم در بیان علم سیمیا مستزاد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد خالق اکبر و نعت حضرت خیر البشر صلی الله علیه و سلم ای خالق بکو مستطر بجگر پارهای احقر العباد
یعنی محمد عثمان قیس بنگر که این رساله علم سیمیا سے به بابها مشتمل بر یکمقدمه و سه فصل انتخاب کتب
نایاب مانند نوامیس افلاطون و مختصر جالینوس و عشرهٔ مقالات بلیناس ست

مقدمه

در تعریف علم سیمیا

علم سیمیا خیالاتی ست که به سبب بعضے اعمال تصرف در قوت متخیله حاضران کند و مثالات
خیالیه در نظرهای مردم آید که آنرا در خارج وجودے نباشد

فصل اول

در خواص نباتات مستخیله

اسطیطیات لیطوس غنایوس معنی آن تدبیر قابل روحانیات و قابل طبائع ناس ست و
این آبی ست که حکماء زمان سابق کتمان این عمل کرده و بسیار صیانت نموده بغایت عظیم شمرده اند زیرا که
هر که باین مطلب مقرون شود بدرجه اتم در فراغ عیش باشد و جمیع مطالب او بانجاح مقرون بود و تاثیرات
و تصرف عظیم در طبائع خلائق داشته باشد چون بلیلج از سائر نباتات اسرع است در استحاله بآنچه مخالطت

ممازجت میکنند ای اگر صفرا از بدن غالب باشد فی الحال مستحیل بصفرا شود و اگر بلغم باشد به بلغم و این
سبب آنست که در طبیعت بطیخ استحاله اعظم است هرچه در معده یابد اول با او مخالطت و ممازجت کرده
بعدش از ان نقل طبیعت کرده از کیفیتی به کیفیتی و از صورتی به صورت نوعیهٔ دیگر انتقال کند و این از ارکان
جید منتها الیه است و اینجا انچه هرمس گفته ذکر بعضی از ان میکنم عالانوس تاویل آن مدن العقل است زیرا که
طبع اکل خود را پلید کند و دل او را بمیراند چنانچه ادراک او از دریافت مشارفات بنهایت قاصر و عاجز باشد
و حافظه از و مطلقا مفقود گردد و بعینه مانند بهائم گردد و درک و حفظ تا سه معده و م گردد صفت آن
بگیرند کلهٔ حمار مرده و در زمین دفن کرده و تخم خربزه را در مغز سر خمالیده در و مزروع نمایند و ترتیب کلی مینفی نهند که
ثمر گردد هر که از ین خربزه خورد پلید و بیعقل شود و حس و فطانت از و زائل گردد حتی که از خیر و شر وج
و دم شعور نداشته باشد **بطیخ ملکیانوس** تاویلش بتازی زیاده کنندهٔ عقل و فهم باشد ترکیب تخم
خربزه را به ترکیب مذکورهٔ عالانوس زرع نمایند اما در ینجا تخم خربزه را در کلهٔ انسان زرع باید کرد بهمان طریق
با مغز سر آدمی آمیخته و دیگر مراعات آداب زراعت باتمام نمایند و چون بطیخه بظهور آید اکل آن و افر اللبین
کثیر الذکا و العقل و الفطانة گردد هر چه شنود بمجرد یکبار شنیدن حفظ کند و هرچه توجه و اراده نماید بادراک
آن رسد و در عقل و فهم و ذکای آن شخص زیادتی بسیار بظهور آید و علوم معارف آن با موعظم و قوی باشد
و جمیع حقائق عالم کون و فساد او را بسهولت تمام حاصل شود و هرچه آکل این بطیخ گمان برد در خواب بیند
و بعینه چنان بظهور آید **بطیخ کیطیطیا** تفسیر آن بتازی مسهل الصفرا باشد ترکیب بگیرند خمسان لاطیس
دو رطل خشک کرده با خاک و زبل برابر آن و بکوبند و در حفره گذارند و در میان آن تخم خربزه بریزند و پرورند
چنانچه باید تا بر دهد هر که یکی از ان بطیخ بخورد صفرای فاسد غلیظ حاد را بالتمام دفع کند

فصل دوم شنزاد

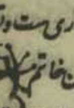
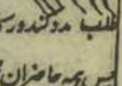
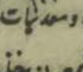
در بیان خواص مرکبات

بگیر دو رگ کاهو و آنرا بخون شتر بیالایند و بر و غن کاهو چرب کنند و بظرف رصاص کرده و سر آنرا
محکم بندد و بزیر زبل اسپ دفن کنند و بعد یک هفته تبدیل زبل کرده ماند تا وقتیکه جانورے
در ان متولد شود بصورت ملخ و سر او بسر شتر مشابه و سرخ و چشمان او سیاه و دو بال داشته
باشد پس باید که قدرے از خون فصد شتر مهیا داشته باشد هرگاه آن جانور چشم بکشاید فی الفور

قدرے بر چشم و روی او بریزد چنانکه در یک روز و شب بقدر نیم پاؤ آثار خون فصد شتر بر چشم
و روی او ریخته باشد بعد از سه شبانه روز قدری از جگر شتر پیش او اندازد تا بخورد و تا چهار روز
جگر شتر خوراک او دهد بعد از هفت روز آن جانور بشکل مور شود پس در ینوقت قدری از بول شتر
بر و بریزد فی الفور بیاشامد و ضعیف شود پس بعد از سه ساعت کارد تیز اندرون ظرف بگردن او نهند
و زور کند تا خون او بجوشد و در ان ظرف جمع شود هر که قدری از ان خون بکف پا بمالد بر روی آب رود
هرگز غرق نشود و طی الارض نیز حاصل شود ای راه یک ماه بیکروز طی کند و اگر از ان خون قدرے
بر روی خود مالد کسی او را نه بیند و اگر بر سر مالد و سر برهنه بزیر آسمان بایستد فی الفور ابری پیدا شود
و باران ببارد **ایضا** بگیرد لوبیا و آنرا بخون حمار بیالاید و در ظرفی کرده در زیر سرگین حمار دفن کند
و هر روز آن زمین را ببول حمار تر سازد تا مدت سه ماه بعد از ان بیرون آورد در ان ماران سرخ
که هر یکی گزنده و کشنده باشد پیدا شده باشد آن مارها را باحتیاط و خودداری تمام در ظرف
زجاجی کلان کند که سر آن تنگ باشد و تا یک هفته خون حمار بخورد آنها دهد پس سر آن ظرف را محکم بسته
تا سه هفته بگذرد تا همه ماران یکدیگر را بخورند و یکی باقی ماند ملون بانواع الوان و تاجی مثل تاج
خروس و دو بال خرد خواهد داشت و یونانیان او را اکلوس نام نهند و او را برای خوردن هیچ نباید داد
تا قوت حرکت او را نباشد پس دماغ خود را محکم بندند که رائحهٔ او در دماغ ضرر عظیم میرساند و دستانه
پوست محکم بر دستها باید کشید و آن مار را بزنبوری گرفته از ظرف شیشه برآورد و بتغاری لگن
فی الفور کارد تیز بر سرش براند و چنان نکنند که سرش از هم جدا شود که مبادا سر بریده بطپد و
آزاری بصاحب عمل رساند چون بمیرد خون او در عمل کیمیا بمنزلهٔ اکسیر است که اگر قدری از ان
بر مس گداخته اندازند طلای خالص شود و سر و گوشت او را باحتیاط نگاه دارند از خواص سر او است
که هرگاه باران عظیم ببارد بجانب آسمان سر را نمودار کنند باران موقوف شود و در هر لشکرے
که آن سر باشد همیشه منصور و فیروزمند باشد و هر که آن سر را ببازوی خود ببندد و بروی آب
رود غرق نشود و بهوا مثل طائران طیران نماید و از چشم مردمان پنهان شود و ببازوی هر مریض که
بندند فی الفور شفا یابد و اگر از گوشت او بوزن دانگی بخورد کسی دهند فی الفور هلاک شود **ایضا**
بگیرند عدس که هر یک روی آن سبز شده باشد بخون کبوتر بیالایند و در ظرف روغن دار کرده

بزیر سرگین اسپ دفن کنند پس از چند روز متعفن شده از وصورتی بوجود آید که روی او شبیه
بروی انسان و بدن او مشابه مرغ وزیاده از هفت روز نزید چون بمیرد اورا بمومیائی ومرهمی
بیالاید ودر لته پیچیده باخود دارد از خواص اوست که دارندهٔ آن اهل الارض حاصل باشد جمیع سباع
وبهائم مطیع او شوند بمرتبه که اگر خواهد برآنها سوار شود ودارندهٔ آن تا چهل روز از طعام مستغنی باشد
واگر قبل از موت شکم اورا چاک کنند آبی که از شکم او برآید نگاه دارند اگر بسر چوبی بقدر نیم قطره بر داشته
در گوش چکانند کلام جنات بشنوند وزبان حیوانات بفهمند **ایضاً** بیارد موش دشتی واورا در
آب باران یا آب انهار که مدام روان باشد مثل نهر گنگ یا جمن غیر آن غوطه هاے پے درپے دهد
تا بمیرد پس خشک ساخته بربع وزن آن دل بوزنه ودل الوبل سخن گوے که عبارت از شارک
گوییست مجموع را خشک کرده کوفته بیخته نگاه دارد هرگاه قدرے ازان در آب یا شربت بخورد هرچه بشنود
یادگیرد وهرچه بخاطر مردمان بگذرد بران اطلاع یابد **ایضاً** بگیرد استخوان کرگس واستخوان مار سیاه و
استخوان آدم مجموع را تا چهل روز در زیر زمین دفن کند بعد ازان برآورده خشک سازد پس بیارد
استخوان بوسیدهٔ انسان مجموع را کوفته باهم بیامیزد ودر پای هر درخت که خواهد بسوزد تمام شاخهای آن درخت
سرزمین گذارند واین عمل خالی از عجائب وغرائب نیست **ایضاً** بیارد غراب یعنی زاغ سیاه
چندانکه خواهد واورا در آب که تغاری کرده باشند غوطه دهند تا بمیرد پس بگیرد سگ سیاهی که یک
موی هم سفید نداشته باشد ودر خانه محبوس دارند دیگر روز روز دوم فقط گوشت غرابهای مذکوره بخورش
سگ مذکور دهند وازان آب که غرابها را دران غرق کرده سگ را بنوشانند واگر سگ فریاد کند هرگز
بفریاد او التفات ننمایند تا سه روز روز چهارم بگیرند گربهٔ سیاه که یکموی سفید نداشته باشد اورا نیز مثل
غراب در آب تغار غرق کنند تا بمیرد گوشت گربهٔ مذکور بخورد سگ بدهند وازهمان آب که گربه را غرق
کرده سگ را بنوشانند تا شش روز چون شش روز گذشت درین مدت چشم هاے سگ منقلب شود
پس بگیرد برگ درخت سوسن وآن درختی ست خود وبرگهاے آن شبیه برگ سداب بقدر سه وقیه
آب ازان برگها بگیرد وبسگ مذکور بخوراند فی الحال بناله در آید وفریاد عظیم کند پس بگیرند دیگ سفال
سرکشاده وسگ را دست وپا بسته بدیگ اندازند وآب بقدر حاجت بدیگ انداخته ودهنش خوب محکم
بند کرده بر دیگدان گذارند وچندان آتش کنند که سگ مذکور در آب مهرا شود پس دیگ را بکناره دریا برند

وانچه ته داست در آب اندازند اول استخوانی که در آب آید آنرا فی الفور بردارند وعلیحده نگاه دارند
وانچه بعد ازان آید آنرا هم بگیرند وباحتیاط علیحده از استخوان اول نگاه دارند هرگاه خواهد که
باران ببارد آن عظام اول را که بروی آب آمده بصحرا برده بر هوا آویزان کنند فی الحال باران
ببارد وچون خواهد که باران موقوف شود آن عظام را از هوا فرا گرفته بپوشانند باران موقوف شود
واین عمل عجیب غریب ست **ایضاً زرع الساعة** اگر خواهند که تخمے در مجلس بکارند که فی الحال
سبز شود وگل وبار دهد بگیرند تخم شعیر هندی یا سه دانه مندی یا تخم خیار در خون آدمی که از فصد یا
حجامت حاصل شده باشد تر کرده هفت روز در آفتاب بنهند تا طبخ یابد بعد ازان بردارند وهفت
روز دیگر در سایه خشک کنند پس در کرباس نو پیچیده نگاه دارند وقدرے ازان گل که بر قلبهٔ دهقانان
بوقت شیاری چسپیده بهم رسانیده نگاه دارند هرگاه که حاجت افتد قدری ازان خاک در کاسه سفال
بریزد وچند دانه را دران خاک نهان کند وقدری آب گرم دران ریزد وروی کاسه از کرباس بپوشد
بعد از ساعتی درخت سبز شود وبرگ وشاخ وگل ومیوه دهد وموجب حیرت واستعجاب انجمن گردد
ایضاً بگیرند دل بوم در لته پیچیده بر سینه کسی که در خواب باشد بنهند هرچه ازو سوال کنند آنچه در
دل او باشد بعالم خواب به صاف صاف بگوید هیچ سخن مخفی وپنهان ندارد **ایضاً** بگیرند قدرے
پیه گرگ بر کف دست مالیده دست را بر ران خفته گذارند هرچه ازو سوال کنند جواب بگوید **ایضاً** بگیرند
زبان چرغ شکاری در لته پیچیده بر سینه خفته نهند آنچه ازو سوال کنند جواب آن یک یک بگوید **ایضاً**
بگیرند هدهد را واورا در قفس کرده تا بست روز حب السوس بوی خورانند وبجای آب گلاب دهد
وبعد بست روز این طلسم را برکارد نویسد ووقتیکه قمر متصل بطالع صاحب عمل باشد طلسم اینست
[illegible] یالطف الخفی وفی لما ارید وبعد آن ساعت ازان
کارد هدهد مذکور را ذبح کنند وچنان احتیاط نماید که یک قطره خون او بر زمین نیفتد جمله را بظرفی بگیرند و
دل اورا از میان دو کتف او برآورده مع تاج او وتمام انجم وسر پرطول که بر ذنب اوست هراس
ودل در جائی بحفاظت نگاه دارد وشکم او از فضلات پاک کرده بپزند وتمام گوشت وشوربای انجو
مگر احتیاط باید که هیچ استخوان او از استخوانها شکسته نشود بهمه درست وسالم باشد پس تمام استخوانهارا در
طاس پر آب فگند از ان استخوانها یکے بزرگ بروی آب آید آنرا نگاه دارد ویکی بزرگ در طلب

ایستد آنرا طلحذه دارد و یکی بزرگ در ته آب نشیند آنرا طلحذه نگاه دارد و دیگر استخوانهای خود را
با دل وتاج و پرها در یک شیشهٔ آتشی با ظرف سفالین نهاده و سرش از گل با حکم بند کرده با آتش بسوزانند
تا همه استخوانها مع پرها سوخته خاکستر شوند خواص این خاکستر در بیان خاکسترها مذکور خواهد شد اکنون
بیان هرسه استخوانهای مذکور نمایم بدانکه استخوانیکه بالای آب آمده طبع او ناری ست و تصرف او
در نار شود و نام آن بجون و آن چنانست که آتشی افروخته کند و بر استخوان این خاتم  و این
اسم کیعلحوشیا بنویسد و چهل و دو بار همین اسم بخواند و از کوکبی که صاحب الساعة باشد طلب
و گوید یا بجون خذ علی العیون و بگوید که رفتم در آتش پس همه حاضران انجمن به بینند که او در آتش
سوزان رفته و حال آنکه او با ایشان نشسته است و آن استخوان که بوسط آب مانده طبع او
هوائی ست و تصرف او در هوا شود و نام آن زتیون آن چنان ست که با استخوان این خاتم
 و این اسم لوحجطنیشیا بنویسد و چهل بار اسم مذکور بخواند و از صاحب ساعت
طلب مدد کند و رسنی یا چوبی بر هوا اندازد و بگوید یا زتیون خذ علی العیون و گوید اینک رفتم
پس همه حاضران مجلس به بینند که او بر هوا بران چوب یا رسن سوار شده میرود و در حقیقت او با ایشان
نشسته است و آن استخوانی که بزیر آب نشسته طبع خاکی دارد و تصرف او بر جمیع ارضیات شود و
نام آن شمعون ست بر آن استخوان این خاتم  و این اسم علکمصطلیشینا بنویسد و در
طاسی که از مس یا برنج یا دیگر از فلزات و معدنیات باشد بدارد و پنجاه بار اسم مذکور را بخواند و
از صاحب ساعت مدد طلبد و گوید یا شمعون خذ علی العیون و بخواندن اسم مذکور مشغول
باشد فی الحال آن طاس از نظرهای اهل انجمن غائب شود و در حقیقت غائب نیست مگر از نظرها
پنهان باشد و هرگاه استخوان ازان طاس بردارد باز ظاهر شود

اکنون بیان رماد مذکوره کنم یعنی خاکستری که از استخوان و پرهای سوخته حاصل شد
خواص او قلب ماهیت انسان ست بصورت دیگر صفت آن بگیرند حب الخروع و حب الآس و
حب الورد و حب الربیع از هر کدام درمی و هر یک را جدا جدا بکوبند تا مثل غبار باریک شود و باهم بیامیزد
و هموزن ازان رماد یعنی استخوان سوخته بهمه دران بیامیزد و بجون نشتر یا حجامت خمیر کرده حبها سازد
هر یک حب بقدر دو دانگ پس ازان رماد قدری بجون آدم و گلاب حل ساخته ازان طلسم

۱۱۱ ۳ ۶۶۹۷۹۱ و این اسم را علیلکطلشیتیا بر کاغذی نوشته این اسم را پنجاه بار بخواند پس
کسی را از حاضران مجلس طلبیده آن کاغذ را بدست وی دهد و یکی ازان چوب را بزیر دامن او
بجور کند یعنی بر سر آتش گذارد و بگوید که این در نظرهای اهل انجمن اسپ یا گاو یا شتر یا خر یا گربه یا
سگ شود یا نام هر جانوری که از وحش و طیر باشد بگیرد و بقدرت الهی آن کس بصورت همان جانور در
نظرهای مردمان نمایان شود و هرگاه از دستش آن کاغذ را بگیرند و آن بجور دور کنند بصورت اصلی
خود باز آید **ایضاً عمل مجاور و مسافر** بگیرند دو تنگه یکی احمر و یکی ابیض یعنی یک اشرفی و یک روپیه
و بهر دو تنگه با اول این حروف بنویسند ب س م ال ل ه ال ر ح م ان الله و خ م ساله سه حال ل
ح دال ل ه بعد ازان به تنگه سرخ این اسم بنویسد ل۳۱۹ ۱۱۱۹۹ ۱۱۱۸ اح و ال ۱۱۸ ۱۱۱ و بر تنگه سفید
این شکل بنویسد ۱۱۱ ۱۹ ۱۱۱۹ ۱۱۱۱ ۱۱۱۸ پس بگیرد دو زاغ یکی نر و یکی ماده طلسم اول را بر تنگه
سرخ پیچیده در دهن نر گذارند و دهن و جمله منافذ او را با بریشم سرخ بدوزند و طلسم دوم را بر تنگه سفید
پیچیده بدهن ماده گذارند و منافذ او را هم با بریشم سفید بدوزند و در مغاکی که بقدر یک گز عمیق باشد
جدا جدا دفن کنند و بعد هفت روز بیرون کنند هر دو یکجا جمع شده باشند پس آنکه بیکی دیگر پیوسته آن
مسافر ست و آنکه با وی پیوسته آن مجاور ست پس مسافر را خرج کند و مجاور را نگاه دارد که مسافر را هر جا که
خرج کرده باشد همان ساعت نزد مجاور در آید و این عمل در شریعت حرام ست هرگز گرد این کار نباید گردید
که موجب وبال دنیا و نکال آخرت ست **ایضاً در منع اشتهای طعام** بگیرند جگر شتر و با آتش کباب
کنند و هموزن آن بادام مقشر و شکر حلیه را باهم بکوبند و بسایه خشک کنند و حب بوزن دو دانگ
تیار ساخته نگاه دارند بعد از تنقیه و استعمال مسهلات که معده و بدن از اخلاط فاسده پاک باشد
یک حب تناول کنند تا یک هفته محتاج طعام نشوند **ایضاً** بگیرند بادام مقشر و یک شب در شیر تازه گاو یا
گاومیش تر دارند و صباح از شیر برآورده بآفتاب خشک کنند باز شب دیگر تر کنند و صبح
بآفتاب خشک کنند بعد ازان بگیرند همون آن دانه تمر و بآن صلایه کرده بروغن بنفشه و یا بادام یا
روغن جوز بیامیزند و نگاه دارند و بعد از تنقیه بقدر یک جوز بخورند تا بست روز محتاج طعام نشوند یعنی آثار گرسنگی
معلوم نشود **ایضاً** بگیرند جگر آهو بره یا بره یا گوسفند هرچه میسر آید عروق ازوی جدا کنند و پاک و صاف
کرده با گلاب نماخته دو سه روز خوب بسایند بعد ازان دو درم زعفران و اندکی مشک و نیم دانگ

کافور بآن آمیخته و کوفته در سایه خشک کنند و هرگاه خشک شود باریک ساخته بطور سفوف کرده نگاهدارند و
بعد تنقیه بقدر دو دانگ بخورند تا ده روز هرگز محتاج غذا نشوند و اگر این قسم ادویات بغیر تنقیه و استعمال
مسهلات استعمال کنند اندیشهٔ حدوث امراض صعب و هلاک ست هرگز بغیر تنقیه استعمال نباید کرد که موجب هلاک
است **ایضاً** بگیرند جگر و زبان بز یا گوسپند و بادام مقشر و مغز جوز و مغز فندق و پسته و آرد سپید و نان خشک و
کتیرا جمله را کوفته باریک ساخته با روغن بادام یا روغن بنفشه جدا جدا بقدر یک مثقال بسازند و بسایه خشک کرده
نگاهدارند هرگاه یک حب بخورند تا یک ماه محتاج طعام نشوند اما اول تنقیه شرط است و الا بیم هلاک است
ایضاً در منع تشنگی که محتاج آب نشوند بگیرند زیرهٔ کرمانی و آب بجوشانند پس خشک کرده
کوفته با عسل کف گرفته بیامیزند و بقدر جوز بوا تناول کنند که تا هفت روز محتاج آب نشوند **ایضاً**
منع خواب بگیرند چرک گوشت سگ تازی با زرنیخ و روغن آمیخته در لته بسته بر بازوی چپ
ببندند هرگز خواب نیاید تا وقتیکه در بازو بسته باشد **ایضاً** بوم را بدست آورده بکشند و بعد کشته شدنش
یک چشم او باز می ماند آنرا گرفته در لته بسته بگردن بیاویزند تا وقتیکه بگردن آویخته باشد هرگز خواب نبرد

فصل سوم

از افادات هرمس در بیان خواص حیوانات

بشنو از دماغ انسان یک مثقال وزن بگیرند و در پاتیله کوچک گرم کرده و بول آدمی چهار مثقال
در ان پاتیله ریزند و بر هم زنند تا بول آن و دماغ مخلوط شده منعقد گردد در قاروره کنند و وقتیکه اراده جمع
میان متفرقین و تالیف میان قلوب مبغضین یا عطف قلوب امرا و اکابر و اصاغر نمایند باید که طعام شیرین
بپزند و چون در ظرف کنند مقدار دانگی ازان ترکیب درین طعام کرده بخورانند دشمن دوست شود و
بغض به محبت بدل گردد و الا وقت امتزاج این ترکیب در طعام گوید قد عطفت قلب فلان
بن فلانة آن طعام در شکمش قرار نگیرد و خود را نگاه نتواند داشت تا آن شخص برسد و
اظهار محبت و آثار بیقراری بظهور میآرد حتی که صبر در فراق برو بنهایت دشوار باشد
ایضاً برای عداوت اگر برعکس بالا اراده تفریق مجتمعین و قطع تالیف متواصلین نمایند
القاء عداوت مابین ایشان بحیثیتی شود که تسکین هیجان آن محال باشد
ترکیب بگیرند مغز آدمی دو مثقال و در طنجیر (پتیله) گذارند و وزن دو دانگ از عرق آدمی در میان آن

مغز اندازند چون بگدازد و مخلوط شود در قاروره کرده نگاهدارند و وقتیکه خواهش حرکت سلسله
عداوت میان دو کس با محبت افتد طعامی پخته دانگی از مرکب مذکور دران آمیخته بهر دو بخورانند بقدرت
الله تعالی میان آن دو تن نوعی عداوت گردد که تسکین هیجان آن بهیچ وجه صورت پذیر نباشد

عمل مورث سطوت و هیبت صاحب خود

بگیرند دماغ آدمی یک مثقال و در طنجیری کنند چون گرم شود مقدار دو مثقال خون آدمی که بفصد یا جراحت
برآمده باشد بآن مخلوط کرده حرکت دهند تا نیک آمیخته شود از آتش بردارند و سرد کنند تا منعقد گردد
آنگاه در قاروره کرده حفظ کنند اگر دانگی ازین ترکیب در طعامی کرده بخورند هر که در و نظر افگند در کمال
هیبت و شوکت در نظرش در آید چنانچه از دیدن آن شخص خوفی و وهمی در دل ناظرین پدید آید اگر قریب
بادشاه ذی شوکت و سطوت در آید در نظرش بسیار بهیبت نماید حتی که ازو اندیشه مند و خائف باشد

عمل محبت و عطف قلوب

بگیرد کبریت اصفر یک مثقال و در چراغدان حدیدی کرده زیرش آتش افروزند تا بگدازد و نگاه دارند تا
مشتعل نشود و بعد گداختن یک مثقال مغز سر آدمی دران انداخته حرکت کنند تا آب شود بعدش برداشته سرد
کرده در شیشه نگاهدارند اگر کسی خواهد که از ملکی کام روا گردد یا از زنی تمتع بردارد باید که ازین ترکیب بمقدار حبه جوش
خود مالد یا در کف دست خود نگاه داشته خود را بآن ملک یا آن زن بنماید یا بهر دو کف دست و چهره خود مالیده خود را بآن
نماید بمجرد رویت آن بادشاه عطای عظیم بخشش بزرگ مبذول دارد که هرگز شیوهٔ آن نبوده است و بر آن زن که خود را در
نظرش آورده باشد عجیب و غریب حالتی طاری گردد که چار و ناچار خود را بآن رسانیده کام ازو در یابد فائده
دیگر آنکه هرگاه مقدار دو مثقال زیبق بآن ملحق کرده در پاتیله بآتش نرم گذارده حرکت دهند تا مخلوط شود
و منعقد گردیده سم قاتل گردد هر کرا مقدار دانگی در شراب یا طعام مخلوط کرده بخورانند بعلت تشنج مبتلا گردیده هلاک شود

تریاق و دافع این سم

وزن دانگی ازین سم با وقیه خون آدمی و دو دانگی مایه آهو گداخته تناول کند مضرت این سم دفع کند
و همچنین فائده عجیب تر آنکه دانگی از پیه آدمی را گداخته بسوراخ بینی و کف پای و دست خود را بآن
چرب نموده این پیه را بآن سم خلط کنند و ازین خلط مقدار دانگی در ظرف کرده چهار قطره
روغن کنجد در آن آمیخته در مجمره گذاشته خوب گدازند بعد از ذوب در هر متخزیته و

همچنین در هر گوشی دو دو قطره ازین بچکانند بقدرت الله تعالی جسم آن میت متعفن نشود و کرم نیفتد و اصلا تغیر و تبدل در بدن او راه نیابد و مدام با رونق تمام بماند و قتیکه نمک آبی یا شوره یا نمک مشتی برو پاشند که هر یک ازینها سبب افتادن گوشت میت و متعفن شدن اوست

همچنین در علاج مجنون روغن جوز مثقالے و ازین خلط وزن دانگی را باهم آمیخته گداخته در سوراخهاے بینی دیوانه چکانند هرچند مجنونے باشد که اطبا از علاج آن عاجز شده باشند باذن الله تعالی رفع آن جنون شود نجات یابد

وهمچنین این خلط دوای خاص مجذوم ست باید که ازین خلط دانگی بگیرند و یا دو مثقال روغن گاو در ظرف پاکے کرده بالای آتش گذارند چون گداخته شود دانگی دیگر ازین خلط دران انداخته حرکت دهند بعد از خلط و گداختن در بینی مجذوم چکانند باذن الله تعالی زود آن مجذوم بصلاح آید اگرچه لحوم بدن او متعفن باشد و گوشت هاے متعفنه را دفع کرده گوشت تازه تازه بر وباند ایضا از خواص عجیبه و منافع غریبه این خلط آنست که چون چهار مثقال نیرنگ در ظرفے کرده بر آتش گذارند تا گرم شود و پس مقدار دو دانگ ازین خلط با و ملحق کرده حرکت دهند تا خوب مخلوط و مجذوب و ممزوج گردد و این مجموع را در هر دو گوش فرسی چکانند آن فرس را هنما و عارف و متفطن و میمون و مجسته گردد و در هر لشکریکه این فرس باشد البته فتح و ظفر قرین آن لشکر بود اگر احیانا دران لشکر آثار مغلوبیت مشاهده نماید و دشمن قوی بود و شکست از جانب همین لشکر باشد آن فرس دران معرکه بل در حین ترتیب صفوف قتال نزدیک صف نیاید و اطاعت و انقیاد راکب خود نکند و میل در انهزام و گریز نماید و اگر ظفر از جانب عسکر او باشد صیحه بسیار کند و پیشتر از همه در میان آید و راکب خود را اندگین نکرده بطرف میدان میل کند و نزاع بر تقدم بر همه جوید بقدرت الله تعالی

	افادات هرمس در فوائد خطاف	

وقتیکه قمر زائد النور و زائد السیر و العرض باشد و عرض آن شمالی بود و متصل بمشتری و مستقیم ظاهر بود باید که وزن دانگے از دماغ خطاف را در ظرفی انداخته بگدازند و مقدار دو حبه کافور دران ملحق کرده یک صلایه نموده در چشم صاحب سبل یا صاحب غشاوه کشند باذن الله تعالی ازین امراض

نجات یابد و اگر مقدمه نزول آب خواه آب سیاه خواه آب مروارید باشد از کشیدن این دارو شفای عاجل یابد

	فواعد بوم و سام و خنزیر که بعضے را تاثیر حب و بعضے را تاثیر بغض ست	

حب بگیرند دماغ بوم وزن دانگے و مقدار دو حبه زهرۀ خنزیر بر دان گداخته با طعام مخلوط کرده بخوردن کسے دهد که در محبت عمل شدید قویست

عداوت زهرۀ بوم یکدانگ را در ظرفی کرده وزن دو حبه زهرۀ خنزیر برو اضافه کرده بگذارند و بعد ازان در طعام شخصے که مستدعے عداوت او باشد داخل کنند در عداوت عمل شدید است و بسیار خوردن گوشت بوم موجب دفع مرض استسقا و سل است

	معالجۀ مجنون	

دماغ بوم یکدانگ در مقدار یکدانگ کافور بگدازند و وزن دانگے خون غراب و وزن دو حبه ازین خلط باسته قطره آب شاهسفرم در بینی مجنونی که از معالجۀ او مایوس باشند بچکانند فی الحال باذن الله تعالی ازالۀ جنون شود

عداوت وزن دانگے خون خوک در ظرفی کرده مقدار دو حبه از مرارۀ خنزیر اضافۀ آن نموده داخل طعام به نیت عداوت بخورد کسی دهند آن شخص بنوعی دشمن دوست خود گردد که بشرح راست نیاید

	عقد شهوت	

مغز سر خنزیر مقدار دانگے گرفته در ظرفی بگدازند و قطره از خون خنزیر برو افزایند در گل عقد شهوت عجیب و غریب است

	علاج قروح انسان و دواب	

یکمثقال پیه خوک بگدازند و یکدانگ استخوان خنزیر نرم سلایه نموده دران افگنند و چهار مثقال روغن گاو اضافۀ آن کرده بآتش نرم بگدازند و هنگام اختلاط خوب بردارند اگر بر دبر دابه گذارند فی الحال از قروح بری شود و اگر بقرحۀ قدیمۀ انسان گذارند زود بصلاح آید و اگر بقرحۀ پشت دابه گذارند زود خوب شود و دیگر پشت آن دابه ریش نشود

عداوت دماغ کلب اسود دانگے و دو حبه دماغ غراب برو اضافه کرده نگاه دارند استعمال در

عداوت عمل عجیب کند فائده دیگر خون سگ سیاه با شقاقل افیتمون سحوق خورد شارب اواز تاثیر و حانیات معصون ماند ایضاً اگر گوشت کلب سیاه با نمک در امراض ام الصبیان جلید وقدیم خورند نجات دهد و رفع آن مرض کند

خواص گربه سیاه

اینان گربه وزن دانگی سحوق کرده در طعام آمیخته بخورانند در عداوت عجیب العمل ست ایضاً زنی را که هرگز بار نگیرد جگر گربه سیاه بریان نموده بخوراند باذن الله تعالی بار گیرد ایضاً سپرز گربه سیاه را اگر خشک کرده بر مستحاضه بندند خون او منقطع شود ایضاً پیه گربه سیاه را با نمک افیتمون خوراند از شقیقه و صداع وام الصبیان ایمن باشد ایضاً حدقه وی را هر که خشک کرده نزد خود دارد از هر کسی که حاجت خواهد باجابت مقرون شود ایضاً هر که خون وی را مقدار اوقیه با وزن یکدانگ مایهٔ خرگوش خود تقطیر بر زنی که انگند طالب او شده خود را با ور رساند

خواص پنجم مستزاد در بیان علم سیمیا

بعد حمد خدا و نعت سید محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بشنو که ماخذ این رساله علم سیمیا ست به پنجهٔ قضا نتیجه طبع خادم شائقان محمد عثمان عفی عنه که مشتمل بر یک مقدمه و دو فصل است کتب معتبره این فن مثل شاملین و سر مکتوم و رسائل هلالیه وغیرآ نست

مقدمه
در تعریف علم سیمیا

بدانکه علم سیمیا مراد وست از علم تسخیرات و آن سحر ساختن قوای سیارگان و علائم گردانیدن جنات ست بارتکاب ریاضات و مداومت عزائم و دعوات و این علم نهایت شریف ست و تا وقتیکه اوستاد کامل بهم نرسد هرگز بارتکاب چنین اعمال مباشرت نه نماید که بیم و خطر جانست و چون علم این اعمال بغیر اوستاد بیکار لهذا اختصار را درین باب اولی انگاشتم

فصل اول
در تسخیر ملائک

بروز پنجشنبه اول ماه بعد از نماز صبح غسل کند و در مکان پاک و معطر در آید و هزار بار سورهٔ قل هو الله

احد بخواند و همچنین بعد از نماز پیشین هزار بار و بعد از نماز عصر هزار بار و بعد از نماز مغرب هزار بار و بعد از نماز خفتن هزار بار و در نصف شب هزار بار و بعد از فراغ ازان دو رکعت نماز بگذارد و تا چهار ده روز بدین ترتیب بخواند که مجموع هشتاد و چهار هزار شود و روز پنجشنبهٔ سوم پانزده هزار بار بخواند و بعد ازان هزار بار این دعا بخواند یَا حَنَّانُ اَنْتَ الَّذِیْ وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا و صد نوبت این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ اَنْ تُسَخِّرَ لِیْ خُدَّامَ هٰذِهِ الْقَبْرِ الشَّرِیْفَةِ مِنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ چون از خواندن دعا فارغ شود دیوار بشگافد و فرشته بیرون آید و گوید السلام علیک ای بندهٔ صالح میان من و تو برادری شد بعد ازین پی هر چیز مرد و غیبت مردم مگو و هر پنجشنبه قبور مسلمانان را زیارت میکن و سورهٔ اخلاص میخوان و گوید نام من عبدالله ست چون قل هو الله بخوانی حاضر شوم و ترا اطراف اعین بجهٔ معظمه برسانم و باز آورم و دیگری بیاید و گوید نام من عبدالاحد ست چون قل هو الله بخوانی پیلم و برای تو روزی حلال بیاورم و بر چیزهای مخفی ترا مطلع گردانم و سوی بیاید و بگوید نام من عبدالصمد چون قل هو الله احد بخوانی زود حاضر شوم و ترا کیمیا بیاموزانم و بر کار یکه اراده فرمائی سرانجام دهم همچنین عهد و پیمان کنند و رخصت شوند باید که در ایام دعوت جامهٔ سفید بپوشد و نان جوبی نمک و دانهٔ انگور سیاه و مغز بادام خورد و هر صباح عود در آتش نهد بتوفیق خدا زود بمقصود رسد و طریق تسخیرات سبعهٔ سیاره و جنات دشوار تر ست و خوفهای عظیم و هولهای هوش ربا و جانگاه دران واقع میشود لهذا از بیان آن درگذشتم

فصل دوم
تدبیر تسخیر سباع و بهائم

بگیرد زبان گربه سیاه و در کفش یا موزه مابین دو چرم بند بطریقیکه زبان مذکور در میان دو چرم در کفش محفوظ باشد و آن کفش در پا کرده بصحرا رود تمام سباع و بهائم مسخر و مطیع او باشد ایضاً اگر خواهد که هیچ سگ بروی بانگ نزند و جمیع درندگان از وی خائف باشد بگیرد زبان سگ سیاه بدستور مذکور در زیر کفش یا موزه بند همه تابع او شوند هیچگاه قصد آزار و اذیت او نکنند فقط

خاتمه در اظهار مدعا

نقلا و مترجمون کتاب هذا اسمی بذخیرهٔ اسکندرانی گویند عبارتیکه آخر کتاب ذهبی مذکور

یافتیم ازز بان اسکندر فیلقوس یونانی اینست

بشنو ای مطلع برین کتاب بتحقیق ظفر یافتی بملک ارض اگر ساعد تو شود بهره و نصیب روزی گردآید و بخت یاری کند و انگذار و تراحرمان و نا امیدی و یاس از سعی باز ندارد و لیر اگر هدایت یافتی و ازین شجرهٔ ثمرهٔ مراد چیدی ملک روی زمین بر نهج دلخواه تو شود و مطالب و مقاصد تو قرین گردد و بهرهٔ عظیم بر دارد باید که بعد از ظفر باین مطالب اعلی و مقاصد اقصی شکر صانع علیم گوئی و در صیانت این آبادی خلائق بکمال اجتهاد و سعی تمام و از نظرات ایشان اجتناب کنی زیرا که مستحق این علوم بغایت قلیل ست و طالب آن کثیر بنا برین ما امر فرمودیم باخفا و احفاظ آن چنانکه تو دیدی که او را در صندوق ذهبی مخفی کردیم و در دیری چنانکه سخنش شنیدی و دیعت نمودیم پس باید که شکر ما بجا آری و در حقنا آن مساعی جمیله بتقدیم رسانی چه نگاهداشت تو این کتاب را بالکلیه موافقت آداب ماست و قبول عهد ما تا نتائج آن بتو راجع شود زیرا که ما مرتفع و منتقل شدیم از عالم استحاله و تغییر که عالم عناصر ست بعالم بقا و تنویر که عالم ارواح ست پس ما را بجلی و سعدی نیاشد بکفر ما اینست که آداب نگاهداشتن و محافظت این کتاب را بجانی و نامستحق را بر اسرار آن اطلاع ندهی اشتراک در اطلاع این کتاب موجب اختلال عظیم و افساد جسیم ست و الله اعلم بالصواب

این مخمسات دگر کتاب بنود حقیر سید جبه ذاہبجهت یادگار نوشت التماس دعا دارد

		۸۴۰		۶۶
۸۳				
جمیل	۲۹۶	۱۳۸	۲۵۷	الله
۱۳۹	۲۵۳	۶۷	۸۴	۲۹۷
۶۸	۸۵	رحمن	۱۳۵	۲۵۴
۱۹۴	۱۳۶	۲۵۵	۶۹	۸۶
نور	۷۰	۸۲	۲۹۵	مؤمن

۸۴۰				
۶۶	۸۳	۲۹۸	۱۳۷	۲۵۶
الله	جمیل	رحمن	مؤمن	نور
۲۵۸	۱۹۷	۲۱۶	۱۲۹	۴۰
۲۷۹	۸۶		۳۱۸	۱۵۷
۶۰	۲۷۸	۲۲۰	۲۳۶	۴۶
۱۷۷	۱۹۶	۱۰۶	۲۰	۳۴۱

استکشاف و اکلیل تجربهٔ خود حقیر از حجر النور شعر انسانی

موی سیاه دختر و پسر جوان را برای تجربه اکسیر خلط کش یا اکسیر قطره بقنطار گرفته ام و شسته و خشکانیده و ریز ریز کرده در ظرف چینی با ملح قلیاب سحق و صلایه نموده ام و در قعر عمیا نمک مکرر اندک اندک بر سرش ریخته ام در بالای اجاق در دیگ ریگ ریخته و سر ظرف را بمهر سلیمانی مهر کرده ام و خاکستر بیخته بقدر چهار انگشت از زیر و بالا احاطه نموده و ریخته ام در اطراف یکدفعه صبح و یکدفعه شام بقدر دو صد مثقال ذوغال آتش کرده زیر اجاق ریخته ام و دهن اوجاق را با آجری بسته ام و آتش بقدر گرمی آفتاب داده ام در دیگ بزرگ یا شیشهٔ بزرگ که ارض و طول آن دو وجب باشد و در بالای قرع سرپوش گذارده ام و وصل با خمیر نموده تا محلول شد بیرون آورده در قرع دیگر ریختم پس انبیق وصل کرده تقطیر نمودم مقطر سفید آمد و باز مقطر نمودم مایل بسرخی شد آب فوراً قابله را عوض نمودم تا مقطر یاقوتی چکیده شد آب اول از نمک قلیاب بود و آب مقطر قرمز دوم روغن قرمز نیست مانند یاقوت سرخ همین که مقطر دهن چکید تمام آتش را از زیر اجاق بیرون آوردم پس از ینساعت دیدم که میخواهد بالای آن آب نوشادر بسته شود فوراً سرد نمودم و آن کلس سفیدی که در قعر بود تماماً را بیرون آوردم با دبوی و زید زرین و شفاف گردید پس این کلس زرد را در شیشه کرده و مقطر اول را که ماء الابیض نامند به دفعه بر سر او ریخته و هر بار بقدر گرمی آفتاب آتش داده طبخ دادم تا خشک شد به پنج وزن او آب سرخ را که او را دهن الاحمر نامیده اند به تشویه و تنقیه بخوردش دادم و تشمیع نمودم اگر در اثنا تقطیرش آتش کم و زیاد شود آن کلس زرد نشود و سیاه بیرون آید آن سیاهی فاسد فناید کار را پس لابد باید ماء الابیض که آب سفید است بر سر کلس رد نمود و در قرع تقطر ساختم و اینقدر رد و تقطیر نمودم تا سفید شد پس کلس سفید را سحق نمودم و به پنج وزن او دهن الاحمر به تنقیه و تشویه بخوردش دادم و تشمیع ساختم بکمال خوبی و با کمال سلیقه و چون انجا رسید بعد از نه رد و تقطیر و تشمیع بر طلای سفید و نقرهٔ شگفته طرح نمودم تا طلای معدنی با ثقل نوعی یارچه بر آمد هر چه بیشتر در روح زحمت بکشند طرح او بر جسد زیاده شود اینست تجربه حقیر . . . الکنون از اصطلاحات این فن بعضی نوشته میشود بدانکه تقطیر عبارت از آنست که اجزاء را بسایند با آب حل کرده محلول را بواسطه علاقه بظرف دیگر گیرند تا صاف شود و لطیف بچکد سحق آنست که اجزاء را در هاون سنگ بسایند تصعید آنست که اجزاء را در ظرفی کرده و ظرف دیگر بالای آن نصب نموده و لبهای هر دو را با گل حکمت بند کرده بعد از خشک بر سر آتش گذارند تا جوهر اجزاء بسطح ظرف بالا بچسبد تشویه آنست که اجزاء را در بوته نهاده و بوته

سرپوش نموده ولبهای هردو را بند نموده در آتش گذارند تشمیع آنست که بحالتی در رسد که به اندک حرارت آتش مثل موم گداخته شود تعفین آنکه اجزا را در ظرفی که مناسب آن باشد در جائی گذارند که عفونت در او پیدا شود وکرم بوجود آید حل آنست که اجزا را در شیشه کرده در زیر سرکین یا زمین نمناک دفن کنند تا آنکه مثل آب شود عقد آنکه اجزاء محلول را در ظرف زجاجی کرده بر خاکستر گرم گذارند تا منعقد شود و در این فن حل وعقد از جملهٔ اسرار عظیمه است که مشتعلات وفرارات بدین تدبیر بحالت تکرار عمل بر سر آتش قیام پذیرد وانتهای حل وعقد هفت مرتبه است

عمل اکسیر آزموده

بگیرند عقرب هائی که بندهای آنها بیشمار باشد مثلا عقرب هفت بند وشش بند وچهار بند وپنج بند از هر یک چهل عدد و در چهار شیشه جدا جدا نمایند وسر شیشه را بچوب مضبوط بگیرند وبگذارند تا چهل ویک روز پس یکی از آنها را زخمی نمایند وسر شیشه را به بندند وبگذارند یکدیگر را بخورند تا یکدانه از آنها باقی ماند پس در این ایام ۱۰۴ مثقال طلا را با الماس حل کنند زعفران نخی ۱۰۴ مثقال موی سر جوان ۱۹۱ مثقال کوگرد مصطکاوی ۱۰۴ مثقال نوشادر ۱۹ مثقال زیبق بازاری ۳۲ مثقال اینها را باهم سحق وصلایه نموده و به پارچهٔ سفیدی تر دست افشار بمالند بالای آنها تمام در دوری چینی بریزند وبخشکانند وچهار قسمت نمایند وبچهار شیشهٔ عقرب در چهل روز تدریجا داخل شیشه بریزند کم کم آنها بتدریج رامی خورند وخاک را هم میخورند تا زمانی که در هر شیشه یکدانه از آن عقرب ها باقی ماند پس سه روز آنها را گرسنه دارد روز چهارم در هر شیشه دو مثقال ونیم باز از آن خاک بریزند دو روز رها نمایند دو روز دیگر باز از این غذا بان چهار عقرب تطعیم نمایند پس از آن چهار عقرب را دو تا دو تا در یک شیشه داخل کنند وده مثقال دوا تدریجا بانها بخورانند تا زمانی که گرسنه شوند یکی از آنها دیگری را میخورد باقی میماند دو دانه باز هر دو را یک جا کنند وهوشیار باشد که درین حالت عقرب می پرد وجست وخیز می کند اگر آدم را زد فی الفور آدم می میرد خلاصه چون این دو دانه دو سه روز که در شیشه ماندند این دو یکی دیگری را میخورد چون یکی ماند بیاورند آئینهٔ سنگی را وآتش ذوغال کرده آئینه بالای آتش نصب کنند مضبوط وآئینه را قدری سرازیر گذارند وظرفی بلور میان گودی را در زیر کنار آئینه جذب کنند چون آئینه زیاد گرم شود آندم شیشه که کژدم در اوست سرازیر کنند بر روی آئینه که فوری می میرد واندک اندک آن عقرب آب میشود وچکیده آنرا بگیرند ودر شیشه کرده سر آنرا مهر کنند وسوخته گوشت بدن عقرب را که در بالای آئینه مانده در شیشه دیگر با جیوه عقد نمایند ونگاهدارند در وقت

هنر آموز اگر نه هنر بندی | در کشائی گنج نه دربندی

قسمت دوم

کتاب کشف الصناعه ومخزن البضاعه المسمی به منتخبات التجارب محمدی

تالیف المفتقر الی الکریم الوهاب میرزا محمد شیرازی الملقب بملک الکتاب المخاطب بنجان صاحب در بندر

در مطبع فیض رسان
ببمبئی بزیور طبع آراسته شد سنه ۱۳۰۲

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از پرستش صانع بیچون و ستایش پیمبران رهنمون و درود بر اولیای زاکون پوشیده نماناد که در این هامون آنچه نمودار است ناپایدار است هر غنی را فقری و هر یسیر را عسری در پی و آنچه اسباب عمار و ثروت و دولت تمدن و تجارت و زراعت و صناعت لکن تجارت را غرق و سرق و حرق در عقب و زراعت را ملخ و دزد و کمی آب و باران و سوختن امکان بلکه صناعت را که ابدا آفاتی و زیانی و خسرانی از پی نه شخص پیشه ور از پیله ور بهتر و مردم صاحب صناعت از صاحب بضاعت بالاتر چنانچه تاجر را احتمال کساد میرود و صانع را گمان فنا نمیرود و در هیچ شهری و دهی صنعت کار مفلس نمیشود و در هر بلدی و قریه پیشه ور معطل نمیماند اگر بخواهیم شرح محسنات صنعت را بیان نمایم از مطلب دور مانیم همینقدر بر ارباب خبرت و بصیرت کافی و برهانی شافی است لاسیما کتاب کشف الصنایع که از منتخبات این خاکسار میرزا محمد ملک الکتاب المخاطب بخان صاحب مقیم بندر معموره بمبئی که از کتب معتبره انگریزی بفارسی ترجمه شده و هر یک نسخه را بتجربه در آورده فی الواقع سیاحا زاد المسافرین و ساکنین را نعم المعین است که هر کس فی الجمله هوشی و سلیقهٔ داشته باشد در خانه نشسته با دست بسته و پای شکسته میتواند معاش روزمرهٔ خود را تحصیل و ابواب فقر و مسکنت و احتیاج را تعطیل فرماید خوب گفته شیخ سعدی علیه الرحمه هر که نان از عمل خویش خورد منت از حاتم [illegible] نبرد پس بر ما باد که تربیت اطفال را پس از تعلیم علوم نافعه یکی از صنایع واقعة الاحتیاج بیاموزد

نمائیم که در سختی و فقر و فاقه و احتیاج و مسکنت او را یار و مددکار و معین و دستگیر باشد که حقتعالی بحضرت نوح علیه السلام پیغمبر باید و اصنع الفلک باعیننا و الا حق مطلق قادر است بر اینکه بی الت صناعت صد هزار کشتی از مشتی خاک بر آرد و هزار سفینه از خزینهٔ غیب بظهور آورد پس بر هر کار دانی لازم است که نسخه از این کتاب که مشتمل است بر ایجاد صناعات بدیعه جدیده و قدیمهٔ مجربه بیاد کار نگهدارد و مخفی مباد که مقصود از ترجمه و تالیف این کتاب این بود که چون بمقتضای وقت عرصه فرصت بر اهل روزگار تنگ گردیده و وسعت و استطاعت بعموم خلایق انقدر نمانده که تا مدت دراز بکسب علوم پردازند بنا بر این این رساله برای شائقان و طالبان و بیکاران عالم بخصوص اهالی ایران کافیست که باندک فرصت سرمایهٔ از هنر حاصل کنند و استعدادی بهم رسانند و بکار معیشت پردازند چون اکثر ادویه این رساله بزبان فرنگ میباشد جهة دریافتن آن فرهنگی بخط انگریزی و خط فارسی در آخر کتاب تحریر یافت و پوشیده مباد که چون هیچ کار و هر اختراع در دنیا ابتدا ناقص بوده و بمرور زمان پس از تجربه و اهتمام اشخاص با همت تکمیل یافته لهذا این کتاب کشف الصنایع و مخزن البضاعه که موسوم است به منتخبات و مجربات محمدی که دو فقره قبل چاپ شده پارهٔ نقایص داشت که پس از مرور زمان بتجربه معلوم شد ولی بواسطه عدم فرصت امکان نمی یافت تا در اینوقت بعضی از دوستان روحانی مشوق این بنده گردیده شروع بتکمیل کرده بیاری خداوند و ائمه اطهار سمت اختتام و بعضی از صنایع اکسیریه الهیه و اختراعات جدیدهٔ دیگر بر این مزید نموده مرتبهٔ ثالث شروع بچاپ آن شد که از نسخ متعدده آن دوستان بهره مند شوند و این رساله را منقسم بر دو قسم ساخته قسم اول در فنون مختلفه مشتمل بر بیست بیان است

بیان اول در علم اکسیر و شناختن حجر مکرم و ساختن حجر مکرم و دستور بکار بردن حجر مکرم

بیان دوم در صنعت حلیة الکتاب از ساختن اقسام مرکب از برای نوشتن و مهر کردن

بیان سیم در صنعت چاپ و ساختن مرکب چاپ و آهار کاغذ

بیان چهارم در صنعت ساختن سمنت برای شد و وصل ظروف آبگینه و سنگ و آهن و غیره

بیان پنجم در ساختن آبگینه و بلور رنگارنگ

بیان ششم در صنعت میناکاری بر طلا و نقره و مس و غیره

بیان هفتم در صیقلات یعنی ساختن وارنش برای چوب و صندوق و کاری و غیره

بیان هشتم در صنعت دباغی و ساختن چرمهای

روغنی و مومی جامه و واتر پروف
بیان نهم در صنعت صباغی و اقسام رنگها
بیان دهم در صنعت ساختن صابونهای خوشبو موافق ساخت فرنگان
بیان یازدهم در صنعت ساختن شمع گچی
بیان دوازدهم در صنعت لاک سازی
بیان سیزدهم در صنعت صحافی و ساختن کاغذ ماربل یعنی کاغذ ابری و افشان و چرم و غیره
بیان چاردهم در کشیدن عطریات و صاف کردن روغنها جهة زمینه عطر و ساختن مشک و عنبر مصنوعی
بیان پانزدهم در صنعت خضابی که زنان دست و انگشتان و مردان ریش را بآن رنگ کنند که موجب حسن و جمال شود
بیان شانزدهم در صنعت نقاشی و رنگ رزی
بیان هفدهم در صنعت کبریت سازی
بیان هجدهم در صنعت ساختن آئینه و جیوه بر آن کردن
بیان نوزدهم در صنایع متفرقه و نسخ متنوعهٔ کثیر الفوائد مجربه
بیان بیستم در صنعت عکاسی که مراد از برداشتن عکس است از شعاع آفتاب و تفصیل آلات، و ادویهٔ آن
قسمت دوم مشتمل بر ده بیان است
بیان اول در ساختن جواهرات مصنوعی
بیان دوم در ساختن طلای مصنوعی و مزج آن
بیان سیم در ساختن پارچه های زرد و سفید مانند طلا و نقره و ساختن زاد المسافرین درویش قدما، و ساختن تکلیس طلا و نقره و زیبق و شنجرف و آنچه متعلق بکار اکسیر است و ساختن اکسیر احمر و ماه تابان و خورشید خاور . . .
بیان چهارم در ساختن مس مصنوعی . .
بیان پنجم در ساختن قلع و سرب مصنوعی . .
بیان ششم در ساختن آهن و فولاد مصنوعی .
بیان هفتم در ساختن سیماب مصنوعی
بیان هشتم در فن عجائبات خیالیه که آنرا شعبده گویند
بیان نهم در معالجهٔ امراض بدون شرب دوا بوسیلهٔ حرکات جوارح و تصرفات نظریه
بیان دهم در علم وهم که آنرا علم انفاس گویند .

بیان اول از قسم اول

در علم اکسیر و شناختن حجر مکرم و ساختن حجر مکرم و بکار بردن آن بطریق عمل جوانیه معرفت و طریق عمل برانیه بدستور حضرت ادریس ع علم الکیمیا حکماء ما تقدم الی زماننا هذا - نسبت میدهند این علم شریف فن لطیف را بفرمان شاه ولایت مآب علی مرتضی علیه السلام و آنچه

از کتب قوم استخراج و از اصطلاحات آنها تجربه نموده فنی بالاختصاص درین منتخب میگذارم بدان ایدک الله تعالی که در علم الجفر الجامعه از مولی در فن الصنعة الشمس و القمر از استخراج آیهٔ وافی هدایه نوری صنعة البیضاء و صنعة الحمراء صنعه حمرا از صنعه بیضا اخذ فرموده هو ذهب الاعظم حکما و کبیر ملتیم و بیضه راشق دهمعنی قولنا لولا القمر لم تکن الشمس و لولا الفضة لم یکن الذهب و اما من الفضة الارض البیضاء و انها صنعة البیضاء و اخرجنا منها ذهب و سمیناه بالصمغة الحمراء ثانی خذ من فرع الحجر لا من اصله و لا من الحجر مقصود کلیه همه حجر مکرم است و اخذ فرع حجر منوط بشناختن اصل حجر است

فصل در معرفت حجر مکرم و کبریت الاحمر و حجر الهی و حجر الصناعی

در این جا حجر مکرم را آشکار مینمائیم برای برادران بدون رمز تا بدانند و لذا آنچه تولید میشود و شناختن اصل حجر و ساختن حجر و بکار بردن حجر را تا بدانند که حجر مکرم و ثبوت او بدین دستور است بدانکه حجر مکرم مراد از موی سر انسان است که باید اول حجر را بعزرائیل عذاب روح و نفس از او خارج نما و بعد بتطهیر آن جسد کن تا از او ساخ مانند حائله بتدبیر علمی پاک شود پس آنچه خارج نمودی برگردان بجسد تا بتائید اسرافیل روح آن جسد مرده زنده شود خلق بدیع ملاحظه کنی چه که جسد روح غیر را قبول نکند و روح هم بجسد غیر اقبال نکند و این روح و نفس پس از تفصیل اگرچه دو شئ دیده می شود ولی در باطن ذات متحدند و یک شئ و آنچه از حجر بیرون میشود در هر مقامی بمناسبت آن مقام اسمی گذارده اند قبل از خروج از معدن اسمی دارد و بعد از خروج اسمی و قبل از تطهیر اسمی و بعد از تطهیر اسمائی و در مقام ظهور آثار و فعل اسمی در هر مقامی هر یک از روح و جسد نامی دارند فرار مقصود ما منحل منقطر از حجر است و این ماء الکبریت و ماء الشب و لعاب الافعی و الخل و الخمر و نار الهواء و ماء الهواء این تمام بیان برای آنست که بدانند حجر صاحب دو رکن است نار و ماء یعنی رطوبت و حرارت و این ماء الهی قبل از کسب دهنیت از ارض کبریتی ماء الهواء ذکر میشود چه که رطوبت در او غالب است و بعد از آن که این منقطر اول که ماء است کسب ناریت از منقطر ثانی نمود عنصر نار مکنونه در او ظاهر است و در این وقت بنار الهواء نامیده میشود و این رکنین اعلیین فی الحقیقة فاعلیند از هواء ظاهر فسبحان من خلق الالوان بهمه این اسماء مذکوره با منحل از حجر راجع و همین قسم ارض حجر و سایر ما یخرج منه را قیاس کن برخی بر روح و نفس و جسد گفته اند و برخی ارض را حجر گفته اند و ما یخرج منه را زیبق و کبریت نامند و این زیبق و کبریت بظاهر دو تا هستند لاکن فی الحقیقة متحدند یک ذات و یک نفس اگر یکی نباشند مثل طبیبی تشخیص که اول رتبه او ست دست نمیدهد باری این زیبق و کبریت که از یک معدنند و اخ و اخت اند و ذکر و انثی این دو را تطهیر کنند

تا از اوساخ مانعه طاهر شود و قابل امتزاج گردند و مقصود از تطهیر آنکه تدبیر نموده تا آن مشاکلت باطنیه در
صورت ظاهر شود تا قابل مزاج گردند مثلاً زیبق رطوبت ظاهریه او مانع امتزاج او با کبریت است
پس ماء الهی که از عین حجر حکمت جاری شده و بفرّار نامیده اند باید تدبیر نمود تا رطوبت ظاهریه
او که مانع از امتزاج با نار کبریتی است زایل شود و حرارت باطنیه ظاهر گردد در اینصورت
سهلست چه که دهن با دهن زود امتزاج گیرد ولاکن آب و دهن هرگز امتزاج نگیرند پس جهد باید
که تا دهن باطنیه زیبقیه که نظر بغلبه رطوبت افسرده مانده و محجوب گشته بتدبیر عملی ظاهر شود با نفس
کبریتی که فی الحقیقه دهن است متحد شود و سبب اعظم اتحاد و مزاج درین صنع و حکمت همین است
مفتاح اینرا بعضی ماء دانسته اند غلط است مفتاح المفاتیح عقل انسانست چراکه حل طبیعی و امتزاج
حقیقی حاصل نشود مگر بمشابهت و مشاکلت ابکار مقصود از ماء الهی نه هر آبی است بلکه ماء مقطر
از حجر مکرم است اگر چه این ماء بصورت ماء است لیکن در باطن نار است و اطلاق لفظ ماء بر او
نظر برطوبت و برودت است که در ظاهر او مشهود است پس این زیبق و کبریت اگر در ظاهر دو اند در
حقیقت یک ذاتند و یک نفس و اما النفس حجر اصلش از ماء است و مصنوعیت و فاعلیت و
حامل زیبقین است و صاحب نفسین و مطلع روحین و حرکت فعل اوست که از شراره او احداث
میشود مخزن و مبداء و معاد این امر همه حجر است پس از تفصیل یک اصل و سه فرع از او بیرون می آید
جسد روح نفس مع ذلک چند نام دارند در مقامی زیبق و کبریت و در مقامی روح و نفس و زیبقین
و نفسین و روحین و قرار و ماء الهی هم می نامند و مبداء همه این نامها یک چیز است در مقامی که زیبق گویند
بجهة آنکه پرواز میکند از آتش با آب نامیده اند برای رطوبت و برودت و جائی کبریت نامیده اند برای
آنکه ماده کبریتی دارد ولاکن مردمان نادان ندانستند و این زیبق را زیبق بازاری خوانده اند و حجر را
معادن سبعه و انجم سیاره متعلق دانسته اند برای رنگ سرخش زهره و نحاس نامیده اند چراکه
سنگین و در آب میشود و چون رنگ حجر بقوت زیبق محلول مصعد شد و مشعشع گشت در اینجا او را ذهب
نامند مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من
شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیئ و لو لم تمسسه نار نور علی نور این مقامی
است که کلام الله ناطق ابو الائمة الصادق تفسیر میفرماید این مقام اکلیل الاکالیل است و
کبریت الاصفر و ذهب حکماء و سر الاسرار و ما بقی معادن را بهمین قسم قیاس کن و با خلاط
اربعه صفرا و سودا و بلغم و دم که ظهورات طبایع اربعه اند و در شخص انسانی نامیده اند شرف

اجناس ثلاثه را باید دست یابی و حامل حجر مکرم و بقدر خاصیت از او اخذ کن و بنا بایسته تفصیل نما و بعد از تفصیل
اخراج غیر مشاکله کن و چون غیر مشاکلین خارج شدند و مشاکلین مهیا شدند کما قال مولانا امیر المؤمنین
علیه السلام خذ الروح بمیاه الذی من جنسها و فی قرابتها ثم حللتم و فصلتم و جعلتم رکنا واحدا استقام
تزویج اوّل حکماء است پس این ماء الهی را که ذکر است و روح است و فاعل است با رض کبریتی
که انثی و مفعولست تزویج کن چون چندی بر آید و بگذرد نطفه منعقد شود چه که گفتم حجر قوم مصنوعیت
و اوست کنز مکنون و سر مخزون پس این ولد نورانی که بقوه روحانی بوجود آمد از عنصرین متعارضین مشاکلین
یعنی زیبق و کبریت موجود شد از بطن ما در خارج کن این زمان تطهیر است و اگر گفته شود زمان تزویجست
آن نیز صدقست ولیکن زمان تحلیلست پس بگیر این ولد مکرم را یعنی این ارض مقصوده را که از نار کبریتی
و ماء زیبقی بوجود آمده و بپاره از زیبق محلول که ماده و حقیقت اوست مخلوط نما و در آتش ملایم معتدل
بگذار تا بعضی از آن ارض مقصوده حل شود و مجدد آب اضافه کن تا آنچه از ذات کبریتی که در این ارض طیبه مبارکه
که مکنون است بقوه مفتاح زیبقی حل شود و با این آب متحد گردد و تکرار عمل شود تا آنچه از صبغ که نار
و دهن است و حقیقت نفس است از ارض که حجر مکرم است خارج شود و بعضی بزیبق تنها اکتفا
نموده اند در این رتبه و در سر این راه که رسیده اند او را قمر و اکسیر قمر خوانده اند و صنع مطهر خوانند و حل
و عقد گفته اند و عمل برانی موسوم ساخته اند و چون تقطیر دویم نمائیم تا دهن الحمراء گردد کبریت الاحمر
و علم الاصفر و زرنیخ الاحمر و شمس الاعظم و حجر مکرم نامیده اند و در حقیقت نفس الامر مرکب است
از روح و نفس و جسد و صاحب طبایع اربعه چه که بقوت روحانیه از هر رکنی روحی اخذ نموده و با خود
متحد ساخته و احتیاج برکنی دیگر ندارد خودش حامل جوهر فاعل است و بناته صانع چراکه بتدبیر ظاهر
گردیده از وسخ و سواد و رطوبت خارجه که مانع از ظهور اثر و فعل اوست اینست که قدما او را در جه
رقی اکلیل غلبه نامیده اند چه که غالبست بر کل اجساد و نافذ الحکم است بر کل معادن و لیکن اگر
روح و نفس با رض ظاهره نقیه خود که مغنیسیا و بیضاء و ارض علشان نامیده شده اند تدبیر نمائی احسن
و اصلح و اسلم است ولی بی واسطه امتزاج نگیرد و اتحاد نه پذیرد چه که این صبغ که بنفس رطبیه و نوشادر
معدنی نامیده شده و آب بوده کسب دهنیت از ارض خود نموده و هوا شده و بعد از خشکیدن
رطوبت بصورت نار که حقیقت کبریتیت ظاهر شده نفس نامیده گفته اند و اگر با رض پایسته بخواهیم
او را با ارض راکد از دو در اینصورت حل طبیعی و مزاج حقیقی نخواهد شد چه که ارض علشان محتاج آب است
اگر آتش دهی هلاک گردد و بمیرد و دیگر زنده نشود پس ناچار باید این ارض پایسته را با آبی که از عنصر اوست

بنوشانی بمیاه الذی من حیث بها تا نبات بروید و گیاه سبز شود زیرا که ارض محتاج آبست و همچنین نار چه غذای
حرارت رطوبتست و چون این دو رکن بترتیب آب معتدل شدند قابل امتزاج باشند و این آخر مقامات
تزویج است و ثالث تزویج است و این ارض ثانی که غیر ارض اولست و فی الحقیقة بقیهٔ ارض اولست
به باد نامیده شده و اِنها صابرة عَلیَ النار لکن یجزع و لن یحرب عنها پس این رضیع طفل شیرخوار که از ابن
العذراء که از عنصر اوست بموافقت بدستور سابق ترجیت کن زنهار زنهار بیاد اخوراک و غذای غیر
موافق بد و دهی که فوراً بمیرد و بحد رشد و بلوغ که مقام تاثیر و غلبهٔ اوست نخواهد رسید و فی الحقیقة
این ارض میت است چه که روح از او اخذ شد و پس باید باعانت روح مبعوث شود یعنی زنده و پاینده گردد
برای طرح عمل خط کش و قطره بتقطار و موم اندر آب ولی در عمل قمر هرگز احتیاج بصبغ نیست باید ارض ها
تنها بروح تشمیع نمود و تکرار اخل شود تا تماماً کامل عیار گردد این یک راه است که بماه ترابی میرود و ولی
را عمل جوانی شمسی باید صبغ مطهر باین ارض مشمع بخورانیم بدستور آینده تا عمل اکسیر شمس تمام شود و مراتب
تشمیع و حل و عقد منوط و مربوط بعقل و درایت و استعداد و قابلیت و استقامت ارباب صنایع و مشتاقین
علم کاف می باشد دخلی به تحدیدات وقتیه و عددیه ندارد دیدم پس از مراتب تشمیع بیک حل عقد سابقه
بتدبیر پاک و پاکیزه اثر انفاذ اکسیر ظاهر شد و همچنین در حملین تا ۱۸ ماه هم اثر انفاذ ظاهر نشد و یا
اگر اصل حجر را بماء الهی و مفتاح زیبق حل کنند و آنچه از و اخذ شده مجدداً بر ارض باقیه بتدریج
مسلط کنند رتبه برتبه تا غرق نشود و چند تکرار عمل کند تا جمیع ارکان از روح و نفس و جسد آب شود
این است که میفرمایند فلیجم طریق جوانی و هوائی منصره و ناری فی طبیعة و محرق بحرارته کل ما فی طباعه پس آتش
نرم تا رطوبت را از این میاه جذب نماید و صورت نار که در ذات این میاه مضمر و در باطن است
ظاهر گردد و صورت آبی مضمر شود و چون دهنیه باطنیه ظاهر شد ناچار عقد شود و چند مرتبه حل و عقد کن
تا فاعل گردد و نافذ شود و میزان طبیعی ظاهر گردد باید حجر را با آب او سحق نمائی تا آنچه صبغ سریع الانطلاق
با این آب مفتاحی که زیبقست حل شود و آب زیاده کن تا آنچه حل شده صعود نماید اینست دهن الاعظم
و دهن المبارک و دهن الالهی و زیبق الشرقی و هواء الحقیقی و روح الالهی و ذهب ذی جناحین که بقوت
جناحین یعنی آب مفتاحی و نار عنصری طیران نموده و متصاعد شده و فی الحقیقة جناحین رکنین عظیمین
فاعلین که در نفس اوست و باین دو جناح طایر است در کل اجساد و اوست طبیب بحرکت
صحت اجساد علیلهٔ مریضه از بری و بحری و معدنی و نباتی پس باید در قدم تعقل و تدبر و تفکر در این
صنع الله الاکبر نمایند و آنهائی که مانند سیمرغ و عنقای مغرب است باید تشاکل و تقارب شوند

ما مؤمن و منقاد و مرید و مراد گردند بکمال سعی و کوشش روحانی در تمام اشراف اجناس موالید ثلاثه
همین اکسیر موجود است در عالم اصغر خاکی از نمونهٔ عالم اکبر است ملکهٔ محیط و مهیمن بر افلاک عالم اکبر است
اتا باید بدانند که تمام الاشارات والکنایات و میزان و اعمال در کیفیت است نه در کمیت
و در مشاکلت است و علم میزان مقصود از ولد یا تولد که زیبق گوگرد باشد جوهریست مطلوب
تا که بقوهٔ آتش تصعید و بقوهٔ آب از ارض حجر الهی میگیریم و مولود ارض حجر که تمام جواهرات
معادن را اوست پدر و می زاید و از وی پیدا میشود ابن العذراء تا شیر نرسیده بچه را تا زمانی
که جوان رشید میشود مثل مادر و پدر چه قسم در بچه دان زن در ۹ ماه بچه بدنیا می آید عیناً بدون کم
و زیاد نطفهٔ حجر متکون میشود ماه بماه و روز بروز درجه بدرجه تا بدرجه کمال روح و نفس و جسد از نقص
بدن نجات داده از آتش ظلمانی آب نورانی را می گیریم و عالی را از سافل دانی ممتاز می کنیم و آب
و ارض را تفصیل و تطهیر مینمائیم و مزج میدهیم و تزویج می کنیم گوگرد را با آتش نرم میسوزانیم تعفین رطب
حکماست تا ارض کبریت از ماء کبریت خارج شود این ماء لطیف و حاد و نورانی را بر این ارض ظلمانی
مسلط نمائیم برد و تقطیر تا آب در ارض نماند قدری از این آب بر این ارض مطهر مسلط نمائیم و در تعفین رطب
بگذاریم و مکرر نمائیم با این آب کبریتی با ارض زیبقی متحد شوند پس قدری از این ماء بر زیبق جدید تا ۲۹
مرتبه میخورانیم تا این ارض مشمع و مشعشع شود در این وقت اکسیر قمر تمام است و بعد مقطر میسازیم آب ولرا
و بر ارض کبریت مسلط مینمائیم زرد تقطیر مکرر تا این ماء الهی آنچه از حقیقت النفس در این ارض باقی مانده حل نماید
و از نفس هیچ باقی نماند ارکان حجر که روح و نفس و جسد است در اینجا کامل خواهد بود زیبق الاغنیا را تا
یکی از این زیبق اغنیا بر این ارض مطهر مسلط کنیم تا این ماء الهی نقره که گرفته ایم از طلا بخود گیرد و حل نماید و جزء خود کند
یعنی ارض کبریتی و ماء زیبقی را مشمع و متحد نمائیم و بعد از این ارض مشمع تا یک اربعین در حل گذاریم تشمیع
شود و این اول مقام تحلیل است و آب و اتم اکسیر قمر و چون دهن مطهر مذکور را که همان نفس است با
این ارض تشمیع و منور و مشعشع نمائیم اکسیر شمس قدماء و باب اعظم انبیاء و اولیا اتمام پذیرد و این کلمات از اسرار
انبیاء و حکماست که روح و نفس و جسد باید از یک نقطهٔ بسیطه باشند و معقود از عالم اکبر و حجر مکرم ما جامع
اجناس موالید ثلاثه میباشد پس بدانند که رکن اعظم در تدبیر اعمال صنعت حجر مکرم آتش است که باعانت او
جمیع این مقامات اتمام پذیرد و لاکن آتش ملایم خفیف چرا که تندی آتش روغن را میسوزاند و اگر خواهی بطریق سریع
سبیل جدید منبع عمل نمائی انفاس معدنیات و ارواح النباتات و اجساد آنرا میزان طبیعی که مسطور از انظار
افهام عباد است علم میزان ما راست که بی مدار عالم نگذرد با آب گرم ملول پاکیزه نمائیم حجر مکرم را تا هر کدام

یکی با قتضای عالم الطبیعت خود ظاهر نمایند. زرد سفید سرخ سیاه. تا از هم بشناسیم بعد مزاج ده اینها را مزاج
کلی واقعی و مزاج کلی صورت نه بندد مگر آنکه بگردانی جمیع آنها را آب جاری متقطر سیال و بعد در حل بگذار تا مزاج یابند و
متحد شوند اتحاد حق یقین که هرگز منفصل نشوند وجدا نگردند این است مقام خلود اجساد و حشر اجسام از محل خود به
جنت خلود که مقام بقای این روح زیبق است در جسد کبریتی مخلد میشود یعنی دیگر ازالهٔ صبغ و تغییر و تبدیل درین
مقام محالست در اینوقت قیامت اجساد در این رتبه تمام است و این از اسرار طبیعیه و جوهر علم صنعیه
در عالم الطبیعت است بعضی از انبیاء از زیبق وحده عمل را تمام نموده اند بدانکه این حل تضعیف نورانی را
که اخذ نمودی اگر سه مرتبه رو بر سلفی نمائی تا حاد شود با دهن که کبریت است و صبغ که همان ارض مطهر است
مزاج یابد یعنی حل شود و عقد گند و این هنگام برنگ یاقوت جلوه و ظهور می نماید و جمیع اجساد منعقد
را رنگ نافذ ثابت کند و بزعم قدماء اکسیر خالص و اکسیر قطره بتقطار نامیده اند برای انفاذ در جمیع اجساد
معدنیات امروز می بینیم که این رنگهای لطیفه جلیله غیبیه کنونست در معدنیات همین که ازین اکسیر حجری
در بالای ماده هر نبات و حیوان و معدنی بریزیم صبغ الطف و اشرف و انضب میدهد و بدانکه اشرف
معادن که حامل صبغ شده اند چهارند و آن زیبق و کبریت و زرنیخ و نوشادر و اجساد اینها همه این است
ذهب فضه رصاص حدید و نحاس و اعلم کل در باب حمره ذهب از نحاس و در باب بیاض قمر از رصاص
و امّا نفس حمره کبریت و نفس بیاض زرنیخ و زیبق است و تنقیه و وصل و مزاج عمل نوشادر است تمام ابواب
معادن که ذکر شد امّا معدن الهی که از آب و ابن و روح القدس است از خلاصهٔ کلمات انبیاء معلوم
میشود که اصل عمل از زیبق و کبریت است لاکن نه از زیبق و کبریت عامه بلکه از زیبق و کبریتی است که از حجر مکرم کریم
و مفتاح آتش عنصریست که باعانت او میگشایند و مزاج می گیرند و دیگر هر نفسی باید علم بوازین که
اصعب علوم است و نزد حکمای قبل از فلسفه و غیره بعضی که مجلدات درین علم تصنیف نموده اند جمیع آن
بنظر و عقل تو منوط و مشروطست احتیاج بمیزان ظاهره ندارد و در دیگر اسامی مختلفه که در کتب مذکور
و مسطور است تا جمیع مراتب مبرهن شود تمام بدانکه اصل این سر اعظم و امر قویم از شمس و قمر است که بهمان
زیبق و کبریت انبیاء و حکماست ولاکن اسامی مختلفه بحجر مکرم گذارده اند که از انظار مستور و از اغیار
محفوظ ماند و هر نامحرمی محرم اسرار الهی نشود امثست زیبق کبریت ارض روح جسد
نفس ذکر انثی بیض بیضة الشعر بیضه شرقی دهن الهی ماء الهی زیبق غربی رأس ذنب
ماء حاد ابن العذراء مفتاح مطلق ماء الحجر حجر بول العجل بول الصبیان ظاهر باطن سواد بیاض
بجمیع این اسامی نامیده اند و در بعضی اختصار باسم واحد نموده و حجر نامیده اند زیرا که بر اسرار تدبیر واقف

شده و مائی اخذ نموده اند و او را زیبق شرقی و ماء کبریت و ماء حاد و حل و ماء مثلث و ابن العذراء و مفتاح
مطلق و ماء الحجر و بول العجل و بول الصبیان نامیده اند و چون نوبت به تقطیر انجامد یعنی ماء اول را
که از شجرهٔ زیتون اخذ شده رد با سفل نموده و در تعفین گذارند تا سه نوبت تمام شد او را ماء مثلث گویند
و اوست کلید در گنز الهی و همچنین ارض او به اسماء لاتحصی نامیده شده مثل رصاص و کحل و نحاس
الحکمه و اسفیداج و مغنسیا و قرنک و رأس المعدن و جسد و زیبق غربی و ما دون ذلک و اسماء لغو
هم حکما ذکر نکرده اند بلکه در مراتب تدبیر باقتضای آن حالت و لون اسمی و رسمی مقرر داشته اند مثل انسان در
هر حال باسمی و رسمی موسوم و موصوفست از حالت علقه تا مخلع شدن بخلعت الله احسن الخالقین با تمام
بیان معرفت حجر مکرم

فصل در دستورات حجر و بکار بردن آن

روز نخستین فروردین ماه که روز نوروز سلطانی است در وقت تحویل موی سیاه مشکی از سر پسران دو چهار ماه
صفراوی سوداوی مزاج پانزده ساله الی سی ساله چاق سفید پر خون تندرست بی زنا بگیرند و جزء
از پسران و یکجزء از دختران و بشویند در آب گرم با بوره ارمنی تا خوب مانند آئینه پاکیزه شود و بخشکانند
و با قیچی بچینند باندازهٔ یکجو و بگذارند در شیشهٔ گردن دراز شکم بزرگ و بالای او باندازهٔ چهار انگشت ماء
الحی بریزند و تا چهل و بنجاه ساعت رها نمایند با حمام ماریه یا قعر عمیا تقطیر کنند پس تقطیر اول از زیر
در بالای آن و دو مرتبه تقطیر سازیم و شیشه را با گل حکمت گرفته باشند پس از دفعه دوم متقطر ساختن
در شیشهٔ سر بسته حل و عقد نمائیم تا دو مرتبه بعد از تشمیع هذا الماء الذی یحی الارض بعد موتها و مکرر ماء اول
و ماء ثانی را بر سر او ریخته بگذاریم تا ۲۴ ساعت بماند تقطیر کنیم در قعر عمیا و باز بعد از تشمیع دو مرتبه حل
و عقد سازیم ظاهر شود حکم النشور این دو آب زیبق و کبریت است و ذهب الحکماء و فضة العقلاء
نامیده اند دو عنصر اولیه او برودت و یبوست و آب دوم حرارت و رطوبت است تمام می شود
چهار عنصر معدن الهی پس تفصیل و تطهیر و ترویج لازم است تا ذهب قوم گردد و کبریت الحق شود پس از آن
شیشه ها را نگاه نمایند بالای آب نوشادر سفید مانند تار عنکبوت بسته باشد بر دارند و در شیشه نگاه
دارند که نپرد و مرتبه این نوشادر مصعد فوق آب و ته مانده ارضیه موی را با ده یک نقره بکلس و
ده یک آن سیماب مایه بزنند و باز در حمام ماریه تقطیر یا قعر عمیا و تکلیس با حمام ماریه جوهر کشند تا شی
مانند آفتاب گرم قلب الاسد و نرم نرم تقطیر نمایند و این متقطر بعد از سحق تشمیع و تفصیل و تطهیر
ترویج او و طرح او بر قمر است یعنی اکسیر قمری که باید طرح شود بر جسد قمر یا قلع یا مس مطهر یا سرب مطهر
قوهٔ طراحهٔ آن منوط و مربوط است بتدبیر و سلیقهٔ استاد صنعت الهیه و تعظیم دوم مانند یاقوت

در عمل شمس جوانی زنجفر و زعفران الحدید و زنجار و طلای معدنی که همه تکلیس باشد اگر بکار برند بهتر است
در تقطیر سیم آب دوم را نمایند و این مقطر در عمل خلاکش اکسیر جوانی نامیده اند و علقه خوانده اند

دستور دوم دو مرتبه باز از موی تازه شسته هر چه خواهند بریزند در قعر عمیا و پیش از ریختن مو در شیشه با آب مقطر اول سحق و صلایه نمایند و تشقیه کنند و تا چهل مرتبه تقطیر نمایند و تا ماه از روز اندک اندک با نقره مکلس تیزابی بسایند تا آنکه مانند کره و روغن سفید گردد و بدون حمام ماریه تحلیل محالست که این عمل در ظرف دیگر از تندی نسوزد و کار تباه نشود

دستور سیم پس این نطفه دو ماهه رحمی را در قعر شیشه سر بسته در زیر سرگین اسب خاک کنند تا چهل روز و هر روز سرگین را تازه نمایند در این مقام این طفل را زیبق رجراج نامیده اند بیرون آورند و عقد کنند بحمام ماریه یا قعر عمیا بحرارت لطیفه . . .

دستور چهارم تدبیر دهن مبارک یا دهن الهی و یا دهن الزیتون لاشرقیه ولاغربیه بدین دستور روغن نائم از آب چکیده اولی موی سر جوانان هفت جزء و از روغن سه جزء و روغن را در میان کهنه کتان گذارند و آن کهنه را در میان آب مذکور تر کنند و در آب قرار بدهند تا چهل روز تا این آب او را رنگ کند مانند جوهر قرمز باز چهل روز دیگر در قرع انبیق کنند و خاک کنند در زیر سرگین اسب تازه و هر روز سرگین را تازه نمایند پس از ۲۱ روز تعفین میشود دهنی مانند یاقوت الاحمر تخطفه الابصار این است ماء الحیوان پس برآرند و نگاه دارند . . .

دستور پنجم پس بگیرند از آب سفیدی که حل و عقد شده در بالا که ماء الرجراجیت سه جزء و از نوشادر مذکور که در دستور اول ذکر شد یک جزء بسایند و تشقیه کنند از این آب سرخ مذکور در هاون بلور با سه برابر ش ماء الدم الاحمر پس میشود برنگ ذهب الابریز

دستور ششم پس بریزند در میان قرع و انبیق عمی و مقطر را بردارند و عقد کنند در زیر سرگین اسب تازه تر تا چهل روز حل میشود و ذهب المرجرج است پس دوباره عقد کنند خاکستر سرخ رنگ میشود اکسیر احمری نامند یک مثقال از این اکسیر را بزنند بر یکصد مثقال از قمر یا مشتری محمر تر میشود شمس بسیار خوب لاتحول ابداً الی مضی الدهور و اگر حل و عقدش بیشتر نمایند و ساختن سه ارکان او را خوب با تدبیر در نوشادر شعر زیبق الشعر زنجفر الشعر که هر سه را از خود موی گرفته باشند بدستور درجه او بسیار بلندتر میشود و یک نخود بصد نخود جسد طرح میشود بخوبی و اگر یک مثقال او را بر صد جزء از بلور آب کرده بزنند یاقوت میشود این است حجر الشمس و اکسیر اعظم تمام شد دستور حجر مکرم و اکسیر اعظم

زوم به مس طرح نمایند پس روغن چکیده مذکور را با موی سر جوانان در حمام ماریه تکلیس و در قرع عمیا تقطیر نمایند تقطیر اول سفید است تقطیر دوم سرخ است و بکار طرح برند که آزموده است

عمل شمس مجرب قوطی بسازد از طلای خالص یک مثقال و در میان قوطی مذکور یک مثقال زیبق و دو مثقال شنجرف رمانی بریزد و در قوطی را محکم بند نموده که اجزاء نفوذ نکند بعد از آن بوته بسازد از گل زرگری که قوطی مذکور در آن جا بگیرد پس قوطی را در آن بوته گذارده سر او را با پارچه چینی مضبوط بند کرده و گل گرفته باشد بعد از آن بیارد کوزه سفال کوچکی و بوته مذکور را در آن کوزه نهاده با این اجزاء اربعه فرش و لحاف نماید این است اجزاء مذکور نمک ترکی ۸ مثقال زاج سفید ۸ مثقال نوشادر ۸ مثقال کبریت ۸ مثقال اجزاء را کوبیده مخلوط نموده در میان کوزه فرش لحاف نماید و سر کوزه را گرفته بعد با گل حکمت کوزه را محکم گل گرفته سه آتش بدهد آتش اول یکمن زبل آتش دوم یکمن و نیم زبل آتش سوم دو من زبل کوزه را در اوسط گذارده آتش دهد بعد بیرون آورده اجزای مذکور را که در قوطی طلا میباشد بمیزان در آورد اگر وزن سه مثقال تمام است عمل کامل و اگر کم آمده عمل را از سر گیرد تا وزن تمام بر آید آنگاه یکی از این اجزاء بر چهار مثقال زهره طرح رود طلای خالص بیرون آید قوطی طلای مذکور هم از میان نرود و ضایع نخواهد شد و این اجزاء مذکور برای میزان یک مثقال قوطی است اگر طلا را دو مثقال خواهند باید اجزاء هم دو مقابل باشد و قس علی هذا.

بیان دوم در صنعت مرکب سازی که عبارت از مداد است

بدانکه مرکب ساختن کار سهلی است اگر شخص مجرد باشد و هیچ هنری نداشته باشد و کاری هم نداشته باشد باید این کسب سهل و مختصر را اختیار نماید و از آن وجه معاشش بهم رساند نخستین چند نسخه از مجربات مرکب فروشان اهل ایران را می نویسیم پس از آن آنچه از اهل یوروپ و هند است

سینکارم مداد معموله اهل ایران بدان که مرکب خوب آنست سیاه و شفاف و رقیق باشد و اگر در آب افتد محو نشود و اجزاء ضروریه او چهار است چنانچه گفته اند شعر همسنگ دوده زاج است هموزن هر دو مازو همسنگ هر سه صمغ است آنگاه زور بازو هر گاه خواهی سیاهی مطوس باشد کیفیت او آن است که اول دوده را بگیری و روغن آنرا بستانی و طریق گرفتن روغن از دوده آنست که دوده را در کوزه سفال آب ندیده کنی و در تنور بسیار گرم گذاری تا کوزه روغن آنرا جذب نماید پس بیرون آورده در هاون روی ریزی و صمغ عربی صاف خوب را در ظرفی علیحده ریخته آب صاف آنمقدار بر آن ریزند که هر گاه حل شود بقوام عسل آید پس قدری

از آن صمغ محلول بر روی دوده در هاون ریخته دو سه روز آنرا بکوب و بسای تا دوده در آن صمغ جو
مشتمل شود پس مازوی سبز بی سوراخ را بکوب و ده چندان آب بر آن ریزد و برگ حنا و برگ مورد از هر یک یکدرم
و سمه و افتیمون از هر یک نیمدرم این مجموع را برابر سر مازو ریخته یک شبانه روز در آب گذار و بعد از آن بر سر
آتش نهاده بجوشان و تجربه کن تا چندانکه اگر آب مازو را بر کاغذ نویسی بطرف دیگر نشر نکند پس در آن وقت
از آتش بزیر آورده با کرباسی صاف نموده در ظرفی نگاهدار و پس از آن زاج قبرسی که بهترین زاج لاری است
و رنگ او زرد فام است و امتحان خوبیش آنست که چون بر زبان گذارند بسیار تند باشد و چون بر
آب مازو ریزند آنرا بنفش کند پس آن زاج را در آب اندازد تا حل شود و آب صاف آنرا برداشته
داخل آب مازو کن و بگذار تا خوب صاف شود بعد از آن آب زاج و مازو را بگیر چنانچه هیچ درد با او نباشد
و قدری از آن آب مازو و زاج در هاون دوده ریخته سحق کن اما در هنگام سحق قدری نیل باندک
صبر در هاون باید انداخت و قطره قطره آب در هاون ریخته سحق میکن باید که صد ساعت صلایه شود
و این در عرض یکهفته تمام میشود و چون سحق بآخر رسد قدری نمک هندی و قدری نبات در هاون اندازد
زنهار که آب زاج و مازو را اندک اندک ریخته تجربه و امتحان کن تا بحدی که مداد مطوس شود و بقوام
آید پس از هاون بیرون آورده با پارچه حریر صاف نما بعد از آن نیم درم مشک و دو مثقال زعفران در ده
درم گلاب حل نموده صاف کرده داخل مداد نما و کتابت کن که بغایت شفاف و روان و مطوس
باشد و باید دانست که همچنین آب آنچه بصمغ و زاج احتیاج باشد بریزند و تتمه را آنچه مانده طبخ کنند یعنی مازو
و حنا و وسمه باید چندان بجوشانند که اگر مازو شصت مثقال باشد نیم من تبریز آب خالص صاف از آن
طبخ اجزاء حاصل شود . و بدانکه امتحان شده که هر یک از اجزاء بعد از طبخ یافتن دو برابر وزن خود می گردد
مثلاً چنانچه اجزاء صد مثقال باشد دویست مثقال میشود و صد مثقال رطوبت اجزاء است و آب خالص
مذکور باید که سوای این رطوبت باشد نوع دیگر دوده ده درم زاج قبرسی پنجدرم مازو بیست درم
برگ مورد و حنا از هر یک پنجدرم نوشادر پنجدرم صمغ عربی سی و پنجدرم زعفران یک درم نبات مصری
یکدرم اول مقدار پنجمن آب صاف در دیگ سنگی بجوشانند تا سه من بماند پس مازوی کوفته و زاج و صمغ
و برگ حنا و مورد هر یک را در ظرفی کنند و چندان از آب جوشانیده بر سر هر یک بریزند که مغمور گردد و اگر
دوده خاک آلوده باشد قدری آب در کاسه کنند و دوده را بر آن ریزند و پر مرغ بر آن دوده کشند
تا خاک آن بته کاسه نشیند و دوده بر روی آب بماند پس با پر مرغ دوده را از روی آب بردارند و در
خریطه کرباس آب ندیده کرده و در خمیر گرفته در تنور تافته گذارند تا پخته گردد و روغن آن برطرف

شود آنگاه دوده و نوشادر را در هاون کرده با صمغ حل نماید و بکوبد آن مقدار که خمیر شود پس آب مازو
و زاج و حنا و مورد را صاف نموده با یکدیگر بیامیزند و در دیگ کرده با آتش نرم بجوشانند و تجربه نمایند
تا بحدی رسد که چون نویسند نشر نکند بعد از آن از دیگ بیرون آورده اندک اندک در هاون ریخته سحق کنند
و باید که در صد ساعت سحق آن باتمام رسد و شک نیست که هر چند صلایه بیشتر شود بهتر خواهد بود و بعد از
آن زعفران و نبات مصری در آب جوشیده حل و صاف ساخته در هاون ریزند و سحق کنند
اینهم تمام شود پس از آن از هاون بیرون آورده به حریر بپالایند و در ظرف چینی یا زجاجی کرده
در وقت حاجت بکار برند و این مدادی باشد ثابت که محو نشود هر چند با آب بشویند چنین
مشهور است که بیک من آن سی بیت نوشته اند لیکن مؤلف بتجربه در آورده بیک درم هیجده
بیت نوشته ام و این مدادیست که در زمان یاقوت ساخته شده هر گاه آب زاج و مازو که از
مرکب زیاد ماند در شیشه کرده نگاهدارند بجای آب و گلاب در دوات ریزند آنرا بعمل آرد و از
غلظت بیرون آید

طریق ساختن مرکب معمولهٔ اهل یوروپ

یک رطل مازو را جوکوب کرده در ده رطل آب بسیار گرم اندازند و سوم حصه آب (سلفت
آف ایرن) در آن آمیزند و سه اونس صمغ عربی در آب حل نموده و قدری قرنفل جوکوب
کرده با چند قطره (کریوسوت) در آن اندازند (کربانیک اسید) را در جوهر شراب گداخته
بیامیزند و اگر مازو را ۲۴ ساعت در آب گذارده بعد از پارچه صاف نموده اجزاء مذکور را در آن مخلوط
کنند بهتر خواهد بود (نوع دیگر) مازوی جوکوب ۱۲ اونس در پانصد توله آب سرد یکهفته بخیسانند
بعد (سلفت آف ایرن) شش اونس گرفته در آب ممزوج نموده در آن بیامیزند پس شش اونس صمغ
عربی را در آب حل کرده در آن بیامیزند و پنج قطره (کریوسوت) در آن بچکانند و اگر خواهند مداد بسیار
سیاه گردد مازو را بریان کرده باستعمال آرند و باحتیاط بریان کنند که نه بسوزد و نه خام بماند .

طریقهٔ مرکب مستعمل باغبانان

(کلورد آف پلاتنیم) دو درم در یک باطلی آب ریخته دهن آنرا گرفته نگاهدارند و از قلمی
که بدان انگریزی نوشته میشود بر لوح جست بنویسند حروف سیاه پیدا خواهد شد و از آب و
آفتاب وغیره محو نمیشود با پنطور اسامی اشجار را در لندن باغبانان نوشته در اشجار می آویزند .

نسخهٔ مرکب جهة چاپ خطوط

درسه ربع شیشه مرکب که رنگش سیاه باشد یک اونس نبات بیامیزند و بکار برند نوع دیگر جوهر
چوب بقم سرخ ۲۰ گرین کرشل سودا ۱۰ گرین آب خالص نیم اونس بهم آمیخته آنقدر بجوشانند که همه
اجزاء بهم گداخته شود پس (گلسیرین) سی گرین (کرومت آف پتاس) یک گرین در آب گداخته
چهار گرین صمغ عربی نرم سائیده در آن بیامیزند کاغذ نوشتهٔ این مداد را در چرخ چاپ کشیدن
حاجت نیست بلکه بر کاغذ نوشته کاغذی دیگر بر کاغذ کاپی نهاده کاردی که با آن کاغذ می برند
بالایش کشیده کاپی فرو خواهد آمد نوع دیگر مازو چهار اونس و نیم قرنفل چوکوب یکدرم قرابه که
گنجایش پنجاه اونس آب داشته باشد این اجزاء با چهل اونس آب سرد در آن بریزند تا دو هفته
بگذارند و هر روز ساعتی او را حرکت دهند که دوا ته نشین نگردد و بعد قرابهٔ دیگر آورده بر دهن
او کاغذی که بجهت صافی مخصوص و معروفست نهاده و او را در آن ریخته صاف کنند و
هر قدر جرم آن باشد در پارچه بفشارند و صاف کرده در قرابه ریزند پس یک اونس و نیم
(سلفت آف ایرن) در آب گداخته از کاغذ صافی مذکور صاف نموده در آن بیامیزند و تیزاب
گوگرد خالص در پیمانهٔ آبگینه که برای وزن عرقیات در دواخانهای انگریزی میباشد ۳۵
مینم وزن نموده در آن بیامیزند و زود بجنبانند و ربع اونس (سلفت آف اندگو) نیز شامل
نموده ساعتی بدون فاصله بجنبانند تا اجزاء مخلوط شود و ازین مداد رنگ آسمانی نوشته میشود
اگر خواهند که برای فرود آمدن کاپی این مداد بکار آید شود چهار اونس و نیم مازو و ازدواکه در آغاز
نسخه مرقوم است پنج اونس و نیم بگیرند و باید که از آب مقطر یا آب باران این مداد ساخته شود
مداد سرخ رنگ در یک شیشه سرکه چهار اونس برازل عود سائیده بیامیزند و بجوشانند
هرگاه نصف بماند ازاو چاغ فرود آورده در پارچهٔ صاف نمایند و در آن سه اونس سفوف زاک
الم بیامیزند و بکار برند نوع دیگر برازل عود ۲ حصه شب یمانی نیم حصه (کریم آف تارترنیم)
حصه آب ۱۶ حصه بهم آمیخته بجوشانند هرگاه نیمهٔ آب باقی بماند در پارچهٔ صاف کرده نیم حصه
صمغ اضافه نموده بکار برند

مرکب سبز و سیاه

مازوی جوکوب پانزده حصه در آب خالص دوصد جزء تا یکساعت بجوشانند بعد در پارچه
صاف نموده سلفت آف ایرن ۵ جزء برادهٔ آهن ۴ جزء در آن مخلوط سازند و نیم پاینت
سلیوشن نیل سرمه سا که با سه حصه سلفرک اسد که خوب ساخته باشند این مرکب وقت نوشتن

سبز معلوم می شود چون خشک میگردد بسیار روان میباشد نوع دیگر کالسائید اسیونائیزیت آف
کردم بقدر حاجت در آب آمیزند و بنویسند نوع دیگر بلو و رنگرز مداد را بقدر حاجت
با آب آمیخته بنویسند مرکب آبی رنگ سلفیت آف اندگو سه اونس در یک گلن آب
خالص اندازند تا بگدازد و با یک اونس اکزالک اسد و ۲ اونس عمده پرشین بلو در یک شیشه آب
حل کنند و اول آب را پرشین بلو که جزء آهن در آن زیاده است آنرا از تیزاب دور کرده از آب
باران یا آب قطره شستن لازم است نوع دیگر چاینز بلو دو اونس آب گرم جوشیده یک شیشه
اکزالک اسد یک اونس اول چاینز را در آب گذار و بعد در آن اسد آمیزند فی الفور مداد سبز شود
مداد وینلکون سلفت آف اندگو را در آب مثل شربت گداخته مرکب نمایند و اگر رنگ کم
خواهند اندک چاک در آن بیامیزند سفوف مداد اسود سلفیت آف ایرن دو جزء صمغ یک
جزء هر دو را یکجا سائیده سفوف سازند و یک اونس یک اونس او را در کاغذ بپیچند و از یک
اونس این سفوف نیم شیشه مداد درست خواهد شد مداد چینی دودهٔ چراغ را در آب پتاس کم
زور حل کنند چون خوب حل شود و مثل شیره گردد اندک آب پتاس بالایش بریزند و صاف نمایند
باز چند دفعه بآب شسته خشک کنند بعد از آن دودهٔ خشک شده را در یک ظرف نهند و حل قرابغیا
ایریش ماس را در آب گرم خوب خیسانیده و آمیخته که مثل شربت شود و در دوده انداخته خوب حل نمایند
چند قطره اسنس آف مسک و اسنس آف عنبر گریس مخلوط کرده بکار برند نوع دیگر مداد چینی
دوده هشتاد و پنج جزء آب صمغ غلیظ پانزده جزء مداد کم رنگ پنجاه جزء برگ درخت بیل دوازده جزء
همه را باهم حل کنند چون قابل نوشتن گردد بکار برند باید دانست که درخت بیل از اشجار هندست
شاید در ایران نباشد ولی در هند معروفست ثمرش مانند سیب سخت پوست میشود و مغز آن زرد
رنگ با تخم مخلوط بر می آید و اطبا برای دفع اسهال میدهند و شیرین میباشد مداد هندی
دوده را در آب ایزنگلاس حل کنند و قرصها ساخته ورق طلا یا نقره بر آن بپیچند و بکار برند و
بدانند که اگر از سردی مداد در کاغذ سیاهی پهن شود قدری الکوهال یعنی جوهر شراب در نیم شیشه
آب آمیخته بقدر نیم اونس روغن قرنفل در آن ریخته حرکت دهند و از آن چند قطره یا زیاده بقدر
حاجت در مداد ریزند ازین آمیزش گاهی مداد خراب نمیشود و اگر دهنیت در مداد باشد تدبیر دور
کردن آن اینست که برگ بیل در قدری سرکه حل نموده در مداد آمیزند مداد پخته برای
ثبت نمودن مهر که از آسیب آب رنگش متغیر نشود کوپل مسحوق هشت و پنج جزء آیل آف لوندر دو ضد

جزء دودهٔ نیل یکجزء باهم گداخته وآمیخته بکاربرند نوع دیگر اسفالتم یک جزء وربع جزء دوده بهم مخلوط نموده مصفی نمایند روغن السی که برای مداد مطابع یعنی چاپخانها درست کرده شود یکجزء ونیم در آن بیامیزند وبجوشانند بطوری که مثل شربت شکر غلیظ شود اسپرت آف ترپن تاءمین چهار جزء در او بیامیزند واگر قدری کمتر ترتیاءمین در آن آمیزند بهتر است وبکار مهر ثبت نمودن برند مداد مخصوص برای نشان نمودن بر پارچه جوهر آف سیلور نیم شیشه صمغ عربی نیم اونس بهم آمیخته بکار برند ایضاً نایتریت آف سیلور یکجزء آب خالص شش جزء صمغ عربی یکجزء ونیم بهم آمیخته بگدازند اگر غلیظ القوام شود آب گرم اضافه نمایند مداد سرخ برای مهر نمودن ورلمین چهار جزء سلفیت آف ایرن یکجزء روغن بقدر حاجت رنگ سرخ که پسند خاطر باشد بهم آمیزند وبکار برند (مداد سبز) کریم آف تارتر یکجزء زنگار دو جزء آب خالص بیست جزء بهم آمیخته جوشانیده بکار برند مدادی که بعد از نوشتن سواد آن هر روز افزون شود مازو دو اونس بقم دو اونس سوماک دو اونس آب یک شیشه ونیم بهم آمیخته بجوشانند تا یک شیشه بماند مصفی نموده هر اکسیس یک اونس بیامیزند وزهرهٔ گاو در آن خوب سائیده در شیشه کرده بجنبانند ودهن شیشه را محکم بسته بدارند ودر وقت حاجت بکار برند ایضاً بقم چهار جزء مازو یک جزء آب دوازده جزء سلفیت آف پروتوکسائید آف ایرن یکجزء اول هر سه را تا یکساعت بجوشانند بعد بگذارند تا سرد شود واز پارچه بیرون نموده سلفیت پروتوکسائید آف ایرن درا وانداخته فی الفور در شیشه کرده سر آنرا گرفته بگذارند ووقت حاجت بکار برند مداد انگریزی لاک اود یعنی چوب بقم را در آب بقدر دو شیشه خوب بجوشانند وآبش را بگیرند بعد یک رطل ونیم بلوکیالس جوکوب شش اونس سلفیت ایرن یک اونس اسیت آف کاپر شش اونس شکر باریک شوده ودوازده اونس صمغ ام غیلان اضافه نموده بجوشانند بگذارند تا رنگش سیاه گردد بعد از آن بکار برند.

ایضاً مداد انگریزی سرخ

برازل اود جوکوب چهار اونس در یک شیشه آب روی آتش گذارده بجوشانند تا ثلث شود شب یمانی دو درم سائیده در آن ریخته مخلوط کنند وبگذارند تا سرد شود پس در پارچه صاف نمایند وقدری اموینا کاو بیامیزند وبکار برند بسیار خوش رنگ وروان شود

مرکب طلا برای جدول کتب وغیره

زرنیخ طبقی چهار توله ورق طلا ۴۵ عدد تباشیر کبود سته ماشه زردهٔ تخم مرغ چهار توله همه را خوب

سائیده اندک آب گرم بر آن بریزند وبیامیزند وساعتی نگهدارند که ته نشین شود وآب صاف که بالایش ایستاده آهسته آهسته بریزند تا یکهفته با آب صمغ پلاس حل نموده بعد در شیشه ریخته چهار روز در آفتاب نگهدارند پس از آن بکار برند

مداد ترکیب اهل هند

دودهٔ چراغ که پاک باشد ده مثقال صمغ ام غیلان چهار مثقال مارقشیشا سوخته پنج مثقال نمک دو مثقال صبر سقوطری دو مثقال اینها را سوای صمغ ومارقشیشا در سنگ سماق یا سنگ دیگر که سخت باشد اندازند ودر صد درم آب ده درم صمغ که اندازند واین را کم کم ریخته تا چهار پنج روز سحق نمایند ومارقشیشا سوخته بیامیزند باز هر قدر که حل کرده اند همان قدر رسانیده این مداد نهایت روان میشود وباید دانست که عمدهٔ ترکیب گرفتن دوده چراغ از این قرار معین ومعمول است که روغن کتان که آنرا بزبان اهل هند السی گویند یا روغن کنجد در پیالهٔ گلی که برای چراغ افروختن معمول ومخصوص است پر نموده فتیله از پارچه سفید ساخته روشن کنند وهر قدر فتیله پرکارتر باشد دوده زیاده حاصل خواهد شد وروی آن چراغ یک پیالهٔ بزرگ وارونه نهند که هوا بند نشود وچراغ خاموش نگردد بعد از ساعتی که دوده در قعر کاسه بسیار جمع شد آهسته برداشته با پر مرغ یا کبوتر دوده را از ظرف جدا نموده در ظرف چینی یا گلی یا شیشه دهن بسته نگاهدارند که گرد وغبار بآن نرسد بدین طریق دوده را بگیرند واگر در میان فتیله پرهای طاوس نهاده بهم پیچیده وفتیله ساخته چراغ روشن کنند مداد موج نما ودر سواد الوان سبز گون خواهد شد واگر اتفاقاً در دوده گل یا غبار وغیره افتد در کاسه آب کرده ودوده را در آب ریزند غبار وگلی که دارد همه ته نشین خواهد شد ودوده خالص روی آب خواهد ماند آنرا آهسته با پر بردارند. وطریق دور کردن وسوخت از دوده اینست که دوده را در کاغذ پیچیده خمیر آرد را مثل گردهٔ نان پهن نموده وپیچیدهٔ دوده را روی آن نهند وآنرا روی خشتی گذارند وبر سر تنور گرم یا خاکستر گرم نهند که مثل نان پخته شود آنوقت گلوله را شکسته ولیتهٔ دوده را بیرون آورند

ایضاً مداد سرخ

کات هندی سرخ آبدار خوب یکجزء سنجی خوب که بفارسی شخار میگویند نصف جزء صبر ربع جزء هر یکرا جدا جدا کوفته شب در آب صاف بخیسانند وصبح در ظرف مس یا برنج کرده اول آب کات را

گرم نمایند چون بجوشد آب شنجار و آب صبر را بتدریج در آن ریزند و با کفچه همه را آمیخته تا قوام آید و قابل نوشتن گردد آنوقت آنرا با پارچه صاف کنند و بکار برند مداد طلائی ورق طلا ۲۲ عدد سفوف طلا نیم اونس جوهر شراب یعنی اسپریت سی قطره شهد خالص سی گرین صمغ عربی چهار درم آب باران یا آب قطره چهار اونس اوّل طلا را در شهد و صمغ حل نمایند بعد از آن آب و اسپریت شامل کنند سینت بلور روشنای استیفن کامن پرشین بلو یعنی رنگ آبی که از ایران می آید آنرا اوّل در سلفرک اسد که تیز باشد تر کنند و باز چند قطره با آب شسته خشک نمایند باین طریق این در اکزالک اسد خوب میگدازند بعد حصه پرشین بلو در یک حصه اکزالک اسد تر کنند و آب بقدر کفاف بتدریج ریخته آنگاه بکار برند سرخ سینت روشنائی استیفن اندک کامن سودا اپتاس با کاربونیت آف امونیا گرفته المضاعف هر دو سفوف کرده در کل کم کم در آن اندازند چنانچه جوشش آن تمام شود آنرا با پارچه صاف کنند و نیم حصه اکزالک الومینا شامل نمایند و بعد از سرد شدن بقدر کفایت کوچنیل سائیده در آن آمیزند و بعد از بیست و چهار ساعت با پارچه صاف کنند مداد سرخ شود. ترکیب پاک نمودن نوشته جات بالای کاغذ که معلوم نشود. سنگ گچ سفید را با برابرش بوره ارمنی و شب یمانی با روغن زیتون کهنه مخلوط کرده بالای نوشته جات بمالند ازالهٔ کتابت بخوبی نماید.

صنعت الکتاب

در طریق مدادهائی که چون نویسند پیدا نباشد و چون بر آتش گیرند رنگ پیدا کند اگر با آب پیاز نویسند نوشته پیدا نباشد چون بر آتش گیرند رنگ سیاه بر آید اگر با آب لیموی تنها یا ممزوج با آب پیاز نویسند و بر آتش بدارند رنگ زرد پیدا شود و اگر بشیر زنان و شب یمانی بنویسند و با آب بپالایند آنچه با شیر نوشته باشند تر نشود و اگر با نوشادر بنویسند نوشته پیدا نبود و چون بر آتش بدارند نوشته پیدا شود و اگر با آب چشم گربه سیاه نویسند بروز پیدا نبود و در شب توان خواند اگر خون کبوتر را با سیاهی دوات بیامیزند و با آن کتابت کنند روز نتوان خواند دیگر کتابتی که بر روی آب ایستاده کنند و حروف از هم نگسلد و این کتابتی است عجیب بیارد بوره سرخ و سیاهی دوات بیامیزد و بر دو را با روغن زیت یا روغن نفت تساوی کنند و آنرا بر روی آب کتابت کند نوشته بر سر آب بماند و اگر زاج سفید را با قلیا و سرکه سحق کند و بعد از خشک شدن با سرکه

بیامیزد و بر روی حروف بمالد همهٔ اثر حروف زایل شود و کاغذ سفید گردد و اگر موم گرم را بر روی نوشته بگذارد و بردارد نیز همین عمل را کند و اگر نوشادر و سهاگه و تم الفار مساوی الوزن سائیده بر حروف نوشته ریزند و بر آفتاب نگاهدارند اثر حروف زایل شود و اگر خواهند که بر سنگ نوشته پیدا شود موم را با روغن کنجد بگدازند و هرچه خواهند بر سنگ بنویسند چون سه روز بگذرد با سرکه سنگ را بشویند نوشته پیدا شود.

بیان سیم در صنعت طبع و ما یتعلق بها

بدانکه طبع یکی از جملهٔ صنایعی است که حکمای فرنگ اختراع کرده اند و آن بر دو قسم است یکی آنکه حروف سازند چنانچه کتب مطبوعهٔ انگریزی و مصری از آن قسمت و قسم دوم از قلم کاتب بر کاغذ نویسند و آنرا بصفحهٔ سنگ انداخته طبع نمایند و این از قسم اوّل آسانتر است و مداخل این هنر زیاد است هر قدر زیاده کار کنند فایده زیاده برداشتند و از برای سر انجام این صنعت آلاتی چند لازم است اوّل شخصی که در این آگاهی داشته باشد دوم چرخ و بهتر از همه آنست که در یوروپ میسازند سیم سنگ و بهترین سنگها برای طبع سنگ فرنگست که از انگلند می آورند و تدبیر جلا دادن سنگ آنست که دو پارچه سنگ را که مساوی یکدیگر باشد بالای هم گذارده و قدری ریگ بسیار نرم بر صفحه سنگ زیرین ریخته و آب زده دو نفر مقابل یکدیگر نشسته سنگ بالا را بر سنگ زیرین مالیده تا صاف و هموار شود و برای شستن سنگ بعد از طبع نیز همین تدبیر را باید کرد چهارم مدادی که برای چاپ مخصوص است که جزء اوّل آن بذر کتان است و این روغن را باید چندان بر آتش بپزند که خود بخود او شعله ور گردد هر گاه چنین شود زود از غطاء که هوا در آن نفوذ نکند سر ظرف را بپوشند تا شعله که از روغن بر می آید موقوف گردد و در ظرفیکه روغن را صاف می کنند در آن از نصف ظرف روغن را زیاده تر نکنند و این روغن تا وقتیکه خوب پخته نشود بکار مداد طبع کتب نمی آید. جزء دوم از اجزای این مداد بیلاک روزن است برای ساختن مداد طبع استعمال این ضرور است که هر گاه بوجه اتم روغن بذر کتان پخته و سوخته گردد بیلاک و روزن را در آن بگدازند تا هر دو اجزاء بهم یک جسم شود مانند بالسم خواهد شد جزء سوم صابون است اگر این نباشد مداد روان نشود و حروف هرگز برابر طبع نشود و صابون زال برای مداد سیاه خوب میباشد و برای مداد خفیف در رنگهای نازک دهیت کروسوپ بکار می آرند و از زیاد شدن صابون مداد زود

خشک نمیشود پس اندازه نگهدارند که روشنائی باصفا و روان باشد جزء چهارم این مداد دود است از وجی نبل لیامپ بلاک که بکار ساختن این مداد می آید جزء پنجم ایوری بلاک یعنی عاج سوخته این وزین میباشد و در مداد طبع حروف سُربی اندک سائیده بیامیزند از آن بر چوب حروف بخوبی طبع میشود جزء ششم نیل یا پرشین بلو هموزن اندک اندک آمیزند لون مداد را صاف میکند یا اندک اندین رید را یا نیل یا پرشین بلو سائید بیامیزند که رنگ سیاه و مجلا کردد (فائده) وقت پختن روغن هر گاه از روغن بخار بر آمدن شروع شود پاره کاغذ بنوک سیخ چوبی بسته کنار کاغذ را آتش داده با سطح روغن بهم نمایند تا روغن مشتعل شود و روغن را همچنان بر آتش بدارند که بخار آن تمام شود آنوقت از روی آتش بر زمین بنهند که قوام آید آنگاه از نوک کارد روغن را اندک بر دارند و چون سرد گردد با انگشت غلیظی روغن را ملاحظه نمایند اگر بدرازی یک بند انگشت تار قوام رد نماید بدانند که روغن درست شده بهمین طریق دو قسم روغن که در قوام آن تفاوت کم و بیشی بود درست کنند که از آمیزش این دو قسم سیخ مختلف درست خواهد شد آنچه در هوای گرم بکار می آید قوام آن در سردی زیاده غلیظ میشود برای خط جلی بسیار غلیظ القوام بکار نمی آید چنانچه برای خط خفی در کار میباشد و در شش شیشه این روغن شش رطل وزن وقتیکه کف روغن بنشیند اندک اندک بیامیزند بجزء دکدا خت روزن یک رطل برادن سوپ پاره پاره گرده با احتیاط تمام داخل سازند چراکه در صابون جزء آب موجود است و وقت این آمیزش در روغن جوش پیدا میشود و باید روزن و صابون را با سیخچهٔ آهن خوب ممزوج کنند و ظرف را روی آتش گذارند تا همه اجزاء تجسم شود و نیل سائیده و پرشین بلو هر یک دو اونس و نیم گرفته و در ظرف کلی که در آن مداد بپخند گذارند و دودهٔ انگشت ولایتی چهار رطل و اگر دودهٔ قسم خوبترین چوب باشد سه رطل و نیم شامل آن کنند بعد آنرا گرم گرم باهستگی بیامیزند که همه یک جسم گردد و بعد از آمیختن آنرا در مسحقهٔ بزرگ خوب سائیده که باریک و نرم شود.

نوع دیگر بالسم آف کاپی وی ۹ اونس دوده سه اونس نیل و پرشین بلو هر دو یک اونس و یک ربع اندین رید سه ربع اونس یلو ترمیتاتن سوپ خشک سه اونس همه را باریک بسایند این هم از اقسام خوب مداد است از برای چاپ نمودن و اگر مداد را سرخ یا رنگ دیگر منظور باشد در پخته روغن بذر کتان بجای دوده از رنگهای الوان هر چه پسند باشد بیامیزند.

نسخهٔ مداد برای چاپ کردن بر سنگ

در ظرف مس یا آهن که سرپوش دار باشد روغن بذر کتان را القسمی صاف کنند که کاغذ افروخته بر سطح روغن چون ملصق کنند روغن شعله دهد و بقوام آید آنگاه با نوک کارد قدری بر داشته سرد گرده قدری را با دو انگشت بگیرند و هر دو انگشت را بهم چسبانیده باز نمایند بطوریکه سابق ذکر شد اگر قوام آمده شعلهٔ آتش را از و باز دارند تا سرد شود و پوشیده نماند که پختن روغن مداد در خانهٔ مسقف محل خطر است بکمال احتیاط این عمل را باید نمود و روغن را بسیار غلیظ نباید کرد و در این روغن کیا السائید یا پرس بلاک هر قدر بتوانند باریک و سُرمه سا آمیخته نمایند بهتر خواهد بود

ترکیب مداد برای چاپ کردن و از دست بر کاپی نوشتن حروف را الو روی سنگ وصل نمودن

ماستکت آن تیر پس هشت اونس شیل لاک دوازده اونس ترپنتائین یک اونس بهم آمیخته بعد یک رطل موم و شش اونس تیالو بهم آمیزند تا یک جسم شود پارهای صحت تیالو سوپ شامل کرده و باز چهار اونس دوده بهم آمیخته حل کنند و بگذارند قدری سرد شود یعنی شیر گرم آنوقت در قالب ریخته قرص نمایند و چون خواهند که بر کاغذ کاپی نویسند قدری آب صاف بر آتش گذارده چون بجوش آید اندکی بقدر کفاف از آن مداد با چاقو بریده در آن حل کنند بعد از آن با پارچهٔ صاف نموده بکار برند نوع دیگر صابون سفید ۲۵ جزء مصطکی رومی ده جزء شیل لاک ده جزء همه را در ظرف مس یا آهن در آتش نرم جوش دهند که همهٔ اجزاء یک جسم شود آنگاه یک دو ماشه از آنرا در آبگینه بر داشته ملاحظه نمایند که قوام آمده یا نه و دوا بهم ممزوج شده و رنگ آن مایل بسرخی است آنوقت آتش آنرا مشتعل کنند و بعد از چند دقیقه از غطا سرش را بپوشند و این عمل را دو سه بار نمایند بعد در ظرف بزرگی مثل طبق ریخته و سرد نموده پاره پاره از نوک کارد بریده بر دارند و نگهدارند وقت نوشتن کاپی بقدر حاجت گرفته در آب گرم جوشیده انداخته قدری روی آتش بنهند تا بجوشد بعد از روی آتش بر داشته صاف کرده بر کاغذ کاپی بنویسند و حروف پریده که از روی سنگ زایل میشود از سر هم درست نمایند و پوشیده نماند که اصل اجزای این مداد سه جزء است موم و لاک و صابون چهارم دودهٔ چراغ برای سیاه بودن رنگ آن و سوای از این ادویه دیگر را به کمی یا زیادی اوزان آمیختن آدم تجربه کار را اختیار دارد اجزاء مداد مذکوره مانند صابون و موم میباشد

لاک و موم هموزن و صابون نصف آن گرفته مطابق ترکیب وضع سابق الذکر بریزند و بقدر
حاجت دوده در آن بریزند و بعینه که پیش ذکر شد مداد درست کنند و در آب جوش انداخته و حل
نموده با پارچه صاف کرده بنویسند و سنگ چاپ را باعتدال گرم کردن بهتر است و ازین مداد اگر بر کاغذ
یکسطر کم رنگ و یکسطر پررنگ نوشته شود با کی نیست روی سنگ حروف برابر چاپ خواهد شد . .

کیفیت آهار دادن کاغذ برای کاپی

صمغ عربی دو جزء نشاسته شش جزء شب یمانی یکجزء هر سه را جدا جدا در آب گرم سولیوشن بسازند
و بیامیزند چون شیر گرم شود بر کاغذ بمالند و بعد از خشک شدن ملاحظه نمایند اگر لکه یابند اصلاح کنند
نوع دیگر آنکه اوّل دست را بآب سرد تر کرده بر کاغذ بکشند که صفحهٔ کاغذ نم شود بعد
سولیوشن ریوند چینی و دامنیت و نشاسته بطریق آهار بر آن بمالند و خشک نمایند و بر این
کاغذ از مداد چاپ نوشته پشت کاغذ را از سرکه نم کرده بر سنگ افکنند و زیر چرخ
کشند بطریق معروف چاپ نمایند

قاعدهٔ ساختن کاغذ کاپی برای نقشه

روغن بلسان انگریزی و تربنتاین هموزن بهم آمیخته بر کاغذ بسرعت آهار کرده خشک نمایند

طریق طبع از زیر پرس

قسمی دیگر حکمای امریکا برای چاپ کردن تازه اختراع کرده اند که بدون اسباب و آلات خود شخص بتنهائی
میتواند هرچه بخواهد طبع نماید بدین طریق که ساخته میشود از اجزاء چند که مرکب نموده صفحه ساخته از آن
طبع نمایند اجزاء این است که در ذیل نوشته میشود

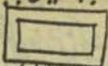
اختراع ازلی پرنتینک

Gelatine	کلاتین	صد گرین	Water	آب	۳۷۵ گرین
Glycerine	کلیسرین	۳۷۵ گرین	Kaolin	کاولن	۵۰ گرین

نوع دیگر اختراع دبلیو وارتها

Gelatine	کلاتین	صد گرین	Dikoetrine	دکسترین	صد گرین
Glycerine	کلیسرین	هزار گرین	Sulphate of baryta	سلفت آف بریتا	پنج هزار ؟

اوّل جلاتین را در آب خیسانیده هر گاه خیسیده شد بعد همان ظرف که در آن جلاتین است بگذارند در ظرفی
که آب گرم در آن باشد . و آن ظرف را بالای آتش گذارند پس از آن که نرم شد گداخته میشود بعد کاولن را

در آن اندک اندک ریخته مخلوط کرده در ظرفی که باین شکل باشد  نموده حرکت بدهند یعنی بجنبانند
بحدی که نزدیک بانجماد رسد پس آنرا در ظرفی از جست که باین شکل باشد  ریخته چنین
نموده باشند که هوائی بسته میشود ولی چیزی میشود نرم رنگش زرد رنگست از شامل کاولن و
سلفت او بریتا سفیدی پیدا می کند هر گاه بخواهند چاپ نمایند بر کاغذی مهره دار نوشته
بر بالای صفحهٔ مذکور که ازین اجزاء ساخته شده گذارده و دستی بالای کاغذ کشیده حروف
نوشته بر آن صفحه نقش میگیرد پس کاغذ سفید بالای آن گذارده و دستی بر آن مالیده چاپ
برداشته خواهد شد و تا دو صد ورق کاغذ پاکیزه و روشن چاپ میشود بعد پارچهٔ اسفنج
با آب گرم تر کرده بر آن صفحه مالیده باشند که نوشته محو میشود باز کاپی دیگر بر آن بیندازند
اما مرکب مخصوص برای این کار لازم است باید ازین اجزاء مرکب ساخته شود الکحل
یک گرین آب هفت گرین و یولیت دی پریس یک گرین نوع دیگر آب ۳۰ گرین
وایولت دی پریس ۱۰ گرین نوع دیگر مرکب قرمز الکحل یک گرین آب ۱۰ گرین
استیت آف رسانیلین ۳ گرین.

بیان چهارم در صنعت سمنت برای شد و وصل

بجهة ظروف آبگینه و سنگ و چوب و آهن و غیره که آنرا سار وج الحکمة گویند .
بدانکه قاعدهٔ شد و وصل کردن ظروف چینی و آبگینه اینست که هر دو پارچه را بر آتش خوب
گرم کنند پس دوای سمنت را بر هر دو لب ظرف طلا کرده زود بهم چسبانند و نگاهدارند تا سرد
شود و اگر هر دو پارچهٔ ظرف که میخواهند وصل کنند گرم نباشد وصل نخواهد شد
سمنت اینجا و اوّل از من پنجدانه مصطکی رومی گرفته در جوهر شراب اندازند در فنجانی چون مصطکی
در جوهر مذکور گداخته شود در ظرف دیگر سریشم ماهی در آب تر کرده صاف نموده بردارند و در
شراب برندی بگذارند تا بقدر دو او نس اندک غلیظ طیار شود آنگاه قدری صمغ عربی
در آن ریخته بمالند تا که صمغ خوب آمیزش پیدا کند بعد بر آتش معتدل همه را بیامیزند و
در یک شیشهٔ آبگینهٔ شفاف ریخته خوب بجنبانند و دهنش را ببندند و بگذارند وقت استعمال
شیشه را در آب جوش نهند و بکار برند بر زیور ظرف طلا و نقره هر کجا جواهر منضود نمودن منظور
باشد آنرا خوب صاف و هموار کنند که فصوص برابر نشینند و وصل شود بعد آن شیئی را گرم
نمایند و سمنت مذکور را از پارهٔ آهن یا خلال چوب طلا کنند و فصوص را بیفشرند تا هر قدر دوا زیاد

باشد از ته نگین درآید واین ترکیب بسیار آسان وعمده برای ترصیع است نسخهٔ دیگر ایزنگلاس کلیو یکجزء مصطکی وارنش یک جزء باید که کلیو را گداخته در وارنش بیامیزند و در شیشهٔ آبگینه سفید کرده سرش را محکم ببندند وقت استعمال در آب جوشانیده در شیشه نموده بکار برند ترکیب دیگر از اهل ارمن نیم اونس ایزنگلاس در چهار اونس آب بیست وچهار ساعت بخیسانند بعد در دیکچهٔ آب ریخته روی آتش گذارده و دوا را که در آب گداخته است در فنجان کرده بالای دهن دیکچه که میجوشد و بخار آن از دهن دیکچه برمی آید بنهند تا از گرمی دخان دو اونس آب بسوزد و دو اونس بماند آنگاه رکتی فائید اسپرت آف واین یعنی جوهر شراب در آن بیامیزند و از پارچه صاف کنند و در حالتیکه گرمی از دوا زایل نشده باشد این شولیوشن (را در آن اندازند که ترکیب آن اینست مصطکی ربع اونس جوهر شراب دو اونس بیامیزند و مذاب نمایند بعد صمغ حماه بکدرم یعنی گم اومونیاک سائیده بهم بیامیزند وچنان بهم بسایند که محلول گردد و درین محل سرعت نمایند تا اسپریت نپرد هرگاه این درست شود در شیشهٔ بلور سفید نهاده دهن آن محکم ببندند و بگذارند . پوشیده نماند که فتیلهٔ اسپریت هم بجای رکتی فائید اسپریت بکار می آید و آن قیمت ارزان بیشتر میشود و باید دانست که ایزنگلاس در فتیلهٔ اسپریت چون گداخته میشود آب غلیظ میشود و در آن بعد ربع نصف حصهٔ وارنش مصطکی بیامیزند و باین ترکیب سمنت خوب میشود و این آسانتر است و برای نصب جواهرات سمنت از این ادویه طیار می شود

نسخهٔ سمنت سیال ترکیب اهل چین و جاپان

لاک رنگ نارنج کم رنگ چهار اونس در سه اونس رکتیفائید اسپریت در شیشهٔ سفید بلور بنهند تا گداز شود این سمنت چنانچه درست شود چوب را در نهایت خوبی وصل میکند بحدی که از جای دیگر شکسته میشود و از ینجا جدا نمیشود و در ملک چین و جاپان تیر و نیزه را بهمین سمنت می چسبانند .

نسخهٔ سمنت که برای وصل پارچه و چرم بکار آید

کتاپرچا چهار اونس انڈیا ربر یک اونس گلیسرین نیم اونس روغن بذر کتان نیم اونس همه را بهم آمیخته بر آتش بپزند و هنگام استعمال مذاب نموده بکار برند

نسخهٔ سمنت ترکیب فرنج

در آب صمغ بقدر کفایت که غلظت پیدا کند نشاسته بیامیزند و گاهی عرق لیموی ترش هم اندک می آمیزند و این سمنت بکار قنادی می آید که بخواهد از حلویات درخت بسازد

نسخهٔ سمنت برای شیشه و چوب

سریش چهار اونس بقدر کفایت در آب بگدازند و چهار اونس قیر سیاه و یک اونس رد اوکر که قسمی از گل سرخ است همه را بهم آمیخته در وقت حاجت بکار برند نسخهٔ سمنت که بر جهازات و غیره طلا کرده می شود انڈین ربر یکجزء گرفته از مقراض باریک ریزه نمایند و در آن دوازده جزء روغن بیامیزند و در ظرفی نهاده اندک گرم کنند و ظرف را جنبانیده تا آنکه ربرها مذاب شود آنوقت (لتریج) یعنی مرداسنگ ۱۲ جزء شامل کرده بطور مذکور بجنبانند تا که همهٔ اجزاء یک جسم شود و بر سنگ مسطح انداخته پهن کرده از کارد ریزه ریزه نمایند و خشک کنند و در وقت حاجت در ظرفی از آهن گداخته طلا نمایند بر جائی که مقصود است نسخهٔ سمنت برای وصل آهن رال چهار جزء موم خالص یک جزء سفوف خشت پخته یک جزء گرفته بیامیزند و در جوف دستهٔ شمشیر و خنجر پر نموده دستهٔ تیغ و خنجر و غیره گرم کرده در آن فرو کنند نوع دیگر پیچ چهار جزء رال چهار جزء چربی گوسفند دو جزء سفوف خشت پخته دو جزء گرفته بهم آمیخته بکار برند

سمنت برای وصل صدف و عاج

سریش ماهی یکحصه سریش سفید دو حصه در سی حصهٔ آب مذاب نمایند بعد از پارچه صاف کرده بر آتش جوش دهند هرگاه بقدر شش حصه باقی ماند آنگاه سی ام حصه مصطکی گرفته در نصف حصه الکوهال مذاب نمایند و یکحصه جبت سفید با او آمیخته بهم مخلوط نمایند و در وقت استعمال اندک گرم نموده بکار برند سمنت بجهة وصل شیشه سیر را کوبیده بر جای شکسته بمالند و هر دو پارچهٔ شکسته را بهم گذارده با تار آهن به بندند و در میان شیر بمیاعت بجوشانند که بهم وصل میشود . ارزان انڈین ربر سمنت انڈین ربرها از چاقو ریز کرده و از متفرقن نیز همچو رشته باریک ببرند و در شیشه نموده سه ربع شیشه را خالی گذارند و بالای آن عود در ریخته پر نمایند ربر خمیر خواهد شد باز تا چند روز هر روز چند بار جنبانیده تا مثل شهد گردد و اگر ربر تماما گداخته نشود بار دیگر قدری عود در آن بریزند و اگر رقیق القوام یابند بطور مذکور ربر شامل کنند و از این ربر مذاب بقدر هشت ماشه یک ربع شیشه سمنت طیار میشود و این سمنت در چند دقیقه خشک میشود و از سه بار مالیدن بندهای چرم و جلد کتب مضبوط بهم می چسپد ترکیب سمنت برای چوب آهک و جوهر آهن هر دو را باریک سائیده زود ممزوج بهم نمایند و محکم بند نموده بدارند

و در وقت حاجت بکار برند

نسخهٔ سیمنت برای وصل سنگ مرمر

نمک آهک را در آب شب بمانی هر قدر که در آن جذب شود تر کرده در تنور بپزند و سفوف نموده نگاهدارند و وقت استعمال آب بقدر کفایت آمیخته بجای وصل مالیده هر دو پارهٔ سنگ را بهم بچسپانند این قسم سیمنت بسیار سخت میشود و برای وصل نمودن شیشه و اشیاء فلزات هم خوب است

بیان پنجم در صنعت ساختن مینا یعنی شیشه

مینا عبارتست از بلور که در آن استعداد مذاب کردن باشد و آنرا از خاک فلزات رنگهای گوناگون میدهند هر کس بخواهد مینا طیار کند اول سرب و قلع هر دو را بهم بیامیزد و در کورهٔ آتش بگدازد و در اندک زمانی خاک مثل سر شیر بر آن پیدا خواهد شد آنرا از کمچه بردارند و نگاهدارند و چون بمقدار خواهش جمع شود آنرا با آب تر کرده باریک بسایند و در ظرفی بزرگ آب ریخته ساعتی نگاهدارند هر گاه اجزاء ته نشین شود آنگاه آب را در ظرف دیگر ریخته و سر آنرا با پارچه مضبوط بند نموده در آفتاب بگذارند تا رطوبت آن خشک شود و در قعر آن منجمد گردد آنوقت آنرا از نوک کارد از ظرف جدا کرده بردارند و وزن نموده برابر آن ریگ دریا بآن بیامیزند و یک ربع نمک شور در آن کنند و هر سه را بگدازند این آمیزش اصل میناست و این را در انگریزی فرت یا فلکس می نامند

ترکیب دیگر شنجرف شانزده جزء سنگ چقماق مسحوق دوازده جزء بهم آمیخته مبیت و چهار ساعت در کوره بر آتش تند بگدازند بعد در آب اندازند و باز خشک نمایند و باریک بسایند و بدارند نام این مرکب بانگریزی فلکس است و باید دانست که مینا دو قسم میباشد شفاف و کثیف اگر در وقت ساختن عیار کل شیشه زیاده اندازند مینا کثیف خواهد شد و اگر کمتر خواهند ریخت مینا شفاف میشود

ایضا ترکیب ساختن مینای سفید

قلع خالص دو حصه خاک صافی سرب که ترکیبش مذکور شد یکحصه بلور خام سه حصه و قدری میانگنیس یعنی جبت خوب سائیده بیامیزند و بگدازند هر گاه گداخته شود در آب سرد نمایند و خشک نموده باز بگدازند

مینای آبی رنگ رد کیدریک سفید شوره هر یک ده جزء اکساید آف کوبالت یک حصه بطریق معروف بسازند

ترکیب مینای سبز رنگ فلکس هشت اونس بلک اکسایند آف کاپر ربع اونس بهم نموده مینای زرد لیموئی مینای نیلگون دو جزء مینای سیاه رنگ یکجزء مینای زرد رنگ جزء همه را باهم بگدازند

مینای گندمی رنگ سنگ چقماق باریک سائیده هشت جزء رولید شانزده جزء منگنیس پنج جزء بهم نموده بگدازند

بیان ششم در میناکاری

بدانکه میناکاری بر طلا و نقره و مس میشود باید ظروف و زیور را که میناکاری می کنند پاک و مجلا باشد و باید ظروف و زیور را که مینا نمایند بر تختهٔ از آهن نهاده در کوره نهند و ملتفت باشند تا مینا گداخته گردد و اگر گلکاری منظور باشد از مینای هر رنگ نقش نمایند و اگر مینا با الوان مختلف ممکن نبود از آمیزش دو رنگ رنگ مطلوب پیدا میکنند مثلاً از مخلوط نمودن مینای زرد و آبی سبز حاصل میشود و از سرخ و نیلگون بادنجانی و از سرخ و سفید رنگ پشت گل حاصل میگردد

طریق ساختن مینا

بیارند سنگ بلور و مثل سرمه باریک بسایند و هموزن آن روی سوخته و سفیداب ارزیز و ده جزء رنگ شنجار سرخ همه را باهم بیامیزند و در بوته کنند و زیر آن بوته سوراخی نمایند و آن بوته را در بوتهٔ دیگر قرار دهند بعد از آن از بوته دیگر سرپوش کرده و آنرا بگل بند کرده در کوره نهند و بدمند تا بگدازد و آنچه لطیف تر باشد در بوته زیرین بچکد پس بیرون آورده آنچه در بوته زیرین چکیده باشد مینای سبز بود

نوع دیگر بیارند سنگ بلور بوزن آن سفیدهٔ ارزیز و قدری نمک شنجار بطریق سابق عمل کنند مینای آسمانی بچکد

نوع دیگر بیارند سفیداب سرب و بلور سوده مساوی الوزن یکحصهٔ آن نمک شنجار و بهمان طریق مذکور عمل کنند مینای زرد شود

نوع دیگر بلور سوده ده جزء نمک شنجار و زیبق و کبریت و سفیداب ارزیز از هر یک یک جزء بهمان طریق مذکور عمل کنند مینای سرخ می شود .

بیان هفتم در وارنش سازی

طریق ترکیب پختن روغن برای وارنش یک ظرف مسی باین شکل ⬭ گرفته بروی اجاغ نهند و روغن بذر کتان انقدر در او نمایند که بقدر پنج انگشت از سر ظرف خالی ماند و تا دو ساعت آتش آهسته آهسته زیر آن افروزند تا روغن گرم شود باز اندک اندک آتش آنرا تند نمایند و هر قدر کف حالا روغن آید از کفگیر برداشته جدا نمایند و این عمل تا سه ساعت کنند باز اندک اندک در روغن گل سنگ مقناطیس سوخته باین حساب که در یک گلن روغن ربع اونس اندازند و یکساعت آتش تند افروزند که قوام آید بعد دهن ظرف را بند کرده آتش از زیر آن بر دارند بعد سرپوش را برداشته یک روز و یکشب دهن ظرف را باز دارند بعد از آن در ظرف قلعی روغن را نگهدارند که گل مقناطیس

روغن را جذب کرده ته‌نشین خواهد شد و روغن را صاف نموده نگاهدارند که پایداری و خوشرنگی
وارنش در خوبی روغن است و جوهر تربتین که در این وارنش آمیخته میشود باید صاف و خالص
باشد **ترکیب کوپل وارنش** سندروس هشت رطل گرفته بگدازند چون گداخته شود چهار
باطلی روغن گرم در آن ریخته چندان بپزند که بقوام آمده آنوقت در آن شش باطلی
تربتین اضافه کنند وقت آمیزش تربتین میبرد لکن وارنش شفاف طیار میگردد و
وقت صاف نمودن اگر در وارنش غلظت یابند همانوقت بقدر مناسب تربتین گرم
نموده بیامیزند **(وارنش برای چوب وصندوق والماری وکاری)**
سندروس هفت رطل گداخته در آن دو باطلی روغن پخته بریزند بعد از چهار پنج دقیقه هرگاه بقوام
آید سه رطل روغن تربتین در آن بریزند چنانچه این وارنش بخوبی درست شود بر هر شئی
که بمالند ده دقیقه خشک خواهد شد لکن در پختن زیاد احتیاط باید نمود که اگر زیاد
پخته شود در تربتین آمیخته نمیشود و این امر از تجربه حاصل شده است **ایضاً**
سندروس هشت رطل گداخته چهار باطلی روغن پخته در آن آمیزند و آهسته آهسته آتش نموده تا
چهار ساعت بپزند هرگاه قوام آید و تار بندد سه رطل و نیم تربتین شامل نمایند **طریق رنگ
کردن اسباب چوبین را** برازل او د جوکوب نموده در آب بجوشانند و صاف نموده بر
چوب بمالند و اگر بسیار رنگین خواهند برازل عود را با شب یمانی و کوک لایم بپزند و بر چوب
مالیده خشک کنند باز وارنش اندک بمالند **(ایضاً وارنش برای اسباب چوبی)**
موم سفید پانزده اونس ملیوریزن یک اونس اسپریت آف تر پنتاین یک باطلی اجزا را
بهم مخلوط کرده و از برش موئی یا پارچه کرباس بر چیز چوبین طلا کرده بعد از خشک شدن از پارچه
پشمینه مالش نمایند **طریق رنگ مهاگنی بر چوب** روغن بذر کتان پخته دو رطل الکانیت
سه اونس هر دو را آمیخته گرم کنند بعد ریزن دو اونس موم خالص دو اونس آمیخته چوب را رنگین
نمایند **نوع دیگر** لاک او دیک جزء آب خالص هشت جزء بهم آمیخته بجوشانند و بر چوب بمالند چون
خشک شود وارنش مذکور الذیل را بر آن طلا نمایند امینت در الکوهل بلید یک جزء اسپریت آف
وین بیست جزء بهم آمیخته بر چوب بمالند **وارنش قنداق تفنگ** مصطکی پنج رطل
شیشه مسحوق سه رطل روغن تاربتین شیر گرم دو باطلی اینهمه را بهم نموده در شیشه نگهدارند و سر شیشه
را بند نموده تا چهار ساعت حرکت دهند تا معلوم شود که مصطکی گداخته شده آنگاه در پارچه

صاف نمایند و در شیشه نگاهداشته بوقت حاجت بکار برند **وارنش که بر ظرف گل
استعمال کرده میشود** سنگ چقماق و سودا هر دو هموزن گرفته بهم آمیخته بکار برند **وارنش
که بر کفشهای انگریزی مالیده میشود** روغن کتان هشت جزء روغن تخته ده جزء پیه که سخت
باشد هشت جزء همه را بهم آمیخته بر آتش گرم کرده باستعمال آرند **فرنج پالیش** اسپریت
آف وین یعنی جوهر شراب ربع باطلی سندروس ربع اونس صمغ عربی ربع اونس لاک یک اونس
صمغها را کوفته و بیخته در اسپریت مذکور آمیزند و دهن ظرف را محکم بند کرده نزدیک آتش
گذارند و حرکت دهند تا همه گداخته یکجسم خواهد شد بعد از پارچه صاف کرده در ظرف چینی
یا شیشه نموده بدارند وقت حاجت بکار برند **ترکیب فش آئیل یعنی** روغن ماهی
که بکار رنگ سازان می آید روغن ماهی یکصد باطلی مردار سنگ سائیده دوازده رطل کشته
جست دو رطل همه را بهم آمیخته دو ساعت بپزند بعد سرد نموده صابون سه رطل گداخته
در آن بیامیزند و روغن پخته هشت باطلی تربتین دو باطلی شامل نمایند و خوب مخلوط نموده بکار
برند **بلاکنگ برای کفشها** سرکه یک باطلی عاج سوخته یک رطل شکر سفید نیم رطل
روغن توتیا نیم اونس روغن کنجد یک اونس همه را باهم نموده بکار برند این بلاکنگ بسیار خوب
میشود **روغن سیاه برای چرم** روغن پخته یک باطلی کهربا یک اونس اسفالتیم پنج
اونس دوده چراغ یک رطل همه را در جوهر تربتین رقیق کرده بر چرم مالند **روغن که کفش
را از آسیب آب محفوظ دارد** روغن پخته شانزده جزء جوهر تربتین دو جزء موم
خالص یکجزء قیر یک جزء مخلوط نمایند و گرم گرم بر کفش بمالند

بیان هشتم در صنعت دباغی و پارچه روغنی

روغن پخته بیست و پنج جزء موم خالص دو جزء مردار سنگ دو جزء حب الغراب دو جزء همه را آمیخته
بر پارچه طلا نمایند و خشک کنند **ترکیب دیگر** در اندین ربر القدر تربتین اندازند که ربر ذاب
شود آنگاه همراه برش دوای مذکور را بر پارچه کشند بعد ربر تربتین و مردار سنگ یا شکر لید
یا شیئ دیگر خشک کرده و آمیخته بار دیگر بر پارچه طلا نمایند و با مهره آهسته بر آن بکشند و خشک
کنند **چرمی واتر پروف** روغن پخته شانزده جزء موم زرد دو جزء صمغ درخت
صنوبر یکجزء تربتین دو جزء همه را بهم آمیخته بر چرم بمالند **وارنش چرم ولایتی** روغن
بذر کتان پخته ده وارنش جزء اصلی است در آن رنگ لاجوردی و اندک دوده چوب خلط نمایند

وبر چرم از دست بمالند واول چرم را بر یک تختهٔ چوب فرش کنند چون چرم خشک می گردد آنگاه از دست بصفای دوای مذکور را از سنگ بصفای مهره پالش مینمایند بعد بار دیگر دست می کشند وبجای رنگ لاجورد پرشین بلو استعمال مینمایند و بار سیم نیز از همین اجزاء رنگ می کنند مگر فرق اینقدر است که روغن کتان بقدری ریخته میشود که در آن مثل قوام تار پیدا می کند در آن پرشین بلو و دودهٔ چوب شامل کرده میشود و بار چهارم نیز بطریق سیم دست بر چرم گردانیده باشند و در آن برنگ سیاه پرشین بلو نیم رطل دودهٔ چوب یک باطلی در وارنش آمیزند وبعضی دباغان اندک انبر وارنش نیز اضافه می کنند و در این چهار آبار هر بار چرم را بر آتش از گرمی یکصد و بیست درجهٔ آلهٔ سیمابی که از آن اندازهٔ گرمی گرفته میشود خشک کرده و هر مرتبه مهره می کنند **طریق موم مصنوعی** قیر زرد هشتاد رطل پیه یعنی چربی که سخت باشد ۳۵ رطل آرد آلوپتاته ۷ رطل طریق آرد آلوپتاته اینست که پوست آلو را با کارد تراشیده ورق نموده در آفتاب خشک کنند هرگاه خشک شد ساییده مثل آرد میشود و اینهمه اجزاء را باهم مخلوط نموده بر آتش گداخته بقوام آرند آنگاه سرد نموده اقراص بندند و هرگاه سرد شد بر هر یک قرص قدری آرد گندم آهسته بمالند واگر سوختهٔ عاج در آن آمیخته شود زیاد صاف خواهد شد

طریق دباغی کردن چرم گاومیش

چرم تر و تازه را آورده آهک به پشت وروی آن مالیده تا هشت روز در حوض پر آب دارند و روز نهم بیرون آورده موهای آنرا بتراشند و صاف کنند پس از آن پوست خشک مغیلان را جوکوب کرده در حوض دیگر پر آب اندازند و خوب درهم کرده چرمها را در آن اندازند بعد از سه روز بیرون آورده چرمها را بطور خریطه ساخته پوست مغیلان جوکوب کرده و آب در آن خریطه پر کرده بر سر حوضی بچوبی به بندند تا که تمام آب از مسامات آن نفوذ کرده بحوض بچکد پس نمک را باریک ساییده و بدان چرم تر آلوده کرده در آفتاب خشک کنند بعد از آن قدری با آنها آب زده و ته کرده همراه چوبی بکوبند که صاف شود و چروک آن برطرف شود در رنگ انفتیم چرم بادامی میباشد واگر خواهند رنگ دهند بچرمهای گاومیش بجز رنگ سیاه دیگر رنگ نباید و وزن رنگ سیاه برای یک چرم بدین مقدار است آمله سه توله نیل توتیا سه توله صمغ مغیلان پنج توله برادهٔ آهن پنج توله این اجزاء را جوکوب کرده بدو آثار آب جوش دهند چون آب رنگین شود از آتش فرود آورده چرم را در آب مذکور تر کنند سیاه گردد و چرم گوسفند یا بز

بهمین طریق رنگ سیاه دهند **طریق دباغی چرم بز و گوسفند** چرمهای گوسفند پنجاه عدد شیر آهک یک آثار و ربع آرد جو دو آثار و نیم نمک ربع آثار همه اجزاء را مع چرمها در حوض انداخته خوب درهم نموده و حوض را از آب پر کنند که آب بالای چرمها آید و هر روز چرمها را زیر و بالا کرده باشند تا هشت روز آنگاه بیرون آورده موهای چرم را بتراشند و نمک ساییده بچرمها مالند و برای یک چرم دو آثار نمک کافی است بعد در آفتاب خشک سازند پس از خشک شدن اندکی آب بر آن پاشیده با شفره چرکهای آنرا صاف کنند هرگاه خواهند رنگ نمایند **طریق رنگ کبود** برادهٔ مس را با آتش بسوزانند تا خاکستر شود و آن خاک مس را به آب لیمو و قدری آب آمیخته چرم را بر چهار میخ کشیده رنگ مذکور را بر چرم بمالند که چرم رنگ کبود میشود پس خشک کرده بکار برند **طریق رنگ سرخ** لاک و هاک یا پپیل یک آثار شخار سه توله تود ربع آثار همهٔ اجزاء را جوکوب کرده در ظرف سفالین ریخته آب بقدر حاجت انداخته جوش دهند چون آب رنگین شود از آتش فرود آورده سرد کرده روی چرم را از آن آب رنگین کنند **طریق رنگ زرد** گل بن بقدر حاجت گرفته با آب جوش دهند هرگاه آب رنگین شود از آن آب بر روی چرم بمالند و آب لیمو بر آن مالیده در آفتاب خشک کنند رنگ زرد شود

بیان هشتم در صنعت صباغی ترکیب رنگ نمودن وشستن پارچهٔ ابریشمی و پشمی و کلابتون وغیره

اندازهٔ رنگ نمودن پارچهٔ حریر اینست که یکصد ذرع پارچه را هشت رطل اندازه می کنند پس اگر پارچهٔ حریر باندازهٔ دو صد ذرع باشد شانزده رطل باین وزن و مقدار رنگ آنرا مهیا می کنند نائتریت سلفت آف ایرن یعنی تیزاب گوگرد و شوره در آهن آمیخته در درجهٔ گرمی یکصد و پنجاه تیار کنند و سی دقیقه پارچه را در آن بجنبانند باز سه مرتبه در آب گرم بشویند و هیجده رطل لاگ اود را تیار جوش داده در یک خم بزرگ پارچه صاف نموده و یک رطل صابون سفید در آن بیامیزند و تا چهل دقیقه آن پارچه را در آن غوطه دهند و فشرده باشند بعد دو بار بآب بشویند رنگ سیاه خوب خواهد شد **رنگ دارچینی** بجهت پارچهٔ حریر برای یکصد ذرع پارچهٔ فستک که قسمی از چوب است و رنگ زرد از آن حاصل میشود ۱۲ رطل رنیاس سه رطل بارا و ۲ رطل هر سه را تا بیست دقیقه غوطه داده بر آرند و در هوا

خشک کنند و در ظرف دیگر قدری پتاس محلول انداخته هر گونه رنگ منظور باشد یعنی کم و زیاد
همانقدر چهار اونس سکپور در آن آمیخته پارچه را یکدو بار در آن تر کرده بفشارند و دو بار با آب
خالص شسته خشک نمایند **رنگ آسمانی واز** برای یکصد ذرع پارچه سه اونس الماس
مصنوعی با جوهر نیل و شش اونس نمک قلیاب اول پارچه را در آب گرم که در آن سلفرک اسید آمیخته
باشند تر کرده و با نیم آب یکبار بشویند بعد از آن جوهر نیل طیار کرده و قلیاب را در آب نیم گرم
بگذارند و در ظرف مس که کافی باشد آنرا از آب گرم که حرارت آن بقدر یکصد درجه باشد
پر نمایند و در آن نیل پنج حصه قلیاب بریزند و تا پانزده دقیقه پارچه را در آن غوطه دهند
بعد بیرون آورده با آب سرد بشویند و خشک کنند **رنگ سیاه برای پارچهٔ**
کرباسی اگر بوزن چهل رطل باشد ده رطل جفت را جوش داده هیجده ساعت پارچه را
در آن تر دارند بعد بیرون آورده بفشارند در چهل درجه گرمی آب استیت آف ایرن چهار بار غوطه
داده بفشرند و باز سه مرتبه در آب صاف بشویند بعد هشت رطل لاک او دو یک رطل فتکری را
در آب جوش داده آب صافش را در یکظرف بریزند و در آن تا سی دقیقه غوطه دهند و بفشارند و
یک رطل زاج گرفته در آب ذاب نموده دو مرتبه پارچه را در آن تر کرده افشرده خشک کنند سیاه
خواهد شد **چون خواهند که پارچهٔ رنگ ثابت نمایند** پارچهٔ رنگ کرده را در میان
آب جوش خاکستر اشترغار فرو کنند ثابت شود نوع دیگر کل رزد در میان گندم زارها را جوشانیده
پارچه ابریشم را بدان آب تر کنند ثابت گردد

ترکیب شستن ابریشم سیاه

دو عدد زهرهٔ گاو گرفته در آب گرم اندازند بعد قدری کف دریا در آن آب تر نمایند و هر دو طرف
ابریشم را با آن کف دریا که تر کرده اند بکشند که پارچه تر گردد و بفشارند و باز تجدید عمل نمایند و در آب
گرم انداخته بفشارند تا پارچه صاف شود آنگاه آن پارچه را بر تخته گسترده نشاسته از کف دریا بر پارچه
بمالند و با گرمی آتش خشک کنند **ترکیب بر داشتن داغ روغن از پارچهٔ ابریشمی و پشمی**
قدری نوشادر گرفته در شانزده حصه آب مذاب نمایند و بجای داغ اندک اندک ریخته با دست بمالند و
کاغذ جاذب را زیر و بالای آن پارچه نهاده پارهٔ آهن گرم نموده بر آن بگردانند کاغذ مذکور روغن را از
پارچه بخود جذب خواهد نمود **ترکیب شستن پارچهٔ حریر رنگین** در آب جوش اندک صابون ریخته
باز بجوشانند تا کف صابون بالای آب پدیدار شود آنگاه از روی آتش برداشته ملاحظه کنند که در

آب اینقدر گرمی بماند که در آن دست کردن ممکن شود آنگاه پارچه را در آب میندازند و اگر پارچه مضبوط باشد آنرا
با دست در آن آب بمالند و بار دیگر در آب گرم اندازند و اگر پارچه برنگ زرد یا قرمز یا سیاه یا سرخ
باشد در آن آب ثانی قدری تیزاب توتیا و کبریت اندازند که مزهٔ آب بترشی مایل گردد و اگر نارنجی
یا کبود یا رنگ دیگر بود آب گرم کافی است و اگر سرخ یا قرمز کم رنگ بود در آب مذکور قلع محلول
بریزند و آهسته افشرده در جای گرم خشک نمایند و اگر پارچهٔ رنگ گلابی و خفیف اللون بود بجای
تیزاب توتیا و قلع محلول عرق لیمو یا نمک انگور سفید بکار برند و برای رنگ آسمانی و بادنجانی
اندک شنجار صاف کرده که در انگریزی آرچل پرل اش میگویند آمیزند تا رنگ بحالت اصلی ماند
و طریق شستن مانند قاعدهٔ عام است مگر در وقت فشردن پارچه را آهسته بفشارند و در
هوا خشک نمایند و باز آب صمغ و سریش ماهی را در آب حل کرده و اندک شنجار آمیخته بر پارچه بمالند
رنگ سبز پخته اگر یکصد ذرع باشد آب نیل دو اونس نیل کاست دو رطل و نیم چوب
آبنوس یکرطل اول آبنوس را با قدری شب یمانی در آب بجوشانند و آب صافش را در ظرفی
بگیرند و در آن نیل و شب یمانی را انداخته بیامیزند و پارچه را در رنگ مذکور رنگین نموده و با آب
شسته در آب نیل و شب یمانی پانزده دقیقه غوطه داده بردارند (**رنگ سرخ**)
بیارند گل معصفر خشک هر قدر که خواسته باشند و قدری آب بر آن ریزند و خوب در هم
کنند تا نم شود بعد ساعتی در پارچه کرباس کرده بر سه پایه بیاویزند و بر روی آن آب ریزند
چندانکه آب زرد او تماما بیرون آید و آن آب زرد را نگاهدارند چون بینند که آب صاف بر
می آید آب ریختن را موقوف کنند و معصفر را در طغاری ریخته و بحساب یک آثار پنج توله
شنجار کوفته در آن بیامیزند و بدست چندان بمالند که معصفر نرم و ملایم شود پس بدستور
سابق در کرباس کنند و بیاویزند تا بحدی که همهٔ رنگ برآید چون بینند که آب
صاف می چکد آب ریختن را موقوف کنند در نگی که اول چکیده از آن رنگ سرخ کنند و آبی که بار دوم
و سیم چکیده رنگ پشت گل و نارنجی و کاسنی در آن داخل کرده پس جامه را اول با آب تر نموده بفشارند
بعد از آن در آن رنگ غوطه دهند و ساعتی بگذارند تا رنگ را جذب کند بعد بفشارند و ربع آثار آب لیمو
با آب مخلوط ساخته و جامهٔ رنگین را در آن غوطه داده فشار داده بسایه خشک نمایند که رنگ سرخ
شود (**رنگ کشمشی**) اول در رنگ بلیله بعد از آن در رنگ سیاهی بعد از آن در زاج غوطه دهند
و رنگ زنگاری از نیل توتیا و آب آهک سازند اما در رنگ کردن شرط است که پارچه در آن خیلی نماند

که می پوسد **طریق ثبات رنگ جامه** چون خرنوب نبطی راکوبیده بخیسانند و جامه را با آن تر کرده هر رنگی که بعد از آن کنند ثابت ماند و زایل نگردد **طریق شستن جامهای رنگین که تغییر نکند** قلف در آب جوشانیده و لباس رنگین را با او بشویند که رنگ آن تغییر نخواهد کرد **تدبیر ازالهٔ لکهٔ خون از لباس** هرگاه بر لباس کسی خون چکیده باشد فضلهٔ کبوتر را در آب جوشانیده با آب جای لکه را بشویند خواه لکه کهنه و خواه تازه زایل خواهد شد **رنگ کاهی پخته** برای پارچهٔ حریر اگر ده ذرع پارچه باشد فستک دوازده اونس نیل سه اونس شب یمانی سه اونس سلفرک اسید یک اونس و نیم اول فستک را بجوشانند بعد نیل و شب یمانی و اسید در آن آمیزند و پارچه را در آن غوطه دهند تا بر حسب دلخواه رنگین شود **رنگ گلابی برای حریر** سافلاو دو رطل و نیم تمام شب در آب بخیسانند صبح مالش داده در پارچه کرده آنرا ابسته در آب انداخته رنگ بر آرند بعد بیست با طلی آب در ظرفی ریخته و دو رطل و نیم سودا در آن شامل کرده چون مذاب شود آنگاه در آن سافلاور بیامیزند و ساعتی حرکت دهند و باز تا چهل دقیقه بدارند و بازها پارچه صاف نموده و پارچه را رنگ نمایند **ترکیب سفید نمودن پشم** صابون را در آب گرم آمیخته پشم را در آن اندازند و بشویند چون چرک پشم زایل شود از پنج ساعت تا بیست ساعت بخور کبریت دهند و باز شسته در آب نیل و آب سفید گلپ پشم را غوطه داده و بار دیگر دخان کبریت پنج اول دهند و باز نیم بار با آب صابون شویند سفید خواهد شد باید که آب صابون بسیار گرم نباشد **ترکیب صاف نمودن قیطان زری** اول قیطان یا پهنک را از آلت کستری برکه بایکرده در کیسهٔ کتان نهاده و دوخته تا بیست و چهار ساعت در روغن زیتون بدارند بعد آن کیسه را بیرون آورده در آب صابون تا پانزده دقیقه بجوشانند و در آب نیم گرم صاف کنند و باز در آب صاف اندک شیرهٔ برنج ریخته کیسه را فرو برند و آهسته فشرده بر تختهٔ صافی پهن نمایند تا خشک شود **ترکیب صاف نمودن پهنک و قیطان زری از چرک** در آب مرارهٔ گاو اندک آب آمیخته بر پهنک بمالند همان وقت خوشرنگ خواهد شد **نوع دیگر** اسپرت آف وین را گرم نموده با برش یا کف دریا بران بمالند و صاف کنند بسیار مجلی شود . .

بیان دهم در صنعت صابون سازی

صابون که بکار شستن پارچه می آید و کارزان میخرند شخار بخرد آهک نصف جزء هر دو را نرم سائیده در حوض مخصوص اندازند که برای صابون سازی ساخته شده که پائین این حوض حوضی دیگر میباشد

و در ته حوض اول یک سوراخ است که آب حوض اول در حوض دوم بگردد و میباید که سوراخ حوض اول را محکم بند نمایند بعد شخار و آهک مسحوق را در حوض ریخته بقدر پنج حصه آب صاف که از چاه باشد در آن بریزند و تا دو ساعت خوب بیامیزند و بگذارند چون شخار و آهک ته نشین شود و آب زلال ما لا ایستد آنوقت منفذ آب را بگشایند و آب زلال را در حوض دیگر بگیرند و آنرا در یکظرف نگهدارند و سوراخ را محکم بند نموده بار دیگر بقدر مذکور آب بریزند و باز تا دو ساعت بهم آمیخته و بطور اول بگذارند چون شخار و آهک ته نشین شود منفذ آنرا گشاده آب زلال را در حوض پائین گرفته باز سوراخ را بند کرده آب زلال از حوض دوم گرفته در ظرفی نگهدارند همچنین چند بار عمل نمایند و آب زلال جدا جدا بحساب اول و دوم و سیم نگهدارند تا آنکه در آب تیزی ذائقهٔ آهک و شخار هیچ نماند آنگاه روغن زیتون یا روغن کنجد یا روغن بذرکتان یا روغن بیدانجیر هر کدام که خواهند بقدر ده حصه آب مرتبهٔ اول گرفته در ظرف انداخته بالای آتشدان نهند و بجوشانند و آب مرتبهٔ سیم را اندک اندک در آن روغن ریزند چون آب تمام شود آب زلال دیگر که مرتبهٔ دوم گرفته اند در آن بیامیزند همچنین یکی بعد دیگری آب بترتیب در آن بریزند و در مرتبهٔ آخر آب زلال که در مرتبهٔ اول گرفته اند در روغن اندازند و بقیه علی الترتیب نمایند روغن مثل خمیر غلیظ خواهد شد آنگاه از روی آتش برداشته در قالب انداخته و لوحها معین کنند و نگاه دارند این ترکیب خاص صابون سازی است . و اگر اندک صابون ساختن منظور باشد باید که در سبوی بزرگ گلی یا خم گلی شخار و آهک را چنانچه در حوض ریخته عمل کردن نوشته شد کار نمایند و در ته آن سوراخ نمایند و آب زلال در خم دیگر بگیرند و در اینصورت بالای سوراخ خم اول یک جامی و از گون بنهند **ترکیب ساختن صابون انگریزی** باید دانست که روغن در آب آمیخته نمی شود ولیکن هرگاه چربی صاف شده یا دیگر شیئی روغنی را با کاستک سودا یا آب پتاس بپزند آب و روغن بهم آمیخته می گردد و این آمیزش را صابون میگویند و از آمیزش چربی یا روغن و پتاس صابون انگریزی ساخته میشود و این صابون انگریزی دو قسم میشود یکی سخت و دیگر نرم سخت را از سودا و نرم را از پتاس میسازند و خرج صابون سخت به نسبت نرم بسیار است روغن که در صابون سازی بکار می آید دو قسم میباشد خشک کننده و رقیق کننده روغن بذرکتان و روغن سن که با آن رسن میسازند اینها خشک کننده هستند و روغن بادام و روغن نارجیل ازین روغنها صابون نرم ساخته میشود . و باید دانست که مرتبهٔ اول که عصار روغن از آلت روغن کشی بیرون می آورد آن روغن بکار صابون نمی آید

وچون دفعهٔ دیگر در همانوقت روغن برمی آورد بهتر است زیرا که در آن لزوجت خوب میباشد و روغن لنزج در صابون سختی پیدا می کند و روغن نارجیل را یک قسم دهنیت میباشد که چون با سود آمیخته می پزند تجسم می گردد وجدا نمی شود مگر باید که تا دیر وقت بپزند و بانیوجه آنرا با روغن زیتون وچربی آمیخته استعمال میکنند واز این صابون عمده وسفید درست میشود ومخفی مباد که روغن زیتون سه قسم میشود قسم اول از فشردن ثمر زیتون برمی آید قسم دوم ثمر را در آب گرم انداخته ودر شکنجه گذارده روغن بیرون می آید قسم سیم ثمر را در آب جوشانیده روغن بیرون می آرند واز این سه قسم برای صابون سازی قسم اخیر بکار می آید . وباید دانست که خاصیت چربی هر جانور علاحده میباشد چربی ماهی اکثر رقیق میباشد وچربی جانوران گوشت خوار اکثر نرم وبودار میباشد وچربی جانوران نشخوار کم بو میباشد وچربی جانوران جوان خوش خوراک اکثر سفید وبسیار میباشد و در صابون سازی چربی گاو زیاده استعمال میشود واین چربی زرد است اگرچند دفعه در آب گرم شسته شود زردی آن برطرف می شود

ترکیب تیار نمودن آب برای صابون

آب صاف رود جاری برای صابون باید اگر در آب اندک تغییر باشد صابون صاف تیار نخواهد شد اول آهک وشخار را خوب کوب نموده در آب آمیزند وبیست وچهار ساعت نگاهدارند ودر خمی که در سطح آن سوراخ ویک لوله نصب کرده باشند بریزند لکن در این قسم آب تیزی وتندی کامل حاصل نمیشود وآهک زیاد خرج می شود لهذا ترکیب دیگر ابداع کرده اند حضرات فرنگان و آن اینست که شخار را با آب زلال آهک آمیخته از گرمی آتش هم مدد دهند وخیال دارند که سولیوشن در یکصد درجه زیاده از پانزده حصه شورتیت نباشد وشناخت تیزی آب آن که قدری در یک جام بگیرند وتا سرد شدن بدون حرکت دادن نگاهدارند پارچه صاف نموده در آن قدری تیزک اسد تقطیر نمایند اگر بجوش آید دانند که تیز نگردیده است باز بپزند تا وقتیکه از تقطیر تیزک اسد بجوش نیاید هر گاه تیار شود آنرا از آتش برگیرند وسر ظرف را بند کرده تا پنجساعت بلا تحرک بگذارند تا که تمام آهک ته نشین شود بعد از آن سولیوشن بواسطهٔ لولهٔ چوبی در یک پیپ چوبی بریزند ودر ته این پیپ یک سوراخ باشد وآنرا بند کرده نگهدارند وقت حاجت کشاده آب زلال آنرا می گیرند وبرای این کار آهک آب دیده بکار می آید آهک آب ندیده گرفته در آب آمیزند وآب را در هوا بگذارند که حدت آتش زایل شود اگر یکصد رطل شخار باشد آهک بیست وچهار رطل میباید

قاعدهٔ آتش افروختن صابون زرد رنگ بگرمی دخانی پخته میشود وبرای پختن اقسام رنگین

آتش زیر ظرف پختن افروزند اگر چهار طرف ظرف آتش مشتعل کنند اجزای صابون سوخته خواهد شد وبرای این کار زغال معدنی که آتش تیز وشعلهٔ آن کم میباشد مناسب است **قاعدهٔ پختن صابون** بعضی صابون سازان اول چربی را در دیگ انداخته آب آهک و شخار درجهٔ اول را اندک اندک در آن آمیزند وبعضی از آب که در آن تیزی اندک میباشد شروع مینمایند وبر آب تیز وتند ختم مینمایند کارکنان اول آب از ده درجه تا پانزده درجه می گیرند وکارکنان قسم ثانی از هفت درجه تا ده درجه وپانزده تا هیجده درجه واز هیجده تا بیست و پنج درجه آب شخار وآهک در چربی بار بار میریزند وبعضی صابون پزان یکبار کل آب را میریزند و بعضی بتدریج واینطور بهتر است ومیباید که وقت انداختن آب اندک صابون از دیگ برداشته با انگشت نرو شایه ببیند اگر سوزش محسوس شود باز در پختن اهتمام کنند واگر سوزش نباشد آنوقت آب دیگر بریزد وهمچنین تا وقت انداختن آب آزمایش کنند وخوب حرکت دهند تا که تمام آب صرف گردد آنوقت در دیگ آب رنگین ورقیق بنظر خواهد آمد وآب آهک وچربی یک ذات خواهد شد واگر این آمیزش صاف باشد بدانند که جمله اجزا بوزن درست بوده است واگر در پختن صابون دیر شود آب کم زور شخار وآهک که از یک درجه تا دو درجه بود در آن بریزند وبعضی اوقات از تاب آتش چنان میشود که غلیظ القوام میگردد ودر دیگ اندک داغ خورده منجمد میشود ونشانهٔ آن اینست که دود سیاه بالای آن می آید پس باید آتش کم کنند وچند باطلی آب بسیار تیز وتند آهک وشخار بریزند وخوب بیامیزند که اصلاح آن خواهد شد

شناختن پخته شدن صابون

اینست که از چمچه که حرکت میدهند آنرا برداشته ببینند هر گاه تارهای دراز کشیده میشود بدانند که تیار شده آنوقت برای علیحده نمودن آبش نمک بر آن می اندازند باینطریق که شخصی نمک ریزد وشخصی دیگر با چمچه زیر وبالا کند وآتش افروزد ونمک از حد معتاد زیاده نیندازند وهر قدر نمک لازم باشد باید شش حصه نموده یک مرتبه اندازند وچون نصف نمک انداخته شود تا ده دقیقه صابون را پختن دهند باز نصف باقی را بترتیب فوق اندازند اگر یکصد رطل چربی باشد از دوازده رطل تا شانزده رطل نمک در آن انداخته که آبی که در صابون میشود از این جدا میشود پس آنساعت میباید که اندک صابون گرم در آورده ملاحظه کنند اگر بر دست بچسبید بر کف دست نهاده از کف دست دیگر فشار دهند ومعلوم کنند اگر سختی در آن پیدا شده است صابون تیار شده و علامت

دیگر این است که در سطح صابون رخنها می افتد و در کف نرمی و دهنیت باقی نمیباشد و چون از علامات
دانند که صابون تیار شده از آتش جدا کنند و چند ساعت بحال خود بگذارند بالای صابون هر
قدر آب باشد بایستد اگر صابون سخت منظور باشد از آب درجهٔ اوّل پختن آغاز کنند اگر در اثنای پختن
صابون نرم و رقیق گردد بدانند که در آن تیزاب مذکور کم زور بود و چند مشت نمک در آن اندازند
یا آن قسم صابون که با آب کم زور پخته شده باشد مخلوط نمایند و اگر عکس این باشد اندک آب بریزند
تا چربی و شوریت جلد آمیزد هر گاه تکههای بزرگ خشک صابون بر سطح دیگ بنظر آید و در آن حین اتفاقی
پیدا گردد و از دست بشکند یقین کنند که صابون تیار شد آنگاه چند ساعت نگاه داشته در
قالبی که مخصوص اقراص صابون ساختن است اندر بریزند و هر گاه خواهند که صابون خوشبو سازند
از چیزهای خوشبو در آن شامل کنند **ترکیب صابون بادامی** روغن بادام هفت رطل
شخار یک رطل آهک بقدر حاجت گرفته بطریق مذکور بپزند بادامی رنگ خواهد شد

باب یازدهم در صنعت ساختن شمع ولایتی

بدانکه ساختن شمع بموجب ساخت فرنگستان اینست که باید چربی صاف و پاک که خالی از رگ و
پی باشد زیرا که هرگاه چربی صاف نباشد قابل ساختن شمع نیست و شمع بد از کار بیرون می آید پس
لازم است که شماع اوّل چربی را صاف نماید بدین نهج بیارد چربی گاو یا گوسفند را و او را قیمه کرده
در دیگچه مسی قلعی دار که سرپوش داشته باشد ریخته بر او چاغ گذارده تا یکساعت و نیم آتش
در زیر آن افروخته تا چربی گداخته شود لکن مواظبت نماید که چربی نسوزد پس از آب شدن چربی را
در غربال مسی قلعی دار صاف کرده بگذارد تا سرد شود هر گاه خواهد شمع بریزد بیارد یکهزار حصه
از چربی مذکور را و با پنجاه حصه و ترل آیل یعنی روغن تربتین مخلوط بگدازد تا آب شود پس او را صاف
نموده بعد از سرد شدن در شکنجه گذارده و کاغذ نازکی زیر و بالای آن گذارده شده باشد
که در شکنجه روغن بکاغذ پس میدهد باز تجدید کاغذ نموده تا چند دفعه تکرار عمل نماید پس از
شکنجه بیرون آورده یکصد و پنجاه حصه آب خالص در آن ریخته و پنج حصه جوهر گوگرد نیز اضافه نموده
آنوقت چربی آمیخته مذکور را گداخته تا آب شود چون سرد شد منجمد میباشد پس ششصد
حصه آب مقطر آهک و شصت حصه آهک آب ندیده داخل آن کرده و ممزوج نموده و او را
گداخته و در پیپ چوبی که آستر آن از سرب باشد بریزد چربی سخت میشود پس از سرد شدن باو
کوبیده پنج حصه جوهر گوگرد در آب گرم مخلوط نموده با چربی ممزوج کنند و او را گرم نماید که چربی

مذکور در بالای آب ایستاده میشود پس چربی را گرفته دو سه دفعه همراه آب گرم شسته تا تیزاب از و خارج شود
یک دفعه هم با آب سرد شسته باشد آنوقت در قالبیکه گنجایش ده رطل داشته باشد بریزد پس
آنرا در شکنجه گذارده فشار داده آب زردی را و بیرون می آید آن آب را دور ریخته پس آنرا گرم
کرده بحدیکه گرمی از نود درجه الی صد درجه زیاده نباشد در قالبیکه مخصوص شمع درست کرده که
شکل در ذیل نوشته است بریزد که شمع سفید لطیف بیرون می آید و طریق ساختن فتیله
برای شمع مذکور اینست که بیاورد ریسمان باریک تابیده از هشت تار الی دوازده تار بهم بافته
پس در آب نوشادر که قوت آن دو درجه الی سه درجه باشد بگذارند خشک شود. طریق دیگر
آنکه بیاورد دو اونس بروسیک اسید و دو اونس الکحل و پنج قطره جوهر گوگرد اینها را در ده
رطل آب خالص آمیخته فتیله را درین آب تر کنند و بگذارند خشک شود پس در قالب قرار داده
شمع بریزند پس این طریق ساختن شمع که مکرر تجربه شده هر گاه کسی برین روش که مذکور شد
از عهده ساختن بر نیاید از بی موالاتی خودش میباشد و الا نقصانی در اصل نسخه نیست

بیان دوازدهم در صنعت لاک سازی

شیل لاک دو جزء دیامر دو جزء لعاب درخت صنوبر یکجزء جوهر تربتین یکجزء مصنوعی الترای
بیارین سه جزء همه را گداخته بهم نمایند لاک رنگ طلائی تربتین چهار اونس شیل لاک هشت
اونس ورق طلا چهارده عدد بردنیز بود در نصف اونس میاکینیا با روغن تربتین آمیخته یکدرم و
نیم لاک سرخ جهة مهر. یک رطل قیر زرد و پنج اونس و نیم تربتین و یک اونس شنجرف اوّل لاک
را در ظرف مسی کرده روی آتش بگدازند بعد قیر را در آن اندازند تا آمیخته شود و آهسته آهسته تربتین
شامل کنند بعد شنجرف را در آن آمیزند و از اوّل تا آخر آنرا جنبش داده باشند و در قالب
ریزند و اگر لاک سیاه منظور باشد بجای شنجرف عاج سوخته بیامیزند

بیان سیزدهم در صنعت صحافی و جلد کردن کتب

ترکیب افشان سیاه بر جلد چرم توتیای سبز یکجزء در آب گرم آمیخته بر جلد بپاشند افشان
طلائی بر همهٔ کنارهٔ کتاب در کران سنگ مرمر نصف اونس شهد خالص و یکدسته ورق طلا انداخته
خوب حل کنند و ساعتی بگذارند تا آب صاف بالا ایستد آنگاه آب زلال بگیرند باز همچنین آب
ریخته سحق نموده ساعتی نگاه داشته زلال بگیرند چون دانند که شهد نماند طلای محلول مانده است
آنوقت بقدر یک نخود در سکپور را در یک چمچه اسپرت آف واین گداخته با قدری آب صمغ در طلا

آمیزند و در شیشه نموده و سر آنرا بند کرده بوقت حاجت کنارهٔ کتاب را سبز یا نیلگون یا سرخ رنگ
دهند و بر آن آب طلا را که در شیشه نهاده اند حرکت داده بیفشانند چون خشک شود
با مهره جلا نمایند **طریق ساختن ماربل برای جلد کتب من ایجاد اهل مصر** پوست
چوب دیودار در اندک آب سایند و باشب یمانی بر آتش نرم بپزند تا که آب زرد بر آید
آنگاه در یک ظرف کشاده مانند مجموعه بریزند و چرم را بر آن فرش کنند و آهسته آهسته
در آن فرو برند که همه جای چرم تر شود بعد بیرون آورده بر مقوای جلد کتاب ملصق
نموده و بر آتش خشک کنند و لعاب سفید بیضهٔ مرغ بر آن بطور آهار بمالند ماربل
سبز رنگ چنانچه مذکور شد چرم را در ظرف عریضی پهن کرده در اسکات لکوئید بلوتمون
نمایند بعد از آن تا یکساعت در آب صاف دارند باز بیرون آورده آب آنرا افشرده بر
کتاب کشیده چون خشک شود در شکنجه از کف دریا آب شنجار کم زور بر آن قطره قطره
افشانند و در سرکهٔ تند از نوک قلم کشند چون صاف و خشک شود اسفنج در آب صاف
تر نموده جلد را شسته باشند **طریق ساختن کاغذ ماربل یعنی ابری ایجاد اهل**
ایران بیاورند هر رنگی که خواهند اول رنگها را صلایه نموده همچنان بر روی سنگ گذارند که خشک
شود بعد از خشک شدن دیگر باره بر آن آب ریخته باز صلایه نمایند تا سه مرتبه چنین کنند
و مطلب از تکرار آن باشد که پوچ شود یعنی آنکه خوب نرم شود و الا آمیغی در دفعهٔ اول نیز بعمل توان آمد
پس چون رنگها را بطریق مذکور بعمل آورند شنبلیله را جوشانیده تا خوب پخته شود و بعد از آن
در میان ظرفی نموده چندان برهم زنند که لعاب غلیظی از آن حاصل شود و بغلظت شیره بعد از
پارچهٔ کرباسی یا دست مالش اصاف نمایند و لعاب را در میان طشتی که بزرگی آن بمرتبهٔ باشد
که ورق کاغذ در آن بگنجد بریزند اگر جو ضخچه از چوب باشد بهتر است پس کاغذ ابری که مهره
هم نداشته باشد که بیشتر با آب زاج سفید طبخ یافته کشیده و خشک نموده حاضر داشته
باشند و بعد از آن رنگها را صمغ عربی زده هر یک را در پیاله جدا داشته باشند و قلم موی بزرگی
حاضر نموده و شانهٔ دندانه دار حاضر باشند پس چند قطره آب هر لطیه در میان رنگ بچکانند
و قلم موی مذکور برهم زنند و فی الحال بهمان قلم رنگ را بر روی لعاب طشت بچکانند
و بشانه بهر حرکتی که خواهند پهن نمایند بعد از آن کاغذ بر روی آن انداخته و فی الحال بر دارند
بر روی تخته انداخته قدری آب سرد از لولهٔ آفتابه بر و ریزند چنان که لعاب شسته گردد بعد

از آن ورق از روی تخته برداشته خشک سازند **طریق رنگ کردن کاغذ بالوان مختلف**
طریق رنگ مرمری گل زبان در تغار در آب گرم ریزند و یکساعت گذاشته صاف نمایند و کاغذ
را دو ساعت در آب خوابانند و بعد از آن در آب قلیاب کشند مرمری شود و اگر با آب زاج سفید
کشند آبی شود **طریق طلا کردن بر کنارهٔ کتاب یا کاغذ** گل ارمنی چهار جزو
با یک جزو نبات هر دو را در آب سحق بلیغ نموده و یک عدد سفیدهٔ تخم مرغ در آن آمیخته
با تیر بیش بر کتاب مالیده بگذارند تا خشک شود بعد از آن اسفنج را قدری در آب تر
کرده بالای آن مالیده که قدری از رطوبت چسبندگی پیدا کند پس ورق طلا را بر آن چسبانیده
و با پنبه آهسته هموار نموده بگذارند تا خشک شود آنوقت با سنگ سلیمانی مهره نمایند که
مجلی خواهد شد **ترکیب فرنج ماربل** بیارد تغار چوبین که عمق آن دو بند انگشت باشد
و عرضش شش بند انگشت و طول هشت بند انگشت باشد. و در ظرف مسی روغن کتان هر قدر
که در کار باشد با آب آنقدر بپزند که قوام گردد بعد در تغار مذکور قوام مسطور را انداخته سرد نمایند و در
کرل سنگ مرمر حسب الذیل رنگها را بسایند پرشین بلو کنگس بلو روز پنگ شنجرف فلیک
وهیت گمبلا براون انبر سبز نیلی زرد نارنجی سرخ پرپل سیاه کبود زرد و سرخ از این الوان گمبلا
و انبر را قبل الاستعمال بر آتش سوختن لازم است و برای هر یک رنگ دو تا پیاله بگیرند یعنی یک
پیاله بعد سائیدن جهت رنگ ساختن و دیگر برای آمیختن زهرهٔ گاو و مگر ملحاظ دارند که اگر زهرهٔ
گاو زیاد آمیز شود رنگ منتشر خواهد شد فلهذا درین کار اندازه مقدم است اولاً امتحاناً بر کاغذ
انداخته به بینند اگر پهن نشود بدانند که قابل کار است وقت استعمال کتاب را در شکنجه بکشند تا آب
در اوراق سرایت نکند و هر گاه همه چیزها مهیا شد آنوقت اگر از آبی رنگ شروع کردن منظور
است با بروش قدری رنگ آبی بکنار کتاب بفشانند اول مرتبه نوک قلم را در آب
صمغ قدری فرو برده در رنگ سرخ فرو برند و هر طور خواهند نقش کنند و کار را تمام نمایند

بیان چهاردهم در عطریات و نسخ مفیدهٔ دیگر

عطر سازان اقسام عطریات از انواع گلها و اشیاء عطر تیار کنند و عطر هر چیز که کشند زمین
آن از صندل باشد پس اول تدبیر زمین صندل بیان میشود بیارند چوب صندل و آنرا براده نموده
در دیگ اندازند و آب صاف آنقدر بر آن ریزند که بالای آن بر آید و سه روز بگذارند تا خمیر آن
درست شود و بعد از آن علاوهٔ آب سابق که براده در آن تر کرده آب بقدر نصف دیگ

انداززند و سرپوش بسر دیگ گذاشته لبهای سرپوش را با آرد گندم بند کنند پس نی را بسوراخ
سرپوش نصب کرده سر دیگر را با ظرف دهن تنگ گذارند و زیر دیگ آتش کنند و نظر بر آن
دارند که هر قدر آب که در دیگ انداخته انداز آن ثلث حصه از راه نی بظرف درآید و یکحصه حق سوختن باشد
و یکحصه در دیگ بماند که دیگ نسوزد پس موقوف کنند و عرق که بظرف درآمده آنرا بظرف دیگر
ریزند و روغنی که بالای عرق باشد آنرا با احتیاط برداشته در شیشه کنند که آن روغن صندل
است چون خواهند که عطر گل یا شیئی دیگر کشند آن شیئ را بطریق معروف در دیگ اندازند
و آب بر او ریزند و بر سر دیگدان نهند و نی را وصل کنند و در ظرفی که سر نی گذارده در آب
تغار میگذارند هر قدر که بخواهند زمین صندل بریزند و زیر دیگ آتش کنند و عرق بگیرند
هرگاه ظرف از عرق بقدر معین پر شد آتش موقوف کنند و آن عرق را در ظرف پاک
بریزند و عطر را از روی عرق بدست آرند و در شیشه کنند هر گلی که در دیگ انداخته باشند بواسطه
مصاحبت عرق بوی آن در آن روغن غالب شود و بعضی عطرفروشان از راه خیانت در روغن
گل چند قطره عطر گل انداخته بجای عطر گلاب میفروشند و امتحان عطر خالص از این نهج
است که یک قطره عطر بپاره کاغذی کرده آن کاغذ را بر دیگ آتش بر نهاد اگر از گرمی آتش روغن
منبسط شود و بوی آن زایل گردد بدانند که عطر خالص نیست و اگر بالمره زایل شود که چربی بر کاغذ
نماند دلیل بر خلوص اوست

ترکیب کشیدن عطر گل بدستور اسلامبول

اول برگ
گل سرخ را صبح قبل از طلوع آفتاب که ژاله بر آن افتاده بگیرند برگ برگ به پیچند در میان پارچه
چلواری سفید و آویزان نمایند در میان دیگ مس و بزنند بوی قطراتی از روغن بادام یا
روغن زیتون و پس از آن سر دستمال را از چهار طرف دیگ بیرون گذارند و سر دیگ را بگیرند
با تاوه آهن و خمیر و در بالای تاوه آهن از بیرون آن آتش ذوغال کنند بگذارند تا تمام آتشها
خاکستر شود پس خاکستر را بردارند و خمیر را آهسته باز نمایند می بینند که از زیر دستمال قطره
قطره در ته دیگ چکیده است تمام عطر گل است و بهترین طریق عطرکشی است و اگر گلاب را
هم بدینگونه بکشند بدون روغن از برگ گل جوهر خود بچکد روح الورد نامند التماس دعا از استادان
دارم

ترکیب ساختن مشک مصنوعی ایجاد اهل فرنگ

پر ز درخت
انبه که بفارسی قو میگویند گرفته اندک عبیر در آن آمیخته در گلاب خیسانیده خشک نمایند چون خشک
شود باز تر کنند بهمین نهج تا چهار مرتبه بعد در شیشه کرده دهن آن را محکم بند نمایند و چند روز

نگاه دارند که رایحه در آن ثابت گردد پس در یکتوله این آمیزش سه ماشه مشک خالص آمیزند همه مانند
مشک خواهد شد درخت انبه در ملک هند بسیار است و در ملک دیگر این درخت نیست
پس همان قو که در ایران مشهور است بجای آن بکار برند

نوع دیگر ساختن مشک مصنوعی

قرنفل یکجزء محلب یکجزء سنبل یکجزء همگی را سحق کرده از پارچه ببیزند و با گلاب حل ساخته باز سحق نموده که
دوا ممزوج گردد و معجون سازد آنوقت بیاورد و افراخ کبوتر را و در جائی نگاه داشته تا هفت روز
ازین دوا بدو بخوراند بعد او را ذبح نموده خون او را در ظرف زجاجی که بروغن لبان ملطخ نموده باشند گرفته
خشک نمایند بعد از آن پنج درم مشک خالص اضافه و سحق کرده در نافه آهو نموده بفروشند که هیچ
فرق با اصل نمیکند این بهترین اقسام است مکرر تجربه شده منافع عطرسازان همه موقوف بفروش
عطر است

ترکیب ساختن عنبر مصنوعی

بیار دحب العصفر یک روز و یک
شب در گلاب خیسانیده و مالیده و پوست او را دور نماید و مغز آنرا بیرون آورده بجوشاند و
قدری عنبر اشهب در آن کرده با گلاب سحق نموده در شیشه کرده سر شیشه را مضبوط بند نماید و در
جای نمناکی بگذارد تا چهل روز بعد از آن بیرون آورده بفروشند که عنبر اشهب است بتجربه رسیده
و کسی از اصل فرق نخواهد گذارد و عطرسازان انواع تیزاب از شوره و نشادر و زاج و شنجار و گوگرد
و زرنیخ می کشند و طریق کشیدن آنها اینست که باید از قرع و انبیق شیشه بکشند و باید بیرون قرع را
گل حکمت بگیرند و بر انبیق خرقه به پیچیده و آنرا هر لحظه با آب تر دارند

نسخه ساختن نمک سلیمانی

که برای دفع کلف و سختی کلیه مفید است و محرک باه و رافع سم و هاضم و رافع وهم قایم مقام
تریاق است و همه وقت بکار می آید نمک سامر چهار رطل و باید دانست که سامر نام معدن
نمک است و در ملک هند میباشد و از آنجا بجای دیگر میبرند اول آنرا بریان نمایند و باز در کوزه
گلی نهاده در تنور گرم گذارند چون تنور سرد شود بیرون آرند و نمک سنگ که آنرا نمک لاهوری گویند و نمک
اندرانی از هر یک شش وقیه تخم کرفس بیست درم فلفل سیاه پانزده درم فلفل سفید ۱۲ درم اذخر ۵ درم
افتیمون و سنبل الطیب و انغوزه و زیره سیاه از هر یک ۶ درم دارچینی زنجبیل انیسون اصل السوس
هر یک چهار درم ادویه را باریک سائیده موازنه نموده با نمک مسحوق آمیزند و در ظرف چینی نهاده
در زیر جو دفن کنند و بعد از چهل روز باستعمال آرند و هر قدر این نمک کهنه شود بهتر خواهد بود برای قوه
باه بر بیضه نیم برشته ریخته بخورند برای اورام باید که عسل بر جای درد مالیده بر آن بپاشند

نسخه جواهر مهره مصنوعی

که قایم مقام جواهر مهره اصلی است شاخ گوزن سفید

سوخته یک توله تخم جوز ماثل یک ماشه دانهٔ هل سه ماشه در بیست توله گلاب سحق نموده خشک کنند
و بالعاب بهدانه آمیخته مهره سازند و ورق طلا بر آن بپیچند چنانچه جواهر مهره را باستعمال می آرند بکار برند

بیان پانزدهم در نسخ خضاب

نسخه خضاب اهل یوروپ ایک آب رسیده یک رطل مردارسنگ چهار ده اونس سفیداب
دو اونس همه را در آب گرم آمیخته وقت شب ریش را شانه کرده دوا را بر ریش بپیچیده پارچه
را در آب گرم تر کرده بر ریش ببندند و پارچهٔ ابریشمی در روغن تر کرده بر آن ببندند
تا دوا گرم بماند و خشک نشود در دو ساعت سیاه خواهد شد وقت صبح ریش را با
بروش صاف کرده و قدری روغن زیتون بر آن بمالند نوع دیگر نایتریت
آف سیلور یازده درم نایترک اسد یک درم آب مقطر نیم باطلی ساپ گرین سه درم صمغ
عربی یک درم همه را مخلوط کرده بر محاسن ضماد کنند نوع دیگر نایترک اسد یک درم نایتریت
آف سیلور ده درم ساپ گرین نه درم موسیلیج پنج درم آب مقطر سی و هشت اونس نوع دیگر
نایتریت آف سیلور دو درم براده آهن چهار درم نایتریک اسد یک اونس آب مقطر ۸
اونس بهم آمیخته نگهدارند چون بخوبی رنگین گردد با برش بر محاسن بکمال احتیاط بمالند والا
جلد هم سیاه خواهد شد نوع دیگر خضاب که تا یکسال سیاه بماند ریشهٔ درخت گردو را در
فصل خزان بریده و مازو را در روغن زیتون بجوشانند آنقدر که روغن سیاه شود پس روغن مذکور را
صاف نموده در شیشه کرده و ریشهٔ گردو را بطوری در شیشه کرده که به ته شیشه برسد و دهان
شیشه را مسدود نمایند و در زیر زمین بپوشانند وقتی که موسم بهار شود بیرون آورند این خضابی است
که تا مدتی سیاه و براق می ماند و اگر اندکی براده آهن در شیشه بریزند بهتر است نوع دیگر
که تا مدت عمر موی سیاه می ماند و آنچه درآید سیاه باشد بگیرد زهرهٔ پرستوک را و اول هانرا
پر از شیر کند و بعد زهره را در هر دو سوراخ دماغ بچکاند در هر سوراخی یک زهره و بعد از دو
ساعت شیر را از دهان بریزد که تا باقی عمر موی او سیاه می ماند

بیان شانزدهم در صنعت نقاشی و نقشه نویسی و رنگ سازی

بدانکه نقاشان انواع رنگ ترتیب داده اند بر چوب و سقف و دیوار رنگ کنند و بدین هنر وجه معاش
روزمرهٔ خود را حاصل نمایند و برای رنگ سازی اول باید روغنی تیار کنند بدین نهج که یک آثار
سندروس را در آب انداخته با آتش جوش دهند چون گداخته شود نیم آثار روغن بذرکتان و نیم آثار

روغن تربتین در آن آمیخته و با چوبی حرکت دهند هر وقت قوام آید از روی آتش برداشته سرد کرده
در شیشه نگاهدارند هر گاه که خواهند رنگ کنند هر رنگی که مقصود باشد در آن بیامیزند و بکار برند
رنگ سفید سفیداب کاشغری بقدر حاجت بگیرند و نرم سائیده با روغن مذکور
مخلوط کنند و بکار برند **رنگ سیاه** دوده بقدر حاجت با روغن مذکور بیامیزند
و بکار برند **رنگ زرد** زرنیخ را در آب یا روغن کنجد باریک سائیده اگر با آب
سحق کرده باشند با آفتاب خشک کرده با روغن مذکور امتزاج دهند و اگر با روغن
کنجد سحق کرده اند حاجت بخشک کردن ندارد با روغن مذکور بیامیزند و بکار برند **رنگ
سرخ** سرنج را نیز مثل زرنیخ با روغن کنجد سحق نموده با روغن مذکور مخلوط نمایند و بکار [برند]
رنگ سبز و آن باقسام باشد. رنگ زنگاری زنگار را خشک باریک
سائیده بروغن مذکور مخلوط نمایند. رنگ سبز سیر. در یک آثار زرنیخ پنج توله نیل بیامیزند
سحق کرده با روغن مذکور ممزوج نموده بکار برند و برای نقشه نویسان ترکیب رنگ زرد
شیرهٔ ریوند خطائی را در آب حل نمایند رنگ زرد حاصل شود. رنگ سرخ. برازیل وست را
در سرکه جوشانیده اندک صمغ عربی و قدری شب یمانی داخل کرده بکار برند نوع دیگر
کرم قرمزی را تر کرده عرق آنرا بگیرند و قدری صمغ داخل کرده بکار برند **رنگ سبز**
زنگار را در آب حل کرده با قدری بکار برند **رنگ بادنجانی** از امتزاج دوده و قرمزی
حاصل میشود **طریق ساختن شنجرف** گل ولایی که در ته آب میباشد و گل حکمتی و
موی سر آدمی و سبوس از هر یک قدری باهم خمیر کرده و بسیار مالش دهند و تا نصفهٔ شیشه را
گل بگیرند و اگر شیشه سفید باشد بهتر است بعد از آن کبریت آملسی و سیماب نیم من و اگر خواهی که اعلی
باشد بالمناصفه سیماب و کبریت را باهم ضم کن و هر دو را صلایه کرده در شیشه ریز و سر شیشه را محکم نما و سوراخ
کوچک بر سر شیشه بگذار و با آتش زغال نرم نرم بدم از صبح تا ظهر آنا تا زمانی که دود سیاه و الوان از سر
شیشه بیرون آید بگذار چون دود سفید بر آید فوری سر شیشه را محکم کن چون تمام گداخته شود شنجرف باشد
طریق ساختن زنگار نوشادر یک رطل خورده مس نیم رطل در کماشه کرده سرکهٔ انگور بسیار تند
در او ریخته و با چوبی سر پهن در آن کاسه صلایه کن تا وقتی که زنگار شود نوع دیگر چنان است
که خورده مس و سرکهٔ انگور کهنه برابر یکدیگر بهم آمیخته در چاه آویزند تا چهل روز چون بیرون آرند زنگاری باشد
در نهایت خوبی نوع دیگر آنست که بعوض سرکه ماست بگیرند چون خواهند که او را حل نمایند با

کتابت کنند او را در کاسهٔ چینی با صمغ و انزروت حل سازند و کتابت کنند اما چون مدتی ماند کاغذ را
سوراخ کند و تدبیر آنست که اندکی زعفران بآن ضم نمایند تا پایدار شود **طریق حل کردن طلای فرنگی**
قدری سریشم یا صمغ عربی در کاسهٔ چینی که چرب نباشد بمالند چنانکه چسبان شود بعد از آن ورق
طلا را در کاسه انداخته بسر انگشت بمالد تا کیرا شود و اندک نمک در او اندازد و قطرهٔ چند آب
بچکاند و بمالد تا وقتی که تمام حل شود و بعد از آن کاسه را آب پر کند و ساعتی نگهدارد تا محلول ته نشیند
پس آن آب را آهسته از کاسه بریزد و آنچه محلول در ته کاسه بماند بعد از آن قلم مو بر داشته بقلم
کتابت کند و بنویسید و آنچه در کاسه بماند خشک سازد و از غبار محفوظ دارد و چون باز خواهد بنویسد
قدری آب در او بچکاند و بهمان قسم قلم مو را بر داشته بهمان دستور اول بنویسد **طریق پختن
سریشم** تراشهٔ ساغری خام را در دیگی کرده آب بر او بریزند و یک روز تا شب آنرا طبخ
کنند بعد از آن شیرهٔ او را صاف نموده در ظرف پهنی بریزند چون بجد بستگی پالوده شود با
ریسمان یا سیمی بریده در آفتاب نهند تا خشک شود هر گاه خواهند استعمال کنند پنج جزء از
سریشم مذکور و دو جزء شکر و بیست جزء آب خالص بهم نموده قوام آرند و در قالب ریخته
قلم سازند وقت استعمال در آب گداخته بکار برند **طریق بست سریشم** اندک
شیره داخل رنگهای نقاشی کرده با قلم جلی که از موی باشد رنگ کنند و در وقت
استعمال پیوسته رنگ را بهوای آتش گرم دارند تا جریان پیدا کند و بعضی خواهند که رنگ
نقاشی استحکام داشته باشد رنگ خشک را با روغن کتان حل کنند و استعمال نمایند
طریق ساختن رنگ طلائی اول سریشم با قلم بهر جائی بخواهند بمالند بعد از آن ورق نقره را
بر او بچسبانند و زعفران در روی او بمالند طلائی شود **طریق ساختن کاغذ برای
نقشه نویسی** که از نقشهٔ دیگر نقشه بر دارند روغن بید انجیر یک جزء اسپریت آف وین سه
جزء ممزوج نموده بر کاغذ ابار بدهند بعد از ساعتی کاغذ همچو آینه خواهد شد آنوقت هر نقشه خواهند
با پنسل نقل بر دارند هر گاه نقشه تمام شود کاغذ بر داشته در اسپرت آف وین نهند روغن از کاغذ
جدا خواهد شد بحالت اول و نقشه برجاست منافع بوریه رنگ سازان بکتر از گیرو بیه مینت
و بسیاری از ایشان که در کار مهارت دارند بداغلشان بسیار است .

بیان هفدهم در کبریت سازی

چوب را مانند خلال باریک کرده بعد کبریت اصفر را گداخته سر چوبها را اندک فرو برند باز در آمیزش

همانقدر که در کبریت گداخته فرو برده اند فرو برند آمیزش اینست فاسفرس نه جزء شوره ۱۴ جزء بن
اوکسائید آف سیاکیس ۱۴ جزء صمغ ۱۶ جزء صمغ را در گرمی دو صد درجه بتدریج در آن فاسفرس آمیزش
و حرکت دهند بعد شوره و اجزای دیگر شامل نموده این آمیزش را بر گرمی ۹۷ درجه بنهند و بر تختهٔ
صاف سنگ مرمر این آمیزش نهاده زیر آن آب گرم که حرارت ۹۷ درجه برساند بنهند
و خلالهای چوب را بقدری که اول در کبریت فرو برده اند در آن فرو برند **طریق ساختن
کبریت بدون گوگرد** اول باید که پارهٔ آهن را در آتش سرخ کنند و یکسر چوب کبریت را
از آهن بسوزانند و در ظرف مس قلعی دار اسپرپوا اسد یا در آب موم آن سر سوخته را فرو
برند باز همان سر را در آمیزش مرقوم الذیل فرو برند فاسفرس سه جزء سریش ثلثه جزء
آب خالص سه جزء ریگ باریک دو جزء شئی ملون کننده یک جزء تا پنج جزء کلاریت
آف پتاس سه جزء شعلهٔ این کبریت سفید میباشد .

بیان هجدهم در آئینه سازی

بر هر شیشه که سیماب کردن منظور باشد میباید که هر دو رخ آن صاف و شفاف بی جرم و داغ باشد
که از داغ و چرک خراب میشود بعد ورق قلع بقدر شیشه بگیرند برای آئینهٔ کوچک ورق نازک و برای
آئینهٔ بزرگ ورق کلفت میباید و این ورق باید از هر آئینه که بر آن جیوه می کنند در طول و عرض
یک انچ زیاده باشد و ورق را بر لوح تختهٔ سنگ مرمر پهن کرده و از رول چوبی ورق را بر آن تختهٔ
سنگ هموار نمایند بعد سیماب را در ظرف چوبی گذاشته از جمچهٔ آهن سیماب را بر ورق فرش کنند
هر گاه تمام سطح ورق از سیماب پوشیده شود آنوقت آئینه را بر آن بکمال صفائی با دست بنهند
باینطریق که از یک جانب آهسته آهسته شیشه را بر سیماب بکشند هر قدر آئینه بر ورق سیمابی برسد
سیماب زاید پیشاپیش غلطان و علاحده میگردد و هر قدر چرک در سیماب باشد علاحده میشود
و سیماب صافی بر ورق رقیق مانند کاغذ بر ورق مانده در شیشه میچسبد و در این کار صفای دست
و سرعت لازم است تا چند بار رو بروی استاد این کار نکند درست نخواهد شد و اکثر اوقات
چنان میشود که شیشه را از بالای ورق دو سه مرتبه بر داشتن و گذاردن لازم می آید وقتی که هوا مرطوب
میشود این امر بیشتر روی میدهد و بهمین سبب هر قدر شیشه بزرگ باشد ورق کلفت تر لازم است در سیماب
و قلع قوت مقناطیسی است هر گاه بضرورت شیشه بر داشته میشود باز بر سیماب گذاشته نمیشود
زیرا که سیماب ورق قلع را خراب میکند چسبان شدن نمیدهد لهذا هر قدر ورق کلفت باشد

که قسمی از صمغ است بیست جزء اسفالت یعنی نفت پنج حصّه کتاپرچا که قسمی از صمغ است پنج حصّه لوبان
۵ ما حصّه وارنش شیشه را سخت بگیر و بعد از مالیدن وارنش شیشه تیار میشود **ترکیب درست**
نمودن آینه که بعضی جاهای آن خراب شده باشد چون از جای خراب شده جیوه برآورده آنجا را
صاف نمایند و گرد آن دیواری از موم بکشند و در آن اندکی نایترت آف سلور اندازند و بر آن
روغن قرنفل و اسپرت آف وین انداخته نقره را ته نشین نمایند و باینطریق جای خراب شده را اصلاح
کنند و آینه که خاص برای دیدن صورت میباشد بدین نهج بران جیوه می کنند نایترت آف سلور ده
گرین گرفته در یک اونس آب مقطر آمیزند و در آن قطره قطره امونیا یعنی جوهر نشادر میندازند تا وقتی
که درد کبود رنگ جمع شود و گداخته گردد باز در آن امونیا انداخته از دستهٔ بلور تحریک کنند
بعد در باطلی دیگر کرستلایز در اجل سالت با یک اونس آب مقطر آمیخته باشند هر گاه این هر
دو آب تیار شود آنگاه برآینه هر قدر ضرور باشد باینطریق که آب نایترت آف سلور دو
حصّه و یک حصّه آب راجل سالت گرفته هر دو را بیامیزند و شیشه را خوب صاف نمایند و
از چرم جیر خشک کنند در آفتاب یا گرمی آتش که هفتاد درجه باشد گرم نمایند و بر آن آبهای مذکور
را بیندازند و تا یکساعت در آفتاب بدارند هر گاه نقره بر شیشه ثابت شود جز آن آب مقطر
اندازند و اگر در جائی رطوبت و چرک و غبار یابند باهستگی با پنبه صاف نموده خشک کنند
چون خوب خشک گردد با چرم پالش کنند **نوع دیگر اصلاح لکه های آئینه** وقتی که جائی
از پشت آئینه ریخته و لکه دار شود برای اصلاح آن اولا باید جای لکه را از گرد و غبار با پنبه پاک نموده
و بعد قطعهٔ از ورق قلع که اندکی بزرگتر از جای لکه باشد با مقراض چیده چند قطره از زیبق روی
آن بریزند تا سطح آنرا گرفته و با آن ملغمه شود آنوقت با دم کارد آنرا برداشته بآن لکه وصله
کرده و پارچهٔ پنبه روی آن گذارده فشار تا به آئینه چسبیده درست گردد

بیان نوزدهم در نسخه جات مختلفه از هر قبیل

طریق محافظت گوشت بواسطهٔ گرد زغال چنانست که گوشت را در ظرفی گذاشته و زیر و رو و
اطراف آنرا با گرد زغال بپوشانند بطوریکه گوشت هرگز از ظرفی بدان ظرف تماس نکند و سر ظرف را
محکم به بندند که در اینصورت گوشت تا یک ماه بپاکیزگی و بدون تعفن می ماند در هنگام لزوم
گوشت را از آن ظرف بیرون آورده و بآب سرد شسته بپزند **رفع دود و بوی چراغهای**
نفت برای زایل شدن دود و بوی بد لامپها خوبست که فتیلهٔ لامپ را پیش از گذاشتن در

که قسمی از صمغ است بیست جزء اسفالت یعنی نفت پنج حصّه کتاپرچا که قسمی از صمغ است پنج حصّه لوبان
۵ ما حصّه وارنش شیشه را سخت بگیر و بعد از مالیدن وارنش شیشه تیار میشود ترکیب درست
نمودن آینه که بعضی جاهای آن خراب شده باشد چون از جای خراب شده جیوه برآورده آنجا را
صاف نمایند و گرد آن دیواری از موم بکشند و در آن اندکی نایترت آف سلور اندازند و بر آن
روغن قرنفل و اسپرت آف وین انداخته نقره را ته نشین نمایند و باینطریق جای خراب شده را اصلاح
کنند و آینه که خاص برای دیدن صورت میباشد بدین نهج بران جیوه می کنند نایترت آف سلور ده
گرین گرفته در یک اونس آب مقطر آمیزند و در آن قطره قطره امونیا یعنی جوهر نشادر میندازند تا وقتی
که درد کبود رنگ جمع شود و گداخته گردد باز در آن امونیا انداخته از دستهٔ بلور تحریک کنند
بعد در باطلی دیگر کرستلایز در اجل سالت با یک اونس آب مقطر آمیخته باشند هر گاه این هر
دو آب تیار شود آنگاه برآینه هر قدر ضرور باشد باینطریق که آب نایترت آف سلور دو
حصّه و یک حصّه آب راجل سالت گرفته هر دو را بیامیزند و شیشه را خوب صاف نمایند و
از چرم جیر خشک کنند در آفتاب یا گرمی آتش که هفتاد درجه باشد گرم نمایند و بر آن آبهای مذکور
را بیندازند و تا یکساعت در آفتاب بدارند هر گاه نقره بر شیشه ثابت شود جز آن آب مقطر
اندازند و اگر در جائی رطوبت و چرک و غبار یابند باهستگی با پنبه صاف نموده خشک کنند
چون خوب خشک گردد با چرم پالش کنند نوع دیگر اصلاح لکه های آئینه وقتی که جائی
از پشت آئینه ریخته و لکه دار شود برای اصلاح آن اولا باید جای لکه را از گرد و غبار با پنبه پاک نموده
و بعد قطعهٔ از ورق قلع که اندکی بزرگتر از جای لکه باشد با مقراض چیده چند قطره از زیبق روی
آن بریزند تا سطح آنرا گرفته و با آن ملغمه شود آنوقت با دم کارد آنرا برداشته بآن لکه وصله
کرده و پارچهٔ پنبه روی آن گذارده فشار تا به آئینه چسبیده درست گردد
بیان نوزدهم در نسخه جات مختلفه از هر قبیل
طریق محافظت گوشت بواسطهٔ گرد زغال چنانست که گوشت را در ظرفی گذاشته و زیر و رو و
اطراف آنرا با گرد زغال بپوشانند بطوریکه گوشت هرگز از ظرفی بدان ظرف تماس نکند و سر ظرف را
محکم به بندند که در اینصورت گوشت تا یک ماه بپاکیزگی و بدون تعفن می ماند در هنگام لزوم
گوشت را از آن ظرف بیرون آورده و بآب سرد شسته بپزند رفع دود و بوی چراغهای
نفت برای زایل شدن دود و بوی بد لامپها خوبست که فتیلهٔ لامپ را پیش از گذاشتن در

چراغ در سرکه خیسانیده و بعد از خشک شدن در لامپ گذاشته بسوزانند شعلهٔ آن خیلی براق و بی دود
خواهد شد **نگاهداشتن شیشه های لامپ از شکستن** اغلب شیشه های لامپ
یعنی چمنی بجهت عدم مقاومت آن بحرارت ترکیده و میشکند پس برای دفع این ضرر شیشهٔ لامپ
را در نزد شیشه بر برده و از طرف پائین آن با الماس خطی کشیده استعمال کنند که دیگر نمی ترکد
دفع مضار دخانیات یعنی سیگار و تنباکو چاره اینست که یک پارچه پنبه را
در محلول جوهر لیموفروبرده و خیسانیده در سر سیگار داخل نمایند که مادهٔ سمیه را بکلی جذب میکند
دستور ساختن عنبر و خطائی جدوار دوازده جزء کل ارمنی دوازده جزء سلیقون ۱۲ جزء
همه را جدا جدا نرم بسایند و باهم خمیر ساخته مانند لوله نمایند یا بتسبیح مانند نمایند یا هر جور که میخواهند
پس در یک تنور کوچک و چوب در آن ریخته بسوزانند پس از سوختن چوب آتش را
بکنار بکشند و درمیان آن تنور یک سنگ پاک بزرگ پهن بگذارند و بالای آن سنگ
کاغذهای پهن نمایند و آن تندهای ساختگی را بالای آن بچینند و بالای آنها را کهنهٔ سفید
بگذارند که از گرد و خاکستر در پناه باشد تا بیست و چهار ساعت آزموده است **دستور
ساختن عنبر اشهب** سنبل هندی ۱۲ جزء سعد کوفی ۳ جزء گل بنفشه ۳ جزء عود هندی ۱۲
جزء جاوی خالص ۱۲ جزء سنبل خطائی ۱۲ جزء سندروس سفید یکجزء میخک دانقی مشک دو دانق
جدا جدا نرم بسایند پس همه را یکجا بسایند و با گلاب خمیر سفت نمایند و برابر همه اینها موم کافوری
بگیرند و آب کنند موم را با کمی روغن بادام شیرین و همهٔ اینها را با آن آمیزند و خوب بمالند عنبر بسیار
خوب سبک سفید است بهتر از عنبر دریائی **ترکیب ساختن پنسل رصاصی** گل سفید را
در سبوی آب تا دوازده ساعت در آب تر دارند بعد با دست خوب مالش دهند و بفشارند
چون تمام آب برنگ شیر شود بگذارند و بعد چهار دقیقه آب زلال را آهسته بگیرند و در ظرفی بگذارند
هرگاه گل سفید از آن زلال ته نشین شود آنوقت آهسته آبرا بریزند و دُرد را خشک نموده در شیشه
بدارند و بلماک لید یعنی رصاص کشته هر قدر منظور باشد گرفته بکوبند و سفوف آنرا در یک بوتهٔ گلی
نهاده دهن آنرا بند نموده مگر قدری هم گشاده باشند بر سر آتش زغال بنهند و آتش دهند تا خاک
شود بعد سرد نموده بکوبند و باریک سفوف کرده مساوی با گل سفید مذکور آمیزند و
اندک آب شامل نموده خوب سرشته هر قدر منظور باشد پاره پاره نموده و قالبها از روغن
چرب کرده پارهای مذکور را در قالب اندازند و در سایه خشک کنند بعد از آن پارها را

بیرون آورده در سایهٔ درخت سرو بنهند باید دانست که از زیادتی گل و کرمی پنسل سخت میشود و اگر عکس شود
نرم میماند و قالب از چهار تکه چوب صاف میباید و با این قسم هر گونه پنسل تیار میشود **ترکیب سفید
نمودن و بوی بد گرفتن از کازلیت و غیره** کازلیت یا روغن بدبوئی که خواهند بوی
بد او را بگیرند اول باید او را با برگ گل برممزوج و مخلوط نمایند تا شبانروزی بماند پس برگ را از وی
بگیرند و با استخوان سوخته مقطر سازند با اندکی که صد جزء پنج جزء نمک باشد تقطیر سازند
پاک شود مانند روغن ماهی و روغن بید انجیر پس چند قطره روح انیسون یا بادیان و روح
رازیانه بوی بزنند خوش عطر برآید در فرنگستان با استخوان سوخته نفت کاز روغنهای
بدبو را سفید و خوشبو نمایند و دیگر غلاف شگوفهٔ خرما و طلع النخل مانع فساد و گندیده شدن همه
روغنهاست دیگر کافور نمک فلفل نوشادر مانع تعفن روغنهاست که نزدیک بدر
او گذارند **ترکیب ساختن سرکه از شکر** دردهٔ باطلی آب همینقدر سبوس گندم را
بپزند و در یک خم از پارچه صاف نمایند و دوازده رطل شکر در آن اندازند و چون تا درجه معتدل
سرد شود آنگاه کف یک شراب یک بوتل در سه مرتبه در آن بریزند و تا چهار روز بدارند بعد هر
قدر کف بالا باشد بردارند و در پیپ صاف پاک بریزند و از آن آب پیپ را قریب بگلوی او پر نمایند
اگر جوش پدید آمد اندک شراب یا شکر در آب جوشیده در آن بتدریج بریزند که جوش آن موقوف
شود بعد پیپ را بر یک تخته نهند و در تاب آفتاب بگذارند و اگر موسم سرما باشد نزدیک آتش گذارند بعد
یک اونس سریش ماهی در یک شیشه سرکهٔ کهنه در آن انداخته سوراخ پیپ را مضبوط بند نمایند از قیر
و چند روز گذارده که سرکهٔ خوب خواهد شد و اگر اندک سرکه ساختن منظور باشد در یکصد و بیست
حصه آب دوازده حصه برآندی سه حصه شکر سرخ یکحصه نار ترنیم حصه خمیر ترش آمیخته در جای
گرم بگذارند سرکهٔ گلابی گل سرخ خشک نیم رطل در هشت رطل سرکه آمیخته تا دو هفته بدارند گاه گاهی جنبانیده
باشند بعد صاف نموده مقطر نمایند سرکهٔ لیموئی) یکرطل و نیم آلبمو در هشت رطل سرکه مقطر
و یک رطل عرق نارنج دوازده روز بخیسانند و بعد مقطر نمایند

قاعده نگاهداشتن میوه جات تا مدتها

بقاعدهٔ میوه فروشان یورپ که تا یکسال بحال خود تازه میماند در آب قدری قیر آمیخته آهک آب دیده
را در آن تر نمایند و چون آب در آهک جذب شود آهک را باریک سائیده در یک صندوق بقدر یک
انج فرش نمایند و بر آن پارچه کاغذ گسترده هر قسم میوه که خواسته باشند بر آن برابر بچینند باز بر آن

پارچهٔ کاغذی دیگر فرش کرده و آنگاه ریخته میوه بچینند بهمین طریق تا صندوق پر شود چون صندوق مملو گردد
بالای آن نیز کاغذ گذاشته یک انچ آهک فرش نموده و در کنارهای صندوق زغال سائیده بریزند
و صندوق را بند نمایند باینطور میوه تا دو سال محفوظ میماند **طریق دفع نمودن بوی بد از آب**
اگر در آب چاه بوی بد محسوس شود بقدر یک توله کسیس در آن اندازند در چند ساعت بوی بد رفع خواهد
شد و از آمیزش کسیس در آب هیچ نقصانی نمیشود و هر جای از زمین هم که مردم بول می کنند و
تعفن پیدا میشود در آنجا هم از پاشیدن آب کسیس بوی بد دفع میشود **نوع دیگر در نگاهداشتن
میوه جات** ثمرهٔ رسیده که سخت باشد از شاخ بریده در شیشهٔ دهن فراخ نهند
و شیشه را بند نمایند و در دیگچهٔ دهن کشاده قدری کاه خشک گسترده آب پر نموده در آن آب
شیشه را بگذارند که دهن شیشه از آب بیرون باشد باز دیگچه را بر آتش گذارده آتش افروخته بجوشانند
چون جوش آید بیرون آرند و شیشه را از آب جوش تا کلو پر نمایند و دهن آنرا محکم بند
کرده چون سرد شود شیشه را بر زمین خاک با بیده نگهدارند باینطور میوه تا دو سال بحال خود
میماند **ترکیب ساختن آب لیموی مصنوعی** چکیدهٔ ماست ترش کیسه انداخته صد
جزء آب لیمو بیست و پنج جزء هر دو را مخلوط نموده بفروشند احدی فرق نداند **ترکیب
پاکیزه کردن روغنهای بادخورده که تازه و خوشبو کند** روغن را در ظرف چینی
یا شیشه کرده با یخ بمالند و بر هم زنند تا یخ آب شود پس از روی آب روغن را بر دارند و
با گلاب بشویند **ترکیب ساختن کرهٔ مصنوعی** دنبهٔ گوسفند نر را خوب نرم
بکوبند و قیمه سازند و در میانهٔ ماست گاو و میش ریخته مانند حلیم بهم زنند تا هشت روز
کره بسیار خوب بالا بایستد در میان آفتاب گرم باشد در مشک یا خیک یا ظرف دیگر پس از آن
کره گرفته قدری گلاب بوی بزنند بر دارند و بفروشند دنبه را هر چه بیشتر بکوبند و مشک را
هر چه بیشتر بزنند بهتر خواهد بود **ترکیب ساختن پنیر** شیر را گرم نموده در آن قدری پوست
سنگدان مرغ سائیده بریزند در یکساعت منجمد خواهد شد **ترکیب ساختن ربر الکول**
شش حصه سلفت آف کاربون یکصد حصه و همینقدر صمغ درخت ربر آورده در ظرفی کرده روی آتش
گذارند همینکه گداخته شد صاف کرده در قالب ریخته خشک کنند **ساختن ثعبان اژدهای
موسی ابن عمران را تقلید است** کافور و گوگرد از هر یک یک اونس سفیداب
کاشغری و چاک از هر یک دو اونس همه را نرم کوبیده با سریش ماهی مخلوط نموده بگذارند

نواج سفید و یک اونس سهاگه شامل کرده مانند فتیله یا بطور دیگر بسازند و در آفتاب خشک کنند هر وقت خواهند
قدری از آنرا همراه کبریت آتش زده مثل مار چیزی دراز خواهد شد که در نظر عجیب است این است اژدهای
اژدهای موسی الی آن کار خدا بود و این کار مخلوق است **ترکیب نگاهداشتن آب صمغ که ترش
و خراب نشود** در یک شیشه آب صمغ اندک روغن قرنفل یا الکوحال بریزند از خرابی محفوظ ماند **ترکیب
عجیب که پارچه در آتش نسوزد** سال امونیا یکجزء آب چهار جزء بهم آمیخته پارچه را در آن
تر نمایند **ایضاً** سلت پاتی یکجزء آب خالص هفت جزء بهم آمیخته پارچه را در آن تر کنند **علاج
مگس** سنکیا یکجزء شکر سفید سی جزء روز پتاف یکجزء بهم آمیخته در جائی که مگس بسیار باشد بدارند
تمام مگس ها بران هجوم آورده خواهند مرد **قاعدهٔ محافظت بیضهٔ مرغ** در ظرف چینی نیم
انچ نمک پهن کرده بیضه را در آن بچینند و باز بر آن نمک ریخته بیضه بنهند همچنین تا ظرف پر شود سر
ظرف را محکم بند کرده در جای سرد و خشک نگهدارند تا چند ماه در موسم گرما خراب نمیشود **ترکیب
نگاهداشتن ماهی** ماهی را در مرتبان چینی بنهند و آنرا از سالد ائیل تا سر مرتبان پر نمایند و دهن
آنرا محکم بسته بگذارند تا از هوا محفوظ ماند هر وقت خواهند بیرون آورده بپزند **قاعدهٔ خشک
نمودن شیر** شیر را در ظرف گشاده کرده بر آتش بجوشانند که همچو سفوف شود باز سفوف ساخته نگاه
دارند وقت حاجت در آب گرم آمیخته بکار برند **قاعدهٔ ساختن برف** در شیشه بزرگی آب گرم
پر نمایند لکن ربع شیشه را خالی دارند دو اونس شوره در آن بریزند و دهنش را با بوج محکم نمایند و در چاه
عمیقی اندازند در سه ساعت آب منجمد خواهد شد پس شیشه را بیرون آورده شکسته برف را بردارند
قاعدهٔ محفوظ داشتن برف برف را در ظرف چینی گذارده و بالای او دستمالی انداخته با پرغ
آنرا بپوشانند تا یکهفته باقی میماند **نوع دیگر** برف را در پارچه از نمد پیچیده در زمین در جائی که
رطوبت داشته باشد و آفتاب نتابد پنهان کنند **طریق صاف نمودن آب** در یکرطل
آب هشت قطره سلفرک اسد اندازند و در سبوی گلی سوراخ باریکی با سوزن نموده قدری زغال
در سبو انداخته آب مذکور را در آن بریزند و ظرف دیگر زیر سبو نهند و آب متقطر بر دارند **ترکیب
گداز نمودن خار ماهی** ماهی را دریده بریده بخارهای وی استخوان سوخته را باریک سائیده
بمالند و طرف دیگر پارچه ماهی را قدری قند سیاه بمالند من بعد چیزهائی که برای پختن ماهی مخصوص است
بر گوشت ماهی طلا کرده در دیگچه روغن بقدر حاجت ریخته ماهی را نهاده و آب بقدر کفاف در آن
کرده سر دیگ را بند کنند چون پخته شود از اوجاق فرود آورند که تمام خارهای آن گداخته شده حکمت

نارجیل تازه یا خشک برای فرو شدن نشاهٔ شراب مجرب است **ترکیب نگاهداشتن جسد مردهٔ انسان که در ممالک یوروپ معمول است** در سه هزار گرین آب گرم جوشیده یکصد گرین ستب یانی و ۲۵ گرین نمک خوردنی و ۱۲ گرین شوره و شصت گرین پتاس و دو گرین از سنک اسد آمیخته قدری نگهدارند که سرد شود بعد بجای ده لیتر آب چهار اتم. گلیسرین دیک لیتر فنیک الکوهال آمیخته از نصف لیتر تا پنج لیتر بر جسد مرده بمالند و در جوف مرده هم پر نمایند و نگهدارند تا مدت مدید بحال خود خواهد ماند **تدبیر محافظت لحوم** زکلیل الجبل با نمک خوراکی در شکم هر حیوانی را که پاک کنند و از ادویه مذکور در میانش پر کنند سالها بماند و گندیده نشود **تدبیر دفع حشرات الارض که بتجربه رسیده** **دفع مار** هر قسم که باشد شاخ گوزن را با آتش بسوزانند مار بگریزد و اگر خردل را در رهگذار مار بگذارند فی الفور بگریزد **دفع مورچه** از حلتیت میگریزد چون شیرینی و سایر اشیاء را در مکانی گذارند در وقت گذاشتن ضبط نفس کشیدن کنند مورچه پیرامون آن نگردد و اگر خردل را با نشادر در آب حل کرده در سوراخ مار اندازند فرار کند **دفع کژدم** کژدم از دود زرنیخ میگریزد و اگر آب ترب یا آب برگ آنرا بر وی ریزند فوری بمیرد و اگر بیخ خرچه بدست داشته کژدم را بدست بگیرد نیش نزند **دفع کیک** اگر حنظل را در آب جوشانیده و سائیده در تمام خانه بپاشند از بوی آن بگریزد **دفع پشه** اگر چوب صنوبر را در آتش بسوزانند از دود آن پشه دفع شود و همچنین از دود اشق و کوگرد و برگ سرو بگریزد **طریق بیرون آوردن نمک از نباتات** نمک هر نباتی را که منظور باشد آنرا آورده در آفتاب خشک نموده و با آتش بسوزانند و خاکستر آنرا در پارچه کرده بچهار چوبه بسته آب در آن ریخته تا قطره قطره بچکد چون تمام آب فرو ریزد آن آب را بر خاکستر مذکور انداخته بار دوم تیزتر آب بچکد بهمین طریق سه مرتبه تکرار عمل نماید پس آن آب دفعه سوم را در دیگ مس ریخته آتش کند تا همه آن خشک شود نمک خالص بماند **ترکیب ساختن سنگ مصنوعی** ریگ دریا که نرم باشد سی جزء شیل لاک ده جزء بلور سائیده دو جزء همه را در ظرف آهن گداخته در قالب بریزند **ترکیب ساختن عاج مصنوعی** پوست بیضهٔ مرغ را باریک سائیده با ایزن کلاس هر دو را در شراب برندی بریزند و قالب را با روغن چرب کرده در آن گرم گرم بریزند چون سرد شود مثل عاج خواهد شد **طریق سرد نمودن آب** تا بحال برای سرد نمودن آب غیر از استعمال برف و یخ راهی نبود ولی اکثر

اوقات در اکثر مواقع برف و یخ مشکل بلکه محال میشود لهذا حکمای فرنگ درین خصوص چارهٔ دیگر برای سرد کردن آب پیدا کرده اند و آن اینست که ظرف بزرگی را پر آب کرده سی درم سولفات دو سود و پانزده درم اسید نیترک درآن و ریزند و شیشه را پر از آب خوردنی نموده داخل آب مزبور بگذارند آب توی شیشه زیاده از درجهٔ مطلوب سرد میشود **تدبیر نگاهداری جو و گندم و غیره از قسم غله جات که در انبار سبز و ضایع نگردد** بیار دیگ چپ فوجی را که مدتی در آن سرکه نگاهداشته باشند و در آن انبار گذارد غله از ضایع شدن و پوسیدگی مصون ماند **تدبیر دفع مورچه از مزارع و منازل** اگر فضلهٔ گاو یا گربه را در جائی که مورچه باشد بسوزانند مورچگان از آن مکان ناپدید میشوند **نوع دیگر** اگر در خانهٔ مورچگان پارچهٔ مغناطیس بگذارند یا آنکه قدری کیمیون ریزه را کوبیده بلانهٔ آنها بریزند بالمره محو و نابود میشوند **تدبیر نگهداری چوب از موریانه** زیرهٔ سبز را بکوبند یک روز و یک شب در آب بخیسانند و بعد بجوشانند از آن آب سر هر چوبی که بمالند موریانه نخورد **ترکیب تولید نمودن زنبور عسل** گوشت ران گاو یا کوهان گاو میش را در صندوقی کرده سر آنرا محکم ببندند که هوا در آن نفوذ نکند بعد از روزی چند سر صندوق را باز کرده مجموع آن گوشتها زنبور عسل شده باشد اما زنبوران بی پادشاه باشند و اگر خواهند که یعسوب نیز حاصل گردد باید که خانه ده گز تا دو گز بسازند چنانچه هیچ منفذی نداشته باشد مگر یک در و گاو فربه و تندرست سه ساله را بآنخانه برده دست و پایش را به بندند و سر او را بسنگی بکوبند چنانکه خون از او نرود و همان لحظه در خانه را با گچ بگیرند و بعد از بیست روز بر بام آنخانه روزنی بگشایند آنخانه مملو از مگس نحل ببینند و از گاو جز استخوان نمانده باشد **طریق ساختن کافور مصنوعی** بیار و کمحته زاج سفید و خوب سائیده در ظرف مستی کرده نگهته کافور هم باریک خورد کرده بالای آن بچینه دهن ظرف مذکور را مضبوط بند نموده و پلو با شکر پخته ظرف مذکور را در میان دیگ پلو گذارده که زیر و بالای آن پلو باشد پس بدستور مقرره آتش زیر دیگ نموده پلو را طبخ و دم دهد بعد از سرد شدن ظرف را بیرون آورده کافور درست شده که مطابق اصل است **طریق چرس مصنوعی** یک سیر برگ شاهدانج کمیر پوست خشخاش هر دو را بسیار نرم سائیده در ظرف گلی کرده تا یک هفته در زمین دفن نماید بعد بیرون آورده دستهای خود را بعسل آلوده او را مالش زیاد داده حب سازند که مثل اصل است **نسخهٔ مفیده در معالجهٔ هیضه و بائی** در این زمان یکی از حکمای فرنگ دوائی برای علاج ناخوشی وبا بتجربه آورده که هزارها مردم را

علاج نموده حکم اکسیر دارد هرگاه کسی باین مرض مبتلا گردد بیارند ریشهٔ درخت کنتو و پوست از آن
دور کرده عرق آنرا گرفته بمحض خوردن بیمار شفا می‌یابد و قی و فضل بند میشود انشاءالله از خوردن ½ قطره صحت
کامل حاصل خواهد شد

نسخهٔ چند که بتجربه رسیده هرکس معمول دارد در اثر تمام را بدعائی یاد فرماید

دوای چشم درد مجرب از جهت رطوبات و دمعه و سلاق و جراب و بیاض رقیق و امراض
حاره مجرب است سماق پاک یعنی از خاک و خاشاک دو جزء برگ مورد و هلیلهٔ زرد و مازو
از هر یک یک جزء با ده چندان همهٔ اجزاء آب صاف بجوشانند تا بربع رسد آنگاه صاف
نموده دیگر باره جوش دهند تا ثلث شود و بعد این ادویه را داخل کرده شیاف سازند سرمهٔ
اصفهانی توتیای کرمانی را سخت سفیداب قلعی شیاف مامیثا از هر کدام یک جزء اقاقیا نیم جزء کتیرا
و افیون و نشاسته از هر یک جزء کوفته و بیخته داخل کرده شیاف نمایند معجون ممسکی
جهة برانگیختن باه و تقویت حرارت غریزی و فربه کردن بدن و تولید خون صالح و اصلاح
منی و دفع اذیت جماع و ضعف آن عجیب الفعل است کرر بتجربه رسیده صفت آن است نخود
سفید با پوست را در آب تر کرده تا سه مرتبه خیسانیده و خشک کرده خشک خشک سحوق کرده
با آب خشک تازه خیسانیده و خشک کرده باشند تخم یونجه هفت مثقال و نیم ترنجبین سه مثقال
دارچینی و خولنجان از هر یک شش مثقال عسل یک رطل و نیم با یک رطل آب پیاز قوام آرند و تخم
زردک بری و تخم ترب و تخم انجره از هر کدام هشت مثقال و نیم عاقرقرحا زنجبیل از هر یک چهار
مثقال و نیم فادزهر حیوانی هشت قیراط مشک شش قیراط زعفران نیم درم هر سه را با گلاب
حل نمایند مغز گردکان مغز چلغوزه نارجیل تخم شلغم بهمن سرخ و سفید مغز حبة الخضراء تخم رطبه
تخم کتان از هر یک هفت مثقال و نیم قسط شیرین قرنفل افسنتین فلفل دار فلفل پایه شتر اعرابی
روبیان از هر یک سه مثقال زرده تخم مرغ مغز سر گنجشک از هر یک بیست عدد گوسفند مرغ جوج
یکدیگر نموده با عسل مذکور بطریق عادت معجون نمایند خوراکش از دو مثقال الی سه مثقال است
حب جدوار مبهی و هاضم و مقوی بدن و ممسک منی جدوار یک عدد زرنباد منه
قرنفل صمغ عربی درونج عقربی فلفل دارچینی زعفران مصطکی از هر یک دو جزء افیون یک جزء همگی را
کوفته و بیخته با شیرهٔ نبات بقدر ماش حبها سازند و بوقت حاجت یک حب تا شنا
میل نمایند دافع بواسیر جهة اسقاط دانه‌های بواسیر آزموده و مجرب است گوگرد و

علاج گری گوش و سنگینی آن قدری القیه ببینی بکشند فوراً سوراخ دماغ را بگیرند تا دو دقیقه خون بالا برود نور آورده فوراً باز میشود این از اسرار است

علاج جهة ازالهٔ ... که عود پیدا نماید ... سوخته مرغ ... خاکستر چوب انگور ... موم بمالند با خون خفاش یا خون کبوتر حمول نمایند هرچه بیشتر بماند بهتر است بحالت اصلی برگردد

زرنیخ را بالسویه ساییده با روغن کنجد لشقیه نمایند مرتبه که روغن دیگر قبول نکند بعد از آن
در انبیق تقطیر کنند بوقت حاجت نیم گرم کرده بدان اطلا کنند مرهم رال جهة
سوزش و جراحات مزمنه و قروح آتشک و از قلع گوشت فاسد و مصلح قروح ناسورگین وغیره
عدیل ندارد مکرر به تجربه رسیده موم سفید کافور قیصوری رال کات هندی از هر یک سه مثقال
کوفته و بیخته موم را با روغن گاو تازه که مساوی ادویه باشد در ظرف آهن کرده اول رال را
ریخته دو سه جوش دهند بعد کات را بریزند آنگاه کافور را انداخته بهم زنند و مخلوط نمایند در
قروح قدیمهٔ مزمنه تا سه روز با قدری فوفل استعمال و عند الحاجت بکار برند معالجهٔ
عضو سوخته چون عضوی از بدن سوخته گردد آن را با محلول اسید پکریک در آب ضماد کنند
و هم چنین است سحوق نرم آن بدون حل کردن در آب پس از اندکی درد ساکت میشود اما حل
آن در آب چنان است که دو مثقال از آن را در دویست مثقال آب جوش کرده بعد از سرد
شدن از اصاف نمایند و ضماد کنند بیان هشتم در علم عکاسی یعنی برداشتن عکس از
شعاع آفتاب چون سابق برین عکاسان شیشهٔ عکس را خودشان درست میکردند و دوا
روی شیشه ریخته جلا میدادند لهذا برای آنها زحمت زیاد داشت و از این جهة کمتر کسی رغبت
به آموختن این صنعت میکرد و اکنون که شیشهای دوازده جلا داده از لندن بکثرت می‌آید کار
آسان‌تر شده و چندان زحمتی ندارد و اکثر مردم شوق باکتساب این فن کرده اند بنابرین بعضی
تجاربی که در این فن با تحریر دست داده محض فائدهٔ هموطنان خویش در شش فصل در این منتخب
مینگارم فصل اول بر مبتدی لازم است که اول بر اصطلاحات این علم واقف شود لهذا
اول تفصیل آلات بیان میشود یکی از آلات این کار کمرا مع عدسات و آن چوبی است
که در آن عکس بر میدارند و لوله برنجی بر آن نصب است که بر یکطرف آن عدسی بلاتیه برنجی
میباشد که وقت برداشتن عکس عدس را پس و پیش کرده تا بحروف و نگاه میدارند دوم
سه پایه که کمرا را بالای آن نصب می کنند سوم شیشهٔ جلا گرفته صاف بی داغ که در عقب
کمرا میگذارند که آن را گراند گلاس میگویند چهارم حوض زجاجی جهة غوطه دادن شیشهٔ عکس
در آن پنجم دیر جهة گذاردن تختهٔ شیشهٔ عکس در آن و غوطه دادن در حوض ششم
حوض چینی جهة زمان قیام نقش یا صورت آن شیشهٔ عکس را بر آن گذارند هفتم سه پایهٔ
کوچک هشتم میزان زجاجی جهة وزن ادویه نهم شیشهٔ پیمانهٔ آب دهم سلاخ

زجاجی جهت جنبش مرکبات یازدهم قیف زجاجی دوازدهم کاغذ جاذب رطوبت
سیزدهم فرم یعنی چهارچوبه چهاردهم شکنجه جهة گذاردن تصویر در آن و چاپ کردن پانزدهم
درجه هوا شانزدهم پارچه جهة خشک کردن شیشه هفدهم تخته شیشه جهة برداشتن عکس هجدهم
جا دریا اوطاق تاریک جهة انجام تمامی تصویر و ساختن ادویه کیمیائی که لازم است ترتیب
دهند در جائی که بکلی اثر روشنائی نباشد چراکه روشنائی اکثر ادویه کیمیائی نقصان می کند
بحسب ضرورت شیشه زردی در آن قرار داده چراغی در پشت آن روشن کنند نوزدهم آب مقطر
یعنی آب را جوشانیده عرق گرفته باشند **فصل دوم** در بیان مکان و وقت عکس گرفتن
در مکانیکه عکس بر میدارند باید آنجا پاکیزه باشد بلکه اوطاق آینه دار درست کرده پردهای نیلگون
و سفید بجهة منع شعاع آفتاب در آن آویخته باشند زیراکه تا انعکاس روشنی بروی آن معکوس
عنه باندازه ضرورت نباشد عکس خوب برنمی آید و اگر بخواهند عکس عمارات را بگیرند باید عکاس
بقسمی بایستد که آفتاب نه رو بروی او و نه بر پشت او باشد بلکه باید بسمت راست و چپ او باشد و اگر
خواهند شبیه کسی را داخل اوطاق بگیرند در مقابل آفتاب بگیرند و در جائیکه سایه زیاد باشد بهتر است
و باید عکاس بوقت صبح از ساعت شش الی ساعت ده روز روی معکوس عنه را بطرف مغرب بگذارد
ولی مشروط برانیکه عکاس خانه اینقدر بلند باشد که آلة فوتوگراف بمقابل او باشد و شعاع آفتاب
روی لنس نتابد و برای رفع شعاع آفتاب گردان روی آله عکس بدارند و اگر بخواهند در ساعت
چهار عصر عکس کسی را بردارند آنوقت باید روی معکوس عنه را بطرف مشرق بدارند و پشت بطرف مغرب
و رای استاد این فن بر این است که وقت صبح برای عکس گرفتن بهتر است اگر مجبور باشند بعکس گرفتن
در وقت عصر بهتر اینست که در میان ظهر و عصر بگیرند و در موسم باران آنوقتیکه تمام آسمان را ابر
گرفته است آنوقت باید دید که ابر سفید محیط است یا سیاه اگر ابر سفید است باید بوقت ظهر عکس بگیرند
وقت صبح را از برای این پسندیده اند که از تمام اوقات روز هوا روشن تر است بعضی عکا
سان کامل در وقت شب نیز بقوت چراغ برق عکس میگیرند **فصل سیم** در بیان فوکس یعنی
قایم کردن جای آله عکس این کار در فن عکاسی امری است از همه دشوارتر و خوبی عکس بفوکس منحصر است اگر
فوکس درست نباشد عکس درست گرفته نمیشود و این کار را باید عکاس بهوشیاری بکند باید اول کمرا را روی
سپایه چنان قرار دهد که فرق پیدا کند بعد از آن دهنه لنس را مقابل معکوس عنه وا دارد و پارچه سیاه
بر سر خود و بالای کمره بیندازد و دهنه لنس را که با سرپوش بند است باز کند پس از آن فوکس بگیرند

یعنی شیشه مو که بر پشت کمرا نصب است که در آن صورت شبیه گیرنده معکوس دیده میشود چنانچه
صاف و درست دیده شده فبها و الا پیچ پائین کمرا در گردش آورد تا صورت شبیه گیرنده
روی آینه صاف نمودار شود آنگاه دهنه لنس را بند کنند و پیچ پائین کمرا را مضبوط نمایند تا آنکه
پس و پیش نشود **فصل چهارم** قواعد عکس گرفتن باید شیشه عکس را در دارک سلائید
بگذارد و گذاشتن شیشه در دارک سلائید بر دو نهج است اول آنکه باید حجره تاریکی شیشه را
در دارک سلائید بگذارد دوم آنکه شیشه را در صندوقی در دارک سلائید بگذارند و غرض از این انتظام
آنکه شیشه عکس که باجزای خشک مرتب کرده اند باید برای روشنی نیست و اگر داخل حجره ضرورت
روشنی باشد باید فانوسی که آیینه آن سرخ باشد از شمع روشن نمایند و این مطلب نیز در نظر باید
که هر گاه شیشه دوازده را در دارک سلائید میگذارند طرف دوازده را بسمت پائین و طرف شفاف
بالا کنند و دارک سلائید را در پارچه سیاهی پیچیده بیارند در فوکس بگذارند باز نگاه در فوکس نگاه
کنند پس از آن فوکس اسکرین را از کمرا بیرون آورده بجای آن دارک سلائید را بگذارند و دهنه لنس را
از سرپوش بپوشانند و طبقه دومی را که از یک سمت کمرا بیرون می آید او را بیرون کشند و معکوس عنه را
تاکید کنند که حرکت از جای خود نکنند بعد از آن سرپوشی که بر دهنه لنس است بر دارند دیگر این امر از
تجربه حاصل میشود که عکس بر روی شیشه در چند سکند پیدا می شود و به تجربه دیده شده که از یک سکند الی
ده سکند طول میکشد اگر اسباب و ادویه همه درست باشد و نقصی در هیچکدام نباشد و روشنی هم بقاعده
باشد در یک سکند عکس گرفته میشود و اگر در اسباب نقصی باشد تا ده سکند طول میکشد **فصل پنجم**
در بیان ظهور عکس بعد از فراغ از گرفتن عکس دارک سلائید را از کمره بیرون آورده و
در پارچه سیاهی پیچیده در اوطاق تاریک ببرند و شیشه را از دارک سلائید بیرون آورده
در آب سرد بیندازند و این نکته را هم باید دانست که شیشهائیکه الآن ده دوازده از لندن می آورند
اشخاص مختلف آنها را درست میکنند و دیولاپنگ سلوشن هم مال همان صاحب شیشه باید
و این سلوشن مذکور در بمبئی نزد تمام دوافروشان ممکن است و اگر در جائی دیولاپنگ
سلوشن دستیاب نشود پس باید بموجب نسخهای ذیل سلوشن بسازد و بکار برد (نمبر اول)

استاک سولیوشن .... Stock solution
پیروگیالک اسید ۱ — اونس Pyrogallic acid
امونیم برومائید ۴۰ — گرین Ammonium bromide

آب — ۶ اونس — WATER

هر گاه این سلیوشن تیار شود آنوقت بیست قیمه پیور نایترک اسد شامل سلیوشن مذکور نمایند این سلیوشن تا مدتی بکار می آید

PURE NITRECACID

(نمره ۲) لکر امونیا که قوتش بدرجه ۸۸۰ باشد ۳ درم — Strong liquor ammonia

آب مقطر — نصف باقی — Clearly water

این سلیوشن باید در یک شیشه بند کرده بگذارند تا چندی بکار می آید

(نمره ۳) سلوشن نمرهٔ مذکور فوق . یک اونس . آب مقطر . ۱۹ اونس .

این سلیوشن برای چند ساعت بکار می آید

واضح باد که برای ساختن دیولاپ سلیوشن نمره دویم و سیم را هم وزن بگیرند و اگر ببینند که بر شیشه اثر عکس زیاد افتاده است فوراً باید شیشه را از پشقاب بیرون آورند و سلیوشن نمره سیم را بالای آینه بتقسیمی بیندازند که از یکطرف سلیوشن مذکور ریخته شود و از یکطرف در پشقاب بریزد بعد از این عمل شیشه را در پشقاب بگذارند باین تدبیر اثر زیادتی عکس آینه زایل خواهد شد — وقتی که از سلوشن مذکور تصویر بر شیشه ... حصه نمودار شود آنوقت باید سلیوشن نمره دویم را بالای شیشه بریزند تا عکس برابر نمودار شود — و در آب زاج شیشه عکس را باید پیش از فکسنگ و بعد از فکسنگ بیندازند ولکن در فکسنگ سلوشن گاهی زاج یا چیز دیگر شامل نکنند

و عموماً بعد از عمل اول این تدبیر را بکار میبرند یعنی شیشه را در یک پشقاب میگذارند و تیزاب ذیل را که قبل از وقت درست کرده اند بالای آن میریزند

(نسخهٔ تیزآب) سیترک اسید — نصف درم — Citric acid

پیروگالیک اسید — ۳ درم — Pyrogallic acid

آب مقطر — ۱۲ اونس — Clearly water

این نسخهٔ تیزآب را پیرو سلوشن میگویند و این سلوشن را از آب ریختن بر روی شیشه میریزند

اموینم پروماید — ۳ درم — Ammonim promede

لیکر امونیا — ۶ درم — Liquor ammonim

آب مقطر — ۱۲ اونس — Clearly water

این نسخهٔ دوم را امونیم سلوشن میگویند و این را بعد از پیرو سلوشن بالای شیشهٔ عکس میریزند و باید

اموینم پرومائید — ۳ درم — Ammonim promede

لیکر امونیا — ۶ درم — Liquor ammonia

آب مقطر — ۱۲ اونس — Clearly water

این نسخهٔ دوم را امونیم سلوشن میگویند و این را بعد از پیرو سلوشن بالای شیشهٔ عکس میریزند و تا از این هر دو سلوشن از هر یک یکدرم گرفته و دو اونس آب در آنها داخل کرده و در گلاسی کرده و بر شیشه مذکور بریزند لکن وقت ریختن سلوشن مذکور این امر را منظور داشته باشند که یکباره بتمام سطح شیشه اثر سلوشن برسد والا خوف خرابی عکس متصور است بعد پشقاب را آهسته گردش بدهند تا اثر تیزآب بهمه جای شیشه برسد که تا یکدقیقه تصویر بر شیشه نمایان خواهد شد و رو بسیاهی خواهد آورد وقتی که عکس سیاهی پیدا کند آنوقت شیشه را از پشقاب برداشته در روشنی فانوس سرخ که از اول در آن اوطاق گذارده اند به بینند اگر تصویر درست بر روی شیشه نمایان نشده باشد باز او را در سلوشن مذکور بیندازند و بعد از دقیقه باز ملاحظه کنند اگر دیدند که تصویر صاف نمایان است و رنگ زردی بکلی زایل شده است فوری شیشه را از سلوشن مذکور بیرون بیاورند و بالای شیشه از لوله آفتابه آب سرد بریزند تا اثر سلوشن از روی شیشه بکلی زایل شود و بعد آب زاج بگذارند و ساختن آب زاج این است زاج سائیده یک اونس و نیم آب شش اونس این هر دو که بهم مخلوط شد تیزابیت پیدا میکند باید در این آب زاج شیشه را تا پنج دقیقه بگذارند بعد از آن فوراً باب سرد بشویند پس از آن شیشه مذکور را در هائیپو سلوشن بیندازند لکن در این سلوشن باید شیشه غرق بشود یعنی تمام شیشه در این سلوشن پنهان شود و از تاثیر این سلوشن زردی پشت شیشه بکلی زایل خواهد شد و رو بسیاهی خواهد آورد وقتی که سیاه شد بیرون آورند و تا پنج دقیقه آب سرد بالای آن بریزند بعد در ظرفی آب سرد کرده شیشه را داخل آن بگذارند و بعد بیرون آورده در جائی محفوظ بگذارند تا خشک شود و وقتیکه خشک شد بالای آن وارنش بریزند تا خرابی پیدا نکند (طریق وارنش کردن شیشه) بدین نهج است که اول شیشه را بالای آتش ذغال گرم کنند همینکه فی الجمله گرم شد وارنش را آنقدر بالای آن بریزند که تمام سطح شیشه را وارنش بپوشاند ولکن قاعده وارنش زدن را باید نزد استاد ماهری بیاموزند والا خوف خرابی است **فصل ششم** طریق چاپ کردن عکس بر کاغذ برای اینکار کاغذی که بر بالای آن آهار تیزاب نقره باشد ضرور است و ترکیب ساختن این کاغذ در ذیل نوشته شده است و این کاغذ را در انگریزی البومنارپه پرمیگویند اول باید این کاغذ را مطابق شیشه بریده باشند و احتیاط

نمایند که روشنی بر آن نیفتد زیرا که از اثر روشنی کاغذ سیاه میشود خلاصه بعد از بریدن کاغذ مذکور را
در پارچه سیاهی پیچیده داخل صندوقی بگذارند هرگاه خواهند عکس چاپ کنند شیشه عکس را در پرنتنگ
پرس بگذارند و کاغذ مذکور را بالای شیشه نهاده بالای آنها دو سه قطعه کاغذ جاذب بگذارند تا هموار
باشد آنوقت فرم مذکور را در روشنی آفتاب بگذارند چرا که از قوت روشنی آفتاب عکس روی کاغذ
می آید ولکن باید یکدو مرتبه فرم را باز کرده کاغذ را ببینند که عکس بر روی کاغذ درست آمده یا نه
ولی زیاد در آفتاب نماند که خوف سیاه شدن عکس است و قاعده دیدن کاغذ مذکور
براین نهج است که نصف فرم را از یک سمت باز کرده ببیند اگر عکس کم رنگ است باز در آفتاب
بگذارد و بر همین نهج هر قدر عکس بخواهند چاپ کنند و کاغذهای چاپ
شده را در صندوق بگذارند تا وقتیکه بقدر حاجت تصویر چاپ شده آنوقت کاغذهای
تصویر را در یک ظرف چینی بزرگ که از آب سرد پر باشد اندخته از دست جنبش دهند
آنوقت تمام آب سفید خواهد شد باید در دو سه مرتبه این آب را تبدیل کنند تا وقتی که
دیگر آب سفید نکند آنوقت تصویرهای مذکور را در تونینگ سلوشن بیندازند و طریق ساختن
تونینگ سلوشن بدین موجب است که در ذیل نوشته شده

کلوراید آف گولد ۵ — گرین *Chloride of Gold*
اسیت آسودا ۲ — گرین *Acetate of Soda*
آب مقطر ۱۵ — اونس *Clearly water*

باید این سلوشن را یکروز قبل از کشیدن عکس ساخته و آماده کرده در شیشه بگذارند هرگاه بخواهند
این سلوشن را بکار برند آنوقت باید که تیزاب گلد یعنی کلوراید آف گولد را هم بمقدار
تصویرها شامل سلوشن مذکور بکنند یعنی برای یک تصویر یک گرین گولد سلوشن کفایت می کند
وقتی که تصویر را از آب سرد بیرون می آرند رنگش مایل بسرخی است ولکن از انداختن در تونینگ
سلوشن رنگش سیاه میشود

Toning متسلوه

وقتی که تصویر در سلوشن مذکور برنگ نیلگون شود آن وقت باید آنها را بیرون بیاورند و از آب
سرد بسیار بشویند تا خاصیت سلوشن از تصویر بکلی برود و بعد از آن فکسنگ سلوشن را در یک رکابی
پر کرده تصویرها در آن بیندازند تا پانزده دقیقه توقف کنند ولکن باید متصل تصویرها را از یکدیگر جدا
کنند تا اثر فکسنگ بر هر تصویر برسد بعد از آن تصویرها را بیرون بیاورند و از آب سرد بشویند

و در ظرف بزرگی آب سرد پر کرده تصویرها را یک شب در آن بیندازند و صبح آنها را بیرون آورده با کاغذ
جاذب خشک کنند اگر بعد از خشک کردن قدری هم اثر فکسنگ سلوشن بالای تصویر باقی مانده باشد
بعد از دو سه روز تصویر زرد رنگ خواهد شد
(طریق ساختن فکسنگ سلوشن این است که در ذیل نوشته شده است بدون کم و زیاد)

هایپوسلف آف سودا ۴ — اونس *Hyposulphite of Soda*
آب مقطر ۲ — اونس *Water*

فکسنگ سلوشن را باید همیشه تازه بسازند چرا که باقی مانده بکار نمیخورد و بعد از آن تصویر را صاف با مغز جو
چیده بر مقوی بچسبانند لکن برای چسبانیدن باید از او وقت استعمال کنند پس از آن هر کس که میخواهند
بدهند که انشاء الله المستعان خرابی پیدا نخواهد گرد طریق برداشتن عکس صور تنهائی که چاپ شده است
بر بالای شیشه صورت را در میان آب خوب بیانند و پس از آن قدری روغن بلسم کنند او بر بالای
شیشه مالیده و کاغذ صورت را بر آن چسبانیده بگذارند تا خشک شود پس انگشت را
در آب تر کرده بمالند بالای کاغذ تا آنکه کاغذ بر آید آنگاه مرکب
صورت بالای شیشه نمایان خواهد شد
پس بمالند بالای آن وارنش که مجلد
میشود پس با تمام رسید
علم عکاسی

طبع دوم

طبع دوم ۱۳۷۱/۱۰/۵ طبع فی لاهور پاکستان

قسم دوم از کتاب کشف الصناعة و مخزن البضاعة مشتمل بر ده بیانات

بیان اول در صنعت ساختن جواهر مصنوعی مخفی نماند که صنعت کاران یوروپ این صنعت را بجائی رسانیده اند که فصوص مصنوعی خود را با فصوص معدنی آمیخته زیور میسازند که بر جوهریان ماهر مشتبه میشود باین سبب بعضی جوهریان کامل برای امتحان و شناختن آلاتی چند اختراع کرده اند که بمدد آن در اصل و نقل تمیز میدهند (جواهر مصنوعی) از آبگینه صاف و شفاف ساخته میشود و این شیشه از اکسائید آف لید پتاس سلیکا ساخته میشود و برای رنگ در ان اکسائید و بعضی فلزات شامل می کنند و در ساختن جواهر مصنوعی ملاحظه رنگ شرط است که یاقوت همرنگ یاقوت و زمرد همرنگ زمرد باشد و همچنین الماس و فیروزه و مرجان وغیره و فصوص بکمال درستی مثل اصل نگین معدنی تراشیده شود و اجزا که از ان الماس و یاقوت وغیره سازند از قسم اعلا بگیرند اگر اندک بدرنگ و کم آب باشد در لون فرق خواهد شد در این صنعت فلکس که ترکیب آن در مینا سازی مرقوم یا استراس یا ریدلید سرمه سا باشد و در کوره ریخته تا ۲۴ ساعت بر آتش تیز چرخ دهند تا که شیشه صاف و براق طیار شود طریق (ساختن الماس مصنوعی) سلیکا خالص هشت اونس کاربونیت آف پتاس ۲۴ اونس برده را بهم نموده بریان کنند و سرد نمایند و در تیزاب شوره اندازند هر گاه حدت گرمی آن موقوف شود انگاه چند مرتبه از آب صاف او را بشویند که اثر تیزاب باقی نماند بعد آن سفوف را خشک کنند و دوازده اونس کاربونیت آف لید شامل کنند و این دوازده اونس را در یک اونس بوریاکس شامل نمایند و در مسحقه چینی حل نمایند و این آمیزش را در یک بوته گلی کوچک بگدازند و در آب بریزند چون سرد گردد در آب و خشک نمودبار چرخ دهند و در آب بریزند همچنین چند دفعه تکرار عمل بکنید و در آب بریزند و در مرتبه آخر بخیه دوم شوره قلمی در آن آمیخته چرخ دهند صاف و آبدار خواهد شد شناختن الماس اصل و مصنوعی آنست که چون او را به نفس گرم کنند و آب سرد و برف بر او زنند سفید و پر آب و طراوت نماید یا بر کنارهای او قدری موم بنهد و در برابر آفتاب بگردانند بسان قوس قزح پدید آید (تدبیر و صنعت ساختن زبرجد مصنوعی) بیارند مینائی چند انگه خواهند و از آن نگین سازند بعد از آن شب یمانی را با آب حل کرده موجود دارند نگین ها را بر سفال آب ندیده چیده و سفال را بر آتش گذارند چون نگین ها خوب گرم شود آن شب محلول را قطره قطره بر آن نگین ها بچکانند تا سرد شود تا چند مرتبه تجدید عمل نموده باشند بعد از آن با آب سرد بشویند که رنگی پیدا می کند بهتر بر جد کانی (صنعت ساختن فیروزج مصنوعی) اکسائید آف کوبالت یازده گرین اکلا آف انتی منی ۱۴ گرین استراس ۶۰۰ گرین این همه را تا سی ساعت بلحتیاط تمام بر آتش بگذارند و بتدریج سرد نمایند

(صنعت ساختن مرجان مصنوعی) بلور ریزان چهار جزء و رسلیس یکجزء هر دو را بهم آمیخته بر آتش بگدازند مرجان سرخ خواهد شد (طریق کشتن مرجان اصلی) برای ضیق النفس بسیار مجرب است که مرر به تجربه مؤلف کتاب رسیده ده توله مرجان اصل در ده توله شیره درخت قلبلب تا شبانه روز خیسانیده بعد از ان در بوته نموده بگل حکمت گرفته و زبل البقر آورده بقدر زمین و ابش کرده و آن ظرف را در آتش گذارده تا وقتی که تمام آتش خاکستر شود آنوقت بیرون آورده که تمام مرجان خاک شده است و بقدر نصف حبه در سه روز باید خورده شود صفت ساختن زمرد مصنوعی اکسائید آف کروم دو گرین اکسائید آف کاپر ۲۴ گرین استراس ۴۶۰۸ گرین همه را بهم آمیخته سی و شش ساعت گداخته سرد نمایند نوع دیگر زرنیخ یک مثقال سیماب پنج مثقال نمک قلیا بیست مثقال مروارید خورد پنج مثقال اینها همه را تکلس کرده در هم آمیخته بغیر از مروارید با یکدیگر بسایند و در بوته کرده در کوره گذارند و آتش دهند که گداخته گردد چون سرد شود بیرون آرند و بار دیگر بکوبند اگر سیاه باشد با آب گرم بشویند و خشک کنند و مروارید را بر ان بسایند و در نگین داننها بگذارند و باز در آتش بزنند یکشبانه روز تا در نگین بگدازد بیرون آورده آنرا بچرخ بتراشند نوع آسان تر بگیرند دو درم زر ورق دو درم مینای سبز و بوته بسازند پاکیزه و آن را در بوته اندازند و آتش کنند تا که هر دو شیئی گداخته گردد پس بیارند بقدر از سنگ جراحت و از آن کالبدی بموازات آن سازند که نگین در آن بگنجد و اشیاء گداخته را در ان ریخته بالای آن آب بریزند چون سرد شود بچرخ هموار کنند طریق ساختن یاقوت بلور صاف شفاف چند انکه خواهند بیاورند و بکوبند نرم صلایه کنند و بوزن او نمک صلایه کنند و خشک نموده دیگر بار بسایند همچنین تا هفت مرتبه تکرار عمل نمایند تا مکلس و نرم و سفید شود در صلایه اندازند و آب بر آن بریزند و بسایند تا وقتی که آب مانند دوغ سفید شود آن وقت در قدحی بپالایند دیگر بار آب تازه کنند و بمالند همچنین در سودن تاکید کنند تا بلور همه آب شود و از این قدح بقدح دیگر بریزند و سرش را بپوشند تا بلور ته نشیند پس سر آب آنرا برگیرند و بلور را گداخته بگذارند تا خشک شود و بسایند و در شیشه کنند چون خواهند یاقوت بسازند دو مثقال ازین بلور و یک مثقال برنج بر یکدیگر صلایه کنند و در نگین دان گذارده در آتش نهند و رها کنند چون سرد شد یاقوت شود ترکیب ساختن مروارید شب یمانی الغار دو ماشه کافور دو ماشه نوشادر شب یمانی نمک سنگ هک قلعی آب نارسیده آب پیاز هر یک چهار ماشه اجزاء را باهم صلایه کرده آب پیاز ریخته با هم ممزوج نموده در سایه خشک کنند بعد زهره گاو بقدر بیست توله گرفته بر آتش گرم کرده ادویه را در ان ریخته باز بر آتش گرم نموده بکار برند اگر سه دانه مروارید باشد چهار ماشه ازین آمیزش کفایت است و اگر زیاده باشد نصف دو انو نوع دیگر مروارید سیاه داغدار را صاف کردن سنبل سفید سائیده در یک ظرف قدری بنهند و در آن دانه مروارید سیاه یا داغدار را انداخته و یک توله موم و دو توله پیه بز گرفته در پیاله

چینی بر آتش زغال نهند که موم و پیه گداخته شود آنگاه صره را در آن غوطه دهند بقدر پنج دقیقه و در این مدت صره را
حرکت داده باشند بعد برآورده و چند ته پارچه صره را در مشت محکم گرفته تا که سرد شود باز مرواریدها را برآورده
از سفوف صدف خام و خرمهره و کف دریا هر سه هموزن باهم آمیخته باشند بر مروارید بمالند تا صاف گردد
ترکیب جلا دادن مروارید شخار شوره شنجرف چربی کف دریا همه را مساوی الوزن سائیده در چربی بز زده کاه
کف نمودار شود آن وقت مروارید بی آب را در آن فرو برده بگردانند و در نان گندم مروارید را گرفته با آتش
دهند اگر صاف شود فبها المراد و الا بار دیگر همین عمل نمایند نوع دیگر شستن مروارید بقانون اهل یورپ نخاله
گندم را در آب جوشانیده مروارید را در آن آب اندازند و قدری سالت آف تارتر و شب یمانی سائیده در آن
بهم آمیخته از آن گرم گرم مروارید را بمالند هر گاه آب گرم سرد شود باز بطریق مذکور عمل نمایند تا آنکه
مروارید صاف شود بعد در آب نیم گرم شسته بر کاغذ سفید نهاده در حجره تاریکی بنهند تا سرد شود ترکیب
ساختن مروارید بیاورد مروارید پاکیزه ریزه و پاک بشوید و در قاروره کند و آب ترنج و لیمو و سیر و پیاز بر وی
آن ریخته سر شیشه را محکم کند و در آفتاب نهد و هر روز آن را نگاه کند چون آبها را بخورد دگر بار کند آنگاه حل شود
و مدت حل او [illegible] بیست دیگر روز است چون حل شود محلول را در کاسه چینی نماید و کاسه دیگر بیاورد و از آن
محلول بوزنی که خواهد گرد گرده در آن کاسه نهد و بگرداند تا مدور شود بعد در سایه خشک نموده چون خشک
شود با میلی از نقره سوراخ باریک از او سوراخ کنند آنگاه چون تنور از نان پختن فارغ شود بیارند ماهی
فربه و شکم او را پاک نموده مروارید مذکور را در شکم ماهی نهند و در تنور با آتش زغال بنهند و بیرون آرند و
کنند که هزار مرتبه از بحری بهتر باشد و هرگز بوزن آن تغیر نکند یقیناً طریق مروارید که زرد شده باشد او را
جلا دادن بیارند محلب بکنجد مردور اوست بار کنند و بکافور سحق کنند که هر سه بوزن برابر باشد در روغن
زیتون بر او افکنند و این دوا را قدری با شیر خر بیامیزند و صلایه کنند و خمیر کرده دانه مروارید را در میان آن بنهند
و باز این اخلاط کوبیده را که اول ذکر شد قدری بر او افشانند و در آتش نرم نهند و نرم بجوشانند زردی از او
برطرف شود و اگر مروارید سرخی گشته باشد سفید فارسی و شب یمانی بوزن برابر کنند و سحق کرده با شیر خمیر نموده
دانهای مروارید را در او اندازند آنگاه باز در میان آرد خمیر چند از نها تا پخته شود مروارید سفید و نورانی برآید
بیان امور چند که مروارید را مضر است مروارید از گرمی بزردی مایل شود و از گرمی بدن
و توقف در محل نمناک طراوت و لطافت او زایل گردد و بوهای تیز مانند مشک و کافور و ملاقات با دهان او را
زیان رسد و از احتکاک باشیاء خشن خراشیده گردد و از وصول ادویه حریقه با مانند نوشادر و سرکه و غیره
پوسیده شود و اگر رنگ او بزردی مایل بود آن زردی بهیچ طریق زایل توان کرد مگر آنکه او را در شیره انجیر

خمیر نموده

ضیاء بیند و هر سه روز تغییر شیر نمایند تا زمانیکه پلاس کدورت و صفرة ملح نماند بیاض لباس و صفوت لبس کند
طریق دیگر آن است که مروارید را با دو جزء مساوی از قلیه و صابون در کاسه گلین کشف بفاصله دو ساعت با آتش
غیر مشتعل ضعیف بجوشانند و اگر رنگ مروارید بسرخی مایل بود سه جزء مساوی از کافور و شب یمانی و اشنان
فارسی در یکدیگر خورد کوفته بشیر تازه بسرشند و مروارید را در میان آن گیرند و آنرا در خمیر گرفته در تنور گذارند
تا خمیر پخته شود که حمرهٔ عارضی به بیاض ذاتی انقلاب یابد و اگر تغییر مروارید بواسطه رائحهٔ مذکوره باشد مروارید
را با مقداری صابون و بورهٔ یابس و نمک اندرانی در اندرون ظرفی زجاجی بنهند و قدری آب بر آن ریخته به آتش غیر
مشتعل چندان بگدازند که شمارهٔ پانزده عدد بشمارد بعد از آن بیرون آرند و احتیاط کنند و اگر نقاء کامل
حاصل شده فهو المراد و الا فالعمل یعاد

بیان دوم در شناختن طلا و نقره

طلا نقره مس آهن جست رصاص قلع سیماب پلاتین در این نه فلز بقول فرنگ پلاتین که طلای سفید
باشد صاف و سفید و ثقیل میشود و بعضی فلزات را باهم گداخته چنانکه از مس و جست برنج تیار میشود و هر گاه
خواهند چند فلز را بهم آمیخته نمایند باید هر کدام فلز که دیر گداخته میشود آنرا اول بر آتش نهند و چرخ دهند بعد از آن
دیگری که از آن نرم تر بود در آن اندازند ورنه فلز نرم سوخته خواهد شد شناختن طلا و نقره در اکثر طلاها مس
و نقره آمیخته میباشد و از آنجهت صرافان بر سنگ محک کشیده رنگ طلا را می شناسند و اندازه مینمایند که چه قدر مس و نقره
در آن آمیخته است و طریق آن چنین است که اول ۱۲ پاره نقره هر یک بوزن یکماشه مهیا می کنند بعد در یکماشه
طلا یکماشه نقره چرخ داده بهم می کنند و در دوم پارهٔ نقره دو ماشه و در سوم ۳ ماشه بهمین نهج یک یک ماشه طلا
افزوده در ۱۲ پارچه نقرهٔ مذکور آمیخته تیار نمایند و همچنین در دوازده پارچه بطریق مذکور طلا آمیخته تیار
کنند و جدا جدا بر هر یک عدد دهند سه گنه برای حساب نگاه دارند هر گاه بخواهند طلای کم رنگ را امتحان کنند
که چه قدر غش دارد بر سنگ محک از کشیده برابر آن پارهای مصنوعی را بکشند از آن دریافت می کنند
که چه قدر آمیزش دارد قاعدهٔ جدا نمودن فلزات مخلوط اول بطریق مذکور معلوم کنند که چه قدر از نقره
و مس در طلا مخلوط است اگر بقدر نصف باشد در آتش سرخ کرده کوبیده مثل ورق ساخته از مقراض ریزه
ریزه نماید و در شیشهٔ آتشی پر کرده و هر قدر این طلا مغشوش باشد مضاعف آن تیزاب نشادر در آن
بیامیزند و در یک ظرف مقعر آنقدر آب پر کنند که نصف شیشه در آب غرق شود بعد آن ظرف را بر دیگدان
گذاشته آن شیشه را در آن ایستاده بنهند و آتش افروزند و ملاحظه کنند چون طلا دود واگداخته
شد آهسته شیشه را بردارند و تیزاب که در آنست در ظرفی بگیرند و درد علیحده گرفته از آب سرد دو سه بار
بشویند و آن آب را در تیزاب مذکور بلند اندازند بعد از آن سفوف سیاه را خشک نموده در بوته نهاده اندک

سما که انداخته چرخ دهند که طلای خالص آن برمی آید باز در همان آب تیزاب پارهای مس انداخته در
همان آتش شیشه ترکیب مذکور یا آنکه در ظرف مقعر ریگ پر نموده و شیشه را بقدر نصف در ریگ فروبرده
و نصف از ریگ بیرون داشته ظرفی که در آن ریگ و شیشه گذارده اند بر آتش نهند و گرم نمایند در ته شیشه نقره
جمع خواهد شد آنگاه آبی که بالا ایستاده است در پیاله چینی آهسته از شیشه بگیرند و دُرد را هم بطور مذکور گرفته
دو سه مرتبه از آب شسته در پیاله نهند و خشک نمایند و آبی که از آن شسته اند در تیزاب اندازند و چون
دُرد خشک شود با سهاکه حسب المعمول چرخ دهند نقره خالص برمی آید **ترکیب نرم نمودن طلا**
طلا را در بوته انداخته بر آتش تند نهند هرگاه قریب بگداخت آید آنوقت قدری شوره بر آن بریزند
تا شوره گداخته در تمام بوته سرایت کند بر این ترکیب طلا نرم میگردد **ترکیب جلا دادن طلا**
خالص یک رطل سنگ دلسخ یک اونس و نیم نشادر یک اونس بوره یک اونس گل ارمنی یک اونس شوره دو درم موم
همه را باریک سائیده موم را گداخته در آن بیامیزند بعد طلا را گرم نمایند و بر آن مالیده و در آب تار ترکه بر آتش
جوشان باشد از او فرو برند مجلی خواهد شد **ترکیب رنگ دادن طلای کم رنگ** در سرکه زنگار انداخته و بر طلای
کم رنگ مالیده در آتش سرخ کنند و برآرند و صاف نمایند **ترکیب جلا دادن زنجیر طلا** در بول آدمی نشادر ریخته
و زنجیر را در آن بجوشانند لی نهایت مجلی خواهد شد **ترکیب ساختن گلابتون از نقره خالص** یعنی ساخته
از سوهان از اقدری خشن نموده بر آن سیماب مالیده ورق طلا بر آن پیچیده بر آتش تاب دهند سیماب خواهد پرید و
ورق طلا بر سیخ خواهد ماند بعد از آن سیخ را چند پاره نموده پاره را بسبحوبیل باریک کرده از حدیده بکشند
باریک بنحویکه خواهند برابر ابریشم بتابند **ترکیب ساختن ورق طلا** تار طلای خالص باریک کشیده ریزه
ریزه نمایند بحدیکه چهار ریزه برابر یک وال باشد و هر قدر ممکن باشد از آلات زرگری آنرا پهن کنند بعد
در اوراق پوست تا به تا نهاده و آن دسته اوراق را در کیسه پوست آهو گذارند و بر صفحه سندان او را کوبیده
تا ورق طلا بقدر خواهش تیار شود **ترکیب ساختن طلا برای دندان مصنوعی** طلا یک جزء
سیماب هشت جزء هر دو را یکجا گرم نمایند و بیامیزند هرگاه بهم شوند در آب سرد بریزند و دندان سازند
ترکیب کامن گولد مس شانزده جزء نقره یک جزء طلا دو جزء هر سه را با هم چرخ دهند **ترکیب پنچال**
مس پنج جزء جست یک جزء اول مس را بگدازند بعد جست را شامل کنند هرگاه هر دو یک ذات شوند مثل سیخ
او در قالب ریخته و انگشتر وغیره تیار نمایند و اگر بجای یک اونس جست نصف اونس جست آمیزند نرم تر و بهتر خواهد بود
ترکیب ساختن طلا بالمناصفه یکمثقال نقره را در ذوب با شنجرف مکلس کنند یعنی نقره را در بوته آب
کرده و خورده خورده شنجرف را بر او زده تا آنکه خاک شود پس از بوته بیرون آورده با آب شست وشو کرده که

که جرم آن برود و نقره خالص ماند بعد بیاورند یکمثقال ورق طلای فرنگی در آن داخل کرده با بیجاده نخود شوره و نیم
مثقال نشادر و یکمثقال بوره ارمنی همه را مخلوط کرده سحق بلیغ نموده زاج لاری معادل پنج مثقال در سرکه ریخته
تا آب شود بعد آن اندک اندک در ادویه فوق ریخته صلایه و خشک نموده باز صلایه کرده تا سه مرتبه تجدید عمل نمایند بعد
کم کم بر یکمثقال طلای مذاب رجم کرده صبر نمایند تا پرده روی طلا بر ورد باز اندکی رجم کنند تا تمام شود دو مثقال
طلا بیرون آید در کمال خوبی و نرمی و از جهت جلای آن شوره و نمک بالمساوی با نشادر کرده طلا را در آتش بسیار گرم
نموده در میان این سه ادویه اندازند تکرار در عمل موجب نکهتی طلا میشود مکرر تجربه شده **ترکیب ساختن نقره بالمناصفه**
نشادر و دارتو و زاج سفید و نمک طبرزد و نمک قلیاب شوره آدویه بالمساوی گرفته سحق نمایند و در کفچه آهنی نگهدارند
و قدری صابون را آب کرده بالای ادویه مذکور ریخته مخلوط نمایند بعد هموزن یکی از دواها دار فلفل گرفته سحق نموده
و هموزن آن شیشه سفید آورده نرم کوبیده مخلوط دواها نمایند بوقت حاجت بیاورند برنج خوب هشت رخانی تار یک
و قدری دلو اشکنه بر آن مالیده تجدی که از شدت مالیدن برنج خورد شود چون معلوم شود که برنج بحبس اشاره
خورد میشود هموزن برنج نقره وزن کرده هر دو را در بوته انداخته ذوب نمایند همینکه نقره و برنج آب شد از ادا
دوای مذکور کم کم در آن ریخته و همراه زغال بوته را بهم زده تا آنکه بقدر دو مثقال دوا مثلاً در چهار
مثقال برنج و نقره در بوته داخل شود پس برداشته در درجه ریخته که نقره المناصفه خواهد بود و از اجتش سفید

بیان سیم در ساختن خورشید خاور و ماه منور و زاد المسافرین در اوس قدما و تکلیس طلا و
نقره و ما یتعلق بها لاکسیر که از رازهای نهفته و چیزهای نهفته استادان جهان کرد است اگر مبتدی
در این دستورات نظر کند متوسط گردد و اگر متوسط نظر کند کامل گردد زیرا که آنچه نوشته شده بتجربه رسیده

ترکیب میزان مزج مس با طلای سفید چهار جزء طلای سرخ و شش جزء مس منقی و هفت جزء پلاتین که طلای سفید است
و سه جزء طوتیا تا هفت مرتبه آب نمایند در صدی ۴۲ فایده دارد **ترکیب دیگر میزان مس با طلای سفید** هفت جزء
پلاتین مطهر سه و نخستین با یک جزء روح طوتیا باهم آب نموده ام و بعد از آن من صنعه طلای معدنی نموده تا سه
مرتبه آب نمودم و صیقل داده این تجربه از تمام امتحانات بهتر است در صدی چهل فایده دارد **ترکیب میزان طلا با**
پلاتین چهار جزء طلای معدنی و شش جزء مس سرخ مطهر منقی هفت جزء پلاتین سه جزء طوتیا تا هفت مرتبه آب
نمودم باهم ۲۰ منفعت دارد **نوع دیگر** اختراع حقیر صد جزء مس منقی ۴ جزء پلاتین و ۲۹ جزء اسپیلتر تجستین با
برابر خودش طلای خالص اول مس را آب نمایند و پلاتین را میان وی ریزند چون باهم آب شوند تجستین را
هم تدریجاً در میان وی ریزند و بعد از آن طلای خالص را بریزند تا ۱۲ مرتبه بوره و تنکار و نوشادر بزنند و آب
نمایند نصف فایده دارد **نوع دیگر** ۱ جزء مس منقی سه جزء زنگ مصفی باهم آب نمایند تا سه مرتبه بعد از آن طلا برابر

طلای خالص آب نمایند تا چهارده مرتبه طلای رنگین و ورنش با طلای معدنی یکی است نوع دیگر مجرب بخود
شش جزء مس سرخ منقی هفت جزء پلاتین مطهر ۳ جزء نوجستین با یکجزء روح طوتیا باهم آب کرده و بعد از آن مناصفه طلای
معدنی نموده تا ۸ مرتبه آب نموده صیقل داده نوع دیگر شش جزء نکیل و ده جزء پلاتین ۱۹ جزء طلای خالص اولا
مس را آب نمایند بعد از آن نکل را به او بزنند تا سه مرتبه بعد هر دو را باهم آب نمایند بعد از آن پلاتین را به او
بزنند تا چهار مرتبه آب نمایند بعد از آن برابر خودش طلای خالص بزنند و ظروف سازند و قاب ساعت و انگشتر
بسازند و نه منفعت دارد ترکیب اکسیر شمسی چهل مرتبه طلا را در خلاص گذارند تا بار هشتم که خلاص گذارند چیزی
کم آید از وزن آن ولی از هفت مرتبه که گذشت دیگر چیزی کم از وزنش نشود دستور خلاص گذاردن آن به نیکو...
که در مرتبه اول طلا را با نوشادر خوب بسایند و سحق بلیغ نمایند پس طلا را در کوزه خام آب ندیده گذارده سه شبانه روز
آتش بدهد با آتش چوب درخت بید دفعه اول با نوشادر گذارند ولی تا سی و نه مرتبه دیگر تنها گذارند باز
سه شبانه روز آتش چوب باریک درخت بید بدهند پس از چهل مرتبه بدین دستور طلا را خلاص گذاردن
خودش اکسیر است یکمثقال از این را بر چهل مثقال مس منقی مطهر بزنند طلای خالص است دستور زاد الـ...
درویش قدما سرب منقی را با سیماب برابر ملغمه نمایند پس شش جزء مرگ موش سفید با شش جزء شوره
نرم سائیده با سفیده تخم مرغ آمیخته گلوله ها ساخته خشک نماید پس مس منقی را گداخته با زاج سفید درهم نمایند
تا مس آب شود پس هر ده جزء از مس را دو جزء و نیم از بند قلعی گلوله کرده مذکور را در حالت آب شدن مس
در آن ریخته و با انبر بهم زنند و در بوته بریزند با بوره و تنکار و نوشادر و زاغ جوش نموده بفروشند نوع دیگر
زاد المسافرین نورعلی شاه مس قیض مطهر مکلس دوازده جزء قمر مکلس شش جزء باهم آب نموده یکجزء روح
طوتیا بوی رجم نمایند تا شعله اش منقطع گردد و برهم زنند در بوته پس یکجزء مرگ موش سفید که با آهک و قلیاب
ثابت کرده باشند بر آن بزنند و خوب برهم زنند و بوره و تنکار و شوره بزنند و بریزند برچه پارچه مثل نقره
بیرون می آید زاغ جوش نمایند بفروشند دستور تکلیس نقره نقره را مانند ورق کاغذ نازک نموده
و در میان تیزاب فاروقی انداخته جوشانیده در ظرف آهن بالای کوره گذارده بدهند تا حل شود پس پهن
آورده با برابرش نمک سنگ اندرانی بسایند و بریزند در بوته و بتابند سرخ نمایند ولی نگذارند که بحد ذوب
برسد آنگاه بردارند و به آب بشویند تا نمک زایل شود خوب شکوفه شده است مکلس الصنایع میشود پس به آب
سیماب بجهانند فوراً ملغمه میشوند و بمالند بالای پارچه مس منقی که تابیده سرخ کرده باشند فوراً منفض نماید
نوع دیگر تکلیس نقره چند بار صفایح نقره را نازک کرده و او را در سرکه و گوگرد آلوده بتابند در آتش و سرد کنند

چند بار پس در بوته سفید آب قلع آلوده بگذارند پس سوهان کرده در ظرف آهنی با نمک آب بجوشانند بحدیکه نمک
و آب خشک شود پس قدری گوگرد پاشیده برهم زنند مکلس گردد دستور تکلیس طلا و نقره با گوگرد و یا بستجوف(?)
بدین دستور نقره یا طلا یا پلاتین را بوی رجم نمائیم از زنجفر معدنی از گوگرد با زیبق و زاج زرد لاری و مکلس کنیم
این اجسام بسیطه را با گوگرد و در عمل مناعفه بکار بریم دستور تنقیه نقره که میخواهیم طرح بریم با معادن دیگر یک جزء
تیزاب بریزیم تا ۲۴ ساعت بماند بعد صاف نمائیم و بریزیم در میان آب نمک جوشیده و صاف نمائیم و آب نمائیم
با برابرش پوتاسا و دو مرتبه بریزیم تا سه مرتبه آب نمائیم نقره خالص است دستور صاف نمودن مس برای ترکیبات
طلا و نقره ۱۲۴ مرتبه مس را در آتش سرخ نمائیم و در میان آب توت سیاه فرو کنیم و فوراً بکار بریم دستور
صاف نمودن مس ۱۴۴ دانه کلاه بادنجان ۸۸ اجزء شیره انگور و ۱۲۹ اجزء سماق و ۳۰۰۰ جزء آب
سه روز و سه شب در میان ظرف مس سربسته تنها را در آفتاب بخیسانند بعد مس را سرخ نمایند و تا ۱۲ مرتبه
در میان این آب بیندازند و خشک کنند و تکرار عمل نمایند مس منقی و مطهر خواهد شد دستور ساختن گوگرد
مصطکاوی که کار فایده مند پر مدخلی است بکار مشتاقان می آید گوگرد را با برابرش آهک آب ندیده و بسائیم
در یک شبانه روز پس از آن بالای تیغ شیر گاو قطره قطره بچکانیم و برهم زنیم و بسائیم تا یک شبانه روز بعد از آن
بجوشانیم بعد از تصفیه با تیزابی سرخ رنگ گردد و گوگرد بالا ایستد و آهک ته نشین شود پس آب بالائی را از او
برداریم و باز به نرمی بجوشانیم تا خشک شود برداریم گوگرد مصطکاوی علیه السلام است که در زنجفر سازی قدما بکار میبردند
دستور ساختن زرنیخ و هر قوص هر قدر که خواهند ورق مس طبقه طبقه بالای هم بچینند و فرش و لحاف
نمایند با این اجزاء ۱۴۴ جزء شکر ۲۷ جزء مصطکی ۸۱ جزء بوره ۱۰۸ جزء سحوق سلف انگور ...
تا ۴۰ ساعت باهم سحق و صلایه نمایند بعد از آن این مخلوط را در ظرفی سربسته نگاه دارند و باندازه که لازم است
فرش و لحاف مس سازند و سربسته با گل حکمت در تنور یا گلخن حمام یا کوره بزرگ حداوان ۲۴ ساعت آتش
بدهند تند بجا از نرمی به نمرودی و در قالبهای کوچک بریزند هر جور که بخواهند بفروشند که بهترین زر ساخت
فرنگان و از آن تر تمام میشود دستور امتحان و شست و شوی جیوه آب آهک آب ندیده ته نشین اول را بریزند
بالای جیوه هر چه کثافت و مواد باشد ببرد نوع دیگر یکجزء از جیوه با سه جزء تیزاب بگذارند در جای تاریک
نمدار رطوبتی تا سه روز بماند بعد بکار برند نوع دیگر صد جزء جیوه آب مقطر خالص ده جزء تیزاب پنج جزء
بریزند بالای جیوه سه شبانه روز بعد از آن بالای چیل داری ریخته در میان شیشه آب مقطر از آن بگیرند
در آفتاب گذارند تا بخشکد بکار برند نوع دیگر عقد جیوه جیوه خواه زنده خواه کشته حل الکلمل خواه سلیمانی بسایند
خوب و در آب جوش چند بار بشویند تا اندازه که اگر آب بالای او بریزیم رنگ سیاهی ندهد دستور عقد جیوه

جیوه مصفی را در بوته کنند فرش ولحاف آن سقمونیا باشد سر بوته را در غایت استحکام بگیرند و شد وصل نمایند
در آتش گذارند بدستوریکه تمام بوته در آتش پنهان شود در اندک وقتی منعقد شود نوع دیگر عقد جیوه پوست انار
چینه انار تازه را کوبیده و زعفران الحدید را با آب معصور او بسایند تا حل شود پس جیوه را در بوته مس یا آهن ریخته
و از ین محلول بر او بریزند و شد وصل بوته نموده به آتش نرم طبخ دهند منعقد گردد نوع دیگر عقد جیوه نقره را با گوگرد
مکلس کنند یک جزء از آن ده جزء جیوه را عقد نماید مجرب است دستور احراق وتکلیس نقره نقره را براده نموده
و با ب نمک در ظرف آهن با آتش تند سوزانیده هرگاه خوب سوخته نشد قدری گوگرد بر او بپاشند دستور
ماء مفتاح حل معادن سبعه شوره را سه قسمت کنند یکی از اقسام را تقطیر اول کنند و بعد قسمت ثانی را در قرع
ریخته تقطیر کنند بعد قسمت ثانی را در قرع کنند و تقطیر نمایند با قسمت ثالث و بعد که خلاص شد آن تقطیر
ثالث را بر داشته محلل کل اجساد است دستور دهن البیض برای تطهیر اجساد و ثقل معادن قلیه را در سرکه حل
نمایند و بحجر حلقه صاف کرده با آتش عقد نمایند و با این معقود زرده تخم مرغ پخته آمیخته هر دانه زرده را با سه درهم
نوشادر بریان کنند و افشرده روغن بگیرند اصل عارینی کبریت احمر را به آن عقد کنند ثابت است اصل بارد
مؤنث یعنی سیماب را ثابت کند نوشادر ثابت کرده بوی بزنند بهتر و قوی تر است دستور حل کردن معا
دن سبعه ترب را بجوند بگذارند تا متعفن گردد و کرمها از او متکون شود در ظرفی ضبط نمایند تا یکدیگر را بخورند
چند عدد دیمانند آن را حل کنند در حل معادن بی عدیل است ترکیب ترجرج زیبق عبد را با عقرب برابر
با مرارة الثور و عقاب سحق وصلایه نمایند پس در کوزه بگل حکمت بگیرند سر بسته در میان آتش زبل اسب
آتش شدید دهند یک شب یکی را با یکی شمس مناصفه ترکیب نمایند ترکیب ساختن طلا انتیمون ۱۰ جزء
زاج محمر ۱۰ جزء موی سر آدم ۱۰ جزء گوگرد ۱۰ جزء زعفران حدید ۱۰ جزء زنگار دو جزء همه را باهم تقطیر نمایند
در قرع روغن که بود با قوتی پس ده مثقال نقره کلاتون را آب نمایند و سی مثقال هم تیزآب بر روش ریخته
همینکه بجوش آید یک قاشق چاهی خوری از روغن مذکور بر روش بریزند آنچه ته نشین شده طلاست آنچه
بالا ایستد روی آب تیزاب نقره است ترکیب زاد المسافرین قدماست مشتری مطهر مبیض را با جید
برابرهم تشقیه نمایند و شش برابر اینها مرگ موش سفید و سه برابر شوره سحق بلیغ نمایند و سفیده تخم مرغ بر شتند
و گلوله سازند به اندازه فندق و خشک نمایند و زهره مبیض منعق را آب نمایند پنج جزء یک جزء از این
فندقها را بوی بزنند و با سر چوبی بر هم زنند و بر جه بریزند و از جوش نمایند پارچه سفیدی بیرون آید
مثل نقره بفروشند ترکیب ساختن شجرف سیماب هشت جزء گوگرد دو جزء باهم بسایند و در شیشه
مطین نموده سه طبقه بالای آن گل حکمت بگیرند و دهان شیشه را بصاروج الحکمه بگیرند دو مرتبه طبقه طبقه

و در دیک ریگ یا خاکستر تا گردن شیشه را پنهان کنند و دو شبانه روز آتش تند دهند و بعد از سرد
شدن کوره و دیگ شیشه را بیرون آورند انفست شنجرف مصری قدماء مصری ترکیب ساختن پارچه طلا
زردی مانند طلا سیماب مرج رج ده جزء گوگرد سفید دو جزء جوهر آهن زعفران الحدید ده جزء زرنیخ زرد ورقی طلائی
ده جزء نوشادر مصری کانی ده جزء باهشت جزء خون فصد آدم نرم سحق صلایه نموده در شیشه کردن بلند خوب
کرده سرش را با سفیده تخم و آهک خمیر کرده مضبوط بگیرند و گودالی بکنند و چهار اطرافش خاکستر گرم نرم بریزند تا چهار
انگشت و مانند کوره آجر پزی آتش بدهند با پوست بادام تا خاکستر شود آتش ان پس از سرد شدن شیشه را بیرون
آورند روغن سنخی بسته باشد پس از آن این روغن معقود را سائیده در شیشه دیگر ریخته و در میان پهین تر تازه بگذارند
تا ده روز یا پانزده روز تا زمانیکه روغن شود پس اندکی از این روغن شقالی بده مثقال مس نازک منقی در حالت
آب شدن بزنند پارچه بر آید مانند شمس ترکیب ساختن پارچه سفید مانند نقره شوره سفید قلمی مرگ موش
سفید گوگرد سفید نمک قلیات خوب برابر باهم بریزند آتش کنند تا دو دش بلند شود به آتش نرم قرص شود دو
باره کوفته و میان شیشه دهن گشاد شکم بزرگ ریخته سر او را بسته باشند جای رطوبتی یا زیر پهین اسب تا چهل
روز و هر هفته پهین را تازه کنند تا زمانیکه آب زردی روی او می افتد ده مثقال مس را آب کرده یکمثقال از آب کرده
مذکور را داخل دنمایند و آب نمایند پارچه بیرون می آید مانند نقره اگر خواهند شانش بالا برود یکمثقال از زر
به مثقال قمع مطهر بزنند یا بروح توتیا مطهر بعد از آب شدن قمع یا روح پنجمثقال باشد بهتر از ده
مثقال است پارچه مجمر مصنوع باشد سودمند است ترکیب چهار طبایع بدستور جلدکی و جابر حیان
آزموده حقیر سیماب محمر را با سرب محمر برابرهم نرم بسایند پس تقطیر کنند از روغن عقاب محمر محلول تا همه
باهم دهن شوند پس طلای معدنی را در آتش سرخ کنند و بچکانند بر او از این روغنهائیکه از سیماب و سرب
گرفته اند تا مکلس و شکوفه شود پس یکجزء از این و سه جزء از زنجفر مصنوع را باهم تشمیع نمایند و از این روغن
بر آن بریزند اندک اندک در تشقیه تا باز شود از هم و محلول شود پس از سر آتش بردارند پس بگیرند یکجزء از حل
تازه را و بسایند و خمیر کنند به آب گرم پس از آن تکلیس کنند آبی را که از آن میریزد فرو کنند در میان آن سرب
محمر سرخ کرده را تا چند بار تا زمانیکه رنگ سرخ بزنند یکی جزء از این اکسیر اعظم را بزنند بر صد جزء مس سرخ منقی
مکلس طلای خالص بیرون آید دستور عقد سیماب آزموده جلدکی دو درهم سیماب و دو درهم براده نقره
را باهم ملغمه کنند و در مقعره آهن بگذارند بر آتش ذو غال و در آب و فلفل فرو کنند تا سه مرتبه یا بیشتر یا هر چه بیشتر
بهتر و آتش دهند گشته شود یکی از او را با شانزده مس مطهر طرح کنند نقره است دستور خورشید خاور از تکمله جلدکی
یک اوقیه از براده نحاس با یک اوقیه گوگرد نرم بسایند پس در مقعره آهن به آتش بگذارند نرم برهم زنند

تا کوکرد همگی بپرد تا دوازده مرتبه دوازده اوقیه کوکرد را بجو ر د مس بدهند بر آتش نرم پس یکمثقال از این نحاس را
با یکمثقال نقره باهم آب کنند و فرو کنند در میان روغن زرده تخم مرغ بار سیم آب کنند و یکدرهم دیگر زر سرخ
کانی بوی زنند طلای عیار ۲۴ برآید دستور درست کردن زاج محمر که برای عمل اکسیر بکار برند زاج زرد را
هرچه میخواهند بگیرند و نرم بسایند دیگر روز در میانه سرکه ترش کنند و دران شب دمس دهند و بامداد بیرون آورند
و بسایند و تسقیه کنند از سرکه بوی در آفتاب یک روز تا شام و شام باز دمس دهند تا بدین دستور تا سه مرتبه رفع
نمایند پس رنگ ان قرمز میشود پس با برابر خودش کوکرد و مصطکاوی ریخته و باهم بسایند و کوکرد را بر سر آتش
از او بپرانند و پس دوباره نرم بسایند و فرو کنند در میان چهار برابر خودش شاش گاو و با سر انگشت برهم
زنند و در میان شیشه کنند تا سه روز بماند پس شیشه را بالای آتش نرم بگذارند تا بسته شود و این است زاج المحمر الحکما
پس او را نرم بسایند و حل کنند در میان قدحی که دران آب باشد پس حل شود و زرب قرمزی شود و پس از این درجه
بکشند بسیار خوب است برای کار شمس و اگر کف او زیاده باشد نرم بسایند یکرطل کوکرد را با آهک آب ندیده که
یکرطل کوکرد باشد و دو رطل آهک و بجوشانند در میان هشت رطل آب شیرین و بپزند تا اینها نیمه شود از
آتش پائین آورند و سرد نمایند با جز علقه او را مقطر نمایند و بکشند جوهرش را و جای دیگر بگذارند پس بزنند از آن یک
و کوکرد با هشت رطل آب شیرین و بپزند تا نیمه شود و سرد کنند و با قرع و انبیق بکشند آب سرخ این است که
با کف باشد پس از این با سیماب تسقیه نمایند و بهتر آنست که هرچه تسقیه بزنجار کنند تصعید باشد و ارضیه
تازه باشد از زاج هر بار تازه کنند و هم چنین از روغن زرده تخم مرغ ارضیه را تازه کنند این است عکس
عقاب تحمیر رصاص تحمیر زاج طریقه عمل شمس مجرب شوره قلمی سی مثقال زاج لاری بیست مثقال کات کبود
اعلی ده مثقال همه را باهم سحق و صلایه نموده بعد از آن تقطیر نمایند و نگاهدارند پس بیست مثقال براده حدید
به آب نمک بشویند با کوکرد پنجمثقال بسایند خوب سحق و صلایه نمایند و یکمثقال عقرب بتجزیه و تقطیر نمایند
بعد از ذوب شدن سه دفعه سحق و صلایه زعفرانی شود بعد نگه دارند بعد از آن نقره و طلا را مساوی هم ذوب
نموده و صفحه نازک کرده که با زعفران الحدید پاشیده فرش و لحاف بالای ان کنند و در مس گذارند بعد در
آورده پاک نموده باز هم فرش لحاف فرموده مکرر نمایند دمس را طلای بی عیب در آید آزموده است
دستور ماه تابان آزموده که عیار هشتاد تا صد بیرون آید از غال یک وقیه قلع که شش مثقال باشد آب
کنند و در هنگام آب شدن یک وقیه زیبق هم بوی بزنند روی آتش و باهم ملغمه کنند پس از ان بشویند
با صابون و نمک و آب لیمو و در میان کیسه کتانی با اندازه که سیاهی آن همگی برود و خوب سفید شود پس یک
وقیه زرنیخ سفید را بسایند و بجوشانند در میان آب اندکی خوب که جوشیده شد بپاشند در میان آب سرد

ورها کنند او را تا ته نشین شود پس همان ته نشین را دوباره بشویند و خشک نمایند تا دو وقیه ازان باقی بماند
و یکوقیه او برود و پس با اینجا که رسید هشت درم از این زرنیخ را بردارند و با ملغمه قلع و زیبق باهم بسایند و با
سفیده تخم مرغ خمیر نمایند و دمس دهند در کاسه چینی در زیر خاکه ذغال پس بامداد بیرون آورند و بسایند
با هشت جزو دیگر زرنیخ و سفیده تخم مرغ باز دمس دهند باز بیرون آورند بسایند با سفیده تخم مرغ و هشت
جزو دیگر زرنیخ و دمس دهند نرم نرم پس از سه مرتبه دمس دادن این خاک اکسیر است چهار اوقیه است یکی از این را
با دو جزو نقره معدنی با هفت جزو مس پاکیزه سرخ خوب بدین دستور که مس را آب کنند پس نقره را بزنند
پس بابارود رجم کنند و تا اینجا که رسید بجزو اکسیر را هم بزنند آب کنند تا دوباره نقره سفید برآید دستور
ماه تابان یعنی نقره زرنیخ زرد ۸۳ درم نیمکوب نمایند پس دویست درهم خرفه را که بعربی بقلة الحمقاء
نامند بکوبند و زرنیخ را در میانه آن پنهان کرده گلوله سازند و با کهنه ببندند پس یکمن کاه را آورده اینها را در
میان کاه آتش دهند در جائیکه باد نباشد پس بیرون آورده آنچه وزن زرنیخ است برابر آن هم شب یمانی
مکلس گذارند و برابر نیم وزن شب یمانی استخوان سوخته بگذارند و باهم نرم بسایند و تصعید کنند در
میان ظرف آهن یا ظرف فخاری آهن و سر او را بگیرند با خمیر و سفیده تخم مرغ و پارچه کهنه مطبوط پس آتش
سخت دهند اگر یک وقیه دوا باشد یک ساعت اگر دو وقیه دو ساعت برای هر یک وقیه یکساعت
تصعید را بیشتر کنند پس بردارند آنچه مصعد شده بکشند وزن او را برابر وزن آن زرنیخ مصعد بجزو سیماب
که در میان آب گذاب ریخته باشند و بجزو هم نمک خوراکی برابر هم تصعید نمایند در خارج چونکه منعقد
بشود با یک برابر از زرنیخ مصعد و یک برابر هم نقره براده کرده و یک برابر نوشادر مصری در میان
طاسه آهن بر سرش چینی گذارند و همگی را تصعید کنند پس تصعید شده با ته مانده باهم بسایند باز تصعید
نمایند پس از سحق نرم سائیدن تا اندازه که دیگر تصعید نشود پس در شیشه افلاطونی کرده یا در میان کدوی
زرد یا در میان هندوانه گذارند و دمس دهند ان ظرف را در میان دیگچه آب حمام مانند بجوشانند او را
تا حل شود و در بالای آتش در یک شب حل شده باشد همگی آنها پس در کنار آتش گذارند تا دوباره
عقد شود و لاکن سرش باز کنند باز دوباره در میانه ان حمام آب جوشنده بالای آتش گذارده تا حل شود
همگی پس دوباره بالای آتش گذارده تا عقد شود بدین دستور حل و عقد کنند تا هفت مرتبه پس یکی از این اکسیر را
طرح کنند بر چهل جزو مس نقره عیار صد از غال برآید و اگر بخواهند همین دستور را زر سرخ نمایند بدین
گونه طیار سازند که بجای نقره آن طلا گذارند و بجای زرنیخ زرد زرنیخ سرخ و بجای سیماب و نمک نمک
سیماب زاج اخضر گذارند زر و خوب بیرون آید دستور ساختن زر داود پیغمبر علیه السلام

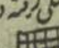
نوشادر محمر با برادهٔ آهن سائیده مصعد شده باشد تا چند بار تصعید نمایند تا دیگر تصعید نشود و در میان
شصت جزء بارود که ماء الهی است و سی جزء نوشادر که با هم تقطیر کنند ماء الهی و آب مقطر را بر سر ارضیه دو
باره بجته ریزند تا هفت مرتبه تا خوب آب شود آن ارضیه را بگیرند و در حمام ماریه گذارند تا دوازده ساعت
پس بر دارند و بگذارند در شاخ گاو یا گاومیش و آتش نرم بدهند پس یک جزء از این اکسیر را با پنج جزء نقره با هم
طرح کنند زر دست افشار است دستور دیگر زنجفر ساخته ده جزء زرسرخ کانی یک جزء نوشادر
شگفته روغن شده پنج جزء گوگرد مصطکاوی نیم جزء زعفران الحدید یک جزء اینها را همه نرم سائیده و در میان
ماء الهی بالائی گذارند فوراً حل شود پس ته نشین را در میان شاخ گذارند و با گل حکمت گرفته در میان
نرم دس دهند عقد شود بدستور بالائی پس یکی از این را بر ده جزء نقره زنند زرسرخ شود و این در مزامیر
عبری داود است طریق ساختن ماء الهی ۳۲ جزء نیم ملح باروت که شوره باشد و ۶۶ نیم نوشادر مصعد
باتش نرم مانند آفتاب گرم در میان قرع انبیق جوهرش بکشند دستور ساختن اکسیر اعظم و کبریت احمر
یک جزء زعفران الحدید یک جزء اینها را در میان هاون سنگ با زرده تخم مرغ خوب نرم بکوبند و بهم زنند
تا خوب بهم آمیخته شود مانند گلوله خمیری بشود برداشته در شیشه نموده در زیر سرگین اسب تازه خاک
کرده و هر روز سرگین را تازه نموده تا چهل روز اگر هم یک جزء برادهٔ طلا بزنند با اینها در وقت کوبیدن
بهتر است با یک جزء سیماب و یک جزء نقره پس از چهل روز تعفین برون آورند و شیشه را سرش
بگشایند همگی اینها کرمهای ریزه شده باشد هر چه زرده تخم مرغ بیشتر باشد بهتر است بشرط کوبیدن
بسیار پس دو باره هم از هر یک دوای بالائی باز اندک گرفته برابر هم وزن اینها باشد و در میان
روغن زرده تخم مرغ تازه با زعفران مغربی جوب کرده ریزه ریزه بریزند در شیشه که کرمان در آن
تا رفته رفته کرمها او را بخورند چون خوردند دو باره همین غذا را بکرمان بخورانند تا چندین بار بدین دستور
بکرمان غذا بخورانند تا کرمان بزرگ کلفت درشت شود دیگر دوا ندهند بگذارند تا کرمان یکدیگر را
بخورند تا باقی ماند یکی یا دو کلفت پهن باشد و میان کران کرم رنگش مانند یاقوت سرخ باشد و بقیه
اعضای وی زرد باشد برنگ طلا پس در میان ریگ نرم حمام ماریه تا نیمهٔ قد آدم ریگ ریخته باشد
در ظرف فخار یا شیشه یا مس در بالای آب روغن خود این کرم را بگیرند هنگامیکه شکم او بترکد و پاره
شود مانند توپ صدا کند یا آنکه روغن او را در بالای شیشه یا آئینه گذارده به بخار آتش بگیرند کم کم
نرم نرم که ضایع نشود و نسوزد و این روغن را که گرفتند در توی قیف بلور و کاغذ خوب بپالایند پالوده
او را بریزند در شیشه بلور سرخ رنگین مانند یاقوت است یاقوت تمام است اکسیر احمر آنگاه مس را یا سرب را

که منقی و مطهر و محمر بوده باشد بالای آتش گذارده تا سرخ شود نقطه از این روغن بر آنها ریخته طلای بی عیب است

بیان چهارم در ساختن مس و جرمن سیلور جست

ترکیب ساختن مس پنج رطل و نیم مس را در بوته گذارند و نصف رطل جست در آن آمیزد مس سرخ رنگ تیار
خواهد شد ترکیب ساختن مس سفید در بوته که دهنش تنگ باشد مس و سنکیا را نهاده و در آن قدری
نمک پاشیده و در کوره چرخ دهند و آنچه خواهند بسازند قالب درست کرده بریزند این قسم مس بسیار
سخت میباشد ترکیب سفید نمودن مس ریزهای مس را القدر ریگ انگشت ساخته هفت مرتبه
در آتش سرخ نمایند و در آب سرد کنند و بعد چرخ دهند در یک رطل مس چهار اونس شوره و چهار اونس سنکیا
باریک سائیده و بیامیزند و در میان بوته بر آتش نرم گداز نمایند بعد بر آورده سفوف سازند خالص سهاکه
و سفید نمک انگور از هر یک نیم اونس گرفته باریک سوده در بوته مس آمیخته گداخته در قالب بریزند این هم
بسیار شفاف و سفید میشود این فلز را دما گمر یزی استلیم فکسم ارسینکم میگویند بعد این شفاف آمیزش
را ریزه ریزه کرده مس مذکور را گداخته بتدریج هر یک را در آن آمیزند بفاصلهٔ پنج دقیقه چون این عمل تمام شود
پانزده دقیقه بر آتش تند چرخ دهند بعد فرود آورده در قالبی که برای این کار مخصوص است سرد کنند این مس
نهایت سفید و خوب میشود طریق کشیدن مس از کرم خراطین بیاورند کمین کرم خراطین و بروغن
گوسفند مالش دهند و دو سیر شیر گاو و دو سیر تنکار و یک سیر زرچوبه و ته عدد زهرهٔ گاو و در او کنند و شش
سیر شهد نیز با آن آمیخته بمالند و از آن گلولهٔ چند بسازند و در کوره آتش بسیار کنند و از او در آتش گذارند و بکرو
آتش بدهند و دانهای مس از او بیرون آورده بشویند و این مس را زهر مهره زهر هاست کوبند با دامیکه این مس در نزد
شخص باشد جانور گزنده نرساند و گفته اند که هر گاه از این مس قوطی کوچک ساخته و در آن قدری جیوه کرده
سر آن بند نموده در میان دیک پلو گذارده پلو را دم کرده بعد از سرد شدن جیوهٔ مذکور نقره میشود به تجربه رسیده
ترکیب ساختن جرمن سیلور مس هفت رطل جست پیت رطل نکل سفید ۲ رطل اول مس و
نکل را ریزه ریزه کرده همراه گداخته بعد جست انداخته یکتوله سهاکه بالای آن ریخته و آتش از تند کرده تا مدوج
شود جرمن سیلور خواهد شد هر چه خواهد بسازد (نوع دیگر) آهن یک جزء نکل دو جزء جست ده جزء همه
را بهم چرخ دهند ترکیب ساختن جست قلع پنجاه جزء سرمه چهار جزء بستمه یک جزء همه را چرخ داده
یک جسم نماید قاعدهٔ زود گداختن مس و برنج و فلز دیگر نار ترو نمک شوره هموزن گرفته باریک
بسایند و هر فلزی را که گداختن منظور باشد وقت چرخ دادن قدری در آن بپاشند

بیان پنجم در ساختن قلع و سرب و مرده سنگ

قلع را مانند نقره ساختن قلع چهار رطل و نیم بسته نصف رطل سرمه نصف رطل سرب نیم رطل همه را آهسته
یک جسم نمایند و آنچه خواهند در قالب ریخته تیار کنند چاهی دان نهایت خوبصورت ازین فلز ملسازند
ترکیب ساختن قلع برنگ نقره قلع صد رطل سرمه ۸ رطل بسته یک رطل مس چهار رطل اول مس را
گداخته بعد فلزات دیگر چون خوب گداخت هرچه خواهند در قالب ریخته تیار کنند ترکیب ساختن
سفیداب بگیرند سرب و در دیگ سفالین نو نهند و کفچه آهنی بروی زنند تا گل شود بعد از آن یک دیگ
سفالین نو گیرند و سرش را محکم بندند و در زیر دیگ آتش کنند تا یکروز اگر سرب مکلس شود بیرون آرند
و سرکه تند بروی ریزند و کهنه او را بگذارند تا همه سفیداب گردد نوع دیگر بقاعده اهل یورپ
پارهای سرب بقدر دو انچ عریض و سطر تیار کنند و سوراخ نموده و همه را در ریسمانی باریک کشند
بفاصله نیم انگشت بعد یک ظرف سنگی گرفته در آن یک دو بالشت سرکه تند اندازند و بر دهن آن پارهای چوب در
طول و عرض این شکل نهند  و بالای آن ریسمانی که پارچهای سرب در آن کشیده چنان
ببندند که از سرکه قدری بالاتر باشد و هر پاره سرب جدا جدا آویزان باشد و سر آنرا بپوشند و زیر ظرف
آتش نرم افروزند تا سرکه بجوش شد بعد ظرف را از بالای اجاغ فرود آورده ۱۲ روز در جای گرم نهاده بعد
سرپوش بردارند بر پارهای سرب خاک سفید منجمد خواهد بود آنرا از کارد جدا کرده در شیشه نگاه دارند و باز
اجزا بطریق مذکور بر آتش نهند و بعد از ایام مزبور خاک سفید هر قدر باشد جدا نمایند همچنین تا چند بار تمام سرب
خاک سفید خواهد شد ترکیب ساختن مردار سنگ بیارند سرب هر قدر که خواهند و آنرا
صفحه های باریک کرده بعد از آن اجاقی از زمین کنند و آنرا خوب گل کاری نموده که صاف و پاکیزه باشد
آنگاه آهک آب ندیده را جو کوب کرده بقدر یک انگشت در آن اجاغ ریخته و پارهای سرب را بر آن
بچینند باز بالای آن آهک فرش کنند باز بهمین طریق طبقه بطبقه آهک ریخته و سرب چیده و یکروز در آن آتش
کنند تمام آهک و سرب باهم مخلوط و مردار سنگ شود

بیان ششم در شناختن آهن و فولاد

بر آهن گرم قطرات تیزاب شوره بریزند بعد از ساعتی از آب سرد شسته ملاحظه کنند اگر داغ سیاه افتد
بدانند که فولاد است و اگر سفید باشد آهن است ترکیب ساختن فولاد آهن نرم ریزه ریزه نموده
چرم کهنه و استخوان و مو را بسوزانند که سیاه شود و لکن خاکستر نشود بعد همه را یکجا سائیده و بقدر دو حصه
این سفوف زغال سائیده بیامیزند و بقدر نیم حصه هم خاکستر اضافه کنند و در بوته گلی بقدر یک
انگشت فرش کرده بالای آن ریزهای آهن را بفاصله نیم انچ بگذارند و در اطراف این ریزهای آهن همان

فلن

خاکستر سیاه رنگ را مملو نمایند و بالای آن بقدر یک انچ سفوف مذکور را لحاف نمایند و دهن
بوته را با سفالی گرفته گل حکمت نموده خشک سازند و تا چهار ساعت در کوره آهنگری آتش دهند
فولاد خواهد شد ترکیب ساختن شمشیر که چون کاغذ پیچیده شود و نشکند بیارند آهن نعل اسپ
را هر قدر که خواهند و بر سم نهاده هر چه خواهند از آن بسازند هر مرتبه که او را از آتش بیرون آورند و
کار کنند چون خواهند که در آتش برند پیش از آن با آب نمک نوشادر سرد کنند و همچنین عمل میکنند و هر بار در آب
مذکور سرد میکنند تا وقتیکه ساخته شود نرمی او بحدی باشد که مانند کاغذ لوله شود و تیزی آن بطوریست
که آب کینه را ببرد ترکیب زهر دادن به شمشیر و کارد که زخم آن بهبودی حاصل نکند
بیارند آهن نرم ده جزو نس ۳ جزو ارزیز سوخته و سرب و برنج ۳ جزو باهم آمیخته در بوته بزرگ کنند و در دستی
تنکار بروی ریزند و بآتش قوی بگدازند چون گداخته شود در بول فیل سرد کنند برین قیاس ۳ بار عمل نمایند
هر چیز که از آن آهن بسازند در هر جا که زخم رساند بغیر از هلاک شدن دوا ندارد نوع دیگر در آب دادن
تیغ کرچون برنده یا خراشنده شود هلاک مینماید بیاورند آهک و سرگین و خاک در آب بکوبند
و در بول فیل تر نموده تیغ و کارد را در آن اندازند و در آتش بتابند بعد از آن یک مثقال نشادر را سائیده
در آب افگنده او را در آن غوطه دهند که چون از آن جائی خراشیده شود امان ندهد ترکیب معطر نمودن
شمشیر کهربای یونانی هشت کرین مشک چهار کرین نبات قدری هر سه را در صحفه آبگینه بسایند
و هشتاد قطره روغن عود در آن مخلوط نموده شمشیر را بر آتش گرم کرده بر شمشیر بمالند همیشه خوشبو خواهد ماند

بیان هفتم در سیماب مصنوعی

بدان که ساختن سیماب دشوار است و از حکمای سابق کسی نکرده بیارند دو جزو سرب محلول که
باب نوشادر حل کرده باشند و پنج جزو تلق سیاه که بجاشنی نوشادر گداخته باشند پس هر دو را در جائی کنند
و آب نوشادر بر آن ریزند و صلایه نمایند تا هر دو یکی شود و ممزوج گردد و در کرباس سطبری کرده بفشارند
تا صاف شود و بیرون آید بتوفیق حق که دو نیست زیبق صافی روشن که از زیبق معدنی فرق نتوان
کرد در چند عمل بکار آید مروارید زرد را در او کشند سفید خواهد شد ترکیب ساختن شنجرف سیماب
دوازده اونس کبریت چهار اونس اول کبریت را در ظرف آهنی بر آتش نرم بگدازند و اندک اندک
سیماب بیامیزند چون هر دو بهم آمیزد فرود آورده در صحفه با یک بسایند و در شیشه آتشی پر نمایند
و دهن آن شیشه را از پاره آهن بند کنند و در میان آن یک سوراخ نمایند که در آن سوراخ تار آهنی
برود و بقدر یک انگشت بر آن گل حکمت نمایند چون گل خشک شود بر آتش زغال نهند و از میل آهن

حرکت دهند هرگاه بخار سیاه و نیلگون برآید آنوقت آتش زیاد کنند و چون دخان سرخ رنگ برآید
از آتش فرود آورده شیشه را سرد نموده شکسته شنجرف برآرند طریق شناختن شنجرف خالص و غیر
خالص اندک شنجرف را بر آتش اندازند اگر دخان نیلگون یا بادنجانی برآید خالص دانند و اگر سرخ برآید
غیر خالص ترکیب ساختن زرنیخ سیماب یک حصه روغن توتیا دو حصه هر دو را صلایه نموده در
بوته نهاده آتش دهند چون خشک شود از آب گرم شسته در آفتاب خشک نمایند زرنیخ زرد خواهد شد
ترکیب شنجرف رومی سیماب ده توله کبریت ده توله نوشادر پنج توله هر سه را بهم آمیخته بسایند چون
سرمه سا گردد در شیشهٔ آتشی پر نمایند و در سبوچهٔ ریگ مملو کرده شیشه را بطور معروف در آن نهاده
زیر آن آتش افروخته جوهر بگیرند قاعدهٔ منجمد نمودن سیماب سیماب را در بوته آهن گذاشته با
روغن زیتون بر آتش نرم بجوشانند چون روغن تمام شود فوراً روغن اندازند با تیزاب چوب که سیماب کشته
میشود بعد برآورده آنچه خواهند بسازند ترکیب ساختن زنگار در ظرف مس سرکه تند نهاده در
آفتاب گذارند سرکه مس را میخورد و زنگار میشود قاعده ساختن روغن سیماب سیماب را در تیزاب
کبریت اندازند و بر آتش نرم گرم نمایند تیزاب جذب شده سیماب را مثل سفوف خواهد کرد بعد آن
سفوف را با تیزاب هموزن نموده بار دیگر گرم نمایند و آتش زیادتر از اول افروزند و از دخان آن چهره
و چشم را محفوظ دارند که مضر است هرگاه این تیزاب هم خشک شود با نیم تیزاب هموزن بریزند و آتش تند
افروزند این مرتبه منجمد نخواهد شد مانند روغن خواهد ماند و سیماب قائم النار میگردد ترکیب ساختن
روغن اسکندری برای آتش زدن شهر و قلاع این روغن برای پادشاهان خوب است و از اسرار غریبه میباشد
طریق آن بیاور نفط سفید جزوی و سندروس و علق مکلس جزوی و روغن نی جزوی و همه را در یک دیگچهٔ
روئین کنند و باید آنکه مسطر باشد و دهنش تنگ باشد و عشر نفط سیماب کنند و سر دیگ را مضبوط بندند
و این دیگ را در تنور تافته نهند تا دو شبانه روز آنگه بردارند و کوره بسازند و آتش تند آن دیگ را در کوره
گذارده یک شبانه روز آتش کنند بعد برآورده و یک هفته بگذارند بعد سرش را باز کرده وقت حاجت بکار برند اگر
دو درم از این روغن را در شهری بریزند همه شهر بسوزد هر چند خاک و آب بیاورند شعله او تیزتر
شود چاره آن بود که دم الغدس انار را ابسر که بیامیزند و بسنگی مالیده در آن آتش اندازند خاموش
گردد طریق گرفتن روغن نی جهت روغن مذکور و این از اسرار است مخفی باید داشت بیارند نی بسیار که هنوز
تر باشد و از او صله وصله کرده درمیان روغن گنجد چنانچه روغن بر او ایستاده شود اندازند پس از آن در
شیشه کنند و شیشه را بگل حکمت گرفته موی یال اسب در گلوی شیشه نهند و آنرا سرنگون در سوراخ خشت

پخته نهاده چنانچه سر شیشه از آن طرف خشت بیرون آمده باشد و خشت را در گل بگیرند و ته او را بر سر شیشه نهند
و در شیشه را با چاک دشتی بچسپانند و آتش زنند آنگاه روغن خواهد چکید جمع آورند و بکار برند و عمل کردن
روغن مذکور بدین نهج است که گلوله مجوف سازند از آهن و مقدار ده درم از این روغن در گلوله کرده و سوراخ
گلوله باید بقدری باشد که فتیله در آن رود و فتیله درازی در آن کرده بوقت حاجت فتیله را آتش دهند و در شهر دشمن
بمجرد رسیدن آتش درون گلوله شهر سوخته شود طریق ساختن مهر اسم از لاستیک این صنعت از اختراعات
جدیده است و از آن فایده زیاد حاصل میشود بدان که لاستیک را بزبان هندی رر میگویند و آن صمغ
درختیست که در کوهستان سلهت پیدا میشود و از صمغ بتنهائی کاری بر نمی آید تا آنکه او را با گوگرد مخلوط کنند
و طریق گداختن صمغ مذکور این است که از او ریزه ریزه کرده و قدری گوگرد نرم کوبیده و با آن ممزوج کرده از
حرارت آتش او را گداخته در شکنجه اندازند تا بقوت شکنجه هر دو شی یکی شود نوع دیگر سلفوت آف
انتی منی را بار بر مخلوط کرده در گرمی ۸۰ ۲ درجه بگدازند و در این گداخته مذکور هرگاه اشیا شامل نمایند سختی پیدا
میکند آنوقت قابل استعمال است که هر چه بخواهند بسازند در قالب ریخته باشند و هر گاه بخواهند رنگین
شود هر رنگی را که مقصود است داخل کنند چون خواهند مهر اسم درست کنند اول باید حروف اسم
که از تیپ سرب ساخته میشود آورده در کیس آهنی یعنی قطعی از آهن بچینند و اطراف آنرا با کمان یا با مغنوطی
از آهن مضبوط نمایند که حرکت نکند پس از آن قالبی برای عقد گرفتن حروف اسم از اشیاء ذیل درست کنند
بیارند پلاستر آف پریس و مولدنگ کمپوزیشن هر دو را هموزن نرم کوبیده از پارچهٔ حریر بیخته در ظرف چینی
کرده قدری سلوشن دیکسترین در آن ریخته بهم آمیخته بقدری که مثل خمیر نرم شود پس او را در مولدنگ پلت
یعنی قالب مسطح ریخته بقدری که کلفتی آن ۱/۸ انچ بشود بعد پارچه بسیار نازکی بر آن انداخته و آن حروف اسم را
بر آن گذارده در شکنجه آهسته زور دهند تا حروف بر آن نقش بگیرد و از گرمی بخار او را خشک کنند باین طریق که چراغ آهنی
از کاغذ زیر آن روشن نماید تا از گرمی آن خشک شود هر گاه خشک شد بسیار سخت میشود آنگاه پارچه از ربر
که قدری از قالب مذکور بزرگ تر باشد آورده بر هر دو طرف چاک مالیده بر آن قالب گذارده صفحهٔ نیز
از آهن بر هر دو طرف او چاک مالیده و گرم کرده بالای ربر گذارده و داخل شکنجه نهند و باید که گرمی شکنجه
باندازه ۲۹۰ درجه باشد و آهسته اسکروی شکنجه را بپیچانید تا ربر بر قالب چسپیده شود و تا ده دقیقه بگذارند
آنوقت چراغ را از زیر شکنجه بیرون آورده بگذارند تا سرد شود آنگاه ربر را بیرون آورده باب سرد بشویند
که کار تمام است طریق ساختن مرکب برای مهر رنگ سرخ یا سبز هر رنگی که منظور باشد آورده
در اسپرت آف وین یا سلوشن آف امونیا گداخته بقدر کفاف آب صاف و گلسرین در او ریخته ممزوج

نموده قدری بسم شکر سفید در آن آمیزد و در شیشه نماید طریق حل کردن ربر با تیل لیتید و اسپرت
پر دلیم حل میشود نوع دیگر از بای سلفاید آف کاربن و کلوروفارم به آسانی ربر حل میشود و هرگاه ربر
صاف باشد در روغن انداخته از گرمی آتش حل خواهد شد قاعده ساختن فاسفور استخوان
مرده انسان را سوخته تا خاکستر شود پس آن خاکستر را با گوگرد ممزوج نموده در شیشهٔ قرع و انبیق جوهر
بکشند و باید آن جوهر همیشه در شیشه باشد که آب بالای آن ریخته باشند والا آتش میگیرد و خواص آن
برای تقویت باه بی عدیل است نوع دیگر در ساختن فاسفور استخوان حیوان را سوخته تا خاکستر شود در آن
نم کرده جوهر گوگرد قطره قطره در آن ریخته تا وقتی که از جوش بیفتد آنوقت در آب ریخته صاف نماید و یک
ساعت بگذارد پس بالای آتش گذارده تا قریب بانجماد رسد آنوقت در ظرف گلی ریخته تا منعقد شود آن
منعقد را در قالب ریخته قلم سازد هرگاه بخواهند سلوشن بسازند یک رطل فاسفور را در ده رطل سلفرت
آف کاربون ممزوج نمایند سلوشن میشود قاعدهٔ ساختن روغن برای مالیدن بر تصویر و کاغذ
مصطکی رومی را سائیده داخل روغن تربتین نموده بر آتش ملایم گداخته و یک هفته در آفتاب گذارده پس بر
کاغذ یا تصویر بمالند بسیار صاف و شفاف و مجلی خواهد شد قاعده ساختن دینامیت
بدانکه اس اساس دینامیت نیترو گلسرین است اول ساختن نیترو گلسرین بیان میشود بگیرند هزار گرام
از حامض نیتریک درجهٔ شصت و شش و پنجهزار گرام حامض کبریتیک را باهم آمیخته و برهم زنند
و رها کنند تا سرد شود پس هزار گرام گلسرین را که درجهٔ چهل و هفت باشد گرفته چکه چکه بالای آن بریزند
پس رها کنند تا پانزده دقیقه و بریزند او را در میان یکصد و چهل هزار گرام آب و رها کنند تا سخت شود
گلسرین مانند روغن زیت پس از جا بجا کنند در وعاء دیگر و بشورند او را با آب پیاپی تا اینکه رنگ
آن برود و نگاه دارند هرگاه خواهند دینامیت بسازند بگیرند از این نیترو گلسرین هفتاد و پنج گرام و از خاک
نرم اسفنجی بیست و پنج گرام و باهم بیامیزند و نگاهدارند تا هنگام بکار بردن این دینامیت بجای باروت بکار
میرود و قوت او هزار مرتبه از باروت زیاده است و آتش میگیرد در زیر آبها و دود هم ندارد اما باید
بهوش باشد که شاید یک مرتبه خود بخود آتش میگیرد نوع دیگر ساختن دینامیت هفتاد و پنج جزء
نیترو گلسرین و دو صد جزء از ریگ نرم و خمیر کند خاک را از نرم نرم سخت و گلوله بسازد و هر جا که خواهد
پس خشک کند و فرو کند او را در میان نیترو گلسرین پس یکدیگر اوقیه از آن سه اوقیه نیترو گلسرین را این است
دینامیت که هر جا بیندازند آتش میگیرد نوع دیگر ۲۰ جزء نیترو گلسرین و ۱۲ جزء خاک نرم و دوازده
جزء زغال نرم و چهار جزء شوره و دو جزء گوگرد بسازند و بکار برند همه جهان را آتش زند

بیان هشتم در عجایبات خیالیه که آنرا شعبده گویند

بدانکه علم شعبده علمی است که بسبب بعضی اعمال تصرف در قوهٔ متخیله حاضران کنند و حال آنکه آنها را در
خارج وجودی نیست مثل اینکه چیزی در دست گیرند و غایب نمایند آتش در دست گیرند در دهان کنند و در
جامه کنند و نسوزاند و صفحها غیر مکرر دیگر در صف انکه آتش در دست گیرند و نسوزاند کافور حل کرده و ا
تا سه دهم اندام خود بمالند و بگذارند خشک شود و در آتش روند نسوزند اگر خواهند اهل مجلس را شبی خواب
نبرد اصطرک و حب النیل و زبل کبوتر و راسن و جند بیدستر از هر یک جزوی مجموع را کوبیده و بیخته و آتش
بخور کنند دود آن بشام هر کس رسد خوابش نبرد نوع دیگر که آتش در دهان کنند و نسوزد بیاورند طلق
محلول را و بسر که بیامیزند و در دهان کرده غرغره کنند آنگاه آتش را در دهان گذارند نسوزد نوع دیگر در صنعت
چراغها بیاورند پیه گرگ و پیه ماهی و برد را گداخته و ممزوج نموده فتیله کنند و در چراغدان برافروزند
خانه چنان نماید که پر از آب باشد نوع دیگر چراغ رقص که چون روشن کنند هر کس که در آن خانه
باشد بی اختیار برقص در آید بگیرند خراطین ابیض و نرم بکوبند و حلوا یکنند و بر خرقه کتان فضله خرگوش را
با روغن زنبق آمیخته به آن ختم سازند و در ابریشم پیچیده فتیله سازند در چراغدانی پر از روغن زنبق کرده
فتیله را روشن کنند اثر مذکور ظاهر گردد فایده خواسته باشند گل سرخ در مجلس تبدیل گل سفید کنند
بیاورند قدری گوگرد در آتش ریخته گل سرخ را بالای دود آن نگاه دارند سفید میشود فایده اگر خواسته باشند
در یک قدح آب رنگهای مختلف پیدا کنند بیاورند چغندر قرمز را و خورد نمایند و در میان ظرفی ریخته
قدری آب گرم بالای آن بریزند چند ساعت او را صاف کنند بمقدار هشت یک آب چغندر اسپرتو
که دوای انگریزی است در آن آب زنند آب مذکور برنگ آب معمول سفید میشود پس اگر خواهی که آن
آب در مجلس برنگ دیگر شود در میان قدح دیگر ریخته دو قاشق از آب معمول در آن آمیخته رنگ
آبی شود و باز اگر خیال تغییر او داشته باشد قلم را بیاورد با قلم آب فوت کند رنگ دیگر میشود باز رنگ
کند لون دیگر پیدا می کند بعد یک قطره روح نشادر آن بزند با قلم زیاد فوت کند سرخ میشود و اگر کم
فوت کند بقاعده حکمت آهسته آهسته برنگ شیر سفید میشود و این از جملهٔ تماشاهای عجیب و غریب است و اگر
باز خواهند آب مذکور را برنگ اصلی خود نمایند قدحی را از آب خالص نصف کند قدری کات هندی
به او بزنند با دو قطره روح نشادر آن آب آبی رنگ خواهد شد بعد چند قطره جوهر زاج با او بزنند
برنگ اصلی خود خواهد شد و اگر کسی خواسته باشد در میان شیشه درختی از نقره درست کند بیاورد یک درهم
نقره و در میان قدری تیزاب انداخته پس از آنکه تیزاب نقره را خورده در میان شیشه بریزد بیست مثقال

آب دو درهم زیبق در شیشهٔ مذکور در بالای تیزآب ریخته چهار یوم بحال خود بگذارد و مشروط برانیکه از جای خود حرکت ندهد درختی درمیان شیشه پیدا خواهد شد و اگر شیشه را از جای خود حرکت بدهند باطل میشود فایده اگر خواهد دستمالی را آتش بزند و دستمال نسوزد بیاورد دستمال سفید پاک با قدری نوسفات امونیا دستمال مربوط در میان آن پرورش داده خشک کند و آتش در میان او ریزد دستمال نمیسوزد فایده اگر کسی خواسته باشد درمیان ظرف آب برقی بظهور برسد قدحی پر از آب کرده و ده درهم تیزاب هم در ظرف دیگر ریخته شانزده درهم آب آهسته آهسته از لب قدح بروی تیزاب مذکور ریخته پس بقدر نصف نخود فاسفورک اسید با دو مثقال و نیم فلوراندی پوتاس در میان قدح انداخته بمجرد انداختن از آن ظرف برقی بظهور خواهد رسید فایده یخ یا برف را الصورت شمع تراشیده وسط او را سوراخ کرده قدری کافور درمیانش ریخته روشن کند مثل شمع بسوزد و برف یا یخ ضرری بسوختن شمع نمیرساند فایده عجیب بیاورد قداری امونیاک در بالای قدری یود خالص در ظرفی علیحده بریزد با دسته شیشه آهسته در امانیاک مذکور حل نماید بعد برروی کاغذی که دو سه دولا چینی باشد ریخته بگذارد تا تمام آب او گرفته شود یعنی اینکه جوهر مذکور که امانیاک باشد فرار کرده قدری خاک که یود باشد در روی کاغذ میماند او را بسیار آهسته برداشته در شیشه حفظ نماید بوقت حاجت بکار برد اولا اگر قدری ازین جوهر را در طاقی بر بالای فرشها بریزند هرکس داخل میشود پای بروی آن بگذارد صدای عجیب مهیب مثل تفنگ مینماید و ثانیا اگر پاکتی از برای کسی بفرستند از جهت شایان و نمایان تماشا در چهار گوشهٔ او قدری از جوهر مذکور گذاشته یا در سر پاکت هرکس بخواهد باز کند صدای غریب از او بظهور خواهد رسید و باعث تعجب اهل مجلس خواهد شد هرگاه قدری ازین دوا در کاغذ نازکی ریخته با قدری شیشه کوبیده در کاغذ پیچیده هرکس بزنند آواز خواهد کرد فایدهٔ استخوان خرچنگ را بر آتش زغال گذارده تا نیم ساعت بعد برآورده در ظرفی که در آن گوگرد سفوف کرده شده بنهند و بالایش نیز سفوف گوگرد بدهند و تا یکساعت بر آتش بگذارند وقتیکه سرد شد در شیشه کرده روزها در آفتاب نگاهدارند شب ازین شیشه روشنی پیدا میشود هرگاه شیشه را باین ترکیب درست کنند تا صد سال روشنی میدهد لکن باید روزها آنرا در آفتاب بگذارند و هرگاه آفتاب نباشد شیشه را در روشنی لمحه تک وار بگذارند تا همین اثر را پیدا می کند و اگر خواهند که بدون دام ماهی بگیرند بیاورند قدری نان و بزهرا آلوده در آب اندازند ماهی که از آن بخورد بیهوش شده بر سر آب آید بگیرند و اگر خواهند بیدام مرغی را بگیرند گندم را با گوگرد بجوشانند هر مرغی که بخورد بیهوش

شود و چون خواهند که آن مرغ را بهوش آورند سر او را در روغن گیرند بهوش آید نوع دیگر چون خواهند که در مجلس تخمی بکارند که در ساعت سبز شود برگ و شاخ و شکوفه و میوه دهد بگیرند شعیر هندی یا تخم خیار در میان خون آدمی که از نشتر حاصل شده باشد آغشته سازند و هفت روز در آفتاب نهند تا طبخ نیکو یابد بعد از آن بیرون آورده در کاغذی بسته در سایه خشک کنند تا مدت هفت روز پس در میان کرباسی نو نهند و قدری گل که بمیاد دهقان می چسبد در وقت شیار کردن گرفته و خشک کرده نگاهدارد و بوقت ضرورت آن خاک بر زمین یا طاس بزرگی ریزد و آن دانه را در میان آن نهند و آب گرم بر او ریزد بانقدر که نم بدانه رسد پس روی او را بپوشد چون ساعتی بگذرد آن تخم بروید و برگ آورده میوه دهد بغایت عجیب است طرایق نظربند اهل مجلس در وقت ظاهر کردن شعبده در شب دوشنبه نصف از شب گذشته در جائیکه مردهای هندو را میسوزانند رفته پارچه از چوب کرنج را در جائیکه همان روز مرده سوزانیده اند دفن کند پس شب چهارشنبه رفته و آن چوب را بیرون آورده نگاهدارد بوقت حاجت همان چوب را در مجمع مردم در اطراف بگرداند آورده باشد که حضران را نظربند میشود آنگاه عامل هر تماشائی را که بزبان بیاورد بنظر مردم همان مجسم میشود فایده سنگ مغناطیس اگر پارچه سنگ مغناطیس را با دندان آدم با خود دارند و در کلیه خود دارند هرگز بی پول و تهی دست نشوند و اگر بسوزند سنگ اصفهانی شکوفه کنند و باهم آمیخته در چشم کشند هرکه او را ببیند واله و شیدای او گردد فایده در عمل قرطاس بپرد از کاغذ بشکل دو درهم و در میان آنها بگذارد یک درهم مسکوک و ببندد در میان پارچه قرمز و بپیچد بر او نخی از ابریشم سفید و بخواند بر او سوره یس تا هفت مرتبه و بعد چوب سه پایه درست کرده از چوب زیتون او را بسته کند با آن که آویخته شود و بخور کند زیر او از اسطراطالکی و مقل قرمز پس از خلاص شدن عزیمه بند او را ببرد از مقراض و بیندازد در ظرف آب و غوطه دهد او را و بعد بخواند بر او اسماء قمر را هفتاد مرتبه و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد صلعم بفرستند پس او را بگشاید درهم جدا شده و این عمل در وقت طلوع آفتاب و وقت غروب نماید در هر روز دو مرتبه اسماء قمر این است لیاغیم لیالقو لیاروت لیاروع لیادوش لیاشلش لیافود نوع دیگر هر روز بر لب دریا رفته هفتاد و دو بار این نقش را نوشته در آب دریا اندازد تا چهل روز در این مدت یکی از نقشها که در آب می اندازد برمیگردد و همان را گرفته نگاهدارد هر روز یک روپیه خواهد رسید نقش این است (۴ / ۸ ۵ ۷ / ۹) فایدهٔ عمل اکسیر و طی الارض از مجربات است سوره مبارکهٔ والطین را بعد از ایام سال باید بخواند و مدت هفت روز در میان چهار راهگذر بعد از نماز مندلی بکشد بیک بسم الله و سه بار آیة الکرسی بخواند بعد مشغول خواندن سوره شود بقرار مذکور و در این هفت روز روزه باشد و در شب هشتم حربه با خود بگذارد دسته حیوان می آید اول ها را در ابزند و بکشد

بطرف خود که دفعتاً طلا میشود بعد از آن کربه می آید او را نیز بزند و بکشد بطرف خود بعد از آن کسی می آید او را نیز بزند و بکشد نزد خود و آنکه ما راست طلا کردیده سر او را بریده نگاهدارد در خانه در جای مخفی و باقی تن او را بخرج کند نگاه بر آن نگاه کند مجدداً بدنش درست خواهد شد باز سرش را بریده بقرار سابق مادامیکه عمر داشته باشد تمام نمیشود و آنکه گربه است چشم راست او را درآورد که خاصیت وقت ضرورت بکار برد و باقی جلد او را در جای پاک دفن کند و آنکه مگس است در پارچه دوخته نگهدارد هر وقت بخواهد شهری که رود او را همراه برداشته بهر جا که خواهد برود و توجه بدان طرف نموده دفعتاً آنجا حاضر خواهد شد مشروط آنکه مگس را بر دوش راست خود قرار دهد

بیان نهم در قاعده و قانون معالجهٔ امراض عسر العلاج بدون شرب دوا بوسیلهٔ حرکات جوارح و تصرفات نظریه بر هر ذیروحی تحصیل این علم شریف لازم است و مشتمل بر ۳۳

باب اول بدانکه اکثر اطبای فرنگ و اوروپا عقیده این است که معالجهٔ امراض را بقاعده طب روحانی معالجه نمودن انفع است از خوراندن دواها زیرا که بساعت گردوائیکه طبیب مریض را دوا میکند بجهت آن مرض مفید ولی محدث مرض دیگر و بدیهی است که هر یک از ادویه نافع اند مر عضوی را و مضر اند مر عضوی را و طبیب و مریض هر دو غافل لهذا امراض عسر العلاج که متعلق باوردة و شریان و اعصابست باین قاعده بسهل لطیفه دفع میشود و نیز امراض مزمنه مثل صداع و فالج و لقوه و جنون و سکته و مفاصل و نقرس و درد شقیقه و گوش و سل و ضیق النفس و کبد و امراض قلب و معده و گرده و امراض چشم از این عمل در نهایت خوبی علاج پذیر است و هر گاه در یکمرتبه علاج فایده نبخشد مأیوس نشده بکمال اطمینان مشغول بتکرار عمل شوند که بدون شبهه رفع خواهد شد باب دوم بدان که اطبای فرنگ بتجربه رسانیده اند انتقال حرارت مقناطیس از جسم عامل به بدن معمول را اینست که هر گاه عامل در بدنش کیفیت مقناطیسیه مثل بدن معمول منجر باشد قاعده اینست که دستهای معمول را در دست خود بگیرد باینطور که دست راست بدست چپ و دست چپ بدست راست باشد در این حالت یکنوع اثری از حرارت غریزیه که مراد از حرارت خلقی و روح حیوانیست که جاذب جنس خود است از دست راست عامل سرایت می کند بدست چپ معمول و از آنجا میل میکند به بازوی چپ او بعد از سینهٔ او گذشته از طرف بازوی راست او میرود به دست چپ عامل باز از آنجا بازوی چپ معمول گذشته در بازوی راست معمول سرایت کرده بصورت حلقه تمام میشود باب سیم طریقه طاری نمودن خواب مقناطیسی بر وجود معمول بدانکه عامل باید معمول را بر فوق کرسی بنشاند و خود در مقابل معمول نشسته لکن طرفین را عضو قلب یعنی توجه بجانب یکدیگر شرط است که تمام حواس خمسه عامل مشغول بمعمول و کذالک معمول بعامل بوده و نظر در چشمهای یکدیگر نمایند و بکلی چشم از چشم یکدیگر بطرف دیگر منحرف نسازند و عامل انگشت ابهام دست راست معمول را

در دست چپ خود و انگشت ابهام دست معمول را در دست راست خود بگیرد و پای خود را بطرف کرسی معمول بگذارد بطوریکه زانوی معمول بزانوی عامل برساند و عامل باید انقدر انگشت ابهام دست معمول را در دست خود بگیرد و نگاه دارد تا وقتیکه دست عامل و معمول حرارت یکسان شود بقسمی که هر گاه دیگری از خارج دستهای عامل و معمول را مس نماید بتواند تصدیق نمود که حرارت دستشان برابر است پس از ظهور این حال از طرفین از یکدقیقه تا دو دقیقه آنوقت شروع در عمل نماید باینقسم که عامل دست را بارامی بر سر معمول بگذارد بقسمیکه سر انگشتان بر پیشانی معمول نهاده و چشمهای معمول از کف دستهای عامل پوشیده شود و مستعد عمل خود باشد تا آنکه از حرارت کف دست عامل بخاری در چشم معمول ظاهر شده گرانی حاصل شود و بی اختیار چشمهایش بسته شود آنوقت دست از شقیقهای معمول برداشته و همان انگشتان گشاده را بهمان حالت که گشاده است اندک وقتی متواتر بر چشمان و حصهٔ پیشین سر و چهره و سینه و بعد از آن همان عمل را بر شکمش معمول دارد که اثر خواب بدرستی ظاهر خواهد شد طریق دیگر عامل باید معمول را بر کرسی نشاند و خود در مقابل معمول نشسته دست راست خود بند نموده و انگشتان خود را گشاده گرفته از بالای سر معمول تا پای معمول گرفته بملایمت پائین آورده بقسمیکه دستش ببدن معمول نرسد که هر گاه دست عامل بر بدن معمول برسد عمل ناقص خواهد شد و در هر مرتبه که دست را پائین میاورد دست خود را بسته باز محاذی سر معمول دست را باز نماید و بملایمت تنزیل نماید و بهتر این است که پس از چند مرتبه تنزل دادن تا بپائین انگشتهای بسته را نشان معمول دهد و این عمل را تا پانزده دقیقه الی بیست دقیقه تکرار نماید که خواب بر معمول طاری شود و هر گاه در این مدت نیز معمول را خواب نگرفت عمل را تکرار نماید تا چشم معمول بند شود طریق دیگر عامل و معمول باید هر دو نظر بجانب یک دیگر نمایند و هر دو حواس باطنه و ظاهره خود را جمع نموده آن وقت عامل شروع بعمل نماید باینطور که دست خود را باهستگی از سر معمول تا شکم بلکه تا پای معمول متواتراً تا پائین آورده و ملتفت شود که دست اشاره به بدن معمول نشود که عمل باطل خواهد شد باب چهارم طریقه مسمریزم با آب یا دو اگردن بسبب اشیاء ماکوله و تغذیه بر مریض باید در یک گیلاس قدری آب بریزد و عامل سر انامل را بالای آب بدارد بقسمیکه باب نرسد و تصور نماید که قوهٔ مقناطیسی خود را در آب میدهد هر گاه عامل مشاق کامل است در ده دقیقه در آن آب اثر خواهد کرد و هر گاه عامل بخواهد آب در دهن معمول مزه شراب یا شربت یا شیر یا چیزهای دیگر پیدا نماید باید بقوت ارادی چند مرتبه بر آب پاس نموده و آنچه در دل تصور نموده در دهن معمول همان طعم و مزه داده شود و خاصیت را بدهد نوع دیگر قدری آب در گیلاس بریزد و بر آن آب از دهن آهسته نفخه دهد بقسمیکه در چاهی گرم دمیده و سرد کرده می نوشد این دو قسم



سمریزم کرده از برای امراض امعا و احشا مثل درد شکم و ورم کبد و درد گرده و طحال قوی الاثر است
طریق مسمریزم کردن برای جاع و قروح عامل سرانامل هر دو دست خود را بسوی قرحه یا درد کند بعینه که
در بیان آب مذکور شد و این عمل را در روزی شش مرتبه یکساعت معمول دارد بعد از قلیل مدت قرحه و درد
رفع خواهد شد شرح حکمت انکه از انامل عامل بواسطه قوه جاذبه مقناطیس که در وجود معمول بواسطه
حرارت عزیزیه موجود است بمحل قرحه سرایت کرده و قرحه بواسطه حرارت عزیزی معمول و جذب مدد
حرارت از انامل عامل بزودی منفجر شده رفع خواهد شد و کذالک درد و جاع **باب پنجم** طریق
زیاد کردن قوه مقناطیسی و جاذبه در دست بدانکه فائده زیاد کردن قوه مقناطیسی دست و نظر
این است که در مسمریزم تمام کارها اول از نظر و بعد از دست بر میاید لهذا تقویت این هر دو عضو از
جمله لوازم است پس از این قرار مشق نموده تا بهره مند شود اما زیاد شدن قوه مقناطیسی در دست صفت
ان این است که از صبح پس از فراغ از ضروریات کتابی مجلد یا غیر مجلد را بر مدرج گذارده و از بالای ان
از هر دو دست از جانب دیگر شروع کرده تا جانب شکم خود پاس نماید بطوریکه انگشتان با یک دیگر منظم نشود
و سر انگشتان نیز قدری خم بود اگرچه در ابتدا قدری سستی معلوم میشود ولی پس از چند روز مواظبت می تواند
تا دو ساعت هم پاس کند بالجمله بعد از چند روز بر سر انامل برودت یا حرارت احساس میشود هر گاه چشم را
بهم گذارده دست خود را بر روی خود مالد برودت یا حرارت از سر انامل احساس میکند در ان وقت بباید دانست
که قوه مقناطیسی در دستها ظاهر شده باید همه روزه مداومت نماید و بباید دانست هر گاه مشغول معالجه
مریضی شود یعنی عمل مذکور را بر معمول جاری سازد بجهت سلب مرض دیگر لزومی ندارد که همه روزه مداومت
و مشق نماید زیرا که همان اشتغال بمعالجه مشق است **باب ششم** طریق قوه مقناطیسی در نظر
صفت ان یک ورق کاغذ سفید بگیرد و در میان آن حلقه مدور از سیاهی بکشد پس انکاغذ را بر دیوار



بچسباند و بوقت صبح در مقابل آن بفاصله ربع ذرع نشسته و نظر خود را در آن سیاهی
ممتد نماید و در نهایت جمعیت حواس در آن بنگرد و چشم را برهم نزند و دهن را ببندد و نفس
آهسته از دماغ بکشد بعد از چند دقیقه قدری دمعه از چشم می آید بجهت عامل قدری کلفت میشود
ولکن متحمل آن نشده بکار خود مشغول شود و تا یک هفته بدین عمل مداومت نماید که معتاد شود که تا دو ساعت
بتواند نظر کند و چشم بر هم نزند و دهن ببندد و در وسط این عمل باید از خوردن سیر و پیاز و بادنجان و فلفل
و اغذیه حاره اجتناب نماید و از این عمل حدت بصر و استحکام اعصاب عین و طبقات چشم و صافی
رطوبات و تقویت در دماغ نیز پیدا میشود و سستی بدن هم دفع میشود در روز اول در اطراف خط سیاهی

چیزی روشن معلوم خواهد شد و روز بروز آن روشنی زیاد میشود تا انکه از شدت قوت چشم سیاهی سفید و منور بنظر
می آید و گاه گاه اوقات به اطراف سیاهی مثل شراره برق ظاهر میشود و هر کس را قوت بصر باین معیار شود اثرهای
کلی و بزودی وصول بمطلب بجهت او دست دهد هر زمان که آن داغ بتمامه سفید بنظر آید آن وقت
باید بداند که اثر مقناطیسی در چشم ظاهر شده پس اگر در آن وقت نظر در معمول اندازد بمحض رویت طرف
مقابل مغلوب خواهد شد و در حین این مشق نوم از جمله لوازم است لهذا هر گاه خواب بر او غلبه نماید فوراً ترک
عمل نموده قدری خواب نموده مجدد شروع نماید و احسن ان است که همه روزه در یک وقت شروع در عمل کند و
تغییر وقت ندهد مخفی نماند که در دست و نظر قوه جاذبه مقناطیسی زیاد کردن تا دو سه هفته کافیست
شرح حکمت دوختن نظر بدائره سیاهی یک نوع بهت و خیرگی در چشم ظاهر شده که تمام انوار و قوای عین متوجه
بیک جانب میشود و بستن دهن هم حبس حرارت شده بخاری از دهن متصاعد و مبخر شده و بالتبع حرارت قلبی
عروج نموده و کثافات چشم را تقطیر و ذوب نموده این است که قدری آب از چشم آمده و پس از فراغ تنزل
کثافات طبقات چشم منجلی شده و بواسطه انکه آن خط سیاهی مناسبت بانوار ندارد لهذا نور چشم را جذب
نموده نور بطریق قهقری راجع بخود چشم میشود تا ناظر امکان آن میشود که بر اطراف دائره سیاهی نوری ساطع بهت
و چون نور عین بیکجانب منبسط و بجهت عدم مناسبت قبول نشده و راجع بخود چشم میشود لهذا همه روز بر قوت
چشم افزوده شود **باب هفتم** چونکه در علم مسمریزم لفظ پاس بسیار مستعمل است و در حقیقت اس اساس این علم
بر وقوف پاسها است که دانستن آن بر عامل لازم بل واجبست لهذا اقسام پاسها را بتفصیل بیان میکنیم صفت
پاس بدانکه مراد از پاس انکه عامل هر دو دست از محاذی سر مریض تا محاذی سینه مریض آهسته تنزل داده بطوریکه
دست عامل مس بر بدن مریض نشود و بر بدن مریض نرسد تا یک دقیقه بعد از انجاد استهار ابهام حالت تا
پاپهای مریض بیاورد و دو دست خود را بر زمین بیفشاند و هر روز بوقت معین همین طریق پاس کند لکن باید بالاحتیاط
پاس کند که دست عامل بر بدن مریض نرسد والا مرض بر بدن عامل سرایت میکند این طریقه را پاس نامند و بر
پنج قسمت اول پاس قصیر دوم پاس طویل سوم پاس کششی چهارم پاس دافع پنجم پاس منقلب
اول پاس قصیر یعنی پاسیکه بر عضو مخصوص زود بزود نمایند و این پاس را مقوامی پاس مینامند هر گاه این پاس را برای
در د عضو مخصوصی نمایند باید بعد از اتمام پاس دست را بیفشانند مثلا شخصی را عقرب گزیده پس باید از مقام
لدغ عقرب پاس را شروع نموده تا سر انگشت بیاورد و هر مرتبه که پاس میکند دست را بیفشاند و نیز همین باید عامل در
هنگام پاس کردن بقلب راسخ خطور دهد همت و توجه نمودن بر دفع امراض از وجود مریض را امداد نیکو نماید
امراض طاری کردن خواب مقناطیسی بر معمول لازم نیست و هر گاه بخواهند بر عضوی از اعضای مریض را تنبیه نمایند

(دکی) وقطع وغیره ازوقت ضرورت کیلو تا بر مریض خواب مغناطیسی رطاری کرده پس چند مرتبه پاس نماید لکن دست را
مثل قاعدهٔ مذکوره نفشانند زیراکه ازافشاندن دست موضع وجع معطل مانده و بروجود مریض اثری مترتب نمیت
لکن اهل تجربه وعامل کامل بر مریض خوابرا طاری نمی کند الا هنگام اضطرار بلکه بمحض دو سه مرتبه پاس کردن عضو
مریض را بحس میکند ودستور العمل عامل انکه نهایت توجه را بنماید که وقت غذای مریض منقضی نشود و در بدل ما تحلل
بدن تمام نشود که بنیه ضعیف شده و در همان خواب مغناطیسی بماند تا ابدالدهر بلکه مر عامل را لازم است باید واجبست
که هر دو ساعت بدو ساعت مریض را بهوش آورده قدری غذای کثیر الکیفیه وقلیل الکمیه ومایع با و تغذیه نموده دو مرتبه
خواب طاری نماید تا هنگامیکه وجع باقیست و نگذارد که بدل ما تحلل بدن تمام شود بقدر بهیم تغذیه
ننماید که کل بر طبیعت شده بهضم آن غذا مشغول شده از دفع مرض بازماند بلکه غذای قبیل لطیف ومقوی
ومایع دوم پاس طویل یعنی پاسیکه از سر تا پا کنند باین قسم که مریض را نشانیده پاس کنند و اگر مریض را
خوابانیده پاس کنند از پاس افقی نامند و همچنین گونه پاسها را پاس مغناطیسی نیز خوانند زیراکه بواسطهٔ
این پاس بر مریض خواب مغناطیسی نیز طاری مینمایند و بسیار موثر است پس هرگاه بخواهند بجهت دفع امراض
عمل نمایند با دست جسم مریض را مس نمایند و هرگاه برای طاری کردن خواب باشد باید دست را از چشم مریض
دور بدارند شرح باید دانست که پاس طویل را باید وقتی معمول داشت که در احدی از اعضای رئیسه
مرضی ظاهر شده باشد و خوف تلف باشد و بخواهند مرض را از انجا نقل داده بمحلی که دورتر از آفت باشد ببرند
بهمان طریقیکه از سر تا پائین را پاس میکنند ناچار مرض از انجا نقل شده بجانب دیگر می ریزد زیراکه مرض یا
مادیست یا بادی هرگاه بادیست همان قدر که پاس مینماید حرارت غریزی سرانامل عامل جذب مرض
بخارج مینماید و دفع مرض مینماید و هرگاه مادیست نیز بسبب حرارت غریزی بعامل و معمول مدد نموده مرض را
اولا منبسط در دیگر محل دیگر نموده و کم کم نضج ماده و دفع مرض مینماید امراض بادی را باین طریق معالجه اسهل است
ولی مادی را لازم است که در تدبیر اغذیه و اشربه اش بکوشند سوم پاس محدود و آن بر دو قسمت یکی انکه
در این پاس توجه و قوه ارادی بسیار لازم است و مقصود از آن انکه عامل معمول را که بفاصله نشسته است بسوی
خود جذب نماید باین قسم که طرفین باید حواس ظاهره و باطنه خود را در همان عمل جمع نمایند پس آن وقت عامل هر
دو دست خود را دراز کرده و تمیل حرکت دهد که شخص خارجی هرگاه ناظر باشد چنان گمان کند که عامل باشاره با معمول
مقصودی دارد و در آن هنگام توجه طرفین و حرکت دست عامل ناچار جزئی ممتده از نظر عامل و معمول بهم میرسد
زیراکه متصل دست خود را حرکت میدهد و چون شرطش توجه طرفین است معمول ناچار است که منجذب
بسوی عامل شود زیراکه جان چیزیست که میگویند ولی همان قدر که با انگشتان گشاده و قدری خم شده از ره

بسوی معمول مینماید معمول یقین حاصل میشود که و را ندا میکند که بیا بیا از طرف دیگر دست او حایل نود علی طرفین میشود و معمول ناچار قلیلا قلیلا حرکت بسوی عامل نموده و همان حرکت محدث حرارت میشود و هر قدر عامل از
معمول دور باشد ناچار گمان معمول زیادتر و توجه او بیشتر و حرکتش شدید و حادث حرارت زیادتر و باین لطایف
محل دفع مرض از وجود مریض میشود ولی شروط برانکه تعطیل در توجه طرفین هنگام عمل ظاهر نشود قسم دیگر
اینکه عامل دست چپ خود را بسوی معمول طوری دراز کند که بوقت چوگان بازی چوگان را می افکند و باید عامل
پای راست خود را پیش نهاده و چنین تصور نماید که قوت ارادی را بر معمول افکنده و او را بجانب خود جذب می کند
و این نوع سریع الاثر تر از سایر اقسام است و عامل کامل بسهولت معلوم میکند که برکدام یک از اهل مجلس اثر عمل زود
تر ظاهر میشود که هرگاه دست خود را حرکت دهد فورا انکس هم متحرک میشود و در بعضی اوقات جذبه طرفین چنان ممتد
میشود که عامل و معمول هر دو هم آغوش میشوند پس هرگاه عامل خواهد که دفع از خود نماید شروع بپاس دافع نماید
چهارم پاس دافع این پاس مخالف پاس محدود است یعنی باید عامل کف دست خود را بجانب معمول کرده چنان
حرکت دهد که گویا معمول را می افکند اما باید انگشت را قدری خم بدارد پنجم پاس طویل منقلب برعکس پاس
طویل است یعنی از پاس طویل اثر مغناطیسی را داخل بدن معمول مینمایند و از این پاس دفع اثر مغناطیسی مینمایند و چنین است
که باید عامل دست معمول را در دست خود گرفته بتقسیمیکه تصویرش مصور شده آنگونه پاس کردن و بر روی معمول
افشاندن اثر مغناطیسی را دور مینماید لکن عامل صاحب وقوف را حاجت باینگونه پاس نیست بلکه بمحض تکلم هم می تواند
اثر مغناطیسی را از معمول دور نماید باب هشتم قاعده مخصوص عمل مغناطیسی جهت دفع امراض این است
که عامل امرض را در یک محل مجتمع نموده و از آن محل دفع نماید باینطور که سرانامل خود را متصل بیکدیگر نموده بر جسم
بگرداند و بر موضع مخصوص از جسم قرار دهد که اثر در دو ران محل مخصوص جمع میشود و بعد از آن جا دفع نماید اگرچه
بعضی اوقات وجع شدت میکند لیکن خوف نماید بزودی دفع مرض خواهد شد (شرح) بسبب حرکت
انامل عامل حرکتی در جسم معمول ظاهر میشود قهرا هنگام مرض بجهت شدت درد و توقف از حرکت داشته و
محتاط بوده از حرکت دادن جسم لکن وقت حرکت دست عامل باتبع جسم معمول هم قهرا حرکت میکند و از ان حرکت
حرارت در موضع وجع حادث شده و موادی که سبب از برای مرض و وجع شده و ذوب نموده تبعیت حرکات
چشم نزول بتحت نموده و محل اول ماوف خالی شده و تمام مواد در محل دیگر مجتمع شده محل تنگ و مواد نازله بسیار
عرصه بر موضع تنگ نموده اینست که وجع غالب میشود هرگاه ماده از صفرا یا دم است ورمی حادث شده
و منفجر میشود و هرگاه بلغم منجمد است از همان حرکت چشم از حرارت محدثه از حرکت بلغم منجمد را ذوب نموده بطریق
دمعه یا نزول یا از حلق دفع میشود و هرگاه ماده مرض سودای محترق از اخلاط ثلثه دیگر است پس از انکه ماده را



در یک محل جمع نمودند شقاق حاصل شده و دفع مرض خواهد شد

باب نهم علاج بطریق طب روحانی

مخفی نماند که هرگاه در هر طایفه عامل علم مسمرزم یا طبیب موجود باشد انفع است از طبیب یا عالم فعل مسمرزم
که از خارجه باشد بدلیل آنکه قرابت فیمابین رفع تکلیفات از میانه می نماید وکذالک بجهة قرابت حتی المقدور
وقت در رعایت حال مریض خواهد نمود و نیز مریض را از اطمینان قلبی حاصل است و نفس اطمینان باعث
بر تقویت بنیه و حرارت غریزی و دفع مرض میشود علاوه بر مراتب مذکوره هنگام ضرورت بزود مرض نزد او
حاضر شده و سیله اجتماع تکلیف میشود بخلاف طبیبی که از غیر اقارب و خانواده بوده باشد تا هنگامیکه او را
بر سر مریض حاضر سازند وقت بسیار تضیع شده مرض ها هم شدت میکند و شبهه نیست که هر مرض ها دیاکان او با دیا
هر قدر زود تر سهل العلاج تر است و هر قدر مرض متمادی نباشد همین قدر که مزمن شود عسر العلاج است و چنانچه طبیب در
اقارب میسر نشود همسایه یا دوستی که متصف بصفاتی که مذکور خواهد شد بوده این اولی است پس هرگاه در خانه
چنین عامل موجود باشد باید که در ابتدای مرض در علاجش سعی نمایند و نگذارند که مزمن شود

باب دهم

در ذکر امراض عصبانی منجمله از آن امراض امراض عصبانیست که مبدأ اعصاب دماغ بعضی از آن امراض
که قرب مبدء یعنی مخ که دماغ بوده باشد عاقبت منجر بجنون یا عشق خواهد شد و بعضی دیگر که قرب بالات
حس مشترک و حواس ظاهره و باطنه مثل ذائقه و لامسه و سامعه و باصره و شامه داشته باشد گاه میشود
که از حد اعتدال خارج شده یا زیاده از معتاد مدرک میشود یا کمتر هرگاه از حد اعتدال خارج و زیاد تر شده
باشد باید دانست که سبب این مرض سودا و عاقبت آن منجر به برسام یا جنون خواهد شد و چنانچه از ذکاوت و حواس
مریض کاسته و از حد معتاد کمتر شد علامتش آن است که اعضا سست در خود و لمس لین مریض کسل و کاهل میشود سبب
آن غلبه رطوبت لزجه است عاقبت منجر بفالج بالقوه خواهد شد لهذا معالج لازم است که علاج مرض را قبل از
شدت مرض بنماید که مزمن و صعب نشود و بر معالج لازم است نهایت وقوف و اطلاع بر جزئیات اسباب این مرض
حاصل نماید مثلا هرگاه کسی را خوف عارض شود باید دانست که عضو دور اندیشی یعنی محل خیالات که دماغ است
از حد اعتدال خارج شده و هرگاه مریض را فقط اندیشه هلاک باشد ظاهر است در اعضای رئیسه حدت ظاهر شده
و هرگاه بجهة اولاد مغموم باشد باید دانست محبت که قلب است از حد اعتدال خارج شده لهذا عامل علم مسمرزم را
لازم است که در امراض عصبانی اول اسکلت سر که مبدأ اعصاب است بدقت ملاحظه نماید و بعد در علاجش
بکوشد

باب یازدهم

مزنیو مسمرک یعنی علاج بطریقه علم مسمرزم بذریعه علم کارنسر
چنین است که اول خواب منغاطیسی بر مریض طاری نموده عضویکه ضد عضو ماوف باشد تقویت نماید و قوی
یعنی بنیه را باید بنده کسنجی و نغمه سرائی و امیدواری باید تقویت نمود که دفع مرض نماید و هرگاه در بطون

علاج امراض بطریق طب روحانی

در ذکر امراض عصبی

دماغ ورمی پیدا شده باشد باید رفع ورم نمود و هم ماوف را مسمرزم باید کرد و قبل از تضعیف عضو
مخالف عضو ماوف را نباید تقویت کرد و جهت تضعیف عضو مخالف آنکه قبول ماده مرض نماید و جهة تقویت
عضو ماوف آنکه دفع ماده از خود نموده که سبب هلاکت است و بر عضویکه ضعیف شده و سهل العلاج است بریزد
و جهت آنکه غالبا اطبا دواهای پرادجه استعمال مینمایند که ماده را از عضویکه محل خطر است ردع نمایند و به
محلیکه مخالف و سهل العلاج بریزند پس از آن در علاجش میکوشند و ایضا عضو ماوف را مسمرزم باید کرد و هم کل
تمام عضو که در حقیقت قوی بوده باشد و تقویت نمایند بسیار منفعت خواهد داشت و همیشه مریض را با فسانه
و امیدواری و حکایات و نغمات و مطالب مسرت آمیز مشغول سازند و حواس او را از خیالات واهی منصرف نمایند
و اعضای ماوف را فوری مسمرزم باید کرد و اثر مس نادو را باید کرد و هرگاه مرض بجهة ضعف یا قوت اعصاب
بوده باشد علاج آن آنکه بر مریض خواب منغاطیسی غالب نماید چند ساعت او را در آن حالت بدارند و در اثنای خواب او را
مس نمایند تا که تعلق منغاطیسی منقطع نشود و این قاعده در همه جا ساری و جاریست که خواب منغاطیسی بر مریض عارض
کرده از ورزش نمودن زیرا که در این خطر عظیمست و ظن غالب آنست که در حال صحت کم حرکت میکنند و افعال دماغی
مثل نوشتن و خواندن و غیره بسیار حرکت میدهند امراضیکه متعلق بانست دلالت میکند بر ترهل بدن و بسیاری افعال
قوت دماغی از اینست که گاه میشود که اصابع سرد مینماید و قوت لامسه باقی نمیماند علاجش اینست که او را بجانب
شمال یا جنوب میل داده و از سر شروع کنند و تا پا پاس کنند و چند بار او را خواب منغاطیسی طاری نمایند و غیر
از دستور العمل و ورزش خفیفی بدهند

باب دوازدهم علاج زیاد رفتن خون از بدن

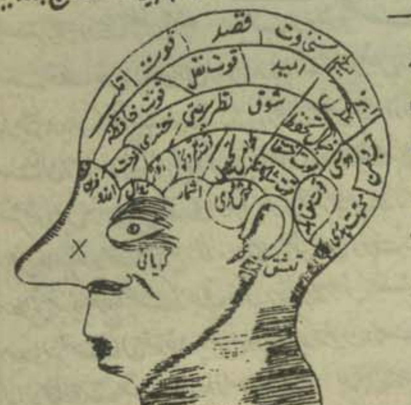
اگر بسبب سقطه یا ضربه از بدن خون زیاد برآمده باشد بحدیکه نبض ساقط و آثار مرگ ظاهر شود علاجش را با نبض
کنند که مشوش باید نمود که اول دستمالی چهار ته نموده بر قلب مریض بگذارد و برا و آهسته آهسته از بخار دهن نفخه دهد تا هنگامیکه
دستمال از بخار دهن گرم شود و مرطوب شود و دو سه دقیقه صبر کرده بطریق پاس دافع عمل نماید تا اثر در تمام بدن
منتشر شود پس از آن مریض را قدری از عرق مقوی گرم بدهند که بخورد مریض بحال آید و هرگاه دوباره ضعف در
مریض ظاهر شود مجدد عمل دافع را نماید و هرگاه رفتن خون موقوف شده و تب و نقاهت باشد در اینصورت نبض
مطابق میزند علاج اینست که بطریق مذکور بر صدر مریض دستمالی چهار ته کرده گذارده و بخار دهن نفخه دهد
و بعد با سر انگشتان شروع در پاس کردن نماید که خون در سر کم خواهد شد

باب سیزدهم صداع عصبانی

که از بخارات متصاعده از معده باشد علاجش اینست که مریض را بر کرسی راست نشانیده و عامل
خود در عقب سر او ایستاده و هر دو دست خود را باهم کرده بطوریکه اثر منغاطیسی را دور میکنند بهمان طور
از گردن مریض بقدر چهار انگشت دورتر تا تمام سر مریض پاس کنند چند مرتبه در پنج دقیقه رفع خواهد شد

در علاج صداع

گواین مرض از نقصان و تفرق اتصالی در اعصاب بجهة ضربه یا سقطه عارض شده باشد از یک مرتبه عمل کردن نفع و نتیجه
بدهد که تا چند روز جسم را پاس کنند و هر گاه از این نیز فایده مترتب نشود باید از پائین کردن شروع نموده مس کنند و
چند مرتبه پاس کنند و بر مقام مرض نفخه و نفس بدمد و هر گاه باز از این مقصود حاصل نشود خواب مغناطیسی بر مریض
طاری کرده بطریق مذکور پاس کنند باب چهاردهم دفع جنون علاجش این است که خواب مغناطیسی
بر مریض طاری نموده زیراکه بهیچ علاجی سریع الاثر تر از خواب نیست بجهة معالجه این مرض و هر گاه خواب بر او طاری
شود او را نه بیدار نکنند مگر اوقات تغذیه و در همان حالت خواب بدارند بشرط اینکه عامل از مریض لحظه منفک
نشود و علاوه از این خواب اشکلت کاسه سر را خوب ملاحظه نماید که در کدام عضو حرارت زیاد شده و دم را محترق نموده
و مبدل بسودا کرده است و سبب از جهة این مرض شده پس بر عضو ماؤف انگشت نهاده بذریعه قوت ارادی یعنی قوت
و تصورات قلبی قوت دهد و عضو ماؤف را ضعیف نماید یعنی از سبب مرض شرح باید دانست که غالب امراض
جنون از غلبه سودا و فساد در قوه متخیله ظاهر میشود لهذا معالج را لازم است که در استفراغ خلط سودا کوشیده و در صحیح
قوه متخیله بکوشد بخواب و اشتغال مریض از خیالات متفرقه و نوم مغناطیسی یا طبیعی و علامت سودای محترق از دم
آنست که قوت دستیت در مریض ظاهر میشود و محترق از بلغم را علامت سستی و تنبلی و بهت ولی آزاری است و علامت
محترق از صفرا حدت سامعه و ذکاوت و تیزی ذائقه در هر کدام از این اقسام باید از اغذیه و اشربه که مولد سودا است
به پرهیزند و معالج هم باید از استعمال عطریات و اغذیه و اشربه نفاخ بپرهیزد و معتدل المزاج بوده ببالین
مریض حاضر شود



باب پانزدهم علاج درد شقیقه
علامتش حمرت وجه و عینین علاجش اینست
که بر مریض خواب مغناطیسی طاری
کرده بر مقام درد چند مرتبه پاس کنند
با دست با کافور یا افیون آلوده و بهتر است
که قدری افیون بر شقیقه با صبر زرد بمالند
ولی بموضع مریض دست نرسد هر گاه رفع
مرض شد نعم المطلوب و الاّ پس نموده پاس
نمایند و همین قسم باید بمعالجه درد دندان
و ریشه معمول دارند شرح وجع شقیقه یا بادی است یا مادی هر گاه بادی است بمجان پاس کردن و استشمام

رایحه کافور و ضماد افیون رفع خواهد شد و هر گاه از قلت خواب است و بجهة شدت در خواب طبیعی او را طاری نشود
در آن وقت خواب مغناطیسی بر او طاری نموده و تا وقت تحلیل غذا او را از خواب بیدار نکنند پس از آن او را اغذیه و اشربه
لطیفه مالیه دهند بزودی رفع خواهد شد و هر گاه مادی است بسا است که از یبوست هم میشود اغذیه و اشربه ملینه
بر او بخورانند که تفتیح حاصل شود و پس از پاس محل وجع سر دل و را هم قدری مالش دهند و غذا را هم بقدر کفایت
بخورانند نه زیاد که کل بر طبیعت شود باب شانزدهم
علاج درد مفاصل اگر مرض مذکور در یک مقام خاص



باشد از مدت قلیل پس باید از مقام مخصوص شروع بکنند و
همان جای ماؤف را پاس کنند تا اختتام جسم یعنی اگر درد
در نصف حصه اسفل بدن باشد پاس را بجانب اصابع پا ختم
کنند و هر گاه وجع در نصف حصه اعلی بدن باشد پاس را بجانب
انگشتهای دست ختم نمایند و هر گاه از پاس کردن فائده
حاصل نشود خواب مغناطیسی بر مریض طاری کرده بعد پاس
کنند شرح مصنف متعرض است بر اینکه هر گاه از پاس در بیداری اثری مترتب نشود خواب مغناطیسی بر او طاری
نماید بعد پاس کنند مترجم گوید حکمت اینکه در بیداری اثری ظاهر نمی شود آنست که تمام اعضا و جوارح دو قسم حرکت
دارند اول حرکت طبیعی که بجهة تغذیه نمودن بدن و عبور و مرور اخلاط اربعه در بدن و جریان شرائین و دیگر حرکت خود
شخص مریض هنگام پاس کردن اثر پاس منبسط و اثر یکه سزاوار است در عضو مخصوص نمی نماید لهذا خواب مغناطیسی
بر او طاری نمایند که حرکت جسدی منقطع شده اثر پاس و حرارت مؤثره از ید لامس بزودی بعضو رسیده و در
آن محل ثابت شود و در مدت نوم معمول اثر تام نماید و این از جمله بدیهیات است که در شرب دوا هم هر گاه مریض
متحرک باشد آن دوا اثریکه باید نمی کند باب هفدهم در معالجه



درد کمر هر گاه وجع کمر عارض شخصی شده باشد سزاوار است که بر
مریض خواب مغناطیسی طاری کند و عضو رئیس یعنی دماغ را قوت دهد
باین طور که مریض را قایم بدارد و از سر شروع در پاس کرده بجانب
دماغ آورده تا استخوان فقره عصعص تمام نماید فوراً اثرش
ظاهر و نفع خواهد کرد و ظن غالب آنست که در بعضی اشخاص
از پاس تنها فقط فائده ظاهر میشود

باب بیستم علاج سستی کمر یا استخوان عصعص علاج آنست که از کردن شروع کند تا استخوان عصعص رسانند و گاهی مس کنند و گاهی پاس تنها و علاوه براین عضو درد را هم تقویت مینماید که از بعضی استخوان شکسته قوت زیاد میرسد و مراد از مس کردن اینست که لباس را از بدن مریض دور کرده پاس کند شرح چون سبب اینمرض یا برودت است که بکمر رسیده و از حرارت و قوه جاذبه کمر کاسته مر عامل را لازم است که کمر را از حرارت وجود خود بطریق پاس و مس تا حدیکه کمر عرق نماید پس از آن فلفل را با صفره البیض بر کمر بسته و محکم ببندد و قبل از آنکه عرق آن موضع خشک شود و چهل روز صبح یک دانه زرده تخم نپخته و شبها بضعه گوسفند بریان کرده و کله گوسفند بخورد با نان باب نوزدهم در علاج فالج ولقوه هرگاه نصف بدن مفلوج باشد معالجه باینطریق نماید که از جانب مخالف پاس کند و تا عضد مفلوج آمده تا انگشتهای پا برود و همین طور است از برای آنانکه مجذور باشند و اگر مریض میتواند که دست خود را دراز کرده بر پای خود بایستد علاج اینست که از انتهای عضو دیگر تا شروع آن مس کرده زود پاس کند تا وقتیکه خستگی ظاهر نشود و هرگاه بطلان حس شده باشد باید عامل دست مریض را در دست گرفته و از دست خود گرفته و از دست دیگر پاس کند باب بیستم معالجه ضعف و نقاهت و ترهل بدن اینمرض خواه در احدی از اعضا بوده باشد یا در عضو مخصوص از مسمرزم رفع خواهد شد بطریقیکه در علاج فالج گذشت یعنی بر عضویکه سست شده پاس کنند در اینمرض حرکت زیاد و حفظ بدن از برودت و هوای و زنده و کثرت شرب ماء لازم است باب بیست و یکم علاج امراض سینه در این مرض مسمرزم چنان مفید است که اطبا را حیرت بر حیرت می افزاید و اگر از پاس کردن بر سینه و دل تکلیف معلوم نشود و بر آن مقام درد بطریق پاس دافعه پاس کند شرح غالباً امراض سینه از رطوبات منجمده در قصبه ریه واقع میشود هرگاه قلیل ضیق النفس هم باشد و گاه از حرارت کبد و قلب میشود و ورم هرگاه طپش قلب همراه داشته باشد هرگاه بجهه رطوبات منجمده در قصبه ریه بوده باشد پاس دافع و مس بر سینه هر دو لازم تا آنکه حرارت ظاهر شده و رطوبات منجمده را ذوب نموده و اشربه و ادویه حاده استعمال تا آنکه قطع اخلاط از سینه بر آمد و بعد از آن شرب مسهلی نموده دفع نماید و هرگاه از ورم کبد باشد کبد را مالش نموده و پاس دافع نماید و بجهت حرارت معده نفخ و ورم داده منفجر شود و علامتش آنکه بول و براز ریم آلوده دفع شود و هرگاه از حرارت قلب و کبد بوده باشد پاس دافع و اشربه و ادویه بارده لطیفه استعمال نمایند



علاج سستی کمر

علاج فالج ولقوه

علاج ضعف بدن

علاج امراض سینه

باب بیست و دوم در معالجه ورم و سکته علاجش اینست بر مریض خواب مقناطیسی طاری کرده بر تمام ما و وف پاس مختلف باطراف پاس نمایند بخصوص اگر کج کند مناسب تر است و اگر عامل هر دو دست خود را با هم کرده بر مرکز صدر مریض آورده بعد بطور ربط بر پهلوی مریض بیاورد نافع است بعد از ربع ساعت انگشتان خود را بمقام مرض نشانه کند و دست خود را حرکت بدهد بطوریکه گویا اثرش از سینه خود داخل میکند بعد از آن دست خود را بسینه اش آهسته تکان دهد باب بیست و سیم علاج ضیق النفس علاجش بطریق مذکور است مگر احتیاط اینست که از برای کسیکه ضیق النفس دارد همه روزه عمل باید کرد و اگر ممکن باشد روزی دو مرتبه عمل کند و بعد از ازاله مرض از برای حفظ صحت چند روز همین عمل را یکوقت جاری دارد تا بکلی رفع شود (شرح) مقصود آنکه از پاس مختلف آنکه رطوباتی که در قصبه ریه جمع گردیده قوت انجماد رسیده حلق را تنگ نموده لهذا بر مریض صعب است تنفس بیآسوده کی پس از پاس احداث حرارت و از حرارت رطوبات منجمده ذوب شده و از یک محلی یا از حلق بسرفه و یا ببول و او را دفع میشود باب بیست و چهارم علاج سل و دق اینمرض اکثر بجوانان زیاده عارض میشود اگرچه اینمرض زیاده مشکل است احتمال دارد که معالجه شود لکن محض تجربه بطریقیکه در امراض ریه مذکور شده معمول دارد مگر اینقدر زیاد بکند که مریض را مقابل خود نشانده دستش را در دست خود بگیرد و از دست دیگر مسمرزم کند (شرح) علاج این دو مرض بسیار مشکل است لکن سهل احتمال علاج دارد و ولی بمدت متمادی با ملاحظه اغذیه و اشربه ولی پاس را القدر نماید که حرارت یقین احداث کند و مریض را باید بعضی از غذاهای لطیفه و افسانهای شیرین مشغول دارد که طبیعت و خیالات را از همه امور آسوده و مشغول بدفع مرض نماید باب بیست و پنجم در علاج کبد هرگاه در فعل کبد سستی ظاهر شود یعنی از حراریکه طبخ ثانی اغذیه میدهد و آن را در عروق ماساریقا جریان میدهد بکاهد علاجش آنست که بر مریض خواب مقناطیسی طاری کرده بر معده پاس طویل کنند باب بیست و ششم علاج امراض قلب علاجش آنکه خواب را بر مریض طاری کرده بر تمام جسم مریض آهسته آهسته پاس کنند و اگر بر قلب هم دست را تکان بدهند مفید است و وقت پاس کردن انگشت ابهام مریض را در دست خود بگیرد و هرگاه احساس طپش قلب نماید فوراً عمل را موقوف دارد (شرح) امراض قلبیه هرگاه از حرارت بوده باشد باید از قلب شروع در پاس نموده تا فم تمام نماید که بالتبع حرارت بمناسبت حرارت دست عامل میل به بالا نموده دفع میشود و هرگاه مرض از برودت معده بوده باشد پس پاس از فم گرفته و بقلب منتهی ساخته و پس از پاس لازم است که چند دقیقه با دستمال گرم بملایمت قلب را مالش داده بجا ورت دست مال گرم دست عامل بر حرارت قلبی افزوده رفع مرض شود باب بیست و هفتم علاج امراض معده و سوء هضم

علاج ورم و سکته

علاج ضیق النفس

علاج سل و دق

علاج کبد

علاج امراض قلب

علاج امراض معده و سوء هضم

علاجش انکه خواب مغناطیسی را بر مریض طاری کرده بر معده پاس طول کنند و ابیکه سحرزم کرده باشند جرعه
جرعه مریض بنوشانند و هرگاه بخواهند از قاعده اشکلت سر علاج نمایند انست که اول خواب مغناطیسی بر مریض
طاری کرده عضویکه فوق صدغ دافیاست از دست مس کرده بتوجه تمام قوت بدهد مریض را گرسنگی و عطش عارض
میشود پس در انحالت غذائیکه سریع الهضم بود بدو بخورانند و روز دیگر نیز همین قسم معمول دارند ولکن در وقتیکه عضو مذکور
را قوت میدهد باید احتیاط نمود که گرسنگی چنان شدت ننماید که منجر بجوع شود که هر چه ببیند میل بخوردن آن
نماید هرگاه عامل بخواهد که میزان گرسنگی مریض بفرمان او شود طریقش انکه هرگاه عامل بر عضو اشتها بالای صدغ
مریض انگشت خود را گذارد و فرو برد اشتهای مریض زیاد میشود هرگاه ملایم تر بنهد اشتهای مریض کم میشود و هرگاه انگشت
بکلی بیک طرف ببرد اشتهای مریض بحالت اصلی میماند و هرگاه انگشت را زیاد زور بدهد مریض مبتلا بتخمه یعنی غذا در معده متعفن
شده اروقهای متعفن میزنند و علاوه براین باید استخوان فقرات ظهر که محاذی عصعص است تا مقابل استخوان سینه
معمول پاس کنند باب بیست و هشتم علاج گرده و مثانه علاجش بدین طریق است که اثر مغناطیسی بخوط
پاسها بر عضو ماوف برسانند و بعد از آن بر آن عضو پاس نمایند و در تمام امراض احشا باید آب سحرزم کرده بمریض
بنوشانند زیراکه این آب مر معده را تقویت نموده و تصفیه خون می نماید و جسم را مستعد بر سحرزم مینماید و در چنین امراض
هرگاه بخواهند تسمین طبیعت یا اسهال بر مریض طاری سازند باید عامل یکدست خود را بر ناف مریض گذارده و
دست دیگر بر پشت مقابلش ببندد و هرگاه بخواهند استفراغ بر مریض را یکدست بر سینه مریض بنهد و دست دیگر
بر ظهر مقابلش باب بیست و نهم علاج امراض چشم هرگاه چشم کسی را ضعفی عارض شود یعنی از باصره او نقش
بکاهد عمل مغناطیسی فایده دارد اگر نزول ماء باشد با وجود عمل آهسته آهسته مالش نیز کنند بقسمیکه اذیتی براو وارد نیاید
او ورم نکند و باید قبل از پاس کردن انگشت خود مریض را از آبیکه بر او عمل مغناطیسی کرده باشند بشویند و انگشت خود را
بفاصله یک انج روبروی مریض بدارد و بغور در چشم مریض نگاه تیز نماید که مفیداست چونکه آلات بصر متعلق
بدماغ زیاده دارد و لهذا از پشت شروع کرده تا چنبر گردن پاس مس نماید باب سی ام معالجه امراض



سامعه و گوش علاج کری که بسبب بعض امراض شده باشد
باین طریق است که اول باید بطور کامل سحرزم کنند و بعد
بر هر دو گوش مریض پاسی زیاد نمایند و هر دو انگشت
شهادت خود را بند نماید و بر دست آهسته آهسته
دم بزند در یک دقیقه بیست مرتبه همین طور باید کرد تا اثر مغناطیسی در بدن مریض اثر کند بلکه در یک مجلس
بیست مرتبه این عمل را جاری دارد که بسیار مفید است

علاج گرده و مثانه

علاج چشم و ورم

علاج امراض سامعه و گوش



باب سی و یکم در معالجه امراض کلالت
نطق علاج کلالت نطق بسبب امراض علاج انکه
خواب مغناطیسی بر مریض طاری نموده و عضو نطق
و نطق را تیز کنند و باید عامل متصل با او تکلم نماید که
حلق مریض تنگ شده بخواهد او را جواب بدهد
که دیگر حرف مزن حلق مرا از زیاده حرف زدن تنگ کردی بعنف خواهد تکلم نماید انچه هم اشاره کند که بس است
عامل متصل حرف بزند یعنی که من نمی فهمم تو چه میگوئی تا انکه مریض را فریادی نموده قهرا به تکلم می آید باب سی و دوم



در علاج تب و لرز بدر یعه ائینه حیرت بیاورد چهارده توله از هفت جوش
و ان را در اتش گداخته بحدیکه مخلوط شود و بعد از ان فلز گداخته لوحی بسازد که چهار
انج طول و سه انج عرض آن باشد ولی دقت نماید که لوح مزبور از چهارده توله
کمتر نباشد پس آن لوح را بحدی صیقل داده که صورت در آن نمایان باشد پس آن
لوح را بر کرسی قرار داده که قدری بلند از محاذی چشم باشد پس هرگاه خواهد
که دفع مرض از مریض کند باید یک ساعت قبل از موقع آمدن تب و لرز مریض
بنشانند بقسمیکه سر مریض مقابل قطبین باشد و مریض دو زانو بنشیند و کف دستها
گشاده بر روی زانو بگذارد و بلوح نگاه کند و عامل خود نیز در عقب سر مریض بنشیند و بمریض بگوید که نظر خود را در ان
لوح اندازد و بطرف دیگر نگاه نکند و این عمل را تا بودن تب در بدن جاری بدارد و در روز اول فی الجمله تخفیفی در تب
میشود در عرض سه روز بکلی رفع تب و لرز خواهد شد و هر روز باید بعد از عمل لوح مذکور را با خاک زغال صاف کنند
که مجلی شود و وقت این در روز بوقت صبح و عصر است و در شب بوقت مغرب که هوا بکلی تاریک شده باشد
و مریض باید در وقت این عمل با حضور قلب باشد و خیالش متفرق نباشد و در هنگام عمل مریض را حرارت
زیادی محسوس میشود و بنابراین باید قبل از اشتغال بعمل بدن بشوید با آب و رای ساتید این فن آن است
که هرگاه عامل ملیح باشد زودتر
اثر خواهد کرد



نطق علاج کلالت

علاج تب و لرز

بیان دهم در علم دم و علم وهم

بدانکه علم دم عبارتست از معرفت انفاس و علم وهم عبارت از معرفت تسخیر اوهام و ریاضت در آن. و این دو علم در هیچ یک از کتب فلاسفه یونانی و حکمای عراق و خراسان و علماء اسلام مذکور نگشته و خالی از غرابتی نیست و از شایبه کذب مبری است چون اطلاع بر این علم باعث فواید بسیار است ما نیز مختصری از آن را در این منتخب بر سبیل یادگار ثبت میکنیم بر مقدمه و چند فصل بمقدار تبیین علم نفس که از دو پرده بینی بیرون می آید این علم از اسرار و مخفیات حکمای هندست که از استراز نامحرمان یعنی ارباب فضول واجب دانند و در کتب قدیمه آمده که این علم از مخترعات مهادیو است و این راز را بازن خود پاربتی ظاهر نمود و از او شایع گردید اما از فقرای هند فرقه جوکیان در این فن ممتازند خاصه مردم قریه جوکی هتی که در جبال کشمیر واقعست و آن موضع بنانهاده جوکیان قدیم است و در آن مکان دره بزرگی با تمکین کره است و نهر آبی در آن جاروانست و جوکیان از هر طرف حجرها در کوه تراشیده سکونت دارند حکمت اشراق رسم و آئین ایشان است کاملان آن گروه از استکمال النفس در هوا پرواز میکنند و بر روی آب راه روند و امراض جسمانی را بی استعمال ادویه علاج نمایند و علمای آن طایفه اصول دین خود را بشریعت حضرت آدم علیه السلام درست سازند و گویند که چون از بهشت بزمین آمد کوه سراندیب را بمقدم شریف گرامی ساخت و شریعت آن ابوالاباء بدین طریق بود بهر تقدیر این علمی است که تعلق به بدن انسان دارد و بامور خارج محتاج نیست و اگر شخصی چند روز بموجب قواعدی که در ذیل مسطور است بشغل آن بپردازد بی مزید کلفتی و احتمال ریاضتی اکثر حکمها از سوی خطا محترز باشد و بصوب صواب مایل لیکن روزی چند گوشه گزیدن و بپاس انفاس مقید بودن شرط

فصل اول در بیان تعداد انفاس و خواص آن

بدانکه حق سبحانه و تعالی در روز ازل دست قدرت ملک با انسان که اشرف مخلوقات است عطا فرموده و نسخه عمر او را بتسلسل این رشتهای شیرازه دوام در آورده بدینموجب اگر انسان در جنب این عطیه عظمی همه انفاس خود را مصروف شکرگذاری کند رواست و تمام دمهای عمر عزیز خویش را مقسوم بمضمون سپاس گرداند بجا بلکه اگر بازاء این نعمت کبری نقد جان را نثار گرداند لایق و جواهر خرد را فدا سازد موافق دهر انسانیکه در روز و شب عنان انفاس خود را در قبضه اختیار خود کشیده از روی شمار بیست و یکهزار و ششصد دم صرف نماید بکمال عمر طبیعی که یکصد و بیست سال ع بحر وز است در عالم ظهور زندگانی نماید و ظلمت غفلت او بلمعه برق هوشیاری مرتفع گردد و هر که در ذکر روح اشتغال ورزد عمرش زیاد شود و سر مخفی هم بر او ظاهر و هویدا گردد اگر دو هزار و سیصد و پنج نفس مهارت بهم رساند زندگی دلخواه یابد بزرگان این فن گفته اند که هر که قبل از اتمام انفاس معدوده

حبس الانفاس تسخیر حج

در تعریف علم نفس

تعدد انفاس

بمقرره بسببی از اسباب حوادث مثل بیماریها که از سوء تدبیر واقع شود یا غرق شدن در آب یا از گزیدن مار و نظایر آن بمیرد با شکسته و حش در عالم مثال بکالبد دیگر درآید و چون بقیه انفاس مقرره خود را باتمام برساند پس در عالم ملکوت قبض روح وی نماید و نیز محققان گفته اند که حیات مثل چراغی است که روشنی آن با تمام فتیله و روغن بسته است اگر از شدت باد آن چراغ خاموش شود چون فتیله و روغن دارد بدستیاری صاحب خانه روشن شود و اگر کسی پیش از اجل مقدر بحوادث خارجی بمیرد چون سامان زندگی مهیا دارد بعید نیست که زنده گردد مانند چراغی که از صدمه باد بمیرد و چون سامان اشتعال او که روغن و فتیله باشد موجود است باز مشتعل می شود

فصل دوم در بیان چگونگی نفس و عمل بر اطراف آن و تاثیر آن

باید دانست که نفس انسان سه گونه است یکی آنکه از سوراخ بینی طرف چپ بیرون می آید دیگر آنکه از سوراخ بینی طرف راست بیرون می آید یکی دیگر آنکه از هر دو طرف بیرون می آید اما آن نفس که از سوراخ بینی چپ بیرون می آید بقمر منسوب است و سرد است و نفسی که از سوراخ بینی طرف راست بیرون می آید بشمس منسوب است و گرم است باید پیوسته نفس خود را بنگرد که از کدام جانب بر می آید و از هر سوراخی چند نفس میرود و باید دانست که این نفس در ساعات شبانه روزی میرود چنانکه هر دو ساعت از طرفی میرود چنانکه هر ساعت نهصد نفس بر می آید که شبانه روزی بیست و یکهزار و ششصد نفس بر می آید و میشود که زیاده یا کمتر هم بر آید و گویند که نفس پنج است چنانچه عناصر پنج است چهار خاکی و بادی و آبی و آتشی و دیگر دم آسمانی که زیاده می آید اما اول دم خاکی است و این دم سوی زمین رود و تا دوازده انگشت و رنگش زرد است دوم دم آبی و آن نیز سوی زمین رود و تا ده انگشت و رنگش سرخ است سیم دم هوائی و آن برابر رود و رنگش سفید است چهارم دم آتشی و آن سوی بالا رود و تا چهار انگشت برسد و کج رود و رنگش سیاه است پنجم دم آسمانی است و او بسوی اندرون پردهای بینی آمد و رفت دارد و در خارج اصلا محسوس نیست و هر یکی را نجدا گانه حکمی است

فصل سیم در معرفت الوان عناصر خمسه

بدانکه دم باعث زندگی و حیات است و دیدن و شناختن از جمله واجبات پس در خور فطرت بشری آنستکه در ثلث آخر شب بدو زانو نشسته و کف هر دو دست را بر هر دو زانو گذاشته پنجی که سرهای انگشتان بسوی شکم محاذی ناف که منفذ بینی و راه آمد و رفت هوای نفس است بگذارد و نگاه بر منفذ در بینی مداومت و ممارست نماید که در شش ماه بر صور اجسام عناصر که شبانه روز در انفاس عبور دارند نظرش افتد و از ثبات الوان انفاس و حقایق خیر و شر سالانه کائنات اطلاع دهد و کیفیت این عناصر خمسه هنگام خروج و ظهور خویش بر لذتی موافق مزاج آن عناصر راغب مینماید پس از لذت ذائقه خود دریافت مینماید که دم متعلق بکدام عنصر است و رنگ هر یک معلوم میشود و بجهت سهولت درک این مطلب دو تخمینه

خواص نفس

مبتدی آنست که باید دانست که عنصر آسمانی طبع بر غذائیکه ذائقه آن بدمزه ولی لذت باشد میل و رغبت
میکند و در عنصر آتش طبع بر طعام تند فلفل دار رغبت میکند و در عنصر باد طبع بر غذائیکه ترش باشد رغبت
میکند و در عنصر خاک طبع بر خورش شیرین توجه مینماید و این معنی بدانش و فراست نزدیک و بفهم
و کیاست قریب است و چون کسی خواهد که آهنگ نگاهداشتن دم کند باید از در آمیختن با زنان و خورش
شور و ترش و تلخ پرهیز نماید و بداند که از نشستگاه تا تارک سر هفت پایه است که آذربان عجم ان را
هفتخوان گویند و باد و دم را در عروق در تردد دانند که ماده حیات است و باد را ده گونه شناسند و باد
فوقانی و تحتانی را در کشاکش دانند و بهترین جلسه نزد ایشان این است که پاشنه پای چپ را در مقعد
گذارند و پاشنه پای راست را بر فراز ذکر و تن را راست بدارند و چشم را برهم نزنند و در میان دو ابروی
خود نگرند پس مقعد را حرکت دهند و نفس را بسوی بالا کشند بتدریج تا بسر رسانند و هنگام کشیدن نفس آغاز از
جانب سوراخ چپ بینی کنند و براست باتمام رسانند و هنگام کشیدن نفس از طرف چپ تصور
در ماه کنند یعنی بدان سوی قرص ماه را پدید دانند و بسوی طرف راست آفتاب را تصور نمایند چون
این عمل را بکمال رسانند یعنی ابتدا نفس را بتدریج کم برآرند و آن را بالا کشند و نگهدارند و بجائی برسانند که روزی
یک نفس زنند و از آن برتر روند و بماهی یک نفس رسانند تا آخر بآن منجر شود که نفس در دماغ محتبس گردد
و آن زمان محتاج بغذا نیست انگاه بیم مرگ برخیزد و خلع بدن تواند کرد و هر قدر مباشرت کند هرگز انزال نشود
و تا سن کهولت قوای شهوتی بهمین حالت جوانی باقی ماند و مؤید این مطلب کلام شیخ الرئیس است
در قانون که هرگاه کسی مثل حیوانات ذوات الاربع که بعد از دفع براز مقعد را بهم کشند او نیز چنین نماید
و همیشه در هر حال که باشد مقعد را کشیده دارد در بطوء انزال اثری عظیم بخشد و بجائی رسد که انزال نشود چه
کشیدن مقعد نفس نیز لامحاله بالا رود و باعث امساک شود و علت غائی در این حبس نفس جمیع مرتاضین را همین
امساکست و بس **فصل چهارم در معرفت بیرون آمدن دم** بدانکه دم که از بینی بیرون می‌آید
دم منخر بینی طرف راست را هیمان آفتاب گویند و منخر بینی چپ را ماه وقت باشد که دم از آفتاب رود
وقت باشد که از ماه و وقت باشد که از هر دو برابر رود و وقت باشد که هر دو بسته شود و هیچ برون
نرود و این علمی بزرگ است باید که پیوسته ملتفت نفس کشیدن خود باشی و دم خود را نگه کنی تا معرفت از او
بدانی و جمله علما که بدین آفتاب و ماه تعلق دارد دوازده حرکت است شش حرکت در روز و شش حرکت در شب
هر حرکتی در دو ساعت چنانچه شبانه روزی بیست چهار ساعت است هر دو ساعت دم از آفتاب
رود و دو ساعت از ماه همچنین شبانه روزی را دوازده حرکت است متعلق به دوازده بروج فلکی

موقوف نفس

حمل ثور جوزا سرطان بنفس چپ تعلق دارد اسد سنبله میزان عقرب بنفس طرف راست
مطابق است قوس جدی دلو حوت بنفسی متعلق است که گاهی از طرف چپ و گاهی از طرف
راست ظاهر میشود و این پنج حس را که سمع و بصر و شم و ذوق و لمس باشد بدین ماه و آفتاب
وابسته است بتقدیر خدای عز و جل و باید دانست که در میان ماه و آفتاب اجتماع و استقبال است
استقبال بر طرف راست و اجتماع بر طرف چپ است و میباید که اجتماع و استقبال را بدانی که جمله و
همیان استادان این علم میگفتند و باین طریق رفتند اگر پرسند که بنده بکجا رفت او را باز یابیم یا نه یا کسی
غایب یا بیمار عافیت یابد یا نه اگر سائل از آنجانب آمد که دم پرتر رود مقصود حاصل شود و اگر از آنجانب
آید که دم کمتر رود کارش بر نیاید اگر پرسنده از هر جانب که آمد دم تو در آن ساعت بیرون نرود کارش نیکو شود
و اما دم درون رفتن علامت جان کندن است و کار و مراد از دست رفتن **فصل پنجم در عزیمت کار**
اگر عزم سفر داری بنگر اگر دم از جانب چپ آید در حال روان شو که مراد خود کامیاب و کامران گردی
و پای چپ را پیش باید نهاد که نیکو باشد و اگر از جانب راست باشد نه گام که ابتدای گام اول از راست
باشد پیش از روانه شد برداشته لحظه بایستد و بعد از آن بهر جانبی که راهی شود اختر نمایانش
بر وفق آمال جلوه نما شود و در آن سفر بیمار نشود هر که در وقت بر آمدن عنصر خاک یا آب از جانب دم
چپ برای دفع مرض خود یا دیگری سؤال کند اطلاع یابد که از زود شفا خواهد یافت و آنکه در عنصر آتش یا
باد بجهت ازاله مرض خود پرسد توان گفت این مرض مهلک بنظر می آید و هر که از طرف دم راست که جاری
باشد سؤال کند در جواب باید پرداخت که زود شفا می یابد و شخصی که هنگام روانی دم از طرف
چپ برخاسته بطرف راست که مسدود باشد آمده استفسار کند که بیماری من تا کی رفع میشود باید گفت
که بتدریج رفع خواهد شد **فصل ششم در علاج امراض** اگر کسی را ماده حرارت خواه از صفرا خواه
از دیگر اخلاط مثل صداع و غیره غالب شود علاجش آنست که روزنه راست بینی را تا زوال آن حرارت
از پنبه کهنه مسدود سازد رفع شود و همین قسم در تبهای بلغمی و غلبه رطوبت و زکام سوراخ چپ دماغ را
بند گرداند تا از آن مرض رهائی یابد و بتجربه راقم رسیده است که روزنه بینی را مسدود نموده آب بنوشد
سستی بدنش بچالاکی تبدیل گردد و طریق گردانیدن نفس از طرفی بطرف دیگر آن است که چون دم از طرف
راست ساری است و خواهد که بطرف چپ آید از پهلوی راست بغلطد و ساعتی توقف کند تا
تا از طرف چپ نافذ گردد و اگر خواهد که از طرف چپ براست برآید از پهلوی چپ بر بستر استراحت
یا دراز کشد اگر کوشش نموده خود را بر وجهی عادت دهد که شبها نفس قمری و روزها نفس شمسی

جاری بوده باشد اصلا بیماری و تبدل بمزاج او راه نیابد و از ضعف و سستی و لوازم آن محفوظ باشد
وطعام باید در نفس شمسی تناول نمود تا سریع الهضم باشد و در نفس قمر بخلاف آن بود و چون کسی را زهر
دهند و یا مار و کژدم او را گزیده باشند اگر عادت دم بوجهی که مذکور شد داشته باشد تاثیر آن باطل گردد
و اگر عادت ندارد باید که فی الحال نفس قمری جاری سازد و آن را بسعی و کوشش نگاهدارد تا معالجه که اطبا
نمایند زود در بدن تاثیر یابد و اگر خستگی در سفر روی دهد یا حزن و اندوهی عارض گردد نفس قمری جاری
دارد که معالجه میشود و باید دانست که در نفس شمسی مباشرت کردن با زنان بهتر بود چه در آن صورت ضعف
و سستی کمتر افتد و امساک زیاده شود و اگر زن حامله گردد اغلب که پسر زاید و در نفس قمری بخلاف این بود
و گفته اند هر نفسی که جاری باشد خواه شمسی خواه قمری پای آن جهت را پیش کرده روان شود بغایت سودمند
بود و اگر نفس شمسی جاری بود با مور غلبه پرداختن و شل زدن و فریب دادن و عقد اللسان و عمل تسخیر و مضطرب
ساختن ذکور و اناث نیک بود و همچنان در هنگام جنگ و قمار و شطرنج و مباشرت و تناول طعام
و خرید و فروخت نفس شمسی بهتر بود و اگر نفس قمری جاری باشد بکارهای ملایم شروع نمودن مانند طلب
محبت استعمال ادویه مقویه و عمل غزات و تصفیه قلب و تزویج کردن و جامه پوشیدن و صلح با
اعدا و بنای کارها پسندیده و مبارک باشد و اگر کسی از امور مذکوره سوال کند و نفس قمری جاری باشد
هم نیک بود و در احکام محاربات اگر دو شخص که اراده مقاتله دارند آمده از فتح خود بپرسند اگر سائل اول
از جهتی آمده باشد که دم از آن جهت روان بود باید گفت که فتح وی را باشد و دومی اگر از آن جهت که
نفس جاری نیست آمده و پرسد گوید که مغلوب خواهی شد و همچنین اگر شخصی از جنگ دو کس پرسد که
فتح کدام یک را خواهد شد نام هر کدام را که اول برده باشد فاتح اوست بشرطیکه سائل در جهت نفس جاری
باشد و هر کدام را که آخر نام برده باشد و سائل در جهتی بود که در آن جهت نفس جاری نباشد آن کس فتح کند
و در کتب معتبره این علم آمده که چون وقت صبح از خواب بیدار شوند نفس خود را ملاحظه نمایند که با کوکب آن
روز در تذکیر و تانیث موافقت دارد یا نه اگر موافق باشد در آن روز اسباب شادمانی رو نماید و ورق
روز یاد باشد و آن بر دو قسم است اول آنکه هم کواکب ذکر باشد و هم نفس یعنی نفس از جانب راست
بود دوم آنکه هر دو مونث باشند بر هر دو تقدیر باید قدم را از جهتی که نفس جاری باشد سه مرتبه پیش کرده
بر زمین نهند و اگر کواکب آن روز نفس با یک دیگر مخالف باشند آن روز نیک باشد الا قدم را موافق
کواکب بر وز بر زمین نهند یعنی اگر کواکب مذکر بود اول قدم راست بر زمین نهند و الا قدم چپ بعود وی
که مذکور شد اما تذکیر و تانیث کواکب بدینموجب است زحل مونث مشتری مذکر مریخ مذکر شمس مذکر

زهره مونث عطارد خنثی قمر مونث اما تذکیر و تانیث ایام بدینموجب است شنبه مونث یکشنبه
مذکر دوشنبه مونث سه شنبه مذکر چهارشنبه خنثی پنجشنبه مذکر جمعه مونث والله اعلم بحقیقت الحال
و هو العزیز المتعال در بیان فواید متفرقه و باید دانست که در نفس شمسی مباشرت کردن با زنان
بهتر بود چه در آن صورت ضعف و سستی کمتر افتد و امساک زیاد شود و در حال مباشرت از جایی
که نفس جاری باشد خواه شمسی خواه قمری هوای برونی را بخود کشد و آن را بانگشت مسدود سازد و از نفس
خالی نگذارد امساک بسیار آرد و چون این عمل را بتدریج بیفزاید بجائی رسد که اختیار پیدا کند چنانچه
تا نخواهد منی از محل خودش جدا نشود و هر گاه بوقت انزال بطرف پیشانی خود چشم را بالا کند انزال نشود و برای
فریفتگی زن هر گاه مردی هنگام مجامعت سعی و یکمرتبه نفس سوراخ بینی طرف چپ زن را بجانب سوراخ
بینی راست خود بکشد آن زن فریفته آن مرد شود و همچنین زن هر گاه سعی و یکمرتبه نفس طرف راست مرد را
به نفس طرف چپ خود بکشد آن مرد فریفته آن زن خواهد شد و تفصیل این مقدمه در کتب هند بسیار است
در اینجا بجهت مردمیکه بنابر عوارض جسمانی مستحق این عمل باشند مختصری قلمی گردید فصل هفتم در بیان
علم وهم یعنی تجسم خیال بدانکه وهمیان گفته اند که هر گاه قبل از طلوع آفتاب در محل خلوتی نشسته و
یک دانه از حبوبات هر چه باشد در پیش روی خود نهاده و نظر در آن بندد بطوریکه پلک چشم هم نخورد
اگر چه از اول قدری بچشم صدمه میرسد لکن رفته رفته عادی شده بجائی میرسد که آن دانه از خیرگی چشم گم
از نظر میشود آن وقت دانه بزرگتر از آن را بگذارد و بنحو نگاه کند باز بعد از چند روز مشق آن دانه نیز محو
میشود بعد از آن بر صفحه از کاغذ یک نشان مدور از سیاهی بکشد و آن کاغذ را بر دیوار بچسباند و نظر در آن
بندد ابتدا در گرد آن نشان روشنی معلوم خواهد شد و رفته رفته آن نشان سیاهی بکلی سفید معلوم
میشود پس در شب نظر در چراغ بندد تا وقتیکه از آنهم کامیابی حاصل نماید پس در صحرائی رفته بوقت طلوع آفتاب
بر قرص خورشید نظر بندد و همین قسم وقت غروب آفتاب نیز عمل نماید اما از این عمل حرارتی در قلب احساس
میشود اعتنا نکند پس بر ماه همین قسم نظر بندد تا وقتیکه از آن هم کامیاب شود آن وقت در جای خلوتی رفته
دو زانو نشیند و چشم خود را بند نموده و توجه بقلب کرده آنچه که اراده داشته باشد بر وی منکشف میشود و این
طریق مشق از سایر اقسام فائده اش زیاده است و فایده این عمل آن است که عامل این عمل می تواند هر مرض را
فوری دفع نماید باین طور که در یک گیلاس عت بقدر سه طوله آب کرده هر گاه علت از برودت است بتصور
آفتاب همچنین در وجودش مینماید و هر گاه از حرارت باشد تصور ماه در آن وجود بر یده نموده دفع مرض
میشود و پس از آن ریاضات هر گاه نفخه در آب دمیده بمریض دهد بزودی صحت یابد و خاصیت دیگر آنکه

هر گاه عامل این عمل بخواهد در محل تاریکی برود پس یکدو دقیقه بروشنی چراغ نظر کند و آن وقت هر جا خواهد برود که روشنی در اطراف او ظاهر میشود و بعضی اوقات بطور مکاشفات بعضی مطالب مهمه را در می یابد و عامل این عمل باید مرتاض باشد و ترک حیوانی نماید حتی آنکه اغذیه حاره استعمال ننماید و روزی دو بار غسل کند نوع دیگر بیاورد همه روزه گل تازه در محل خلوتی نشسته و نظر در آن گل ببندد و تصور نماید که این گل خشک میشود و همه روزه این عمل را در وقت صبح و شام تا دو ساعت بکند تا روزیکه آن گل خشک شود و آن وقت باید دانست که مرحله اول قطع کرده طی نمود پس از آن بهمین نهج مذکور روزی دو وقت بر همان گل خشک شده نظر ببندد و تصور کند که این گل خشک شده سبز خواهد شد و هر گاه آن گل سبز شد در عمل کامیاب است و این عمل از اسرار است و فواید این عمل بعد از شش ماه ظاهر میشود نوع دیگر هر گاه در ماهتاب یا در هنگام طلوع آفتاب و یا در روشنی چراغ تا پنج ساعت بر سایه خود بطرف گلو نظر ببندد تا چند روز صورت خود را که اولا در هوا معکوس معاینه می کند ببیند و هر گاه بعد از مداومت شش یا هفت ماه بعینه مقابله نمایان گردد کیفیت نیک و بد احوال آینده خود را و دیگران را از آن پرسیده اطلاع حاصل کند و اگر در آئینه هم ساعتی بر شبیه خود خیال ببندد در عرصه هشت ماه بدستور از پیش آمدن احوال خود و دیگران از گذشته و آینده اطلاع یابد فصل هشتم در شناختن علامت مرگ بدانکه علامت مرگ چهار نوع است و از این چهار علامت میتوان دانست و تجربه کرده اند و شناخته اند و همه حکمای هند متقدمین و متاخرین بر این متفقند علامت اول اگر دم یکشبانه روز از یک سوراخ روز بیرون رود و از راه دیگر نرود علامت بد بود و اگر پنج شبانه روز پیوسته از آفتاب رود از زندگانی او دو سال مانده است و اگر پانزده شبانه روز رود از زندگانی او یکسال مانده است و اگر بیست شبانه روز رود از زندگانی او شش ماه مانده است و اگر بیست و پنج شبانه روز رود از زندگانی او دو ماه مانده است و اگر ۲۸ شبانه روز رود از زندگانی او یازده روز مانده است و اگر ۲۹ شبانه روز رود از زندگانی او ده روز مانده است و اگر سی شبانه روز رود از زندگانی او پنج شبانه روز مانده است و اگر ۳۱ شبانه روز رود از زندگانی او دو روز مانده است و اگر ۳۲ شبانه روز رود از زندگانی او یکروز مانده است و اگر ۳۳ شبانه روز رود در یک روز زندگانی او در خطر است و عمرش باخر رسد این حکم دمی است که از جانب سوراخ بینی طرف راست که تعلق بآفتاب است رود و اگر از جانب ماه رود بسیار شادیها ببیند و عمر دراز کند این است حکم دم که از جانب سوراخ بینی چپ که تعلق به ماه دارد و اگر هر دو نفس باهم مساوی بر آید بعد از پنج ساعت بمیرد و پیش از رسیدن اجل یکهفته در سماعت او از قبل از چهار روز در بصارت نقصان میشود و درون آینه صورت خود را نمی بیند و اگر کسی خواهد بداند که چه مقدار از عمرش باقی است یا باخر رسیده برخیزد و بصحرائی رود و بوقت بر آمدن آفتاب که

آفتاب قدری بلند شده باشد بر زمین هموار روی بطرف مغرب کند چنانکه سایه او برابر او باشد و راست بایستد و هیچ نجنبد انگاه هر دو دست بر زانو نهد و هم بر او نگارد و هیچ خیالی دیگر در خاطر نیاورد و سر بر آورد باهستگی چنانکه در او هیچ تفاوت نکند نظر خود را بالا برد و سایه خود را ببیند در میان هوا بغایت بزرگ و سفید نماید اگر سایه تمام اندام خود را دید که در او هیچ نقصان نیست دلیل است که سالهای دراز بزید و عمرش دراز باشد و اگر سایه خود را بی بینی ببیند در یکسال بمیرد و اگر سایه خود را بی دست ببیند در دو سال بمیرد و اگر بول و غایط هر دو بی اختیار از او بیرون آید در آن هفته بمیرد و اگر دم از راه دهان بر آید پس از چهار ساعت بمیرد و چون زبان از دهان بیرون نیاید روز دوم بمیرد هر که در آئینه نگرد و سر خود را نبیند و سایر اندام خود را نه بیند پس از پانزده روز بمیرد پس کاماک برهمن گوید که اگر ترا از این علامات پدید آمده باشد و بیم خطر باشد و خواهی که دفع این توهم شود چاره این است که ماه را در میان سر ببینی و چنان توهم کنی که ماه سفید و روشن است و در میان سر بدل میگردد به وهم درست و اندیشه صاف



روح طبیعی و روح حیوانی که جایگاهش ناف است او را برهم بکشی و ببالا بری و بان ماه برسانی چنانچه با ماه بهم شود انگاه وهم کن که از ایشان آب حیات می بارد چنانکه مرد و زن در حال صحبت از ایشان آب منی بیرون می آید و خیال کن که هر دو در میان مغز سر بهم جمع شده اند و آب حیات از ایشان بیرون آمده بر اندام میریزد و این توهم را شب و روز پیوسته بکن تا انگاه که آن علامت ها که پدید آمده بود زایل شود و از دیده محو گردد انگاه ضرر و خطر عظیم رفع شده و هیچ غمی نماند پس شکر خدا را کن والله اعلم بحقایق الامور و قد فرغت من کتابه بامر مولف ادام الله تعالی اقباله فی یوم پنجشنبه ذی حجه الحرام سنه هزار و سیصد و ست و ۱۳۰۶ الکتبه احقر سرخ

تعبیر خواب

احکام الرؤیا بدانکه حکماء بنای تعبیر خواب را بر بیست و هشت حروف ابجدی بترتیب باده
نهاده چنانچه هر که در خواب بیند که بر اسب سوار است حرف اول او را که الف است ملاحظه کند
و احکام مقابل را بخواند باخبر گردد و چنان است

ا	دلیلست بر یافتن مراد	س	دلیلاست بر شرف و بلندی
ب	دلیلاست بر بلا و رنج	ع	دلیلاست بر خوشی و سعادت
ج	دلیلاست بر شادی و فرح	ف	دلیلاست بر پریشانی و ستم
د	دلیلاست بر بزرگی	ص	دلیلاست بر نیکی احوال
ه	دلیلاست بر خوشنودی	ق	دلیلاست بر صدق و امانت
و	دلیلاست بر یافتن مطالب	ر	دلیلاست بر خرمی و مسرت
ز	دلیلاست بر نیکی حال	ش	دلیلاست بر راستی و امانت
ح	دلیلاست بر دشواری کارها	ت	دلیلاست بر تلف شدن مال
ط	دلیلاست بر سفر و راهست	ث	دلیلاست از کسی دلتنگ شدن
ی	دلیلاست بر جمعیت و اتفاق	خ	دلیلاست بر خوبی حال
ک	دلیلاست بر اخبار اراجیف	ذ	دلیلاست بر زیادتی منصب
ل	دلیلاست بر بیرون آمدن از غم	ض	دلیلاست بر تباهی احوال
م	دلیلاست بر راست آمدن کارها	ظ	دلیلاست بر قوت و دولت
ن	دلیلاست بر بیرون آمدن از ضعف	غ	دلیلاست بر خیر و امانت

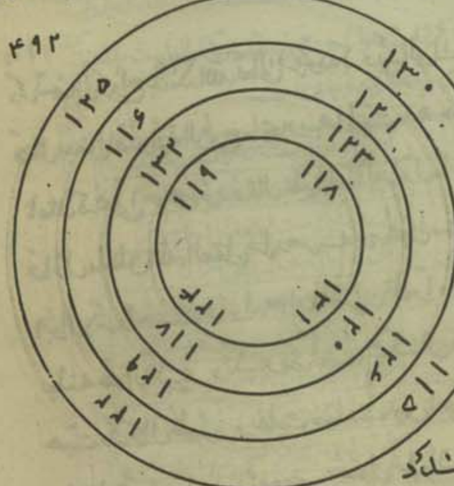
والسلام

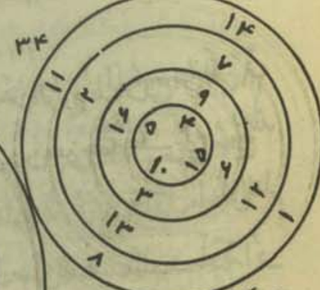
تسخیر ارواح

استخراج اسم اعظم

ذکر تسخیر ارواح بدانکه الله تعالی فرموده که وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی
و قال بعض الصوفیة الروح ما یحیی به المیت و هم بدین معنی حصر عیسی را ۴ روح الله
نامند که مجلی اسم حی بود و قال علیه السلام اول ما خلق الله نوری و اول ما خلق القلم
و اول ما خلق الله العقل مراد هر سه نور محمد است صلی الله علیه و آله وسلم که او
ابو الارواحست و قوله ص ۳ ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه سبعة ابطن احد
بطنه هو التکسیر و تکسیر در لغت شکستن و جمع کردنست و ذات مقدس الو
هیت در کمال ظهور و نهایت خفاست پس اسماء عظام را بمناسبت ذات بصفت ظهور
و اخفا متصف کردانید موجب حصول مرادانست پس چون خواهد که روح خود را
مسخر خود سازد اول اسم خود را باثار و اثار حقایق حروف تا ۹ بطن تکسیر کند
بعده اعداد همه تکسیر حروف را جمع کند و حاضر بدارد بعده از مجموع اعداد تکسیر حروف
مع البینات بیرون آورده و اعداد را جمع ساخته اسم روح خود را استخراج کرده بعده

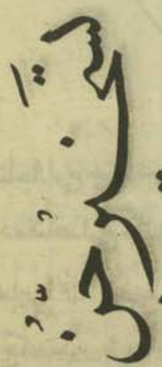
ازاسم روح خود اسم اعظم استخراج کند واز اسم اعظم الهی لوح روح خود ساخته حرز خود سازد
بدین سند از اول حرف روح علی راء واو حاء عین لام یاء عددش ۴۳۸
بعده اعداد حروف مع البیّنات این ۱۳ء لام تاء عدده ۴۸۳ عدد حروف
۹ جمع ۴۹۲ حروفه نصف و روح علی این تا نصب الروح بعده از ۴۹۲ از اسم
روح علی اسم اعظم استخراج کند این شد مقرب علیم جمع ۴۹۲ بعده از اسماء عظام
لوح روح را در سعود بروج و خورشید مرتب ساخته حرز خود کند بدین صورت



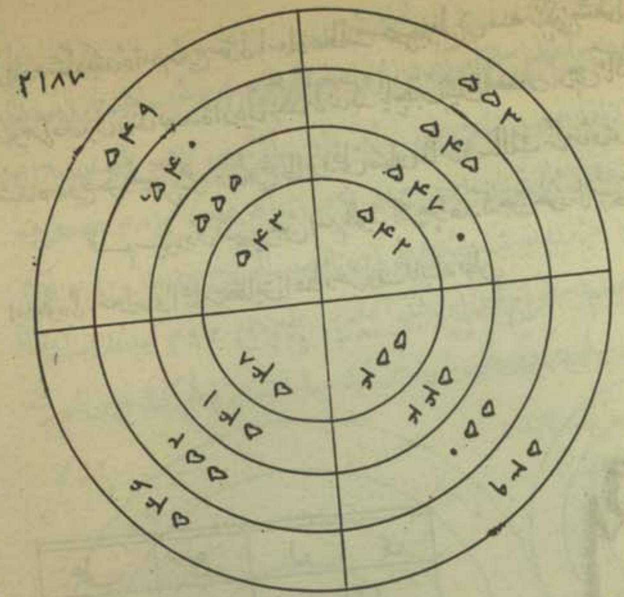


که مکرر شد و هو هذا
بعده از اسم روح علی اسم اعظم
باری تعالی قسم روح خود ساخته
حاضر بدارد قسم بدین سند بند کد
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم سخر لی روحی بحق مقرب علیم اجب یا رب
هذا مرادی یا ایها الروح اطعنی بحق اسماء الله العظام یا الله یا الله یا الله بعده
صاحب دعوت دیگر اربعین بقسم روح مداومت نماید هرگاه که از اسم روح خود
دل زنده شود بعده

دل زنده شود بعده اسم روح خود را با اسماء عظام مستخرجه بطریق سه رکنی مشغول شود اما اسم
روح را ذکر دل زنگ بعده از دل بکند رانکه یا جبرئیل احضر روحی تا که دل متأثر
شده روح خود مسخر گردد و روح طایر و طی مکان دارد رسالک را روی نماید
قسم سیوم در تسخیر جن اسم خود اگر خواهد که جن خود را مسخر سازد اول
اسم خود را با اسرار و آثار حقایق اعداد حروف تا بنه بطن



علی	ع	ل	ی
بطن اوّل	۷۰	۳۰	۱۰
بطن ثانی	۱۴۰	۶۰	۲۰
بطن ثالث	۲۸۰	۱۲۰	۴۰
بطن رابع	۵۶۰	۲۴۰	۸۰
بطن خامس	۱۱۲۰	۴۸۰	۱۶۰
بطن سادس	۲۲۴۰	۹۶۰	۳۲۰
بطن سابع	۴۴۸۰	۱۹۲۰	۶۴۰
بطن ثامن	۸۹۶۰	۳۸۴۰	۱۲۸۰
بطن تاسع	۱۷۹۲۰	۷۶۸۰	۲۵۶۰
	۲۸۱۶۰		



بعدهُ مفتاحهٔ لوح جنّ اسم عفریت واسم ملك واسم اعظم بدین طریق استخراج کُندُ
مثلاً عدد مفتاحه لوح جنّ این ۵۳۹ بطرح کهیج که ۳۸ باشد باقی این ۵۰۱
حروفه این ثا اسم عفریت یاثاکهیج بعدهُ از اعداد مفتاحه لوح جنّ اسم ملك
استخراج کند بدین طریق عدد مفتاحه این ۵۳۹ بطرح ایل ۵۱ باقی این ۴۸۸
اسم ملك این یاثاکهیج بعدهُ از اعداد مفتاحه کباینست ۵۳۹ اسم اعظم استخراج کُند
که این باشد رحیم الرّحماءِ بعدهُ اسم عفریت واسم ملك واسم اعظم همراه قسم
اسم جنّ خودسازد بدین سند بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیۡمِ اَللّٰهُمَّ یارَبّ انت میسر
بدیع سخّرلی جنّی اجب یامَنۡ عِنۡدَهٗ مَفَاتِحُ الۡغَیۡبِ لَایَعۡلَمُهَا اِلَّاهُوَ اجب
یاتفخائیل

یاتفخائیل هیّج یاثاکهیج سخّرلی جنّی بحق رحیم الرّحماءِ اسرعوا سریعًا یاارواح .
الجنّ والجنیّة والعفریت بحقِ خاتم سُلیمان ابن داوُد علیٰ نبیّنا وعلیهم السّلام
العجل ۳ الوحا ۳ الساعة ۳ بعدهُ صاحب عمل در دهان نبات
مصری گرفته وبر توافق اعداد ومفتاحه قسم مذکوره را ازدل خوانان وبخور کُنان
وَشاد وخندان خانهٔ مفتاحه را باتمام پُرکرده بدمد فتح بدمد بعدهُ ازمفتاحهای
ماهی وازمقابلها وازمغلاقها وبامساحه لوح جنّ تمام اسماءِ را استخراج بکُند
چنانچه بالا نموده شُد بعدهُ لوح جنّ را در سعد سعُود بر وجه خوش شید مُرتّب
ساخته حرز خود کُند نتیجهٔ تمام در یابد بعد از آن اسماءِ عظام

۸۴۰

۶۶	۸۳	۲۹۸	۱۳۷	۲۵۶
اَللّٰهُ	جَمِیلُ	رَحۡمٰنُ	مُؤۡمِنُ	نُوۡرُ
۲۵۸	۱۹۷	۲۵۶	۱۲۹	۴۰
۲۷۹	۸۶		۳۱۸	۱۵۷
۶۰	۲۷۸	۳۲۰	۲۳۶	۴۶
۱۷۷	۱۹۶	۱۰۶	۲۰	۳۴۱

فایده بدانکه شیخ ابوالعبّاس بونی رحمه اللّٰه در رساله
خود از خواص اسماءِ اعظم الٰهی آورده است که اصل
در حروف عربی این پنج حروف میباشد اج رمن
مرجع کلّ حروف است ومنشاءِ اسم اعظم این پنج حروف
است این پنج حرف را اگر در شرف آفتاب بر نگین انگشتری
از طلا نقش کنند وباخود دارند خواصهای کلّی بظهور آید
واین پنج اسم اعظم از این پنج حروف مستخرج است یااَللّٰهُ یاجَمِیلُ یارَحۡمٰنُ یامُؤۡمِنُ یانُوۡرُ
والسّلام

زبدة الالواح

من تصنیفات محمود دهدار

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی سیدنا
محمد وخاتم النبیین احمد المصطفی المجتبی المعلی المزکی الامین واله الطیبین
وعترته الطاهرین سیما امیر المؤمنین وامام المتقین علی المرتضی الهادی ارباب
الیقین **بعد** از حمد وثنا حضرت کبریا و درود وتحیت سرور انبیا وهادی
اصفیا شروع میرود در فتح ابواب اعمال نورانی ودعوات حروفات مقطعات
فرقانی وفواید آیات بینات قرآنی ونکات غریبهٔ عجیبه در علم جفر جامع و
اعداد واین رسالهٔ شریفه مسمی است **بزبدة الالواح** والله الولی
التوفیق **بعد** بر ارباب خبره واصحاب فطنت مخفی نماند که این حقیر فقیر خاک قدم
فقرا ابن محمد محمود دهدار المتخلص بعیانی مدتی مدید وعمری بعید در این
علم ریاضت کشیده واز هر گلشنی گلی که خاصیتی داشت چیده چون نخواست
که دیگران از این فایده بی بهره بمانند لهذا این را بر طبق اخلاص نهاده امید وار است
که دست نامحرم از این کوتاه باد وهر محرمی که بدین فواید شریفه فایز شود این
فقیر را بفاتحه فراموش نفرماید والله المستعان وعلیه التکلان **اما بعد**
بدان ایدك الله که علماء دین در این علم جفر جامع وقاعده وان بیست وهشت
حروف ابجدی را بر دو قسم نهاده اند قسمی نورانی وقسمی ظلمانی اما آنچه نورانیست
حروف مقطعات قرآنی است وباقی ظلمانی است ودر حروف ابتثی هم
بدین نوع است لکن لام الف در سعدیات بر این میدهند وطبیعتش

حار ورطب میدارند ودر نحسیات بذنب میدهند وطبیعتش بارد و
یابس میدارند این حروفات نورانی وظلمانی را باقلیم سبعه قسمت داده اند
علی اختلاف اقوالهم فلا در نورانیت وظلمانیت اختلافی نیست حالا شروع
میرود در تقسیم حروفات نورانی بر کواکب سبعه سیاره **وجوزهر** که انرا
راس خوانند بدین دستور **زحل** الم المص الر **مشتری** الر الر المر الر **مریخ**
الر کهیعص طه طسم **شمس** طس طسم الم الم **زهره** الم الم یس ص **عطارد**
حم حم حمعسق حم **قمر** حم حم حم ق ن غیر مکرر الر کهیعص طس حم ق ن
وهم چنین هر کوکبی را که چهار سوره رسیده بر طبایع اربعه است چنانچه اسم
اولش آتشی دوم بادی سیم آبی چهارم خاکی واین تقسیم بر قواعد مقرر است بر
مراتب حرف واسم است چنانچه خانهای کتاب جفر جامع واقع است که چهار
حرف از یك جنس است یا از دو جنس یا از سه جنس یا از چهار جنس مقرر تمامی را
بدین طریق طبایع مقرر داشته اند که حرف اول آتشی دوم بادی سیم آبی چهارم
خاکی است اگرچه گفته شد که چهار حرف تمام از یك جنس حرف باشد زیرا که
از روی مراتب مقرر است با خانهائی که در صفحه از صفحات جفر جامع واقع است
هم چنین اولا بعناصر اربعه متعلق است اگرچه بقاعده که مشایخ مقرر داشته اند
اینست زیرا که طریق مخصوص ائمهٔ دین است فافهم پس حروفات نورانی بلا
تکرار که بکواکب سبعه دهند بدین طریق افتد که هر کوکبی دو حرف برسد وآن
اینست **زحل** ا ی **مشتری** ل ع **مریخ** م ط **شمس** ص س **زهره** ر ح
عطارد ك ق **قمر** ه ن پس بدان که کواکب سبعهٔ سیاره که از ان بعضی
سعد وبعضی نحس ویك ممتزج دانسته اند درست است فاما آنچه سعدین
وقتی که در حضیض اند یا در هبوط یا در وبال یا در مقابله یا در مقارنه
نحسین اند اثر نحوست از ایشان ظاهر میشود وهم چنین نحسین هنگامیکه
خوشحال اند سعادت دارند هنگامیکه بدحال اند کمال نحوست از ایشان
ظاهر میشود **عطارد** ممتزج است سعد است با سعد ونحس است با نحس
ونیرین گاهی که در خانهٔ خود اند یا در اوج یا در شرف کمال سعادت دارند

کاهی که در هبوط اند یا در منخسف اند یا منکسف اند نحوست دارند واز این
معلوم است وقتیکه قمر در طریقه عقرب است اصل کارهای نیکو نمی شاید
کرد پس بنا بر این انها که سعدین اند نحوست هم دارند غایت آن اینست که
چون سعادت ایشان غالب بر نحوست ایشان است ایشانرا سعدین کفته
اند وانچه نحسین اند سعادت هم ندارند فاما چون نحوست ایشان غالب
بر سعادت ایشان است ایشانرا نحسین کفته اند و نیرین هم چنین که
سعادت تمام دارند نحوست هم دارند فاما سعادت نورانیت در ایشان
غالب است از اینجهة بر نیرین نامزد شده اند وعطارد که ممتزج است با
هر کدام از اینها که اتصال پیدا میکنند بمزاج ایشان میرود در سعادت و
نحوست در نفس خود نیز سعادت هم دارد وهم نحوست متقابل هم از این
جهت ممتزج کفته اند وعقد تین راس و ذنب نیز هم چنین در سعادت
ونحوست اند ولکن راس را سعد و ذنب را نحس کفته اند پس انچه در اول
از مقطعات فرقانی حروفات نورانی قرانی من حیث الکلمه بکواکب مذکوره
قسمت شده مجموع متعلق بشرفهای ایشان است که حصهٔ هر یك که چهار است
در هنکام شرف ان اعظم کواکب است در فلزی که باو متعلق است نقش
باید کرد که سعادت تمام میدهد خواه سعد باشد وخواه نحس چنانچه
ذکر سعادت ونحوست ایشان کذشت که بچه کیفیت اند وهم چنین
مجموع آن سورها بیست نه اسم اکر تمامی در شرف هر یك از این کواکب
هم بنکارند متضمن باشند بسعادت واکر در فلز آن کوکب نتوان نکاشت
بر کاغذ هم اکر بنویسند نیکو است فاما بانواع میتوان نکاشت در این نسخه
انواع که از همه اشرف واعلا است در محل خود ذکر کرده خواهد شد دیکر
حروفات مفردهٔ نورانی که باز بهر کوکب قسمت شده هم چنین در هنکام
خوشحالی ایشان بنظر وطالع سعد باید نکاشت که مورث بسیار فایده
ها است واکر هم چنان در خوشحالی وسعادت یکی از این کواکب مجموع حروفات
نورانی را بنکارند هم بسیار خوب است غرض که خواه در شرف وخواه در

خوشحالی این سیار است چه مجموع وچه جدا کانه که حصهٔ معنیه آن کوکب
باشد اکر بنکارند باعث بسیار فایده است وذکر آن بتفصیل بعد از این
کرده خواهد شد دیکر انکه هر سعادتمندی که سعادت او را یاری کند و
یاورش باشد باید هنکامیکه قمر از اول روزی که نو میشود تا شب چهاردهم
یا پانزدهم ودر طریقهٔ عقرب نباشد ودر این اوقات سعدین خوشحالی
باشند ودر شنبه اول ماه یا دوشنبه چهاردهم ماه در این چهارده روز
قمر با سعدین به تثلیثات وتسدیسات ومقارنات باشد باید که از اول
روز تا چهارده روز داشته باشد غذا از حلال کند وحیوانی نباشد و
در محل عمل با لباس پاك باوراد مذکور مشغول شده وبخور از عنبر اشهب
بسوزاند شصت وشش اسماء الهی که حروفات نورانی مرکب است مداومت
نماید چنانچه هر روز شصت وشش بار که محل اسم الله الاعظم است ودر
این اسم شصت وشش ارقام است که بعدد شصت وشش نوبت بخواند که
فواید بسیار است ودر هنکامیکه متوجه عمل شود ظاهر خواهد شد وهر روز
سی وسه نوبت در هر وقت بعد از نماز این آیه را بخواند الله نور السموات و
الارض مثل نوره الی والله بکل شیئ علیم نتایج این بنوعی بود که ظاهر شود
ودر کفتن نیاید اما باید که لوحی مرتب دارد بعدد شصت وشش در
شصت وشش واسماء مذکوره را دران لوح موفق سازد ودر ساعت سعدین
نیرین کتابت آن بکند ولوح باید که روز چهاردهم که آخر روز دعوتست
تمام شود تا چون ساعت کواکب مذکوره که ذکر کرده شد چون هنکام
کتابت بکذرد موقوف دارد که از انجهة که در این چهارده روز باید نوشت
که تمام کتابت بتانی در ساعت سعیده شود وهر روز علیحده لوحی وضع
کند در این چهارده روز وحرفی که بدان روز متعلق است دران لوح
وضع کرده بقاعدهٔ که ذکر خواهد شد وعزیمت آن مقدار دارد و
همه روز آن عزیمت میخوانده باشد واکر میسر شود که الواح چهارده کانه
مذکوره را در لوح فضیه که فلزات همه روزه نقش نماید در ساعت قمر

اولی است والا که میسر نباشد بر جلد آهو یا کاغذ خطائی رواست واگر
این هم نباشد کاغذی که خوب باشد در ساعت قمر لوحی بنکارد و بعد
از آن بخواندن عزیمت مشغول شود و عزیمت را هر روز ٢٨ نوبت بخواند
بعد از آن که اسمائی که از پیش ذکر کرده شد خوانده باشد و در محل نوشتن
و خواندن از بخور چاره نیست و می باید که بخور متصل باشد و در
این عدد ٦٦ رمزی دیگر هست که عدد حروف بسم الله الرحمن الرحیم
با عدد حروف سورهٔ اخلاص تمامی شصت و شش است فافهم و اسماء
عظام شصت و شش گانه که ذکر کرده شد اینست و با یاء نداء باید
خواند یا الله یا الله ١ یا رحمن ٢ یا رحیم ٣ یا مالک ٤
یا سلام ٥ یا ظاهر ٦ یا مطهر ٧ یا قاهر ٨ یا قهار ٩ یا ناصر ١٠
یا سمیع ١١ یا علیم ١٢ یا حکیم ١٣ یا حلیم ١٤ یا محیط ١٥ یا محصی
١٦ یا حی ١٧ یا قیوم ١٨ یا ملیک ١٩ یا مانع ٢٠ یا مقسط ٢١ یا حق
٢٢ یا غنی ٢٣ یا مغنی ٢٤ یا معلی ٢٥ یا محیی ٢٦ یا کریم ٢٧
یا علی ٢٨ یا ملی ٢٩ یا علام ٣٠ یا معلم ٣١ یا حنان ٣٢ یا منان
٣٣ یا راحم ٣٤ یا سلطان ٣٥ یا محسن ٣٦ یا منعم ٣٧ یا مکرم
٣٨ یا معظم ٣٩ یا مصلح ٤٠ یا ملهم ٤١ یا عاصم ٤٢ یا مانح ٤٣
یا مسلم ٤٤ یا معین ٤٥ یا کامل ٤٦ یا حامل ٤٧ یا قاسم ٤٨ یا صانع
٤٩ یا اکمل ٥٠ یا سریع ٥١ یا منیع ٥٢ یا امان ٥٣ یا میسر ٥٤ یا منیر
٥٥ یا مسیر ٥٦ یا نصیر ٥٧ یا آخر ٥٨ یا اول ٥٩ یا آمر ٦٠
یا ناهی ٦١ یا کافی ٦٢ یا معطی ٦٣ یا سنی ٦٤ یا اکرم الاکرمین
٦٥ یا ارحم الراحمین ٦٦ دیگر بدانکه الواح چهارده گانه که
ذکر رفت بدین نوع باید نوشت که لوح روز اول الم و روز
دوم المص و روز سیم الر و روز چهارم المر و روز پنجم کهیعص
و روز ششم طه و روز هفتم طسم و روز هشتم طس و روز
نهم یس و روز دهم ص و روز یازدهم حم و روز دوازدهم

خ د
یا مطعم

حمعسق و روز سیزدهم ق و روز چهاردهم ن و این الواح را
در مربعی باید نگاشت به قسمی که متعلق است و آن سه در سه است
بشرط آنکه مربع بکشد نه مثلث وانچه عدد توان نگاشت بی کسر
فبها یا آنکه کسر داشته باشد و با عدد وفا نکند به لوح مربع مثلا طه
که عدد او چهارده است بر وفق لوح سه در سه قاعده آنست که
اسم را در مرکز نهند و بزیادت و نقصان تمام کنند و روز چهاردهم
لوحی را ترتیب دهد که چهار در چهار باشد و مجموع اسماء چهارده
گانه را بترتیب مقرر بتکسیر موفق دارند و در این چهارده روز هر
روز عزیمت آن لوح که مینگارند باید خواند و در باب عزیمت شرح
بسیار است که بچه قاعده عمل میباید کرد فاما آنچه در این باب علام است
ذکر کرده میشود بقاعدهٔ فصیح چنانچه در هیچ کتاب ذکر نشده باشد
و این فقیر بعد از مشقت بسیار بر سر آن واقف شده بهمت درویشان
و در این باب بخل نکرده بر طالبان ظاهر میسازد و یک لوح را جهت
انموذج مینگارد که باقی بر تامل صاحب جفر پوشیده نخواهد شد
والله المستعان و علیه التکلان مثلا روز اول
اسم الم است و لوح و عزیمت آن اینست الم عدد او
هفتاد و یک است و در این مربع کسر نمیتوان نگاشت
پس اولی آنست بمرکز افتد چنانچه نموده شد اکنون

٦٨	٧٣	٧٢
٧٥	الم	٦٧
٧٠	٦٩	٧٤

قاعدهٔ استخراج عزیمت این لوح آنست که عدد خانهٔ اول بر داشتیم
و آن هفتاد و دو است و بحرف بردیم بر این نوع شد عب پس ائیل
از خارج اضافه کردیم عبائیل شد و این ملکیست از جملهٔ ملائکه
این نوع دیگر خانهٔ سیم که شصت هشت است برداشتیم و بحرف
بردیم بدین نوع شد سح پس اسم ائیل اضافه کردیم سحائیل
شد پس خانهٔ هفتم گرفتیم و آن هفتاد چهار است بحرف بردیم
عد شد پس اسم ائیل اضافه کردیم عدائیل شد پس خانهٔ نهم

برداشتیم که هفتاد است بحرف بردیم ع شد پس اسم ائیل اضافه کردیم
عائیل شد دیگر عدد صفحه برداشتیم وآن خانهٔ وسط است از
ضلع اوّل و وسط از ضلع آخر این لوح است وجمع کردیم صد وچهار و
دو شد چون بحرف بردیم ق م ب شد پس ائیل اضافه کردیم قبائیل
شد دیگر وفق صفحه برداشتیم وآن دویست سیزده است چون بحرف
بردیم ر ی ج پس ائیل اضافه کردیم ریجائیل شد دیگر عدد مساحت لوح
برداشتیم وآن ششصد وسی و نه است چون بحرف بردیم خ ل ط
پس اسم ائیل اضافه کردیم خلطائیل شد وآن ملك اعظم است و
رئیس ملائکه است واسم اعظم در این لوح الم که در مرکز واقع است
ودر تمام این چهارده روز تمامی الواح بدین قاعده باید نگاشت که اسم
سوره در مرکز باشد تا قسم لوح بوده باشد واستخراج اسما باید کرد بدین
نوع که گذشت اکنون آمدیم باعوان این صفحه وآن از چهار
خانه اوسط مربع عددی باید داشت که اسم اعوان بیرون کنند بدین
طریق اوّل وسط سطر اعلی برداشتیم هفتاد و نه بود چون بحرف بردیم
ع ج شد چون کلمهٔ یوش اضافه کردیم عجیوش شد دیگر وسط ضلع
ایمن برداشتیم وآن شصت وهفت بود چون بحرف بردیم س ز شد پس
کلمه یوش اضافه کردیم سزیوش شد دیگر وسط ضلع ایسر برداشتیم هفتاد
و پنج بود چون بحرف بردیم ع ه شد پس کلمهٔ یوش اضافه کردیم عهیوش
شد دیگر وسط اسفل برداشتیم شصت و نه بود چون بحرف بردیم س ط
شد پس کلمهٔ یوش اضافه کردیم سطیوش شد وعزیمت این لوح هم چنین
شد ومثلا این ممکن نیست وکسی ذکر نکرده زیرا که این فقیر حقیر را بهمت
درویشان وتوحید حضرت باری تعالی از سلسلهٔ حضرت امیر المؤمنین
اسد الله الغالب دست داده ودر این خلافی نیست ونخواستیم که این
لطیفهٔ عجیبه در این علم مخفی ماند بلا شبهه بر صفحهٔ اوراق نگاشتیم
وامید دارم که نصیب قابلان مستعد شود واز نا اهلان کنج نهاد

مصون و محروس ماند انشاء الله تعالی اکنون آمدیم بر سر عزیمت
وآن بدین نوع است بسم الله الرّحمن الرّحیم عزمت علیکم ایها
الارواح الطاهر المطیع لهذا اللوح الشریف یا عبائیل ویا سحائیل ویا عدائیل
ویا عائیل ویا قبائیل ویا ریجائیل بحق رئیسکم والحاکم علیکم خلطائیل ان
اجیبونی واحضرونی وامروا بهؤلاء الاعوان عجیوش سزیوش عهیوش
سطیوش بقضاء حاجتی بحق الاسم الاعظم الم وبحق خالقکم وموجدکم
وباریکم بارك الله فیکم ولنا علیکم بالعجل الساعة الوحا وان عزیمت
هفتاد و یك بار بعدد اسم باید خواند که در مرکز لوح است و زیاده کم خواندن
عزیمت موقوف بوقوف معزم صاحب وقوف است که امری بنوعی که از عهده
آن تواند بیرون آمد اما آنکه باید از عدد قواعد مقرره بیرون نباشد مثل وفق
لوح یا عدد مرکز لوح یا عدد مساحت لوح یا نود و نه بار بازاء نود و نه نام حضرت
باری تعالی یا عدد اسم خود یا بعدد اسم مطلوب واقل مراتب عدد حروف
غافیطوس است که هزار وصد و شصت و شش است فاما اکر عزیمت تسخیر
روحانیات باشد قاعدهٔ آن بدین نوع است که مثل نوع اوّل که الم است
ودر مرکز نهاده اند وبروز اوّل ماه متعلق است هنگامی که لوح نگاشته
باشند بعدد نود و نه نام نود و نه نوبت این عزیمت باید خواند که بعد
از این ذکر میرود ولوح بدین نوع باید نوشت که الم در یك روی
تکسیر کند بنوعی که مقرر است در ظهر همین لوح عدد حروف الف را
بنظم طبیعی موفق سازد چنانچه صد و یازده عدد مرکز آن لوح باشد
واین عدد الف ملفوظی است وباقی الواح تمام بدین طریق و در این باب
بجهة انموذج الواح نگاشته میشود وعزیمت تکرار کرده میشود تا بکر
طالب صاحب وقوف مخفی نماند و باید دانست که در این حروفات
مقطعات خواه بترکیب کلامی که جمیع مفاتیح السّور باشد خواه چهارده
سوره غیر مکرر و خواه چهارده حروف مکرر که اسماء سور از آن که از
آن مرکب است بهر نوع که تکسیر موفق نماید یا غیر موفق که صدر

ومؤخر باشد یا بقاعدهٔ کتابت جفر جامع که در هر خانه چهار حرف
باشد متضمن سعادت دنیوی واخروی خواهد بود وهر کس بقدر
دریافت وفهم خود ازاین فایده می بیند آمدیم بشرح مثلا روز اوّل
تکسیر الم است لوح عددی که در ظهر همین لوح باید نگاشت ودر
صفحهٔ پیش ذکر شد ولوحی که دو حرف باشد یا یک حرف مثل طه که
ط وه وانچه دو حرفی باشد دراین عمل مثل طه طس یس حم انچه یک حرفی است
مثل ص و ق و ن است وترکیب تکسیر ان نوع است مثلا
طه چون یک حرف بیٔن مکرر است بدین نوع باید نگاشت
وطس ویس وحم بدین نوع تکسیر باید کرد مثل طس و
باقی دو حرفی معلوم است ویک حرفی بدین نوع تکسیر
باید کرد مثل ص و باقی بدین قیاس ولوح عددی مجموع
بنوعی که در حروف الف نموده شد که عدد ملفوظ ان
حروف در مرکز افتد یا عدد زبر شما دامیکه عدد باقی
بوفق وفا کند والا همان ملفوظی باید نهاد و ترتیب
حروف چهارده خانه که در ظهر مربعات تکسیر می باید
نهاد ودراین چهارده روز بدین نوع است که نموده
میشود بدین ترتیب ا ل م ص ر ک ه ی ع ط
س ح ق ن وعزیمتی که دراین چهارده روز میباید
خواند اینست بسم الله الرّحمن الرّحیم عزمت علیکم
واقسمت علیکم یا ایتها الارواح الموکلون بالالف المکتوب
فی لوح محفوظ وانتم مطلعون بسرها المودع فیها اسمعوا
قولی واجیبوا دعوتی واطیعوا امری بجمیع الالف المسطور
فی التورٰیة والانجیل والزبور والفرقان وجمیع الکتب و
الاسفار المنزل علی جمیع الانبیاء الله والمرسلین علیهم
السلام وبحق هذه الاسماء المعظمات الرکهیعص

م	ل	ا
ا	م	ل
ل	ا	م

۱۰۸	۱۱۳	۱۱۲
۱۱۵	۱۱۱	۱۰۷
۱۱۰	۱۰۹	۱۱۴

ا	ه	ط
ط	ا	ه
ه	ط	ا

ین	س	طا
طا	ین	س
س	طا	ین

د	ا	ص
ص	د	ا
ا	ص	د

طس حم ق ن بارک الله فیکم وعلیکم وبشّرکم الله بالجنة التی کنتم
بها یدعون واین عزیمت را نود ونه بار بخواند در امور تسخیر دراین
چهارده روز همه روز می باید خواند تا روحانیات مطیع او شوند
وکم ازاین نمیتوان مگر برای اندک فهمی دراین چهارده روز هر روز
بیست هشت نوبت بخواند وباقی وراینجای میبایدآورد درهمه حال
ودر هر روز ازآن حرفی که تکسیر کرده است درهنکام عزیمت خواندن
بآن تکلم باید نمود مثلا روز اوّل بالالف المسطور فی التورٰیة والانجیل و
والزبور والفرقان میکوید روز دوم که نوبة حرف لام است بجای
الف لام میکوید وروز سیم همچنین بجای لام میم الی آخر الحروف
فافهم نکتهٔ لطیفهٔ غریبه دراین عزیمت وقسم این عزیمت آنست که
صاحب دعوت باید که اسماء عظام الهی بقاعدهٔ که حضرت اسد الله
الغالب علی ابن ابی طالب ع درحروف مقطعه بترکیب میخوانده اند بخواند
وبکار آورد چنانچه بخواند که بحق الرکهیعص طس حم ق ن واین ترکیب
مجموع چهارده حرف است بلا تکرار حروف متحابه است واگر کسی
همین اسما را بقاعدهٔ ورد بخواند وحاجات بخواهد مستجاب است
آمدیم برشرح الواح اشراف کواکب که ازپیش ایمائی بدان شده بود وتفصیل
آن اولی است تا طالب مستحق ازآن فایده یابد وفقیر را بدعای خیر وفاتحهٔ
یاد کند باید دانست که خاتم کواکب را بدو نوع مقرر داشته اند علمای
مشارقه سه در سه را بقمر داده اند وچهار در چهار را بعطارد وپنج
در پنج را بزهره وشش در شش را بشمس وهفت در هفت را بمریخ و
هشت در هشت را بمشتری ونه در نه را بزحل وخاتم بدین نوع
مقرر است وعلما مغاربه عکس این مقرر کرده اند چنانچه سه در سه
بزحل داده اند وچهار در چهار بمشتری وپنج در پنج بمریخ وشش در
شش بشمس وهفت در هفت بزهره وهشت در هشت بعطارد ونه
در نه بقمر وده در ده شرف کل کواکب است وشرف وار است علی ای

اقوال عامل را در جمیع سعادات بیکی از این دو قاعده عمل میباید کرد چنانچه
در شرف هر کوکب آن عدد مفتاح سوره که قبل از این ذکر کرده شد در ذیل هر
کوکبی همان عمل را بنوعی که بهتر باشد موفق دارد و تکسیرش کند و در نظرات
سعد که داشته باشد که نه شرف بوده باشد آن دو حرفی که هر یک امتزاج است
بعمل آورد و در این باب قواعد بسیار و بیشمار است حالا آنچه صلاحیت
این مختصر دارد گفته میشود و بخورات لایق باید سوخت که متضمن بسی
فوایداست و باید دانست که کواکب سبعه را با قالیم سبعه داده اند و
مناسبتی تمام دارد و در این نکته دقیقه است که عمل برای هر کس که باشد
در نیکوئی و سعادت حال یا برای نفس خود ملاحظه باید کرد که بکدام
اقلیم متعلق است و کدام کوکب را با او مناسبتی هست و از آن مناسبت
عمل باید کرد تا خطا واقع نشود و فایده بعمل آید و این دقیقه را در همه امور
مرعی باید داشت و از لوح عددی یا تکسیری که موفق میسازند ملائکه سبعه
بنوعی که در مربع قمری نموده شد بیرون باید آورد بشروطی چند و آن
شرطها آنست که اوّلا اگر عدد وفق قابل طرح نباشد اضافه باید کرد مثلا
چهار در چهار یا پنج در پنج یا کمتر از اینها موفق کرده شده باشد و عدد
و نقش نظم طبیعی همان لوح بوده باشد بی هیچ اضافتی پس خانه اول آن
لوح قابل آن نیست که استخراج اسم ملک از آن توان نمود زیرا که در
این عمل در هر عدد اسمی پنجاه یک عدد طرح میباید کرد جهة ائیل و
باقی عدد بحرف برند و بر آن حروف ائیل اضافه کرده بخواند و این میسر
نمیشود تا مادامی که عدد خانهٔ مقرر فوق پنجاه یک نبوده باشد پس
بر این تقدیر عدد استقصار اضافه میباید کرد که آن عدد تام سال است
که سیصد و شصت و شش باشد و بعضی برانند که عدد ضرب عناصر
اربعه که شانزده است با عدد خودش که چهار است هم اضافه
میباید کرد که سیصد و هشتاد و پنج اضافه بوده باشد و این
قاعده ایست که در کتاب درر نامه مقرر داشته اند یا آنکه همین عدد

استقش ...

سیصد و شصت و پنج را در چهار ضرب باید کرد و حاصل الضرب را
اضافهٔ خانهٔ اول کنند و پنجاه یک از آن حذف کنند و ائیل اضافه کنند
و آن عدد یکهزار و چهارصد و شصت است علی ای تقدیر اقوال عدد اضافه
میباید نمود و قاعده ایست زیرا که در این رمزی غریب هست **مؤلف**

رباعی هر چند بر آنم که نگویم اسرار — دل میگوید بگوی پوشیده مدار
چون خود بریاضت این بدست آوردی — بی بخل بار باب ریاضت بسپار

اما امید وارم که آنکس که بر این قواعد نفیسه که ذکر کرده شد واقف
شود فقیر را بفاتحه فراموش نکند و سعی را ضایع نداند و قدرش نگاه
دارد و بهر نا بایست و ناشایست بکار نیاورد که خسران دو جهانی
حاصل کند و پای از اندازه که مردان مقرر داشته اند بیرون ننهند
تا بمراد برسد و الا حکم آن داشته باشد که باغبانی در موسم بهار
رخصت کسی داد که بطوف بهار و گل رود از قضا این بستان سرای از
ریاحین و گل بود و دیدهٔ طواف هرگز چنان منزلی ندیده بود و شروع
در خرابی کند تا آنکه طوف را ملاحظه کند و ریاحین را ببوید و بهار را
ببیند نه بشکند زیرا که میوه در آن مخفی است باغبان هر چند ملاحظه
کرد دید که این شخص هر چند بهاری در درختی می بیند بچشمش خوش
می آید و شاخ آن میشکند بهر نوع او را فریب داده از باغ بیرون کرد
و در باغ چنان بر او گرفت که اصلا دیگر بغیر از حکایتی از آن باغ نشنود
چه جای آن که موسم میوه بمیوه خوردن آید و این حرمان بواسطهٔ
بی ادبی و بی حرمتی و بی قدری بود اکنون ای طالب عاشق صادق این باغی
آراسته است پر از میوه و میوهای این باغ همه رسیده است و باغبان
این باغ در گشاده است فاما رخصت آن نداده است که بیش از قوت
خود کسی متصرف شود بلکه اولی آنست که بتماشائی از آن قانع باشد
غرض که این علم بزرگست و دانستن این علم بسی مشکل است و غرض
از دانستن این علم آنست که انسان صاحب معرفتی شده باشد نه آنکه

برای هر نیك و بد متوجه زحمت روحانیات شود تا کار باینجا کشد که روحانیات قصد کنند وانکس را هلاك سازند حالا بدان که بسیار کسی که در این خیال قدم نهاده اند در قدم اول بهمان غرض که بکار داشته اند باز مانده اند وغیر نام گل و گلستان چیزی دیگر حاصل نکرده اند بلکه بهار این بستان ندیده اند چه جای آنکه بمیوه رسیده باشند یا از آن میوه چیده باشند واستادان این فن تا غایت هر چند کتب و رساله ساخته اند آنچه حقیقت حال بوده ذکر نکرده اند وکلید بر قفل نهاده اند واین در را مقفل گذاشته اند ودریغ داشته اند که مبادا که نا اهل را فرصت در باز کردن شود وبی ادبی آغاز کند وهلاك خود به بیند واین فقیر چون مدتی در این علمها سعی بلیغ نموده وریاضت کشیده وترك مدعای خود کرده با آنکه حق علیم است که طالب مدعا واغراض دنیوی نبود بقدر حوصله وفهم بر موز چند در این علم یافت واز همت درویشان بفیض اسرار بعضی از این علم رسید واین از آن بود که بهر غرض مزاحم روحانیات نبود برای هر کسی و هر چیزی متوجه عمل نمیشد اکنون چون کار به اینجا رسید که بعد از مشقت بسیار رمزی چند در این علم دانسته شد و نخواست که در پرده بماند وکسی از آن فایده نیابد بیغرض در این مختصر قاعده علمی چند بیان کرد وتبیان رموزات آن نمود اکنون در عهدهٔ طالب مستحق باد که وصیت فراموش نکند وچون بر این اسرار مطلع شود وواقف گردد خود را از غرض نگاه دارد تا بکلی آنچه حاصل این علم است بقدر حوصله خود بیابد والسّلام علی من اتبع الهدی چون شرایط عمل از پیش گذشته از ادای آن ناگزیر است بدان لوحی که می نگارند از آن لوح عزیمتی استخراج میباید کرد بر این نوع که گفته میشود مثلا لوحی چهار در چهار بنظم طبیعی موفق نمودیم بدین نوع اکنون از این لوح عزیمتی مرتب میشود از خانهٔ اوّل که عدد یك است سیصد و هشتاد بر آن

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۶	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

اضافه کردیم سیصد و هشتاد و یك شد و پنجاه و یك از آن طرح کردیم جهة ائیل ابقی سیصد و سی شد بحرف بردیم بقاعدهٔ مقرر ش ل شد پس ائیل را اضافه کردیم شلائیل شد و باید دانست که اضافها در اینجا بقاعده ایست که در کتاب در ناصعه گفته اند فاما استخراج اسماء از آن اشرفاست دیگر خانه چهارم که زاویهٔ دو باشد هشت بود چون اضافه کردیم سیصد و هشتاد و هشت شد پنجاه و یك از او طرح کردیم باقی سیصد و سی و هفت شد بحرف بردیم ش ل ز شد پس ائیل اضافه کردیم شلزائیل شد دیگر خانهٔ سیزدهم که زاویهٔ سیم است پانزده بود چون اضافه کردیم سیصد و نود و پنج شد پنجاه و یك طرح کردیم سیصد و چهل و چهار شد چون بحرف بردیم ش م د شد پس ائیل اضافه کردیم شمدائیل شد دیگر خانهٔ شانزدهم که زاویهٔ چهارم است ده است سیصد و هشتاد اضافه کردیم سیصد و نود شد پنجاه و یك طرح کردیم سیصد و سی و نه باقی ماند بحرف بردیم ش ل ط شد چون ائیل اضافه کردیم شلطائیل شد دیگر عدد عدل این لوح گرفتیم که آن خانهٔ اوّل است که یك بود خانهٔ شانزدهم که شانزده بود که عدد آخرین در اوست جمع کردیم هفده شد سیصد و هشتاد اضافه کردیم سیصد و نود و هفت شد پنجاه و یك طرح کردیم سیصد و چهل و شش باقی ماند چون بحرف بردیم ش م و شد چون ائیل اضافه کردیم شموائیل شد و دیگر وفق لوح گرفتیم و آن سی و چهار بود سیصد و هشتاد اضافه کردیم چهار صد و چهارده شد پنجاه و یك طرح کردیم سیصد و شصت و سه شد بحرف بردیم ش س ج شد چون ائیل اضافه کردیم شسجائیل شد دیگر مساحت لوح گرفتیم صد و سی و شش بود سیصد و هشتاد اضافه کردیم پانصد و شانزده شد پنجاه و یك طرح کردیم چهار صد و شصت و پنج باقی ماند چون بحرف بردیم ت س ه شد پس ائیل اضافه کردیم تسهائیل شد واین ملك اعظم است و بعضی در این عمل جائی که عدد

قابل طرح است اضافه نمیکنند و درست است امّا بهتر آنست که چون
اضافه کرده میشود از اوّل تا به آخر بوده باشد و انچه از اوّل قابل طرح نشد
اصلاً اضافه بر آن حاجت نیست از اول تا بآخر و آن چنانست که لوحی
بنکارند که عدد مقرر معین در آن وفق بد هد مثلاً که در خانهٔ اول آن
لوح ما فوق پنجاه و یك عددی بوده باشد اکنون آمدیم بر سر تمامی لوح
واسم عون واسم اعظم در این زمان این دور را در هیچ لوحی و هیچ عملی
کسی یاد نکرده و این فقیر در این مختصر درج مینماید بدان که در این لوح
چهار در چهار چهار خانه که دوم کز اوست و عدد آن چهار خانه را باید
گرفت که چند است و مطابق آن اسمی یا چند اسم از اسمای الهی باید آورد
اگرچه جمع عدد بیوت مربع مذکور همان عدد وفق اوست امّا آن عدد مخرج
اسمی از اسمای ملایك بود و این عدد حصهٔ مخرج اسمی یا چند اسم از اسمأ
الهی است و مطابق عدد بیوت مرکز مربع مذکور و اسم وهاب و هادی است
و این اسماء قسم این لوح است و هشت خانهٔ دیگر که واسطهٔ زوایا است
هشت اسم اعوانست باضافهٔ یوش از خارج بی طرح فاما در لوحی که عدد
سیصد و هشتاد اضافه نشده باشد یا ائیل از خارج داخل اسم ملایك
شده باشد و اگر اضافه داخل شده باشد در این اسماء هم داخل باید کرد که
عدد یوش که سیصد و شانزده است طرح کنند و باقی بحرف بزند مثلاً
خانهٔ یسار زاویهٔ اوّل در این لوح چهارده است سیصد و هشتاد اضافه
کردیم سیصد و نود چهار شد چون سیصد و شانزده که عدد یوش است
طرح کردیم هفتاد و هشت باقی ماند چون بحرف بردیم ع ح شد
پس یوش اضافه کردیم عحیوش شد هفت خانهٔ دیگر بر این قیاس فافهم
و بخور این لوح بقاعدهٔ کلیه عنبر اشهب و لبان است خواه در شیشه با گلاب
بجوشاند و خواه حب کرده بسوزند نکتهٔ دقیق در این دستور بدانکه از
عدد وفق صفحه که مرتب کرده باشد چهار چهار طرح باید کرد تا انچه بماند
چهار خواهد بود یا کمتر از آن حالا اگر چهار است ترابی است و اگر سه

مائی و اگر دو هوائی و اگر یك ناری فافهم واعمل اللوح بمن بقی هذا العدد و
دیگر سه سه طرح باید کرد انچه بماند سه است یا کمتر از سه اگر سه است
حیوانی باشد و اگر دو است نباتی باشد و اگر یك است معدنی فمن یعمل
بهذا الرموز یوجد مراده فافهم دیگر انچه در خواص مربعات نورانی فرقانی
و تکسیرات مقطعات قرآنی در خواطر فاطر در آمد بی ملاحظه و تفکر و تدبر
نوشته شد و بعد از این شروع در بواقی الواح میرود والله اعلم بحقایق الامور
بدان ای عزیز که هرگاه که در اوّل ماهی که وصف آن کرده شد کسی ارادهٔ
دعوت نورانی کند باید که چند شرط مرعی دارد و بعد از آن شروع کند اولاً
در این چهارده روز هر روز قبل از شروع در خواندن عزایم لوحی بنگارد که آن
لوح مسمّی باسم یکی از این چهارده نفس نفیس بوده باشد و مدد از روح پر فتوح
ایشان طلب دارد زیرا که ایشان خازنان گنج علم الهی و واقفان اسرار غیب کماهی
اند تا روح بزرگوار ایشان مدد حال بوده باشد و خطری و ضرری واقع نشود
اولا روز اوّل توسل بروح مطهر و قالب معطر حضرت خاتم النبیین و سید
المرسلین محمد رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم نموده تیمن و تبرك لوحی
باسم شریف آن بزرگوار بوفق قمر ترتیب دهد و بعدد وفق
همان لوح صلوات بروح پر فتوح آن حضرت و آل کرامش
تحفه کند و این ورد صلوات در این چهارده روز بهمین عدد
بخواند و روز دوّم لوحی باسم اسد الله الغالب امیر المؤمنین

ابوال	قاسم	محمد
سابق	قطب	یا ماحی
مکمل	طیب	حبیب نقی

علی ابن ابی طالب علیه السّلام موفق سازد و روز سیم باسم علیا حضرت
خیر النساء اعنی فاطمة الزهراء سلام الله علیها مرتب دهد بدانکه اسم علیا
حضرت خیر النساء بدان نوشته شد که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که وضع
فرموده اند کهحکم از روی آن بر وقوع حوادث کنند تا آخر الزمان آنرا مصحف
فاطمه نام کرده اند تا غافل نباشی فافهم یازده روز دیگر هم چنین هر روز لوحی
باسم یکی از ائمه موفق سازد تا حضرت مهدی صاحب الامر و این فقیر در این ماده
سعی بلیغ نموده الواح مذکور را بنوعی استخراج کرده و موفق ساخته که تا غایت

کسی بدین طریقه عمل ننمود واین ازجملهٔ ملهمات غیبی است واز ملاحظه اوقات
معلوم میشود که بی رابطهٔ فیض ازلی این چنین علمی میسر نیست وفقیر را این است که
تا غایت استادان این علم این نوع عمل نکرده باشند میتواند بود علی ای حال
باین لطافت نخواهد بود وچون عامل عازم مصاحب وقوف بر آن اطلاع
حاصل میکند میدانند که چیست **بیت** حاجت تعریف نیست پیش خورشید را
بوی خود شاهد یست نافهٔ مشک ختن ✿ اما لوح روز اول که باسم حضرت
رسالت پناه محمد یست صلی الله علیه وآله وسلم موفق میشود وعدد وفق
آن در گوشهٔ مربع بعبارتی خاص مرقوم میگردد وعدد صلوات آن عدد است

لوح روز اول مبنی اسم ۲۴۴

احمد	محمود	محمد
معجز	ابطحی	طالب
یس	طه	طسم

لوح روز دوم وفقه ۳۴۳

الامام	علی بن	ابی طالب
ص	۱۶	محمد
الم	باسط	ق

لوح روز سیم وفقه ۳۴۸

فا	طه	زهرا
یا ر	الم	سید
طه	[illegible]	احمج

لوح روز چهارم وفقه ۲۳۱

الام	ام	حسن
منیب	مبک	جلیل
ابدن	صمد	هادی فرد

وفقه ۳۳۰ ۳۳۰

الامام	علی بن	ابی طالب
اول وهاب	لا اله الا هو	جواد اجود مرید
لا اله الا الله	محبوب	مزین

وفقه ۲۴۱

الام	ام	حسن
الامان	یا وکیل	یا هادی
اله	یا منیب	یا [illegible]

لوح روز پنجم وفقه ۲۱۰

امام	حسین	بن
حم	یس	محمد
حسیب	باسط	حبیب الله

لوح روز ششم وفقه ۲۴۵

علی	زین	العابدین
۱۷۳	ملهم	مجید
باطن	ولی معز	سنی

لوح روز هفتم وفقه ۴۲۶

محمد	الباق	ر
ق علیم	هو سلام	طه هادی
یس وهنا	سلطان	حبیب مغیث

لوح روز هشتم وفقه ۱۹۸

جعف	ر ال	صادق
منهو صمد	علیم جمیل	قایم
حلیم مبجی	حکیم مزکی	حفیظ مسهل

لوح روز نهم وفقه ۱۹۸

امام	مو	سی
محبوس	الله	حکیم
باطن	موط	ن

لوح روز دهم وفقه ۲۷۹

علی	ابن	موسی
مانح	جلیل هاتف	مطلوب
یس	واحد جامع	سبوح

لوح روز یازدهم وفقه ۳۰۴

محمد	ت	قی
واسع	فالق	فی معید
قریب	حبیب	ملک مقسط

لوح روز دوازدهم وفقه ۳۲۱

علی	نقی	الهادی
حم	مزین	ق الله
سابق	نور د	عدل

لوح روز سیزدهم وفقه ۵۱۴

الحسن	العسکر	ری
علام	سمیع	واحد فتاح
سلطان	دیان جامع	فالق

لوح روز چهاردهم وفقه ۳۶۳

المحمد	ال	مهدی
ابد	الم	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

پس در این چند روز به ورد صلوات مشغول باید شد که همه روزه دو است
وچهل وسه نوبت صلوات بروح مطهر حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله وسلم فرستد وهمت از روح آنحضرت وائمه معصومین علیهم
السلام طلب نماید واز حضرت صاحب الامر سلام الله علیه مدد خواهد که
مستجاب است انشاء الله تعالی دیگر بدان که مفردات حروف نورانی که فواتح
بیست ونه سورهٔ فرقانی است فرداً فرداً متعلق است بسیر قمر در هنگامیکه
ابتداء نور او باشد تا روز چهارده که کامل النور است وقاعدهٔ دعوت در این
باب بسیار است فاما آنچه صلاح وقت دارد آنست که اگر تسخیر روحانیات خواهد
باشد هر روز چند لوح باید نگاشت در این مدت چهارده روز واین بغیر آنست
که قبل از این ذکر شد زیرا که آن دعوت مفاتیح السور بود واین دعوت اسماء
الله است اکنون شروع میرود در قاعدهٔ دعوت اسماء الله که مجموع مرکب از این
چهارده حروف نورانی است الزبر والبینات ومفتاح هر اسم حرفی است از
جملهٔ حروف چهارده گانه ودر این دعوت سه قاعده مقرر است اوّل صغیر
جهة فتوحات وجمعیات ومثل ذلک دوم وسیط جهة مهمات کلی شروع
سیم کبیر واین جهة تسخیر روحانیات است ومدت ایام این دعوت سه
ماه متعاقب است که شهر رجب وشعبان ورمضان بوده باشد بشرط آنکه
صیام پیوسته واکل حلال از غیر حیوانی ودوام خلوت ولباس طاهر و
عزلت وآنکه در این سه ماه قمر در چهارده روزی که زاید النور است در عقرب
نباشد در این شرط کلی است ودر این سه ماه همه روزه باوراد واذکار متنوعه
وقرائت قرآن مشغول باید بود ودر شب اسماء عظام را بقاعدهٔ که بعد
از این عدد آن ظاهر میشود باید خواند ودر آن چهارده شب ابدا لنور

ودر چهارده روز شهر رمضان نیز همچنین وقاعدۀ تکسیر صد وموخر اینست

ا	ل	م	ص	ر	ک	ه	ی	ع	ط	س	ح	ق	ن
ن	ا	ق	ل	ح	م	س	ص	ط	ر	ع	ک	ی	ه
ه	ن	ی	ا	ک	ق	ع	ل	ر	ح	ط	م	ص	س
س	ه	ص	ن	م	ی	ط	ا	ح	ک	ر	ق	ل	ع
ع	س	ل	ه	ق	ص	ر	ن	ک	م	ح	ی	ا	ط
ط	ع	ا	س	ی	ل	ح	ه	م	ق	ک	ص	ن	ر
ر	ط	ن	ع	ص	ا	ک	س	ق	ی	م	ل	ه	ح
ح	ر	ه	ط	ل	ن	م	ع	ی	ص	ق	ا	س	ک
ک	ح	س	ر	ا	ه	ق	ط	ص	ل	ی	ن	ع	م
م	ک	ع	ح	ن	س	ی	ر	ل	ا	ص	ه	ط	ق
ق	م	ط	ک	ه	ع	ص	ح	ا	ن	ل	س	ر	ی
ی	ق	ر	م	س	ط	ل	ک	ن	ه	ا	ع	ح	ص
ص	ی	ح	ق	ع	ر	ا	م	ه	س	ن	ط	ک	ل
ل	ص	ک	ی	ط	ح	ن	ق	س	ع	ه	ر	م	ا

وبعد از آن که این صفحه تمام شد حروف صدر این صفحه بر داشته زمامی سازد و تکسیر کند بقاعدۀ مقرره تا سطر اول باز آید و بعد از آن از صفحۀ دوم باز صدر بر داشته زمامی سازد و صفحۀ دیگر تکسیر کند همچنین تکسیر میکند تا بصفحۀ رسد که صدرش زمام صفحۀ اول بوده و این تکسیر بسیار میتوان کرد خواه منصوب و خواه مقلوب غرض در دو ماه بعد از ماه اول در چهارده روز زاید النور این تکسیر باید کرد و اگر همچنین هر روز چهارده صفحه از این تکسیر کند ممکن است زیرا که میتوان سابعاً آنکه ده روز قبل از شهر رجب تارک از حیوانی میباید بود و صایم و ابتدای خلوت میباید کرد تا تمام سه ماه که بگذرد نود و نه روز باشد و این دولت وقتی میسر است که

قاعدۀ دعوت وسیط و این قاعده چنانست که در این چهارده روز که قمر زاید النور است متوجه عزیمت شود در روز اول لوح عددی به اسم الله موفق سازد چنانچه الله در مرکز آن لوح باشد و تمام کند و عدد خواندنش آنست که جمل اسم الله که آن شصت و شش است در حروف اسم الله که چهار است ضرب کند و حاصل الضرب عدد خواندن باشد و عزیمت بقاعدۀ مقرره که از لوح بیرون آورد شصت و شش نوبت بخواند بعد از آن که اسم الله را ذکر کرده باشد و قسم عزیمت همین اسم است و لوحش مقرر شده دیگر دعوت صغیر است و آن چنانست که لوحی بنکارند که در اصل لوح وفق اسم الله باشد که شصت و شش است و عزیمت آن بیرون آورد و عزیمت با اسم بیست و هشت نوبت بخواند بعد از آن که شصت و شش نوبت اسم الله را ذکر کرده باشد و در هر دعوتی بخور می باید و صوم می باید و اگر در دعوت صغیر و وسیط اندکی از حیوانی جمالی متصرف شود در وقت افطار میکنجد و بواقی روزها در هر دعوت اسمائی که مقرر است بهمان عددهای مقرره که در دعوت ثلاثه ذکر رفت میباید خواند و لوحش هم چنان میباید ساخت و اسماء مذکوره اینست روز اول اسم الله عدد کبیرش ۱۲۳۸ عدد وسیط ۲۶۴ و عدد صغیر ۶۶ روز دوم لطیف ۸۱۲ روز سیم ملک ۳۴۴ روز چهارم صمد یا صفی ۲۸۹ روز پنجم رحیم ۸۳۴ روز ششم کریم ۳۲۰۴ روز هفتم هادی ۴۱۰۵ روز هشتم یوة ۵۷۰ این بقاعده نیست که حضرت امیر المؤمنین ع در داعیۀ حی و فات نورانی اختیار فرموده است روز نهم عالی ۱۳۸۰ روز دهم طیب ۹۱۲ روز یازدهم سمیع ۶۱۴۷ روز دوازدهم حاکم ۹۲۱۸ روز سیزدهم قیوم ۴۵۰۰ روز چهاردهم نافع ۷۸۶۰ و الواح ثلاثه که در دعوات مقرره ذکر کرده شد از آن یک روز اول جهة انموزج نکاشته میشود و باقی بر عامل ظاهر است و روزهای دیگر الواحش بدین نوع باید نکاشت در هر عوت تکسیر پیش باشند

الله ۶ ۶

۳۷۶۸	۳۷۶۹	۳۷۶۴
۳۷۶۳	۳۷۶۷	۳۷۷۱
۳۷۷۰	۳۷۶۵	۳۷۶۶

جه

۸۹	۱۰۸	۶۷
الله	۸۸	علی
۱۰۹	۶۸	۸۷

جه

۲۳	۲۴	۱۹
۱۸	۲۲	۲۶
۲۵	۲۰	۲۱

فامازینهار صدهزار زینهار که بنامشروعات متوجه نشود که این چیزیست از قبیل دیکر عزایمات نیست وبس تیز است اکنون لوحی چند در حروف مقرده نورانی وعدد آن ترتیب داده میشود که بر عامل صاحب وقوف ظاهر شود وبواقی حروفات بدین قواعد در عمل آورد مثلا روز اول حرف الف لوح تکسیری وعددش اینست وروز دوم حرف لام که کسر دارد لوح تکسیری وعددش اینست که بعد از حرف الف نموده شد ودر لوح عددی لام چه لطیفهٔ نازك واقع شده که خاتمهٔ لوح عدد حرف لام است و طرح عددی لام اینست که

ط

لام	ا	ل	ف
۳۰ ۴۰	ف	ا	ل
۳ ۱ ۴۰	ل	ف	ا

۳۸	۳۹	۳۴
۳۳	۳۷	۴۱
۴۰	۳۵	۳۶

بعد از الواح نموده شد ودر روزهای هم چنین وانچه کسر داشته باشد بقاعدهٔ که نموده شد در حرف لام عمل نمایند در دیکر حروف و بر عامل صاحب وقوف این انموذج کافی است مثلا حروف صاد را عدد بلا بینات موفق دارد که بلا کسر است ودر تکسیر با بینات تکسیر کند که قصوری ندارد وحرف

ل	ا	م
م	ل	ا
ا	م	ل

۳۷	۳۸	۳۳
۳۲	۳۶	ل
۳۹	۳۴	۳۵

ها وطا ورا ویا وحا که یک حرف بین دارند بعینه در مرکز لوح عددی بنهند که حاجت تکسیرش نیست بدین مثال که در حرف ها نموده شده و باقی حروف را بدین طریق اما حق دانا ست که انچه در این باب بر این فقیر روشن است بلا بخل ظاهر ساخته بطبق اخلاص در آورده ام و پرده از روی بعضی اسرار کشیده ام در کردن برادران طالب صاحب وقوف باد

۷	۸	۳
۲	ها	۱۰
۹	۴	۵

که موموزات را از دیدهٔ نا اهل مخفی دارند بهر نابایست وناشایست متوجه این کار نشوند که زیان میرسانند اکنون چون قبل از این فکر اشراف کواکب والواح ایشان کذشته بود آن نیز بتوفیق الله تعالی نموده شود واکر در این الواح که نموده میشود یك طرف لوح تکسیر کنند ودر یك طرف وفق بنکارند ز همه انواع اعلاست

لوح شرف قمر		
المر	طسم	حمعسق
۲۴۳	۲۳۶	۲۲۹
۱۹۴	۳۱۳	نافع

لوح سعادت قمر		
۳۸	۳۹	۳۹
۳۳	۳۷	۳۱
۴۰	۳۵	۳۶

لوح سعادت قمر		
۵۸	۵۳	۵۴
۵۱	هن	۵۹
۵۶	۵۷	۵۲

لوح شرف عطارد			
المر	طس	حم	ق
۴۹	۹۹	۲۳۲	۶۸
۹۸	۴۶	۷۱	۲۳۳
۷۰	۲۳۴	۹۷	۴۷

لوح سعادت عطارد			
ک	۱۳۶	۲۶	ق
۳۷	۹۹	۳۱	۱۳۵
۹۸	۳۴	۱۳۸	۲۲
۱۳۷	۲۳	۹۷	۲۵

لوح شرف زهره				
المر	طسم	ص	ح	م
۹	۴۱	۲۳۲	۱۰۵	۹۱
۱۰۶	۸۷	۱۰	۴۲	۲۳۳
۴۳	۲۳۴	۱۰۷	۸۸	۶
۸۹	۷	۳۹	۲۳۹	حق

لوح سعادت زهره				
ر	۲۱	۱۵	۳	ح
۴	۹	نافع	۱۷	۱۶
حی	۱۲	۵	۱۰	۲۲
هو	۲۳	واحد	۱۳	۱
طه	۲	۷	۲۴	۲۰

لوح شرف شمس					
الر	طه	ی	س	ح	م
طه	س	م	الر	ی	ح
ی	م	ح	طه	الر	س
م	ح	س	ی	طه	الر
س	الر	طه	ح	م	ی
ح	ی	الر	م	س	طه

لوح سعادت شمس					
۷	۴۰	۳۹	۳۷	۱۲	۱۵
۴۳	۱۰	۱۱	۱۳	۳۵	۳۸
۱۷	۳۰	۲۴	۲۹	۱۶	۳۴
۲۰	۳۳	۲۱	۲۶	۳۶	۱۴
۳۱	۱۸	۲۸	۲۳	۴۲	۸
۳۲	۱۹	۲۷	۲۲	۹	۴۱

لوح شرف شمس



للمشتری جار رطب

۱۶	۳۳	۴۳	۵۹
۲۷	ع	ل	۲۳
۵۶	ی	م	۴۴
۵۱	۳۸	۳۷	۳۴

لوح شرف مریخ

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

لوح سعادت مریخ

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

لوح شرف مشتری

حم	م	ل	ا	ر	ل	ا	الم
م	ل	ا	الم	حم	ر	ل	ا
ل	ر	الم	ا	م	حم	ا	ل
ا	الم	ا	ن	ل	م	حم	ر
الم	ا	ل	ر	ا	ل	م	حم
ر	حم	م	ل	ل	ا	الم	ا
ل	ا	حم	م	ا	الم	ر	ل
ا	ل	ر	حم	الم	ا	ل	م

لوح سعادت مشتری

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	۹۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۵۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

لوح شرف زحل

م	ح	م	ل	ا	ر	ل	ا	الم
ر	ل	ا	الم	ل	ا	م	م	ح
ا	الم	ل	ح	م	م	ا	ر	ل
ح	م	م	ا	ر	ل	ا	الم	ل
ل	ا	ر	ل	ا	الم	م	ح	م
الم	ل	اا	م	م	ح	ر	ل	ا
م	م	ح	ر	ل	ا	الم	ل	ا
ا	ر	ل	ا	الم	ل	ح	م	م
ل	ا	الم	م	ح	م	ل	ا	ر

لوح سعادت زحل

۳۶	۴۱	[illegible]	۸۱	۸۴	۸۵	۷۳	۷۷	۷۶
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۸	۳۷	۴۳	۸۳	۸۲	۷۷	۷۴	۷۳	۷۸
۹۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۸	۷۰	الله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۰۱	۱۰۰	۱۰۵	۶۵	۶۴	۶۹	۲۹	۲۸	۳۳
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۹۷	[illegible]	۸۹
۵۶	۵۵	۶۰	۴۷	۴۶	۵۱	۹۲	۹۱	۹۶

بدان ایدك الله که شرف راس و شرف کل کواکب ده در ده است و یك اسم که حصه راست
اگر و هر شکل از اشکال مقرر بنگارند میسر است ده در ده معتدل الدور و
التکسیر اینست معتدل الدور عددی و معتدل التکسیر اینست که نموده میشود

لوح شرف راس و شرف کل کواکب مهم

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	

لوح سعادت راس و سعادت کل کواکب

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اکنون بر عامل صاحب وقوف ظاهر است که اگر بقاعدهٔ مشارقه عمل میکنند الواح
همین است و اگر بقاعدهٔ مغاربه است سه در سه بزحل میدهند تا نه در نه
بقمر رسد و دو ده در ده هیچ خلافی نیست باید که قدر این لوح ده در ده بدانی
که معتدل الدور است و کسر عدد در او داخل است و این لوح بسی کمیابست
و هیچ کس در هیچ کتاب نیاورده بدان ایدك الله که بعضی از خواص نموده میشود
که با آنچه از پیش گذشته هیچ دخلی ندارد و لا آیهٔ قوله الحق و له الملك بدان که این
آیه چهار نقطه دارد و چهار نقطه را در نفس خود ضرب کنی شانزده میشود که
عدد حروف آیه است بدین طریق ق و ل ه ا ل ح ق و ل ه ا ل م ل ك و هر گاه
اگر کسی لوحی بنگارد که آیه مذکور بر اطراف لوح بر جای جدول باشد نسبتی
ندارد و از جمله یکی آنست که اگر این لوح بر کاغذ سرخ بکشند جهة درد گوش
و درد چشم بسیار مفید است و صورتش اینست اللهم اجعلنی من الفرحین

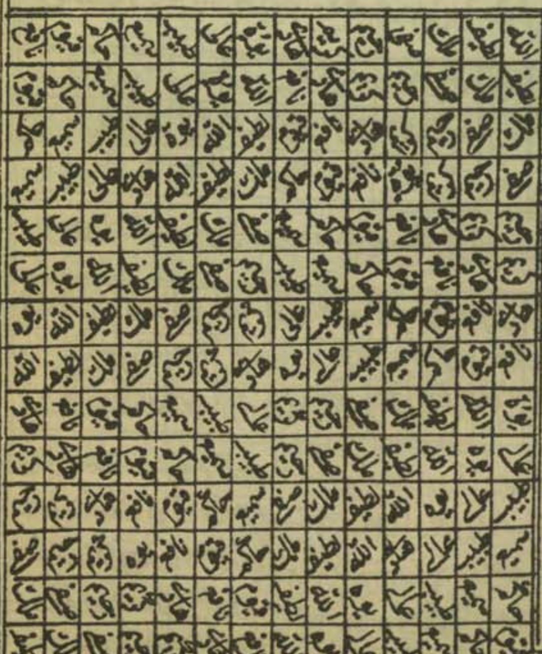
بما اتیهم الله من فضله   لوح این است قوا



اتا مربع پنج در پنج را اگر کسی در هر خانهٔ او اسم باسط
بنویسد و عدد نظم طبیعی خودش علاحده در همان لوح
بنکارد چنانچه عدد تکسیری هردو در یک صفحهٔ
لوح باشد به مرکبی که مشک داشته باشد و گلاب در ساعت نه از روز نهم
یا هیجدهم یا بیست هفتم ماه بشرطی که قمر قوی و خوشحال باشد و منحوس نباشد
و در طریقه و عقرب نباشد هر که این لوح را در زیر سر نهد محتلم نشود و خواب پریشان
نه بیند لیکن باید که هر روز از روزها که ذکر کرده شد در ساعت نه آن روز بنویسد
و ذکر اسم الباسط را اگر در روز جمعه هنگامی که ساعت اول روز باشد هفتاد و
دو نوبه بخواند جهة دفع بستگی و قبض خاطر بسیار مفید است دیگر این اسمهای
عظام را که ذکر خواهد شد خواص بسیار است و جهة هر حاجت اگر کسی بخواند
یا تکسیر کند و با خود دارد بسیار بسیار نیکو است اولا جهة گرسنگی اسم صمد و
مقیت باید خواند که دفع گرسنگی میکند و انقدر که قدرت داشته باشد باید خواند و
اگر بقواعد مقرره که از جمل حسابی نباشد بخواند غالبا بهتر است اگر تکسیرش و نقش
بنکارد هم از آنها علا است دیگر جهة هدایت و رشد اسم هادی و رشید
بخواند بهمان قاعده که در آن اسم پیشتر ذکر کرده شد بسیار مفید است تا
بشرایط مذکوره دیگر جهة دفع فقر اسم غنی و مغنی بسیار مفید است دیگر
جهة ضعف بدن و ماندگی اسم قوی و متین بهمان قاعده که از پیش ذکر آن
رفته بعمل آورد و فایده بسیار دارد دیگر جهة دفع مذلت و خواری اسم عزیز
و عظیم بعمل آورد بقاعدهٔ مقرره دیگر جهة دفع کرب و اندوه اسم لطیف و
واسع فایده بسیار دارد دیگر جهة دفع عجز اسم قادر و قاهر بعمل آورد دیگر
جهة دفع بلادت اسم علیم و محصی بعمل آورد دیگر جهة دفع الام و امراض
اسم شافی و معافی بعمل آورد که بسیار فایده میدهد و مجربست دیگر جهة
دفع قبض و بستگی خاطر اسم باسط و جواد بعمل آورد دیگر جهة محبت و وداد
اسم حبیب و ودود بعمل آورد جهة غلبه بر اعداء اسم شدید البطش بعمل

آورد دیگر جهة ثبات و صبر در هر کار اسم دائم و صبور بعمل آورد و غرض از عمل
آنستکه بهر نوع که تواند تکسیر اسماء مذکوره نماید و نقش بنکارد و عددش
مرتب دارد که در خواندن مقرر زیاده و کم نخوانند و بخور بسوزانند و مقید بساعات
مناسب بوده باشد و اگر نظر سعدین باشد بهتر است بهمه حال در روز خوب و
ساعات مناسب و طالع سعد و خوشحالی نیرین عمل باید کرد تا اثر از آن ظاهر شود
و از برای هر عمل غالبا بر عامل صاحب وقوف پوشیده نخواهد بود که در چه ساعت و
چه طالع و چه نظر اولا است و اگر بتفصیل آن شروع میشود از مقصود میمانیم و این
مختصر گنجایش آن ندارد حالیا هر شیئی که از پیش رفته بود تفصیل آنهم گذشت
اکنون شروع در لوح چهارده در چهارده کنیم که وعده کرده شد و سور مقطعات با
اسمای الهی که از آن حروف مع بینات مرکب است و شرحش از پیش ذکر شده بلی یک حرف با که
مفتاح بسم الله الرحمن الرحیم است در این اسمای الهی داخل است زیرا که حروف بسم الله الرحمن الرحیم

در اصل ده حرفست
بلا تکرار و یک حرف
فاتحه اش با است که
داخل حروف نورانی
نیست و باقی حروفش
نورانی است و تعمدا
این حرف داخل شده تا
از فائده بسم الله الرحمن
الرحیم که فاتحهٔ کلام
حق است خالی نباشد
و صورت لوح
این است



بدان که مفتاح این چهارده اسم چهارده حرف نورانی ست وآن این است
ا ل م ص ر ک ه ی ع ط س ح ق ن بینات این حروف بلا
تکرار زبرا اینست ف ر و وعدد حروف بینات ج وازحروف بسم الله
ب وترکیب این چهارده اسما ازاین حروفاست اما شرحی یکرد درخولص کتابت
حروف نورانی کرکرده میشود که هرگاه عامل صاحب وقوف راده دعوت این
حروف داشته باشد بعد از قواعدی که از پیشتر کرآن رفت ازایام ریاضت
ودعوت والواح که درایامیکه قمرزایدالنوراست بفعل آورده باشد شروع
کند در کتابت این حروفات ودرچهارده روزاول ماه که قمرزایدالنوراست هرروز
چهارده صفحه ازحروف نورانی کتابت کند بقاعدهٔ تکسیر جفر جامع چنانچه
درچهارده روز صد ونود وشش صفحه کتابت کرده میشود وقاعدهٔ
کتابتش اینست مثلا روزاول حروف الفاست وازصفحهٔ اول ودوم وسیومش
این است وباقی تاسطر چهاردهم بر عامل صاحب وقوف مخفی نخواهد بود

ااا	اال	اام	ااص	اار	ااک	ااه	ااي	ااع	ااط	ااس	ااح	ااق	اان
الا	الل	الم	الص	الر	الک	اله	الي	الع	الط	الس	الح	الق	الن
اما	امل	امم	امص	امر	امک	امه	امي	امع	امط	امس	امح	امق	امن
اصا	اصل	اصم	اصص	اصر	اصک	اصه	اصي	اصع	اصط	اصس	اصح	اصق	اصن

وازصفحهٔ دوم سطر اول ودوم وسیم اینست وباقی تاچهاردهم بر عامل ظاهر است

الاا	الال	الام	الاص	الار	الاک	الاه	الاي	الاع	الاط	الاس	الاح	الاق	الان
اللا	اللل	اللم	اللص	اللر	اللک	الله	اللي	اللع	اللط	اللس	اللح	اللق	اللن
الما	المل	المم	المص	المر	المک	المه	المي	المع	المط	المس	المح	المق	المن
الصا	الصل	الصم	الصص	الصر	الصک	الصه	الصي	الصع	الصط	الصس	الصح	الصق	الصن

وازصفحهٔ سیوم تاچهاردهم که درروزاول کتابت باید کرد بر
عامل صاحب وقوف ظاهر است وازنمودار هویداست وروزدوم حرف
لام است وچهارده صفحه باید نکاشت چنانچه ازصفحهٔ اول روزدوم که
حرف لام است سطر اول ودوم وسیمش اینست وتاچهارده سطر بر عامل ظاهر است

لاا	لال	لام	لاص	لار	لاک	لاه	لاي	لاع	لاط	لاس	لاح	لاق	لان
للا	للل	للم	للص	للر	للک	لله	للي	للع	للط	للس	للح	للق	للن
لما	لمل	لمم	لمص	لمر	لمک	لمه	لمي	لمع	لمط	لمس	لمح	لمق	لمن

وازصفحهٔ دوم در روز دوم که تکسیر حرف لام میکنند سطر اول تاچهاردهم ظاهرست

لالا	لالل	لالم	لالص	لالر	لالک	لاله	لالي	لالع	لالط	لالس	لالح	لالق	لالن
لرلا	لرلل	لرلم	لرلص	لرلر	لرلک	لرله	لرلي	لرلع	لرلط	لرلس	لرلح	لرلق	لرلن
لالاا	لالال	لالام	لالاص	لالار	لالاک	لالاه	لالاي	لالاع	لالاط	لالاس	لالاح	لالاق	لالان

وهم چنین حروفات باقی را هر روز یک حرف درچهارده صفحه چنانچه ظاهر
شد کتابتش باید کرد چنانچه درروز چهاردهم که قمر کامل النوراست صد و
نود وشش صفحه کتابت شده باشد ودعوت این کتابت بدستوری است
که مرقوم میکردد اولا صوم وخلوت وذکر وبخور وترک اکل حیوانی و ثانیا
مراعات وقت کتابت که درساعات سعیده باشد ومثل ساعت مشتری و
زهره وقمر وشمس ثالثا استخراج عزیمت ازصفحهٔ اول ازصفحات هرروزه
که کتابت میکنند رابعا مداومت اسمی چند ازاسمای الهی که ازصفحات
کتابت هرروزه چهره میکشاید که ملاحظه کند مثلا درروزاول که کتابت
چهارده صفحه کرده چند اسم ازاسمای الهی درآن صفحات چهره کشوده
وآن اسما بعدد جمل چندست بهمان عدد مجموع آن اسما را درهمان روز
بخواند ودرهنگام عزیمت خواندن باید که آن اسما نیز قسم عزیمت سازد
خامسا انکه افطار بغذای حلال کند وبامردم مختلط نباشد واز خلوت
بیرون نیاید مکر بوقت ضرورت نماز سادسا انکه چون درچهارده روز
شهر رجب که این کتابت کرد درچهارده روز شهر شعبان هم حروفات
نورانی را هرروز انمقدار که ممکنش باشد تکسیر صدر ومؤخر کنند

هرشب اسمی متعلق بان مداومت باید کرد وآن شبهای که قمر ناقص النور است بورد لا اله الا الله مشغول باید بود ومجموع این اسماء چهارده کانه هرشب بیست وهشت نوبت که آن عدد منازل قمر است باید خواند ودراین سه ماه متعاقب هم چنین باید کرد که شبهای نورانی ذکر خواص او وشبهای ناقص النور ذکر لا اله الا الله بخواند وهرشب بخور باید سوخت از عنبر اشهب ولبن اللبان وغیر ذلك تا روحانیت اجابت نمایند اکنون تفصیل دعوت کبیر بیان کنیم وقاعدهٔ آن بدان که اسماء الله را هرکس بنوعی عددی مقرر داشته اند فاما این عدد کبیر است که ذکر کرده می شود مثلا روز اول ماه بحرف الف متعلق است واسم الله در آن ذکر میباید کرد اینست اول لوحی بنگارند بوفق قمر و عدد اسم الله بجمل کبیر در آن لوح موفق دارند وبهمان عدد بلا زیاده وکم ذکر اسم الله را تلاوت کند وعدد اینست ا آحاد ل عشرات ل مآت هـ الوف بدانکه حرف آحاد در مرتبهٔ آحاد یك است ودر مرتبهٔ عشرات ده است ودر مرتبهٔ مآت صد ودر مرتبهٔ الوف هزار پس این اسم شریف را الف که حرف اولست در مرتبهٔ خود واقع است که یك باشد ولام که حرف دوم اوست حرف عشرات است که در مرتبهٔ عشرات واقع است سی میشود ولام سیم هم از حروف عشرات است در مرتبهٔ مآت واقع است پس سیصد خواهد بود وحرف رابع که هاست حرف آحاد است در مرتبهٔ الوف واقع است پس پنجهزار خواهد بود جمل اسم الله این باشد ا آحاد ل عشرات ل مآت هـ الوف پس اسم شریف الله را که اسم ذاتست در روز اول ماه یا شب اول وبهمین عدد تلاوت باید نمود ولوح عددش باید نگاشت واز لوح عدد شرع عزیمت بقاعده که از پیش ذکر رفت بیرون باید آورد وبعد از آن اسم را بعدد خود خوانده باشد نود ونه نوبت عزیمت باید خواند وقسم العزیمة در این دعوت همین اسم الله است وچون قاعدهٔ لوح نگاشتن واستخراج اسماء از لوح عددها از پیش گذشته بتکرار آن احتیاج نیست دیگر

این سه ماه در شبهای نور که قمر در تزاید نور است بمنزل طریقه ودر برج عقرب نباشد زیرا که این ملاحظه از لوازم است وما دامیکه بدین شرایط عمل کرده باشد در عملی از اعمال که خواهد که تصرف کند با سهل وجهی تواند کرد از برای آنکه روحانیات حروف در تحت تسخیر وی در آمده اند وقاعدهٔ استخراج عزیمت بدین نوع است که مثلا روز اول که کتابت حرف الف میکند ودر این صفحات چهارده کانه اسم الله واکرم وارحم واعلی جهرم کشوده اول حرف الف را بسط کند بدستوریکه مرقوم میگردد وملائکهٔ او را استخراج کند وبعد از آن اوراد دعوت کند بدین طریقه مرتبهٔ اول از حرف الف یکمرتبه ثانی ال ف مرتبهٔ ثالث ال ف ل ا م ف ا جمعها ۱۲ ا ح د ث ل ا ث ی ن ث م ا ن ی ن ث ل ا ث ی ن ا ح د وا ر ب ع ی ن ث م ا ن ی ن ا ح د پس این حروفات را شماره کند واین حروفات سی ونه حرف است پس این ۹ ۳ حرف را در دوازده حرف سه مرتبه ضرب بکند وحاصل الضرب را فرا گیرد مثلا ۹ ۳ در ۱۲ ضرب کردیم حاصل الضرب این است ۸ ۶ ۴ واستنطاقش اینست ت س ح وملائکه اش این است تسحائیل چنانچه ائیل از خارج داخل شود وبعضی بر آنند که ۹ ۳ حرف را در ۹ ۲ حرف ضرب باید کرد که حاصل الضرب را بحرف برند وائیل اضافه کنند واین بقاعدهٔ الواح جواهر است ودرست است فاما این همه قاعده نیست معقول مضبوط وبعضی دیگر بر آنند که عدد ائیل از حاصل الضرب کم باید نمود که باقی بحرف برند وائیل اضافه کرده ملك حرف سازند واین همه از قواعد استادانست وبعضی بر آنند که ملك حرف الف جبرائیل است وبقاعده که مصنف نوادر الاسرار بیان نموده علاحده است غرض که طریق مختلف در این امر بسیار است وهرکدام که عمل کنند درست است فاما در این مختصر بقاعده که در اول در بسط حرف الف نموده شد عمل باید کرد وبواقی حروف را در هر روز بهمین طریق باید نوشت وعزیمت چنین باید خواند که بسم الله الرحمن الرحیم اَجِبْ یَا تِسْحَائِیلُ اَنْتَ وَ خُدّامُكَ سَامِعًا مُطِیعًا لِقَضَاءِ حَوَائِجِی کنا وکنا بحق الر کهیعص طس

حمٓ ق ن و بحق الله الاکرم الارحم الاکمل الاعلیٰ بارك الله فيك و عليك
و این عزیمت را نود و نه نوبت باید خواند و هر روزه عدد خواندن عزیمت
این است و قسمش همان مقطعات قرانی و اسمی که در صفحات یومی حصره
کشاید و اسم ملك بقاعدهٔ که دو الف گفته شد از حروف باقی لوحی استخراج
باید کرد اما بعضی از استادان چنین مقرر داشته اند که اسمیکه استخراج
کنند آنرا بالفاظ متنوعه ذکر باید کرد چنانچه اسم اول که استخراج شده
اولش این باشد تسحائیل و ثانیش حستائیل بر عکس اول و ثالثش حروف آن
ساقط کنند و سحائیل گویند و رابعش حروف عشرات ساقط کرده حروف
آحادش را اگر مجرد توان خواند مثل حائیل بخواند و اگر خواهد که بیك دو
حرف خوانده شود چنین باید جدائیل یا هر ترکیب که خواهد بشرط انکه
آن ترکیب عدد همان حروف مفرد باشد که مانده مثلا در این عمل حروف مفرد
آحادی حا بود که جملش هشت است این عدد هشت را بر این کلمه توانند
خواند جدائیل و بر این کلمه هم توانند خواند هجائیل و بر این کلمه هم تواند
خواند که بوائیل و بر این کلمه هم توان خواند که ازائیل غرض که بیکی از این کلمات
اکتفا باید کرد نه انکه همه بخواند و ما دامیکه عمل چنین کند عزیمت را
چنین باید خواند که بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم یا ملائکة الله
الموکلین بالحروف الالف المسطور فی الکتاب السماویة اجیبوا یا تسحائیل و یا
حستائیل و یا سحائیل و یا حائیل و ممکن است که بجای حائیل کلمهٔ
اجدائیل بگوید یا کلمهٔ دیگر که شامل همین عدد باشد انتم و اعوانکم
سامعا مطیعا بقضاء حوائجی کذا و کذا بحق الرو کهیعص و طس و حم
و ق و ن و بحق اسماء العظام الله الاکرم الارحم الاکمل الاعلی بارك الله
فیکم و علیکم اکنون بعد از شرح خواص حروفات نورانی و قواعد تکسیر
آن و دعوت بر آن شروع میرود در بعضی خواص بواقی حروف بتوفیق
الله الملك الوهاب بدان برادر که همچنین که در خواص حروفات نورانی
خواص چند غریب عجیب هست و گفته شد در حروفات ظلمانی نیز

بعضی نکات غریبهٔ عجیبه مسطور میگردد بطریق اشارات و رموز عامل صاحب توفیق باید که در
این باب بکتمان اسرار را از لوازم فریضه داند و در بند ضرر و مکافات نباشد ای طالب بدان
که چنانچه حروفات نورانی بوده متعلق بکواکب سبعه سیاره بود حروفات ظلمانی هم بران
نوع است اما این حروف بر دو قسم است قسمی را دنی گفته اند و قسمی را ادنی دنی تفصیلش
بکواکب سبعه بنوعی است که بنظر میرسد و احرف ادنی زحل غ مشتری ض مریخ و
شمس ج زهره ت عطارد ذ قمر د فاما حروف دنی دنی اینست زحل ج مشتری ظ
مریخ ش شمس ف زهره ث عطارد ز قمر خ و مجموع این حروفات نیز چنانچه حروفات نورانی
چهارده لوح مربع سه در سه مقرر است و در ایام تزاید نور قمر این حروفات را نیز چهارده
لوح مثلث سه در سه که انرا مثلث هندی گویند مقرر است و ایام این دعوات چهارده روز
که قمر ناقص النور است و عملش تمام بر عکس اعمال اول است جهة تبغیضات و تهلیکات و تسخیر
شیاطین الجن و تکسیر این حروف مقلوب است نه منصوب و تعریف بسمای موکلان این حروف
کلمهٔ طیش است چنانچه در اسماء و ملائکه روحانی کلمهٔ ائیل بود و این کلمهٔ طیش مقلوب شیط
که اشاره بشیطان است فافهم مصرع یك نکته از این معنی گفتیم و همین باشد فاما چون در
صدد کتاب گفته شد که انچه مسعود است بواسطه انکه سعادتش بر نحوست غالب است انرا
سعد گفته اند خواه کواکب خواه حروف کواکب انچه منحوس است بواسطه انکه نحوستش بر سعادت
غالب است انرا منحوس گفته اند پس بدان که حروفات نورانی با انکه در کمال سعادت اند از ایشان گاه
هست که اثر نحوست ظاهر میشود چنانچه در حکم سیر کواکب گفته شد پس حروفات ظلمانی نیز
چنان است که نحوست تمام میدهند بلکه بعضی نسبت با بعضی دیگر اندك نحوستی میرسانند و
این اندك ایشان باعث بر اندك سعادتیست فافهم و تفصیل ان بدین نوع است که اولا حروف
ادنی که صاحب اندك نحوستند جهة غلبه بر اعدا و ضرر بر خصمان و هم بر دشمنان و بد نسبت
با بدان و تب محرقه بر ارباب جفا و ذلت نااهلان و دنائت ناکسان از هر خاصیتی که گفته شد
از حروف اولش حروف ادنی واضح است و حاجت بتکرار تفصیل ندارد در این حروفات را آگاهی که بعمل
آورند من حیث المجموع نسبت بزحل باید داد که همچنانچه مربع سه در سه با حروفات نورانی
تمام منسوب بقمر شد این حروفات نیز با مثلثات سه در سه هندی منسوب بزحل باشد و اندك
سعادتی که در این حروف هاهست که نسبت با خصم به هلاك نمیرساند آنست که بعضی از این

حروفات چنانچه مقطعات نورانی مفاتیح السور است این چند حروف نیز مفاتیح
السور اند و حروفا ینست (ب ت د) و بعضی دیگر آنست که در فاتحهٔ قرانی هست
وان اینست (ع ض ذ و) و نشانه اندک سعادت ایشان ازین است فاما حروف
ادنی دنی چون بعمل آورند نسبت بمریخ باید و در مربعی باید نگاشت که ضاهشت
خانه است وان مشهور است بمثلث دوپای واین حروفات در نحوست اعلا مرتبه دارد
مثلا جیم دراصل مثلث زحل است و عدد جمل جن است مادامیکه بمزاج مریخ معمول
شود جهت جنون و دیوانگی هر شخص سیفی است قاطع و حرف زا مفتاح زحمت و زخم
و زجر و زنا و زندقه و زیانست و دراصل عدد سبع است که صورت سبع دارد
گاهی که در این کارها مفتاح بوده باشد سرش معلوم است مادامیکه بمشارکت مریخ
و زحل عمل شده باشد و حرف فا مفتاح فتنه و فصل و فرقه و فساد است چه اثرها
که از او بظهور آید و حرف شین دراصل صورت شین است و حاجت تفصیل ندارد
و دراصل با عدد نقاطش سیصد و شصت و شش میشود چنانچه افتاب باینمقدار
روز یکدور فلک تمام میکند بکم و بیش چند ساعت و دراصل نقطه و حرف ثا عدد
دارد و حرف ثا مفتاح ثبور است که زاویهٔ هاویهٔ جهنم است و حرف خا مفتاح
خواری و خسارت و خیانت و خوف و خونست و حرف ظا مفتاح ظلمت و ظلم است
و قاعدهٔ کلیه در امر حروفات آنست که در هر اسمی که بیشتر در آمده باشد در سعادت و
نحوست حکم بر اغلبیت آنست والله اعلم یا انکه شرط نیست که بوده دری شود
فقیر حقیر یک چند بوده دری کرد فاما امید وار است که چون کمینه متکفل اعمال
قبیحه نبوده طالبانیکه ازین نسخه براین اسرار واقف شوند از خدا یتعالی اندیشه
کرده طریق انصاف از دست نگذارند العهدة علیهم الواح هر کوکبی در نیکی و
بد زحل ته در ته مثلث جهة نحوست و مربع جهة سعادت هم چنین تا سته
در سته بقمر رسد بقاعدهٔ مشارقه و اگر بقاعدهٔ مغاربه کنند بر عکس سته در سته
بزحل رسد و ته در ته بقمر مثلثش جهة نحوست و مربع برای سعادت
والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

باهتمام جناب اقا میرزا محمد صاحب شیرازی مشهور بملک الکتاب بخط الحقیر میرزا حسن کاتب عفی الله عنه و عن والدیه
شهر رجب

سنه ۱۳۰۱ / سنه ۱۳۱